

تفسیر کتاب

Ketabton.com
الجزء - 19 - 20 - 21

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

2024 (ش. هـ 1402 م)

- چاپ چهارم -

فهرست مضماین و مطالب

سوره های جزء نوزدهم(19)، بیست(20) و بیست و یکم(21)

تفسیر احمد
شامل سوره های

الشعراء، النمل، القصص، العنكبوت، الروم، لقمان، السجدة، الأحزاب.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها
1	الشعراء	وجه تسمیه
2		مفهوم کلی سوره شعراء
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره
4		ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سوره قبلی
5		محتوای و موضوعات
6		در آیات (1 الی 9) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.
7		معنى و مفهوم ایمان
8		خصائص های سه گانه کفار
9		استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است.
10		در آیات (10 الی 68) به داستان هفت پیامبر هر یک (موysi و هارون و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موysi ع در باره‌ی وجود آفریدگار، معجزه‌ی موسی (ع)، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی ع و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، اشاره بعمل آمده است.
11		فلسفه داستان انبیاء در قرآن
12		فواید داستان‌های قرآنی
13		اشاره به وحدت ادیان
14		بیان هدف از دعوت پیغمبران
15		دیدگاه امت در قبال انبیای کرام
16		ارتباط وثيق ما بين تمامي شرائع و اديان
17		پیروزی پیغمبران و هلاک مکذیین
18		بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده
19		عقابت خیر و نیکی و شر و فساد
20		علت تکرار داستان‌های قرآنی
		تقویت تقوا

	در آیات(23 الی 31) بخش دوم، مناظره میان موسی ع و فرعون پیرامون «الله»: بحث شده.	21
	معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال برخورد چندگانه فرعون با موسی	22
	افتراءات و نسبتهاي ناروا به پیامبران	23
	عمده ترین تهمت ها و افتراءات که با پیامبران می بستند عبارت بودند	24
	اتهام نسبت سحر و جادو	25
	اتهام مسحور شدن	26
	اتهام نسبت کهانت	27
	اتهام شاعری و خیال پردازی	28
	اتهام جنون و دیوانگی	29
	فعالیت های حضرت موسی در مصر	30
	یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است	31
	در آیات (69 الی 89) بخش سوم قصه یعنی دعای ابراهیم، دعای مخلسان به بیان گرفته میشود:	32
	سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم	33
	مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم	34
	دعوت ابراهیم از آزر	35
	در آیات (90 الی 104) مبحثی در باره او صاف روز قیامت، مكافات و مجازات ، پیشمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می شود.	36
	در آیات (105 الی 122) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.	37
	در آیات (123 الی 140) داستان و قصه هود ع و قومش به بیان گرفته شده است.	38
	در آیات (141 الی 159) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.	39
	در آیات (160 الی 175) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود.	40
	در آیات (176 الی 191) داستان شعیب علیه السلام و قومش به بحث گرفته میشود.	41
	سلسله نسب حضرت شعیب علیه السلام	42
	دعوت شعیب علیه السلام از قومش	43
	هلاکت قوم مدین	44
	حضرت شعیب علیه السلام و تهدید رجم	45
		46

	در آیات (192 الی 212) مبحثی در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح محمد ص که بر رسالتش دلالت میکند و موضع گیری مشرکان در برابر آن به بحث گرفته میشود.	47
	در آیات (213 الی 220) پندهای ربانی توضیح میباشد.	48
	در آیات (221 الی 227) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.	49
	شعر و شاعر در قرآن کریم.	50
	شعر مردود، و شعر مقبول.	51
	او صاف شعرو شاعران مردود.	52
	وجه تسمیه	النمل
	مفهوم کلی سوره نمل	1
	تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	2
	نامگذاری سوره	3
	پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی	4
	محتوای سوره	5
	محتو و موضوعات	6
	در آیات(1 الی 6) موضوعاتی قرآن و اثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.	7
	سیمای و چهره زیانکاران	8
	در آیات (7 الی 14) مبحث قصه و داستان موسی ع در وادی مقدس به بحث گرفته میشود.	9
	داستان ازادواج حضرت موسی در مدائن	10
	بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	11
	اما آتش در قرآن	12
	فوران دوازده چشمہ از سنگ	13
	در آیات (15 الی 19) درباره داستان و قصهی داود و سلیمان و نعمتهاي بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.	14
	علوم اعطای شده الهی به پیامبران	15
	چرا زمین دانه های را که مورچه ها جمع می کنند، سبز نمی کنند؟	16
	با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	17

	در آیات (20 الی 28) مبحث داستان هُدُه به بیان گرفته شده است.	18
	تخصص هُدُه در چه بود؟	19
	در آیات (29 الی 37) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسئولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.	20
	چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کتاب کریم» خواند؟	21
	عطاء و بخشش الهی مافقه همه ارزش‌های مادی است.	22
	مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب سلیمان	23
	در آیات (38 الی 44) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا مورد بحث قرار گرفته است.	24
	تخت ملکه بلقیس	25
	تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان	26
	تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟	27
	در آیات (45 الی 53) قصه صالح و قومش مورد بحث قرار می‌گیرد.	28
	متهم ساختن انبیاء علیهم السلام به فال بد برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است	29
	مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است	30
	قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟	31
	پیروی از مفسدان، عقوبت و بازپرس دارد	32
	سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست	33
	در آیات (54 الی 55) قصه ی لوط ع و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.	34
	در آیات متبرکه (56 الی 58) ادامه قصه ی لوط به بیان گرفته می‌شود.	35
	در آیات (59 الی 64) بحثی در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت افریدگار بعمل آمده است.	36
	دعاء در لغت و اصطلاح	37
	فضیلت دعا	38
	در اجابت دعا عجله بکار نیست	39
	دعای مظلوم	40
	دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر	41
	دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار	42
	دعای حاکم عادل	43
		44

	در آیات (65 الی 66) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.	45
	در آیات (67 الی 75) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.	46
	انکار از قیامت، کفر است	47
	چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟	48
	در آیات (76 الی 81) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر ص مورد بحث قرار میگیرد.	49
	آمدن «دابة الأرض» از عالیم آخر زمان است.	50
	خروج دابه	51
	دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه	52
	مشخصات حیوان دابة الأرض	53
	محل خارج شدن دابة الأرض	54
	اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابة الأرض با مردم	55
	در آیات (83 الی 90) مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.	56
	تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت میگیرند.	57
	در آیات (91 الی 93) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن بحث نموده.	58
	وجه تسمیه	القصص
	ارتباط این سوره به سوره قبلی	1
	ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود	2
	تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص	3
	اهداف و تعلیمات اساسی این سوره	4
	فحوای سوره قصص	5
	در آیات (1 الی 6) داستان و قصه‌ی موسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.	6
	عظمت قرآن	7
	پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها	8
	چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟	9
	در آیات (7 الی 14) درباره ولادت موسی ع و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.	10

	در آیات (15 الی 21) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، بحث بعمل آمده است.	11
	قتل شخص قبطی از روی خطا و سفر موسی علیه السلام به مدین.	12
	در آیات (22 الی 28) در مورد رفتار موسی ع به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.	13
	در آیات (29 الی 37) در باره بازگشت موسی ع به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث می نماید.	14
	در آیات (38 الی 43) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربویت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می آید.	15
	در آیات (44 الی 51) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبر خاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.	16
	در آیات (52 الی 55)، در تأییدش می گوید: تعدادی از اهل کتاب که پیش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن یقین کردند، به پیامبر ایمان آورند.	17
	در آیات (56 الی 61) در باره رد شباهت مشرکان، که از ایمان آوردن امتناع می ورزیدند - خبر می دهد و آن را مردود می شمرد.	18
	دنسی از فهم قرآن عظیم الشأن	19
	در آیات (62 الی 70) درباره درهم کوبیدن با نکوهش و تحقیر ، مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، که از آنها می پرسد و اعلام می دارد که صاحب مطلق و اختیار دار فمه الله سبحان و تعالی است و همگی برای رسیدن به محاذات و مکافات به سوی او باز می گردند بحث بعمل آمده است.	20
	در آیات (71 الی 75) یکبار دیگر به برخی از دلایل و براهین که بر عظمت و قدرت آفرینشگار دلالت کند، اشاره بعمل آورده.	21
	در آیات (76 الی 84) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تاثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجم و نهایت بد او، مورد بحث قرار میگیرد.	22
	ثروت و دارایی قارون	23
	«فرعون»	24
	روابط فamilی قارون با موسی علیه السلام	25
	«توبه‌ی فرعون»	26
	هامان	27

	در آیات (85 الی 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.	28
	العنکبوت وجه تسمیه	
	عنکبوت	1
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن	2
	ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی	3
	خصوصیات خاصی سوره عنکبوت	4
	محتوای کلی سوره عنکبوت	5
	از آیات (1 الی 7) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و مكافات آنها، بحث بعمل آمد.	6
	در آیات (8 الی 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان بحث امده.	7
	نیکی به والدین	8
	در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.	9
	ایمان از عمل جدا نیست	10
	در آیات (14 الی 15) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.	11
	در آیات (16 الی 23) داستان و قصه ابراهیم ع و قومش دلایلی بر اصول سه گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.	12
	در آیات متبرکه (24 الی 35) موضوعاتی: جواب قوم ابراهیم ع به او، ایمان اوردن لوط ع ، نعمت های الهی، قصه لوط ع و قومش را، به بحث گرفته.	13
	اسحاق علیه السلام	14
	رسالت اسحاق علیه السلام	15
	یعقوب علیه السلام	16
	وفات یعقوب علیه السلام	17
	لوط علیه السلام	18
	سلسله نسب لوط علیه السلام	19
	همسر لوط در هلاک شدگان است	20
	در آیات (36 الی 40) مطالبی را درمورد داستان و قصه‌ی شعیب ع ، هود ع ، صالح علیه السلام و موسی ع و اقوام شان، مطالعه میفرماید.	21
	حضرت شعیب علیه السلام	22
	درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام	23
	هلاکت قوم مدین	24

	قوم عاد	25
	عبادت قوم عاد	26
	هلاکت قوم عاد	27
	محل سکونت قوم ثمود	28
	اصل قبیله ثمود	29
	عبادت قوم ثمود	30
	در آیات (41 الی 43) به مبحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.	31
	در آیات متبرکه (44 الی 45) در باره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.	32
	در آیات (46 الی 49) نیز از شیوه ی وسبک راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل آورده.	33
	وجوه چدال در قرآن	34
	تأکید قرآن بر طریقه احسن	35
	ایمان داشتن به کتاب های آسمانی	36
	قرآن همه‌ی کتاب های گذشته را نسخ کرده است	37
	مقتضیات ایمان به کتب	38
	یکی از دلایل حقانیت قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است	39
	در آیات (50 الی 55) به برخی از شباهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.	40
	در آیات 56 الی 63) فرمان مهاجرت در صورتی که انجام وبر پایی شعایر دینی برایشان دشوار و سخت میباشد واجب گردانید ، وگفته شد که در این صورت ماندن در مکه حرام است.	41
	در آیات (64 الی 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده.	42
	وجه تسمیه الروم	
	ارتباط سوره روم با سوره قبلی	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره روم	2
	محتوای و موضوعات سوره روم	3
	در آیات(1 الی 7) موضوع خبردادن از غیب مورد بحث قرار گرفته است.	4
	دلیل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست	5

	در آیات (8 الی 16) در مورد واداشتن به تفکر و اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.	6
	در آیات (17 الی 27) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، و این که: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست و خلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی کردن بشریت همه نشان یکتایی او و مایه‌ی عبرت خردمندان است.	7
	در آیات (28 الی 32) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستور به پیروی از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است.	8
	و جدان خود را باید قاضی بسازیم	9
	در آیات (33 الی 40) در بیان طبیعت برخی از مردم... تشویق به انفاق و عطاها به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.	10
	در آیات (41 الی 45) در باره مجازات تباہکاران و کافران و مكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده.	11
	در آیات (46 الی 51) در باره اینکه باد و باران از نشانه‌های قدرت و یکتایی الله است.	12
	در آیات (52 الی 60) در باره: دلداری پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه‌ی قرآن و آیه‌های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.	13
	لقمان	
	وجه تسمیه	
	فحوای سوره لقمان	1
	لقمان	2
	تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف	3
	ارتباط سوره لقمان با سوره روم	4
	محتوای و موضوعات سوره لقمان	5
	خصوصیات خاص سوره لقمان	6
	در آیات (1 الی 9) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.	7
	عظمت قرآن عظیم الشأن	8
	نقش قرآن در یافتن راه سعادت	9
	تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن	10

	تحریم موسیقی در احادیثی نبوی	11
	دیدگاه مذاهبان چهار گانه در مورد موسیقی	12
	امام ابو حنیفه (رح)	13
	امام مالک (رح)	14
	امام شافعی (رح)	15
	دیوٹ کیست	16
	امام احمد بن حنبل (رح)	17
	اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی	18
	سرور و شادمانی در مراسم نکاح	19
	حکم آواز بدون موسیقی چیست؟	20
	آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است	21
	حکم سرود و ترانه‌های اسلامی	22
	علاج شنیدن موسیقی	23
	در آیات (10 الی 11) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.	24
	در آیات (12 الی 19) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم و صایا لقمان حکیم به پرسش، آغاز می‌یابد.	25
	لقمان حکیم	26
	شمایل حضرت لقمان	27
	لقمان حکیم و جمهور سلف	28
	بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان	29
	قاضی در میان بنی اسرائیل	30
	اولین وصیت لقمان به فرزندش	31
	وصای ای رسول الله ص وسلم بر نیکی با والدین	32
	دستیر اسلام در شفقت با والدین	33
	سرپرستی و محافظت از والدین	34
	نیکی با والدین	35
	احترام با احساسات والدین	36
	پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	37
	خانم و اولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	38
	دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ	39
	انواع اطاعت در اسلام	40
	عدم اطاعت از والدین در شرع	41
	آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	42
	چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش.	43

	در آیات (20 الی 24) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.	44
	در آیات (25 الی 32) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.	45
	در آیات (33 الی 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می آید.	46
	السَّجْدَة	
	وجه تسمیه	
	ارتباط سوره سَجْدَه با سوره قبلی	1
	تفسیر فی ظلال القرآن و سوره سَجْدَه	2
	سَجْدَه تلاوت و حکم آن	3
	سَجْدَه	4
	سجدہ تلاوت	5
	طریق اداء و خواندن سجدة تلاوت عبارت است از سوره های که در آن ها سجدة تلاوت وجود دارند	6
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره سجده	7
	فحواي سوره سُجْدَه	8
	در آیات (1 الی 9) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبری، مورد بحث قرار میگیرد.	9
	عظمت قرآن عظیم الشأن	10
	ماهیت قرآن کریم	11
	تعريف اصطلاحی قرآن	12
	أسماء قرآن عظیم الشأن	13
	قرآن عظیم الشأن از تحریف مصون است	14
	طول روز قیامت	15
	در آیات (10 الی 14) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، و شیوه ای اثبات آن در رد مشرکان و منکران ما را راهنمایی می کند.	16
	قبض روح حیوانات	17
	در آیات (15 الی 22) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه ی مؤمن و کافر و پاداش هر کدام، به بحث گرفته شده است.	18
	مقام و حقیقت سَجْدَه	19
	فضیلت سجده در حدیث نبوی	20
		21

	تهجد یا قیام اللیل	22
	نام های تهجد	23
	تهجد در اصطلاح فقهی	24
	فضیلت تهجد در قرآن	25
	ایمان چیست؟	26
	ایمان زبان	27
	فاسق	28
	در آیات (23 الی 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.	29
	الاحزاب	
	نامگذاری سوره	1
	احزاب	2
	ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی قبلی	3
	مفهوم کلی سوره	4
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	5
	اساسی‌ترین هدف سوره	6
	محتوای اساسی سوره احزاب	7
	در آیات (1 الی 5) در باره پرهیزگاری، پیروی از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبني (فرزند خواندگی) بحث بعمل آمده است.	8
	ظهار چیست	9
	در آیات: (6 الی 8) در باره پیامبر و منزلت او، بحث بعمل می‌آید.	10
	در آیات (9 الی 27) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.	11
	غزوه احزاب	12
	انگیزه‌های غزوه احزاب	13
	غزوه احزاب و نتایج آن در قرآن	14
	جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ	15
	اساب جنگ خندق	16
	تدبیر و کارданی پیامبر صلی الله علیه وسلم	17
	انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است	18
	در آیات (28 الی 30) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا و آخرت و میزان مكافات و مجازات شان، بحث بعمل می‌آید.	19
	در آیات (31 الی 34) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر ص، بحث بعمل آمده.	20

	ویژگی های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم	21
	عصری جاهلیت	22
	زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند	23
	در آیه (35) به مزد و مكافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره شده.	24
	در آیات (36 الی 40) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می آید.	25
	ازدواج رسول الله(ص) با زینب بنت جحش	26
	زید پسر حارثه کیست؟	27
	اسارت و بردگی	28
	شهادت زید بن حارثه	29
	در آیات (41 الی 44) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله‌ی او را و اذکار، بحث بعمل می آید.	30
	در آیات (45 الی 49) در باره برخی از آداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.	31
	در آیات (50 الی 52) در مورد ویژگیهای ازدواج و چگونگی رفتار پیامبرص با ازدواج اش اشاره بعمل می آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهریه از پیامبر در خواست ازدواج کند؛ می دانیم که این حکم فقط به او اختصاص دارد و بس.	32
	در آیات (53 الی 55) آداب رفتن مؤمنان به بیت نبوی و آیه ی حجاب، بحث بعمل می آید.	33
	در آیات (56 الی 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزا ی آزار دهنگان او، و مكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.	34
	در آیه مبارکه(59) در باره پوشش کامل برای زنان مؤمن، بحث بعمل آمده است.	35
	تعريف حجاب	36
	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟	37
	نظریات و آراء مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن	38
	اضرار و آفات بی حجابی	39
	در آیات (60 الی 62) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل می آید.	40
	در آیات: 63 الی 68) در باره مجازات و سزا ی کافران، در روز قیامت بحث بعمل می آورد.	41

	در ایات (69 الی 73) در باره راهنمایی ها و اندرزهای مشقانه، بار امانت و مسؤولیت انسانی بحث بعمل آمده است.		42
	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها		

بسم الله الرحمن الرحيم

د «تفسیر احمد» د ځانګړنو مهم تکي

د «تفسیر احمد» په ژباره او تفسیر کي تر ډپره بريده هڅه شوي ده چې د سورتونو په ژباره، تفسیر او د موضوعاتو په بيانولو کي له ساده او روانی ژبي کار و اخستل شي. په دي تفسیر کي د سورتونو تفسیر په مستنده توګه يعني قرآن د قرآن له مخي او د رسو الله صلی الله علیه وسلم له نبوی احادیثو څخه ګته اخستل شوي ده؛ ددي ترڅنګ تر ډپره بريده هڅه شوي ده چې په تفسیر کي د علماء او فقهاءو له اختلافی مسایلو څخه ډډه وشي.

په دي تفسیر کي هڅه شوي ده چې له تولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستنده توګه ګته پورته شي او د کمزور، عجیبو او بي اعتباره احادیثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د تولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدميکه توګه بنوبل شوي دي.

په دي تفسیر کي هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملننه شوي ده چې د ټوان نسل لپاره اړين او حیاتي ګنل کيري، په ځانګړي توګه په بنوونځيو او پوهنتونونو کي د زده کريالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدایت کونکو پیغامون په تشریح او تفسیر کي فرقه بي او مذهبی تعصباتو ته هیڅ ډول پاملننه نه ده شوي.

- د دي تفسیر په ليکلوا کي او لوستونکو ته په اسانه بنه د مفاهيمو د پوهېډلو په موخه تر ډپره بريده هڅه شوي تر څو هغه کلمي جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کي راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلديا او په اسانه بنه د پوهېډلو په موخه مخکي له دي چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلی موضوع مخکي د محتوا او تفسير یوه کوچنی خلاصه وړاندي شوي ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسیر په برخه کي په یوه آيې کي راغلي موضوعات په لومري سر کي تول راټول شوي او اساسی تکي او مفاهيم بي په خلاصه بنه باندي وړاندي شوي دي همدارنګه ترڅنګ یې په مبارکه آيتونو کي راغلي پیغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسؤوليت په دي برخه کي څه دي هغه هم په خلاصه بنه په کي ځای پر ځای شوي دي سربېره پر دي د مباحثو او توضیح په برخه کي مي تر ډپره بريده دا هڅه کري تر څو له هغو نادرو حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسه اشنا نه دي کار وانholm تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځایه اندېښنو له رامنځته کېډلو څخه وساتم.

- په دي بحث کي د آيتونو د نازلېډلو شان او مستندات د معنبرو منابعو کتابونو او روایاتو له مخي ځای پر ځای یې اخذونه بنوبل شوي دي او پاتي منابع او اخْحَلِيَّونَه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کي هم راول شوي دي.

- د آيتونو په تفسیر کي په ځانګړي بنه د قراني حکایاتو کيسو او داستانونو په تفسیر کي تر ډپره دا هڅه شوي چې له ډپره حیرتیا او دقت څخه کار و اخیستل شي ددي له پاره چې خدائی مکړه د اسراییلینو او نور بي سندو او جعلی تشریحاتو اغېز پري رانشي او له هغو څخه په بشپړه بنه امن کي وسائل شي. همدارنګه تر اخري حده پوري دا هڅه شوي تر څو په خلاصه بنه اصلی مطلب روښانه شي.

ڇبارو او په ھانگري بنه د ايتونو د تفسير په برخه کي ھيني موارد په ڊپره خلاصه بنه توضيح شوي دي خو په هغو برخو کي چي د ڊپرو توضيحاتو او سڀونو اړتیا ليدل شوي ڊپر توضيحات ورکول شوي. په یقيني بنه چي د قران کريم د صحت والي بنستيزه مرجع محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم ته د هغه نزول دي او د تولو مسلمانانو د هدايت او لارښونې له پاره همدا کتاب تر تول بهترینه مرجع او لارښوود دي خو د دي له پاره چي لوستونکي په هر ارخيزه بنه د ايتونو په حكمتونو نکتو ګټو تفسيري اسرارو او رازونو د پوهېلوا له پاره د بېلابېل تفصيلونه هم راوړل شوي دي.

د دي تفسير په ليکنو کي ضروري موخدونه د متن به داخل کي او نور ماخذونه په مجموعي بنه د همدي (احمد) تفسير په آخره کي په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

د دي تفسير په ليکلو کي هڅه شوي تر خو د ايتونو شمبر، کلماتو شمبر او د مبارکه ايتونو د تورو شمبر له موټقو منابعو څخه په ګته اخيستني وپېژندل شي.

په دغه تفسير کي تحليلونه او توضيحات د اهل سنت او جماعت په بنسته ترسه شوي او تر ڊپره دا هڅه شوي تر خو له مذهبی او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دي تفسير ليکنه څېرنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدی - سعید افغانی) له خوا پیل او په جزوی، جزوی بنه ترتیب شوي دي.

د احمدی تفسير د هېواد له بېلا بېلوا پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکادمي او پوهنټونو له خوا د ګتنۍ وروسته د هغه په بېلابېلوا برخو باندي یې تقریظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کريم په خپل ذات کي الهي معجزه او د بشر د لارښونې کتاب دي. خدائی (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب تولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين یوه اله ګرځولي ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چي هیڅ مسلمان د قران کريم صحت او معجزي او سېدلوا په اړه کوم شک نه لري او خدائی (ج) په خپله د دي به اړه په خپل کلام کي ګڼي څرګندونی لري، لارښونې او له بد بختيو څخه د ژغورني لاري او داسي نور موارد هغه څه دي چي مونږ یې د قرانکريم په بېلابېلوا برخو او کيسو کي موندلای شو چي په هغو کي د بشريت له پاره خير، برکت، لوره پوهه، حیرانونکي رازونه او داسي نور په کي نغښتي دي.

قران کريم د دنیوي او اخروي بنیگنو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکريم له لارښونو عملی کول د حضرت محمد صلى الله عليه وسلم سنت دي.

قران کريم تولو پخوانی پېغمبرانو ته د رالېرل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکي دي. يا الله ته زمونږ روح او روان د دي برکتی کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين
د احمد تفسير ليکونکي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة لشُعَرَاء
جزء - (19)

سوره شعراه در مکه نازل شده و داراي دو صد و بیست هفت آيه و يازده رکوع مي باشد.

وجه تسمیه:

علت تسمیه این سوره به «شعراه» این است که حق تعالی در آیات (224 - 226) این سوره، میان شعراي گمراه شعراي بي هدف و شعراي مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعایي مشرکاني را که مي پنداشتند رسول الله صلي الله عليه وسلم شاعر آند و آنچه که با خود آورده‌اند از باب شعر است، رد نماید.

طوریکه میفرماید: «وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّعَهُمُ الْغَاوُونَ» (224) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (225) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (226)

(پیامبر اسلام شاعر نیست، زیرا) شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته می‌روند؟ و مطالبی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند؟) قابل تذکر است که نام دیگر این سوره «طسم» است.

يادداشت:

در این سوره مبارکه؛ داستان ذي عبرتی پیامبرانی؛ اول داستان موسى و هارون عليهم السلام، دوم داستان و قصه ابراهیم عليه سلام، سوم قصه داستان نوح عليه السلام، چهارم قصه‌ی هود عليه السلام، پنجم داستان صالح عليه السلام، ششم قصه‌ی لوط عليه السلام، و هفتم قصه‌ی شعیب عليه السلام. و برخورد های لجو جانه‌ی قوم با ایشان به بیان گرفته شده است و در پایان هر داستان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (121) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (122) لذا این آیه هشت بار در این سوره تکرار شده تا مایه‌ی دلداری و آرامش خاطر پیامبر صلي الله عليه وسلم باشد و به او بگوید از لجاجت مشرکین مگه متاثر وجگر خون مشو، زیرا همه‌ی انبیاء گرفتار چنین مردمی بوده‌اند.

در ضمن قابل ياد دهاني است که: تاریخ، بهترین وسیله برای تقویت روحیه مؤمنین، بالا رفتن بصیرت وسعه‌ی صدر و آینده نگری در برابر تهدید دشمنان است. لذا رهبران وزعمای جامعه باید از تاریخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تاریخی آن پند لازم بگیرند. شعراه: شعراه جمع شاعر، به معنای گوینده شعر.

مفهوم کلی سوره شعراه:

يادآوري توحيد؛

فرازهایی از زندگی پیامبران الهی؛

ستایش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

طوریکه گفته آمدیم سوره شعراه در مکه پس از سوره‌ی واقعه، شرف نزول یافته است این سوره داراي دو صد و بیست و هفت آیه بوده، و تعداد کلمات آن به؛ هزار و دو صد و ندو هفت کلمه می‌رسد. همچنان تعداد حروف این سوره به؛ پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف

میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.)
ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سوره فرقان:

در سوره فرقان، خلاصه ای از قصه ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال میکند.

سر آغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوا ی و موضوعات:

همانطوریکه که گفته شد سوره شعرا در مکه معظمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره های مکی جنبه‌ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می دهد.

بخش اول سوره طلیعه سوره است که با حروف مقطعه شروع میشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل کرده، سپس موضوعگیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه‌ای دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجاجتها و خیره سری های آنان را در برابر این پیامبران بازگو میکند، که بعضی مانند داستان موسی علیه السلام و فرعون مشروحت، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام کوتاه تر است.

مخصوصاً در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شیاهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد وضعف و فتوری به خود راه ندهند. و نیز مخصوصاً روی عذاب درنای این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی علیه السلام نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغيان وجود دارد، داستان خاتمه می یابد.

- پس از آن قصه‌ی ابراهیم خلیل الله را مورد بحث قرار داده و موضوع گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه میشنود و نه سودی میرساند، باطل و نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

- سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.

- و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السلام را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب کنندگان بیان نمود، در شان رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن میفرماید: «وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسْانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.»

بخش سوم و آخری که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخش‌های گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن میگوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می‌دهد.

ترجمه و تفسیر سوره «الشّعرا»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشانیده و مهربان

طسم(۱)

خوانده می شود: «طا، سین، میم» البته با ادغام سین در میم. الله عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است.(۱)

تلک آیات الْكِتَابِ الْمُبِينِ(۲)

(این است آیات قرآن مبین) آشکار کننده حق از باطل.(۲)

تفسیر:

این کتابی است مبین، یعنی مطالبش شفاف و روشن است، و پیچیده و مبهم نیست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نیز شفاف و روشن است، پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مبین است و منزلت والاپی دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.

لَعَلَّكُمْ بَاخِعُ نَفْسَكُمْ أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ(۳)

شاید تو می خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی! (۳)

تفسیر:

الله متعال در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میفرماید: ای پیامبر! شاید تو از دلسوزی بسیار بر هدایت قومت و از شدت حرص و اشتیاق بر ایمان امتنت که چرا به پیامت ایمان نیاورده و به دعوت لبیک نگفته‌اند، جانت را هلاک گردانی. پس خود را هلاک نکن و کار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ(۴)

اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می‌کنیم که گردنهاشان در برابر آن خاضع گردد!(۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: هدف از «آیه»: معجزه‌ای که مردم را وادر به ایمان گرداند است. مفسر مشهور جهان اسلام شیخ صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می خواستیم معجزه‌ای بر آنان نازل می کردیم که قلب شان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلًا ثبت شده است. پس ارام باش و خود را خسته مساز. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۱۶۷). در آیه شریف به یک اصل مهم اشاره می کند، که اگر پروردگار با عظمت بخواهد، این قدرت را دارد که برکافران معجزه نازل کند، و یاهم عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستد که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرو آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در

برابر حق خاضع و مطیع گردد. تا تصدیق به علم غیب، امری اختیاری باشد نه اجباری. و از جانب دیگر سنت و قانون الهی، اختیار و مهلت دادن به مردم است. همان طوریکه یاد آور شدیم: ایمان باید اختیاری و انتخابی باشد نه اجباری.

معنی و مفهوم ایمان:

معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. چه تعداد کثیری از مذاقانی اندکه به زبان گفته: ایمان آورده‌ایم. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» [آل‌بقرة: 8]. «وَ از مردمند کسانی که میگویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالیکه به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند».

معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می‌دهند، ما نیز انجام بدھیم. چه بسیارند شیادانی که به نیکوکاری و کارهای خیر و شعارهای بندگی و دینداری تظاهر می‌کنند، حال آنکه در قلب هایشان اثری از آبادی خیر و صلاح و اخلاص برای خدا نیست: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخْدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» [آل‌نساء: 142]. «منافقان الله را (به زعم خود) فریب میدهند، و درحالیکه خدا فریب دهنده‌ی آنان است. و هرگاه برای نماز برخیزند بیمارگونه برخیزند، برای مردم نمایش می‌دهند و یاد خدا نمی‌کنند، مگر اندکی».

معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاورده‌اند. «وَجَحَدُوا بِهَا وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا» [آل‌نمل: 14]. «با آن که به جان، آن‌ها را دریافته و شناخت پیدا کرده بودند، از روی ستم و برتری جویی! با سماجت انکار کردند».

حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست.

ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که در اعماق روان انسان نفوذ میکند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجود اور را در بر می‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار میدهد. بنابر این، ایمان حقیقی قطعاً احتیاج به آنچنان ادراک ذهنی و فکری دارد که نقاب از چهره حقایق هستی برگیرد و آن حقایق را به همان صورت و وضعیتی که در واقع هستند به نمایش درآورد. و این کشف و شهود نیز جز از طریق معصوم و انحراف ناپذیر و حی الهی انجام نخواهد پذیرفت.

و باید این ادراک عقلی و ذهنی به سرحد جزم و یقین برسد، و انسان را به آنچنان یقین قاطعی برسناند که هیچ شک و شبھه‌ای آن را متزلزل نگردداند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَأُوا» [آل‌حجرات: 15].

«مؤمنان همانا آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس شک نیاورند». این شناخت جزمی و قطعی نیز باید همراه با پذیرش قلبی و دلستگی ارادی و اختیاری باشد، به طوری که در پیکر فرمانبری و اطاعت و سرسپردگی از روی رضایت و تسليم همه جانبه نسبت به فرمان کسی که به او ایمان آورده است، تجسم پیدا می‌کند.

قرآن کریم همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکرد های درخششده‌ای به نمایش می‌گذارد که آن ویژگی ها باعث تمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است.

خداآند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین میفرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ

وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَأِبُوا وَجْهُدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْصَّابِرُونَ^{۱۵}» [الحجرات: 51].

«مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدن و با دارایی‌ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند» شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «في ظلال القرآن» میگوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچ گونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فدایکاری مالی و جانی در راه خدا از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمۀ گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یک پارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنۀ درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبایی نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی اش تحمل کند و نیز نمی‌تواند به خاطر واقعیت های عملی و ناقص و رشت و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشري به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که بر شمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می‌کنند.

و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظريه» یا «رأي» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومۀ جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرمای زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند. در اعمق قلب انسان نفوذ می‌کند و آنرا به جنب و جوش و حرکت درمی‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت و ایده دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت در آمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضاء و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ میدهند، و برای اجرای

دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفدان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (برای تفصیل مراجعه شود به کتاب نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٌ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُغَرِّضِينَ (۵)

و به آن‌ها هیچ موعظه و اندرز تازه از سوی پروردگار بخشنده نمی‌آید، مگر این که از آن روی گردان هستند. (۵)

تفسیر:

يعني هیچ چیز نو از قرآن از سوی الله متعال بر کافران فرود نیامد تا به تدریج پند و تذکر شان داده و حقایق و اخبار را برای شان روشن و مبرهن گرداند، جز اینکه همواره از آن روی گشتنانده و فقط از سر عناد و استبکار، آن را نپذیرفتند. دیده میشود که: هیچ تذکری در اشخاص سنگدل، کارساز نیست.

تعداد از انسانها به جای پذیرش حق، از قبل راه لجاجت را در پیش گرفته اند. و یقیناً اعراضی که برخاسته از استکبار و تکذیب باشد، خطرناک است. ولی مطمین باید بود: آنده از انسانهای که؛ حق و پیروان آن را مسخره می‌کنند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزَئُونَ (۶)

آنها تکذیب کردند، پس به زودی اخبار آنچه مسخره اش می‌کردند بدیشان خواهد رسید. (۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَنْبَاءٌ»: اخبار. هدف از آن جزا های سنگین است که در این جهان و آن جهان دامنگیر آنان می شود (ملحوظه شود سوره: انعام آیات 5 و 6).

تفسیر:

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: عناد، اعراض و دشمنی کفار، به در جه اخر رسیده است، آنان قرآن عظیم الشأن را تکذیب نمودند و آنرا به باد مسخره گرفتند. در آیه مبارکه تأکید بعمل آمده است که: در آینده قریب عاقبت و فرجام تکذیب واستهزای خودرا خواهندیافت. یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهzaء و ریشند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت های سه گانه کفار:

در آیات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف و مشهوری برای کفار به بیان گرفته شده که عبارتند از: اعراض، تکذیب، استهzaء. و دیده میشود که؛ چطور انسان به تدریج و گام به گام به سقوط کشانیده می شود، در ابتدا به حق بی اعتنایی و اعراض می کند، سپس آن را تکذیب و آن گاه حق را به مسخره می گیرد. ولی بدترین حالت و صفت انسان، در این خصلت همانا مسخره کردن حق است، لذا در آیه مبارکه میفرماید: در آینده، خبرهای مسخره کردن آنان به آنها خواهد رسید. و نمیفرماید: کیفر اعراض و تکذیب به آنان خواهد رسید. یعنی آنان که حق و پیروان آن را به مسخره می گیرند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند حتماً جزای این عمل خویش را:

«ما كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزَئُونَ» (یا در دنیا، یا در هنگام مرگ، یا در برزخ، و یا در قیامت خواهد چشید). الله تعالى ما را از چنین خصلت نگاه دارد.

استهزای آنیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است:

کافران برای تحقیر و زیر سؤال بردن شخصیت پیامبران، آنان را به باد تمخر میگرفتند. قرآن عظیم الشأن در (سوره هود آیه 38) در مورد قوم نوح عليه اسلام که مؤمنین را به مسخره میگرفتند، میفرماید: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلُّمَا مَرَ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّنْ قَوْمٍ سَخْرُوا مِنْهُ قَالَ إِنَّنِي سَخْرُوا مِنْنَا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (و نوح عليه السلام کشتی را میساخت) (یعنی: شروع به ساختن آن کرد) «و هر بار که اشرافی از قوم او برآن کشتی میگذشتند، او را مسخره میگردند» (و میگفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده‌ای! یا میگفتند: شگفت! در خشکی کشتی میسازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور میشود؟) «می گفت: اگر ما را مسخره میکنید» (امروز به سبب ساختن کشتی) «ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» (در فردایی عذاب، به هنگام غرق شدنستان در توفان).

همچنان قرآن عظیم الشأن در چندین آیات متبرکه اشاره بعمل آورده طوریکه در (آیه 30 سوره یس) میفرماید: «مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (که هیچ پیامبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزا گرفتند).

و باز میفرماید: «وَإِذَا رَأَكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً هُذَا الَّذِي يَذْكُرُ الْهَتَّكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» (آیه 36 سوره آنیاء) (و هرگاه کفار تو را ببینند، کاری غیر از به استهزا گرفتن تو ندارند، (با همیگر میگویند): آیا این است آنکه خدایان شمارا (به بدی) یاد میکند؟ در حالیکه (این کافران) خودشان، یاد خدای رحمان را منکرد (و به او کفر میورزند).

باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی از استدلال است. و کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه و وسیله علمی و منطقی ندارند. بناءً کفار عواطف مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک میکرند.

و در واقع کفار از تمام پیامبران مسخره میکرده اند: قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَقَدِ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الآنیاء: 41) (ومسلمًا پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند پس کسانیکه آنرا مسخره کردند، اما سرانجام آنچه را استهزا میکردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (مجازات الهی آنان ها در هم کوبید).

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ؟^(۷)
ایا آنها به زمین نگاه نکرند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم.^(۷)

تفسیر:

چگونه به پروردگار با عظمت خویش کفر میورزند، و به سوی زمین که آفریده وی است توجه نه میکنند، آیا توجه ندارند که چه عجایب در زمین از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده در آن رویانده و قرار داده‌ایم؟ یعنی: از اجناس سودمندی که انسان‌ها و حیوانات از آنها بهره میگیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها قادر وتواننا نمیباشد. استقمام برای توبیخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش میکند.

قرآن عظیم الشأن کسانی را که با دید عمیق به جهان نگاه نمیکنند، توبیخ میکند. مطالعه در بارهی موجودات هستی و زیبایی‌های آن، بهترین راه خدا شناسی است.

«زوجِ کریم»:

معنی لفظی زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می شود، در بسیاری در خت ها هم نر و ماده وجود دارد، و به آنها از این جهت میتوان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع وصنف خاصی آید، وبا توجه به این معنی، به هرنوع درختی، میتوان زوج گفت، و معنای کریم چیز پسندیده و عمدہ است.

پادداشت: جمع میان کلمه «کم» و «کل» در آیه مبارکه: گل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می کند و کم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو کلمه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٨)

و یقیناً در این کار نشانه ای است، ولی بیشتر شان ایمان آرنده نیستند. (۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ءَالِيَّة»: نشانه و دلیل. عبرت و پند.

تفسیر:

بادر نظر داشت دلیلی واضح و آشکار و قاطع بریگانگی و قدرت با عظمت الهی بالآنهم بیشتر آنان به الله ایمان نداشتند؛ و اکثر شان به کفر خود ادامه میدهند. انتظار نمیروند که ایمان بیاورند، و اکثر آنها هم هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر مهربان است. (۹)

تفسیر:

باید متذکر شد که: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نیست، او در حالیکه شکست ناپذیر است مهربان است و به مخالفان مهلت می دهد تا شاید از راه خطأ خویش برگردند و توبه نمایند.

در حقیقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولی با آنهم نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها از شتاب و عجله کار نمی گیرد.

ابو العالیه میفرماید: «عزیز» یعنی مقدار است و از مخالفین امر و فرمانش، آنها یی که به جز «الله» خدایان دیگری را می پرستند انتقام می گیرد. و نسبت به آنکه در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش روآورده مهربان است. (تفسیر صفوۃ التفاسیر شیخ علی صابوونی).

و امام فخر رازی میفرماید: به این علت در آیه متبرکه «العزیز» را قبل از «الرحيم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقدار است. اما با این وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام گیری، بیشتر جلب توجه می کند. (تفسیر کبیر ۱۳/۲۴).

خوانندگان گرامی!

از این آیه به بعد یعنی از آیات متبرکه (68 الی 10) به داستان هفت پیامبر هر یک (موysi و هارون علیهم السلام و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم

السلام)، مجادله فرعون با موسی عليه السلام در بارهی وجود آفریدگار، معجزه‌ی موسی عليه السلام، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی عليه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٠)

ویاد بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد (امر کرد) که به نزد آن قوم ظالم برو. (۱۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه فوق بیان یافت که: ای پیامبر! روزی را برای مردم یاد کن که الله متعال حضرت موسی عليه السلام را ندا داد و برایش (امر کرد) که: به سوی جماعت که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی اسرائیل را به صورت بندھی خود درآورده‌اند، برود.

پادداشت:

قصه و داستان موسی عليه السلام در یازده سوره از قرآن عظیم الشأن بصورت کل و جز به بیان گرفته شده است که از آنجمله این قصه ها را در سوره های: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و ناز عات) مطالعه نمود.

باید متنظر شد که: ذکر و بیان داستان های پیامبران تسلی خاطری است به پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرماید که: تکذیب قوم موضوع نو ظهور و تازه نیست، بلکه همه‌ی اقوام گذشته در مقابل انبیای خویش از همین شیوه استفاده بعمل آورده اند.

فلسفه داستان انبیاء در قرآن:

تاریخ انبیاء، تاریخ باشکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شان و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شان و کمال اخلاق و بی توجهي و پارسایی در دنیا و فدایکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند.

سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است!

به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی نظیر است و بندرت میتوان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتد، سراسر زندگی‌شان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در ورای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.

خداوند عظیم الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی ترین مردان حتی کوه های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه میکردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملتها بودند.

خوانندگان گرامی!

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره مطهره ایشان به مثبته‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن و جاده هدایت خدایی به حرکت در آیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آن ها را در

تمامی اعمال و کردار خویش رهنمایی خود قرار دهنده و سرمتش زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشد.

طوریکه خداوند متعال در آیه (101 سوره یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همهی اندیشمندان است).

فواید داستان های قرآنی:

فواید داستان های قرآنی را میتوان بطور مؤجز در نقاط ذیل جمعبندی نمود:
اثبات رسالت و وحی:

یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی الهی مایه گرفته است و آن‌ها فرستاده الله متعال هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن کریم بیان کرده که این داستان‌ها به وحی الله متعال بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیر او اومی(ناخوان) بود خداوند میفرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتَلَوَّ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُلُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْرَتَابَ الْمُبْطَلُونَ» [48] [العنکبوت: 48]. (توضیش از قرآن، کتاب نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشته که اگر چنین می‌شد باطل‌گویان به شک و تردید می‌افتدند) و به هیچ وجه از رسول الله نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا اخبار یهود نشسته و این داستان‌ها را از ایشان اقتباس کرده باشد.

اشاره به وحدت ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همهی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بیان هدف از دعوت پیغمبران:

یکی دیگر از اهداف داستان‌انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان می‌شود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

دیدگاه امت در قبال انبیای کرام:

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی اشاره به موضع اقوام و امت‌ها در قبال دعوت آن‌ها می‌باشد. تاریخ نشان می‌دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته‌اند. «وَكَذَلِكَ جَعَلَنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُواً مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرِبِّكَ هَادِيَا وَنَصِيرًا» [31] [الفرقان: 31]. (اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از مجرمان را دشمن ساخته‌ایم، و همین‌بس که خدای تو راهنما و یاور تو باشد.) باری، در داستان پیامبران صیغه‌ی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است.

ارتباط وثيق ما بين تمامي شرائع و اديان:

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آن‌ها هیچ تصادم و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت

کرده است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریع (که همانا خداوند سبحان است) میباشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: «شَرَعَ لِكُمْ مِنَ الْدِينِ مَا وَصَّيْتَ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الْدِينَ وَلَا تَنْقِرُّ قُوًّا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» [الشوری: 13]. (خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم دین را پا بر جا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان میخوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گردد).

پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا میباشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها تسلي خاطر میدهد و آنها را بر مخالفان برتری میدهد.

بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق میباشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به میان آورده که بر قدرت خارق العاده او دلالت میکند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده شده و تمامی این‌ها بر قدرت خارق العاده و قدرت بی‌نظیر او دلالت مینماید.

عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد:

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائدہ آمده «وَأَنْلَى عَلَيْهِمْ نَبَأً أَبَيِ ءَادَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا فُرْبَانًا فَنَفَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُنْتَقِلْ مِنْ أَلَّا خَرَقَ قَالَ لَأَقْتُلْنَاهُ قَالَ إِنَّمَا يَتَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» [المائدۃ: 27]. (داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد).

بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیز کاران می‌پذیرد!

در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قریه که در امنیت و آسایش می‌زیستند اما سر از نافرمانی درآوردن؛ تمامی این داستان‌ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است.

علت تکرار داستان های قرآنی:

تصورت کل باید گفت: خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن گفته و موعظه‌های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمدانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تأسی بجوییم و سیره معطر و اخلاق حسنی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود

بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشد. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابوونی).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱)

قوم فرعون، آیا آنها (از شرک و آمدن عذاب) نمی‌پرهیزنند؟ (۱۱)
تفسیر:

باید یادآور شد که در سوره الشعرا، بصورت کل جمله؛ «أَلَا تَتَّقُونَ»، هفت بار تکرار شده است. واقعیت بزرگی که در این جمله معجزه اسae نهفته است همین است: در صورتیکه تقوا نباشد، سخن پیامبران مؤثر نیست.

در ضمن قابل تذکر است که این آیه دلالت بر یک اصل بی نهایت عالی دارد و آن اینکه اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در قلوب انسانها است.

تقویت تقوا:

جامعه شناسان بدین امر معتقدند که: انسانها به طور طبیعی یا اضطراری، نیازمند و محتاج تعاوون اجتماعی است، یعنی بدون یاری جستن از همنوعان خود نمیتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه بدهد. از سوی دیگر سعادت شخصی به سعادت و خوشبختی جامعه او بستگی دارد. از جمله عواملی که می تواند سعادت جامعه را تضمین کند تقوای الهی است.

تقوای الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین خطا، گناه و پلیدی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتكب آنها نشود. تقوا این نیست که انسان خود را از محیط و عوامل گناه دور نگاه دارد، بلکه انسان باید در روح خود حالت و قوّتی را ایجاد کند که به او مصوّنیت اخلاقی بدهد و در هر شرایطی او را از انجام گناه باز دارد.

تقوا در بینش اسلامی، باید همراه با بصریت و آگاهی باشد و الا ضرر آن کمتر از فایده آن نمی باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونَ (۱۲)

(موysi) عرض کرد: ای پروردگار! من می ترسم از اینکه مرا تکذیب کنند. (۱۲)
تفسیر:

(موysi) گفت: پروردگار! می ترسم در اینکه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تکذیبکنند و دعوتم را نپذیرند. (و از روی تکبّر و تفرعن رسالتم را قبول نکند به رد دعوتم قبل از اینکه سخن مرا کامل بشنوند به تکذیب آغاز نمایند و هیچکس در آن مجلس مؤیدمن نباشد ممکن است در آن وقت اندوهگین و دلتگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِيْ وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (۱۳)

و سینه ام تنگ می شود و زبانم روان نیست. پس به سوی هارون فرست (۱۳)
تفسیر:

«یضيق صدری»: اگر تکذیب کنند، از غم و غصه، سینه ام تنگ می شود، و (بدین هنگام چنان که باید در مجادله با آنان) زبانم نمی گردد، یعنی بطور روان و گویا صحبت کرده نمی توانم. پس (جبرئیل را) به پیش (برادرم) هارون بفرست (و پیغمبرش گردان، تا یاری و کمک کند). موysi علیه السلام از پروردگار با عظمت میخواهد که: هارون را پیغمبر فرماید (برای تفصیل مراجعه بفرماید به سوره های: قصص آیه 34، مریم آیه 53، آنیباء آیه 48).

موysi علیه السلام میگوید: پروردگار! جبرئیل علیه السلام را با وحی بهسوی او (هارون)

که بیشتر زبان فصیح دارد بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. و مرا در این وظیفه سنگین و در ادای رسالت و تبلیغ دعوت، یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر زندگی بسر می برد.

همچنان موسی علیه السلام از پروردگار خویش میخواهد که پروردگار! به شرح صدر نصیب فرما، من با تمام وجود ماموریت خویش را می پذیرم، اما وقتی که من آنجا بروم زبانم بند می آید، چون فرعون «ذی الاوتاد» است، یعنی مخالفانش را میخوب میکرد، پس به فرشته وحی امر کنید که به سراغ برادرم برود، و او را وزیر من قرار دهد، برای این که بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین، تبلیغ است و برادرم از من شیرین‌تر حرف میزند، او را وزیر من قرار بده، و من در اثر این که قبل از نبوت از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم، و ظالمی را از پای درآوردم، آنها کینه مرا دارند و ممکن است مرا بکشنند، و پیام شماناکام بماند، اگر مرا کشتن، برادرم پیام شمارا به مردم برساند.

تفسران در این مورد می نویسند: موسی علیه السلام در مورد درخواست یاور به سه عذر متousel شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و ضيقی قلب و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل تنگی است و دل تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن میشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است:

«وَ أَحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».

بر انسانها است که در هنگام پذیرش و قبولیت یک مسئولیت وظیفوی نقاط ضعف خود را نیز به بیان گیرد. واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبیا بشمار میروند.

رهبری که: مسئولیت هدایت، تبلیغ و ارشاد، را به دوش میگرد، باید دارای وسعت صدر باشد. در این هج جای شکی نیست که نقاط ضعف را باید جبران کنیم، ولی از زیر بار مسئولیت، نباید شانه خالی کنیم. پذیرش یا اعطای مسئولیت‌های بزرگ با وجود ضعف‌ها و کمبودهای قابل جبران، مانع ندارد.

در بیان و رساندن حق، نباید از کمی طرفداران حق بترسیم و نه از زیادی مخالفان حق. و نباید فراموش کنیم که: پیشنهاد مفید و مناسب را الله متعال هم می پذیرد. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است.

خداؤند پشتیبان انبیا است. و از الله متعال میخواهم که مارا هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرماید.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشنند (و این رسالت به پایان نرسد). (۱۴).

تفسیر:

«ذَنْبٌ»: هدف از آن قصاص شخصی ظالم است که با یک مرد مظلوم بنی اسرائیلی جنگ داشت، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتباهًا توسط موسی علیه السلام به قتل رسید (مرا جعه شود به سوره: قصص آیه: 15).

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشنند» زیرا من قبلًا شخصی از آنان را کشتم و از من طالب خون وی اند. بناءً من نزد آنها گنهکارم و می ترسم که مرا در برابر ش، به قتل رسانند.

باید یادآور شد که: ترس - بجز فضلا و علماء - گاهی بر انبیا علیه السلام نیز دست میدهد و این ترسی است طبیعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. الله تعالیٰ برایش فرمود:

فَالْكَلَّا فَادْهَبَا بِأَيَّاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمْعُونَ (۱۵)

تفسیر: کفت: نه چنین نیست، شما دو نفر آیات ما را ببرید، البته ما با شما (هستیم و) شنونده ایم. (۱۵)

قبل از همه باید گفت که الله سبحان وتعالی پشتیبان انبیاء است. و آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت های مهم، یک ضرورت حتمی و واجبی می باشد.

«**فَالْكَلَّا**» الله میفرماید: نه، هرگز تو را به قتل نمی رسانند. امام قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع میکند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می کند که به الله سبحان وتعالی اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به الله اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند (تفسیر قرطبی ۹۲/۱۳).

«**فَادْهَبَا بِأَيَّاتِنَا**»: تو و هارون با دلایل و معجزات درخشنان بروید.

«**إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمْعُونَ**»: من با شما هستم و شما را یاری می دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه الله متعال دارند صیغه‌ی جمع «**مَعَكُمْ**» را آورده و از آن قصد تثنیه را کرده است و در خطاب به صورت جمع با آنها برخورد کرده است. (البحر المحيط ۸/۷)

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، ماجراهی داستان قتل قبطی در مصر توسط حضرت موسی علیه السلام در (ایه ۱۵ سوره قصص) با تمام تفصیل بیان یافته که اگرخواستار معلومات مزید در زمینه باشید، میتوانید بدان مراجعه بفرماید.

این داستان در منطقه موجی ایجاد کرد که به اثر آن حضرت موسی مجبور به فرار از سرزمین شد و این عمل موسی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ گرچه به قصد کشتن آن شخص نبود، بلکه برای حمایت از مظلومی بود، ولی باعث شد که موسی علیه السلام در نزد فرعونیان چهره‌ای قاتل پیدا نماید، و هنگامی که موسی به مقام نبوّت رسید به خداوند گفت: می‌ترسم ماجراهی کشته شدن آن مرد قبطی مانع کارم شود. (از کلمه‌ی «کلّا» استفاده می‌شود که عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَاتَّيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶)

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: همانا ما فرستاده: پروردگار جهانیان هستیم. (۱۶)

تفسیر:

الله تعالیٰ به حضرت موسی علیه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوی فرعون ستمکار و قومش بروند و به او بگویید: ما از جانب پروردگار عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم. و متنیّن باشند که او خود - به علم و نصرت و تایید و نگهداشتن - با ایشان است؛ سخنان شان را میشنود و احوالشان را می داند.

«**رَسُولُ**» (رسول: رُسْلُ و رُسْلُ و أَرْسُلُ و رُسْلَاء: فرستاده شده) علت این کلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنی؛ یعنی (رسولا)، این است (رسول) مصدر و به معنی (رساله) است. کلمه رسول بر مفرد و تثنیه و جمع - هر سه - اطلاق می شود پس یکتن هم

رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابر این، خطاب در آیه متبرکه شامل موسی و هارون می شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

آنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷)

با این وصف، بنی اسرائیل را [آزاد کن و] با ما بفرست. (۱۷)
تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام و هارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی ای فرعون! آنان را از یوغ برداگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

و بدینترتیب موسی علیه السلام و هارون علیهم السلام میخواستند تا بنی اسرائیل را از چنگال برداگی و استبدادش فرعونیان آزاد و رها گرداند و آنان را از مصر بیرون ببرند.

قَالَ اللَّمَّا نُرَبِّكَ فِينَا وَلَيْدًا وَلَيْثَتَ فِينَا مِنْ عُمُرَكَ سِنِينَ (۱۸)

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در طفولیت در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهایی از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (۱۸)

تفسیر:

بعد از اینکه موسی و هارون علیهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خویش را به فرعون بیان نمودند.

اولین حرفی که موسی علیه السلام به نزد فرعون بیان داشت، این بود که ما فرستاده رب العالمین هستیم، یعنی توحید حق است وحی و نبوت نیز حق است، حضرت موسی علیه السلام قبل از طرح همه ای موضعات به ذکر این دو اصل از اصول اساسی اسلام پرداخت. بعد از ذکر این دو اصل گرانبهای فرعون با کبر و نخوت و متن گذاری به موسی علیه السلام گفت :

زمانیکه تو طفی خرد سال بودی؛ آیا این ما نبودیم که تو را در کوکی در خانه خود پرورش دادیم در حالیکه سایر اطفالی ذکوري که از بنی اسرائیل در همان سال به دنیا می آمد آنرا می کشتم، ولی تو را استثناء قرار دادیم و به قتل نرساندیم؟ و آیا تو نبودی که: سال هایی از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردي؟

«وَلَيْثَتَ فِينَا مِنْ عُمُرَكَ سِنِينَ»: و سال های مديد در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهد نگرفتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند.

تفسران می نویسند: حتی موسی علیه السلام از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدين ماند آنگاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد. «تفسیر انوار القرآن»

خواننده گان گرامی!

توجه باید کرد که: متن گذاشتن و به رخ کشیدن، از خصوصیات خاصی مستکبران است. فرعون در این سخنان می خواهد بر موسی متن نهد و او را خوار و تحقیر کند. و در

نهایت میگوید: که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا میکنی کجا؟

ولی نباید فراموش کنیم اگر کسی را بزرگ کردیم، یا هم در امور تربیتی اش کمک کردیم، یا هم در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حق او را نپذیریم.

موسی علیه السلام که سال های طولی بر دستترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود که تسلیم او شود و در ابلاغ رسالت آسمانی خویش کوتاهی کند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سکوت اختیار نماید. حق نان و نمک آن نیست که صاحب حق را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم.

(حضرت موسی علیه السلام نان و نمک فرعون را خورده بود، ولی او را به حال خود رها نکرد).

وَفَعْلَتْ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)

و (سرانجام) آن کاری را (که با قبطی نه باید انجام میدادی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشته) از ناسپاسان هستی. (۱۹)

تفسیر:

فرعون در ادامه صحبت های خویش به موسی علیه السلام گفت: «وَ فَعْلَتْ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ» و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی، در ضمن نباید فراموش کنی که: تو جرم بزرگی را نیز مرتكب شده‌ای؛ آن روز که مرد قبطی را کشته و پا به فرار نهادی. استفاده از عبارت (فعلة) برای نشان دادن خوف و هیئت و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطی است.

«وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منکران ربویبیتم هستی و احسانم را قدر و ارج نگذاشته‌ای.

ابن عباس رضی الله عنہ گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی آورد. (حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن عباس رضی الله عنہ را ترجیح داده است که روشن‌تر است).

فرعون با دو جمله، نبوت موسی علیه السلام را زیر سؤال برد:

الف: تو نزد ما قاتل هستی و قاتل که پیامبر نمی شود.

ب: ما تو را بزرگ کردیم، چگونه الطاف ما را کفران و ناسپاسی میکنی، ناسپاس که پیامبر نمی شود.

آیات بعدی جواب منطقی حضرت موسی علیه السلام با این زیبایی چنین بیان می دارد:

قَالَ فَعَلْثُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۰)

(موسی علیه السلام) گفت: من آن کار را انجام دادم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم. (۲۰)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: بلی! من آن شخص را قبل از نبوت و پیش از آنکه پروردگارم بر من وحی بفرستد و مرا با رسالت گرامی بدارد، کشتم؛ در ضمن من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفویلیت معصوم بود. ابن عباس (رض)

گفته است: وَ أَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ يعنى من الجاهلين. (تفسير صفوات التفاسير).
فَفَرَّثُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٢١)
 و چون از شما ترسیدم از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشد و مرا از پیغمبران گردانید. (۲۱)

تفسیر:

باید گفت که در برخی از اوقات اقرار، یک ارزش است. طوریکه در سوره قصص داستان حضرت موسی را به تفصیل بیان داشتیم و در آن امده است: آنگاه از سرزمین شما به سرزمین مدین گریختم؛ زیرا از آسیب شما بر جان خود بیمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدمه‌ی دریافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامی داشت و به رسالت مشرّف گردانید.

وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ: و مرا به پیامبری برگزیده و نزد تو فرستاده است، اگر ایمان بیاوری در امان می‌مانی و اگر انکارکنی نابود می‌شوی.

وَتَلَقَّ نِعْمَةً تَمْنَهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (٢٢)

و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می‌نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به برگزیدگی گرفته‌ای. (۲۲)

تفسیر:

اما تو ای فرعون! چگونه بر من منت می‌نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالیکه قوم مرا به برگزیدگی کشیده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همین است) موسی علیه السلام به جواب فرعون می‌گوید: من باید در خانه‌ی پدرم بزرگ می‌شدم، چرا پدرم را به برگزیدگی کشاندی که من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آیا این، نعمت است که آن را سپاس گزارم و یا اسارت است؟! آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالیکه قوم و قبیله‌من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشته؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی‌کشتبی، قطعاً مادرم مجبور نمی‌شد که مرا در دریا بیندازد پس آنچه را که سبیش شکنجه و عذابت بود، به عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

ابن کثیر میفرماید: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی اسرائیل کرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی‌خورد. آیا نیکی تو با یک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران می‌کند! (ابن کثیر ۶۴۵/۲) و امام طبری میفرماید: یعنی آیا بر من منت می‌نهی که بنی اسرائیل را به برگزیدگی کشیده‌ای؟!

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 31) بخش دوم، مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون «إِلَهٖ»: بحث ادامه می‌یابد طوریکه میفرماید:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (٢٣)

فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (۲۳)

تفسیر:

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ: گمان می‌رود فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر مطرح کرده باشد.

فرعون از موسی علیه السلام درباره پروردگار جهانیان پرسید؛ از همان کسی که او به سوی توحیدش در عبادت میخواند. پرسید که: صفت پروردگار جهانیان چیست؟ فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این که گمان میکنی پروردگار عالمیان است کیست؟ یعنی: او دیگر چه کسی است که میپندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمیشناسم؟ چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش میگفت: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (وفرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبدی برای شما نمیشناسم)..(ایه 38 سوره قصص) خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه متبرکه (102 سوره اسراء) آمده است: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هُوَ لَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثُورًا» (موسی علیه السلام گفت: قطعاً میدانی که این (معجزات) را جز پروردگار آسمانها و زمین برای بصیرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاک شده میپندارم).

از فحوای آیه مبارکه معلوم است که: فرعون در درون خود، الله تعالی را میشناخت. ولی به ظاهر خود را رب اعلای مردم میدانست.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت میزنند.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴)

(موسی علیه السلام) جواب داد: خدای آسمانها و زمین است و آنچه ما بین آنهاست، اگر اهل یقین هستید. (۲۴)

تفسیر:

پروردگار همان ذاتی است که مالک و متصرف خلق، کار پرداز و مدبر امور هستی و فرمانروای آسمانها و زمین و هر چیزی است که در مابین آنهاست. دریاها و بیابانها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کده است.

«إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، و اگر به این حقیقت یقین دارید، به وی ایمان آورید.

علمای میگویند؛ ذات پروردگار قابل شناسایی نیست، بلکه ذات پروردگار باعظمت را از راه آفریده هایش باید شناخت و معرفی کرد. «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (طوریکه فرعون از چیستی و چگونگی الله تعالی سوال کرد، ولی موسی علیه السلام از آفریده های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نیست).

قرآن میگوید: دعوای انبیاء با مخالفانشان بر سر ربویت خداوند یعنی مدیریت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست و گرنم مخالف آنان، الله را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن کسانی که امروز میگویند: دین از سیاست جداست، همانند سخن کسانی است که میگویند: حساب آفریدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره کردن آن جداست.

(خداوند خلق کند، ولی ماحکومت کنیم) قرآن و عقل، حق ربویت و تکلیف کردن و اطاعت

شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می‌داند چه قانونی وضع کند. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ حَلَقَ وَ هُوَ الْطَّيِّفُ الْخَيْرُ» (آیه ۱۴ سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریک بین و آگاه است).

برخی از مفسران جمله: «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» را در آیه مبارکه این گونه معنا کردند که موسی علیه السلام گفت: من می‌دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم و نظام هستی فکر کنید، ربویت ویکنایی او را خواهید فهمید.

قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ (۲۵)

[فرعون از روی مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید؟ (که موسی چه می‌گوید?) (۲۵)

تفسیر:

«أَلَا تَسْتَمْعُونَ»: آیا گوش فرا میدهید؟ آیا می‌شنوید؟! این سخن جنبه تعجب و در ضمن معنی و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.

فرعون ملعون به اطرافیانش می‌افزاید که از کار موسی تعجب نمی‌کنید؟ من از حقیقت الله از او می‌پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ أَبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ (۲۶)

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست. (۲۶)

«رَبُّكُمْ وَرَبُّ...»: اشاره به دو نکته است:

۱ - متوجه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌های موجود در انفس، یا تذکر خودشناسی

۲ - قلم بطلان کشیدن بر ادعای ربویت فرعون زمان و فرعونهای دوران. (تفسیر)

«ترجمة معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: پس موسی علیه السلام برای شان روشن کرد که فرعون - چنانکه ادعا می‌کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می‌کنید که اویکی از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷)

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است. (۲۷)

تفسیر:

«أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ»: فرعون خواست با تعبیر «به سوی شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسی و ادارد.

خوانندگان گرامی!

فرعون در این مباحثه بالای موسی عصبانی می‌شود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده می‌گوید: حقیقتاً موسی که مدعی رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را می‌گوید.

توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حق و حقیقت

میشوند، از اصل بحث به طفره می‌روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حق را نمی‌پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میدانند. و از تاریخ انبیا بر می‌آید که از قوی ترین حربه‌های مخالفان انبیا، همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «لمَجْنُونٌ» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می‌زند. بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشنگرین باید از استدلال‌ها و دلایل غیر منطقی وغیر مواجه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن درکار و فعالیت روشنگری خویش سعی صدر داشته باشد. موسی‌علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و ارایه کردن دلیلی محکمتر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

(موسی) گفت او پروردگار شرق و غرب و آنچه در میان این دو است میباشد اگر عقلمند هستید. (۲۸)

تفسیر:

موسی‌علیه السلام به استدلال و بیان دلایل وبراہین را به فرعون ادامه داد و گفت: بی‌گمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار شرق و غرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبر و کارگردان آنهاست. این منظری است که هر عاقل و جاھلی همه روزه آن را مشاهده می‌کند؛ از این رو گفت: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»: پس اگر از عقلی پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حق اوست تا به یکانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیزی با وی شریک آورده نشود. یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم. از فحوای آیه مبارکه هذا معلوم میشود که: انبیاء مؤدب سخن می‌گویند.

(فرعون به موسی‌علیه السلام گفت: «لمَجْنُونٌ»، اما موسی‌علیه السلام در جواب گفت: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر بیاندیشید سخن مرا میفهمید). واقعاً همرسیدن به توحید، به تعقل ضرورت است (کفر و شرك، محصول بی‌عقلی است).

محمد علی صابونی در تفسیر خویش صفوة التفاسير مینویسد: این بلیغ ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم می‌کند. همان طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «قالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (ایه 258 سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتابرا از شرق می‌آورد، پس تو (که میگویی حاکم بر جهان هستی)، خورشید را از غرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند).

همچنان در این آیه مبارکه: زمانیکه فرعون درمانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسی‌علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد. (۲۹)

تفسیر:

«الْمَسْجُونِينَ»: زندانیان یکی از خصوصیت طاغوت ها و مستکبرین همانا تهدید است، زمانیکه از ارایه منطق باز می مانند آغاز به تهدید و تخویف میکنند. در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که فرعون از شیوه تهدید استفاده میکند و به موسی عليه السلام میگوید: «لَا جَعْلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» اگر خدایی جز من را بپرستی یقیناً تو را به سزایی مخالفت با فرمان خود زندانی خواهم کرد. دیده شدکه فرعون برای مجبور کردن موسی به ترك رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

تفسران گفته اند: زندان فرعون زندان عادی مثل سایر زندان ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناکی بود، زندانی در زندان فرعون را کوتاه فلسفی زیر زمینی می برند، که زندانیان، نه جایی را میدید و نه صدایی را می شنیدند، و تا زمان مرگ در آنجا زندانی می بودند. زیرا فرعون به موسی عليه السلام نه گفت که: «لَا سجنک» بلکه گفته است: «لَا جَعْلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ زیرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهیل در تفسیر (آیه 29) «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَا جَعْلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» مینویسد: بعد از اینکه فرعون خدا را انکار کرد، گفت: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَارَبُ الْعَالَمِينَ» موسی در جواب گفت: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: «أَلَا تَسْتَمْعُونَ»، آنگاه موسی دلیل محکم تری ارائه داد و گفت: «قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ أَبَائِكُمْ أَلَّا أَوْلَيْنَ»؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدراوش روشن ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود است، و به وسیله ی آن بر وجود خالق استدلال میکنند. پس وقتی این حجت نمایان شد فرعون از جواب دادن خود را تیر کرد و به اصطلاح آنرا نادیده گرفت و به طریق مغالطه موسی را متهم به دیوانگی کرد، و نظر خود را با تحقر و استهزاء تقویت کرد و گفت: «إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ لَمْجُنُونٌ». آنگاه موسی در استدلال افزود: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ کس نمیتواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال درمانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی عليه السلام را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی عليه السلام با ارائه معجزه به استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیاورد، به آرامی گفت: (تفسیر صفوہۃ التفاسیر).

قالَ أَوْلَوْ جِئْنَكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (٣٠)

[موسی عليه السلام] گفت ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟ (٣٠)

تفسیر:

«شَيْءٍ»: چیز. مراد معجزه دال بر وجود خدا و درستی پیغمبری موسی عليه السلام است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل) دیده میشود در آن جا که منطق تأثیر نکند، نشان دادن معجزه لازم می افتد، موسی عليه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آیا درحالیکه من بر صحت رسالت و درستی دعوتم دلایلی قاطع و برهان‌هایی درخشان بیاورم باز هم مرا زندانی می کنی؟!

امادگی قبلی، در مبارزه شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی عليه السلام می دانست که عصارا ازدهار میکند و کف دستش نورانی میشود، لذا باقدرت تمام گفت: «جِئْنَكَ

بِشَيْءٍ مُّبِينٍ» (ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم)
قَالَ فَأَتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱)

(فرعون) گفت: ای موسی! اگر (در ادعایت) از راستگویان هستی، پس آن (چیز آشکار) را بیاور. (۳۱)

تفسیر:

«فَأَتِ بِهِ»: یعنی آنرنشان بده و آنرا بیاور که این چگونه معجزه که تو در اختیار داری.
فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُغَبَانٌ مُّبِينٌ (۳۲)

در این هنگام موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و ناگهان ازدهای نمایان شد. (۳۲)

تفسیر:

واقعاً عصا به اذن الله متعال به ازدهاری بزرگی مبدل شد که: حقیقتاً و نه از روی تخیل آنگونه که ساحران می‌کنند - بر روی زمین به راه رفتن آغاز کرد.

معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال:

دیده می‌شود که: معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست که تدریجی باشد. بلکه «فَإِذَا هِيَ» (یعنی عصا به یک بارکی و ناگهانی به مار بزرگ مبدل شد).

ازدهار موسی علیه السلام در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هولانگیز و مخوف بود. واقعیت هم اینست که: در مقابل اشخاصی یاغی و سرکش و متمرد باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌فرماید: «چون عصا به ازدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالیکه به موسی علیه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه میخواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو میخواهم که او را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد». (تفسیر انوار القرآن).

قابل یاد آوری است که معجزه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به ازدهارکه به اذن و اجازه پروردگار صورت گرفت ده بار و معجزه نورانی شدن دست موسی علیه السلام، پنج مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

تفسران می‌نویسند که: در اوّلین مرحله‌ای که موسی علیه السلام عصا را رها کرد به صورت مار کوچکی در آمد، چنانکه در سوره نمل آیه ۱۰ آمده: «جَانٌ وَلَّى مُدْبِرًا»، ولی در برابر طاغوت گردنکش، به صورت ازدها در آمد و این شاید به خاطر آن باشد که برای هر مخاطبی باید حریف زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۳۳)

و دست خود را از گریبانش بیرون آورد، که ناگاه سپید و درخشان به چشم بینندگان آشکار گردید. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَزَعَ»: بیرون آورد. یعنی دست خود را از گریبان بیرون آورد (سوره: نمل آیه 12). «بَيْضَاءُ»: سفید. که می‌درخشید.

قَالَ لِلْمَلِئَ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴)

(فرعون) رو به در باریانش کرد و گفت: این مرد جادوگر بسیار ماهر و داناست. (۳۴)
تفسیر:

بدین ترتیب فرعون میخواست قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی عليه السلام منصرف کند، خوف و هراس داشت که مباداً قوم از موسی عليه السلام پیروی کنند، بناءً وی را متهم به جادو و سحر کرد و گفت: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، در حالیکه همین فرعونیان بودند که به حضرت موسی عليه السلام لقب جنون «لَمَجْنُونٌ» داده بودند، و حالاً از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند که او ساحر می باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۳۵)

میخواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، اکنون شما چه رأی می دهید؟ (۳۵)
تفسیر:

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور: در باره جلمه: «مَاذَا تَأْمُرُونَ؟» مینویسد: فرمان شما چیست؟ این سخن بیانگر سقوط فرعون از ادعای خدائی و دل جوئی او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسی عليه السلام است.

معجزه عصا حضرت موسی عليه السلام و بخصوص معجزه ید بیضا فرعون را چنان تحت تأثیر خویش قرار داد که ادعای پروردگاری خویش را فراموش کرد، بناءً دست به کمک و مساعدت قوم خویش پیش کرد تا نظر آنان راجلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزه موسی عليه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

فرعون کوشش میکند تا از طریق تحریک قوم به هدف خود نایل شود، او محتاج کمک و مساعدت قوم بود، از آنها راه و چاره میخواهد و میگوید: «فَمَا ذَاتَأْمُرُونَ» فرعونی که به موسی عليه السلام میگوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تورا زندانی میکنم، امروز محتاج اطرافیان و در باریان خود است.

فرعون به اطرافیان خود میگوید: هدف موسی این است که با این سحر خود، شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. پس اینک به من در مورد وی چه مشوره می دهید تا به رأی و نظر شما عمل کنم.

دیده میشود که: دروغ، تزویر و عوام فربی، شیوه‌ی همیشگی طاغوت‌ها است. اطرافیان بی اراده و متملق، که در چهار و اطراف فرعون نشته بودند حتی در ادای کلمات از فرعون تقليد به عمل می آورند و همان جملات فرعون را: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» را تکرار میکردند. قابل تذکر است که این جمله، در این دو آیه مبارکه از زبان فرعون است، ولی در سوره‌ی اعراف آیات 109 و 110، همین کلمات از زبان اطرافیان اوست و حتی حرفي کم و زیاد نکرده‌اند.

برخورد چندگانه فرعون با موسی عليه السلام:

از آیات مذکوره معلوم میشود که: در اولین برخورد فرعون به اهانت حضرت موسی عليه السلام می پردازد و میگوید: «أَلْمَ نُرِيكَ فِينَا وَلِيدًا» آیا ما تو را بزرگ نکردیم.

و در برخورد دوم؛ همین فرعون است که: حضرت موسی عليه السلام را مورد تمسخر قرار

میدهد و او را: «لَمْ جُنُونٌ» تو دیوانه هستی. خطاب می نماید.
در قدم سوم؛ او را تهدید میکند و برایش میگوید: «مِنَ الْمَسْجُونِينَ» تورا زندانی خواهیم کرد.

و در قدم چهارم: او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده میگوید: «لَسَاحِرٌ عَالِيمٌ» تو ساحر ماهر هستی.

و در نهایت: موسی علیه السلام را متهم کرد که وی میخواهد «يُرِيدُ أَن يُحْرِجَكُمْ» که با این سحر خود شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود.

خوانندگان محترم !

در آیات مذکوره که موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون، جریان داشت، هیچ نامی از هارون علیه السلام در میان نیامد، علت آن اینست که در موضع رسمی باید جوابات از طرف رهبر تعیین میشد. و همانا صرفاً به نام موسی علیه السلام اکتفا شده است.

افترات و نسبتهاي ناروا به پیامبران :

در طول تاریخ دشمنان دین در قدم اول با پیامبران مواجهه و مقابله فرهنگی پرداخته اند، و به اصطلاح در برابر استدلال پیامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است که در این بخش حریف مناسبی نبوده اند، و پیامبران با منطقی قویتر و معقولتر سنتی مدعیات دین ستیزان را بر ملا ساخته اند.

دشمنان دین پس از شکست در مباحثات علمی و منطقی و ارایه دلیل مقنع به شیوه های ضد فرهنگی تکذیب، استهزاء و ترور شخصیت پیامبران پرداختند، و به آنان نسبتهاي ناروا زده و آنان را به مجنون، شاعر، کاهن و ساحر متهم ساخته و آنان را دروغگو خطاب کرده اند.

و در برابر پیام صریح و روشن و دل نشین پیامبران مانع تراشیده اند تا آن پیام به گوش مردم نرسد، مردم را تشویق کرده اند که دست در گوش شان فرونهند تا پیام پیامبران راشنوند، چراکه نیک دریافتیه اند، هر کس که آن پیام ها را بشنود و به مریضی قلبی یعنی عناد و دشمنی مبتلا نباشد، این منطق را میپذیرند و در نهایت ایمان می آورند، پس کاری می کردنند که مردم پیام برحق انبیا رانه شنوند، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ با ترور شخصیت و بدنام کردن پیامبران مردم را از قضاویت صحیح منحرف می ساختند.
دین ستیزان با افترا و دادن نسبتهاي ناروا می کوشند افکار عمومی را نسبت به پیامبران بدین سازند.

عمده ترین تهمت ها و افترات که با پیامبران می بستند عبارت بودند:

اتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولی و همیشگی مخالفین و دشمنان پیامبران همین است که آنان را جادوگر و ساحر برای مردم معرفی داشته اند. طوریکه در (سوره 52: ذاریات) آمده است: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»(52)(ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردن) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است.)

دشمنان دین در همه ادوار در مواجهه با پیامبران نفوذ کلام آنها را به سحر یا جنون نسبت داده اند.

طوریکه در (109 سوره اعراف) «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَالِيمٌ»(109)

(اشراف و اطرافیان قوم فرعون گفتند: همانا موسی ساحری بسیار ماهر و داناست.) و باز در (110 سوره اعراف) میفرماید: «يُرِيدُ أَنْ يُحْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ» (110) (آنان گفتند: موسی) میخواهد شما را از سرزمینتان آواره و بیرون کند (و سرزمین شما را اشغال نماید)، پس (در این مورد) چه دستور می دهید.

اتهام بستن سحر به حضرت عیسی علیه السلام: طوریکه در (110 سوره مائدہ) میفرماید: «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ» (110) «کافران از ایشان (بني اسرائیل با دیدن معجزات عیسی) گفتند: اینها جز جادویی آشکار نیست.».

ویاهم طوریکه در (آیه 2 سوره یونس) میفرماید: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أُوحِيَنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدْمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ» (2) آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خود آنان وحی کردیم که مردم را بیم و هشدار بد و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارشان جایگاه نیکویی است؟ کافران گفتند: همانا این مرد جادوگری آشکار است!).

سه آیه اخیر نمونه ای از نسبت جادوگری به آخرین پیامبران الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

اتهام مسحور شدن:

مسحور شدن یعنی نسبت جادو شدن به پیامبران ویا اینکه پیامبر از حالت طبیعی خارج شده و گویا این شخص را کسی سحر و جادو نموده است که از اشخاص جادو شده و متاثر از جادو نمی توان تبعیت کرد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن این اتهام را در (آیه 8 سوره فرقان) چنین بیان نموده است: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَنْتَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8) (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده ای را پیروی نمی کنید).

«وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَنْتَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8) (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده ای را پیروی نمی کنید).

همچنان در (آیه 101 سوره اسراء) آمده است: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسُئَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظْنُكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» (101) (همانا بهم موسی نه معجزه روشن دادیم. پس، از بنی اسرائیل آنگاه که (موسی) به سراغشان آمد سؤال کن. پس فرعون (با دیدن آن همه معجزه) به او گفت: ای موسی! من تو را قطعاً افسون شده می پندارم.).

اتهام نسبت کهانت:

دشمنان دین پیامبران را به کهانت متهم ساخته اند طوریکه در (آیات 29 الی 30 سوره طور) میفرماید: «فَذَكَرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكِ بِكَاهِنٍ وَلَامْجُونِ» (29) «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَصُ بِهِ رَبِّ الْمَنْوِنِ» (30).

پس (به مردم) تذکر بده که به لطف پروردگارت تو نه کاهن و پیشگویی و نه دیوانه و جن زده. بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم. قرآن از سه نسبت ناروایی کهانت، جنون و خیال پردازی به پیامبرش پرده بر می دارد و از او دفاع می کند.

اتهام شاعری و خیال پردازی :

دشمنان دین بجای اینکه فصاحت و بلاغت کلام الهی به خداوند متعال نسبت دهند، آن را ناشی از ذهن خیال پرداز و شاعرانه پیامبر دانسته، پیامبر الهی را شاعر خیال پرداز معرفی کردند.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 5: سوره آنباياء) میفرماید: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلَيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أَرْسَلَ الْأَوْلَوْنَ»⁽⁵⁾ (کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.

ویا طوریکه در (آیه: 40 الی 43) میفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»⁽⁴⁰⁾ «وَ مَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ»⁽⁴¹⁾، «وَ لَا بِقَوْلٍ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»⁽⁴²⁾، «تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁽⁴³⁾ (پس امروز در اینجا دوستی صمیمی ندارد. ونه غذایی جز خونابه. که جز خطا کاران آنرا نخورند.

پس سوگند به آنچه می‌بینید. و آنچه نمی‌بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن یک شاعر نیست چه کم ایمان می‌آورید.

و (همچنین) سخن کاهن و پیشگو نیست، چه کم متذکر می‌شوید. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است.

اتهام جنون و دیوانگی :

یکی دیگر از اتهامات که دشمنان دین به پیامبران نسبت میدهند همانا متهم ساختن پیامبران به جنون و دیوانگی است. چراکه پیامبران در مقابل سعادت اخروی، منافع دنیوی را به چیزی نمی‌گرفند و مردم را به دل نبستن به اینگونه امور حقیر دعوت می‌کرند، دشمنان دین هرکه دنیا را چنین بی ارزش میدانند دیوانه و مجذون است. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مطابق روایات قرآنی، بیش از دیگر پیامبران از سوی دشمنان دین با چنین اتهام ناروایی مورد افترا واقع شده است. طوریکه در (آیات 35 الی 37 سوره صافات) آمده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ»⁽³⁵⁾ وَ يَقُولُونَ أَإِنَّا لَتَارِكُوا إِلَهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ»⁽³⁶⁾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ»⁽³⁷⁾ (آنان که هرگاه برایشان «لا إله الا الله» گفته می‌شد، تکبر می‌ورزیدند. و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است).

ویا هم طوریکه در (آیه 14 سوره دخان) آمده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعْلَمٌ مَجْنُونٌ»⁽¹⁴⁾ (سپس از او روی گردانند و گفتند: او جن زده‌ای است که تعليمش داده‌اند.) ویا هم طوریکه در (آیه 6 سوره حجر) «وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»⁽⁶⁾ «(کافران) گفتند، ای کسی که (مدعی هستی) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو دیوانه‌ای.»

قالُوا أَرْجُهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثُ فِي الْمَدَائِنِ حَاسِرِينَ⁽³⁶⁾

(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع کنند.⁽³⁶⁾

تفسیر:

طوریکه یاد آور شدیم سران قوم به فرعون گفتند: تصمیم نهایی در مورد موسی و هارون را به تأخیر انداز و سپاهیانی را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.

يَأَيُّهَاكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيهِمْ (۳۷)

تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بیاورند.(37)

تفسیر:

سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنانرا بی درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلي مامورین و مسولین امور را به اطراف واکناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطرف قلم رو حاکمیت تو، به حضور شما غرض مقابله با سحر موسی حاضر نمایند. باید گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. دیده می شود که: فرعون تمام توان خود را بکار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمین حاکمیت خود برای مقابله با موسی عليه السلام جمع کند.

فَجُمِعَ السَّحَّارُ لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸)

سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزی معین گرد آورند.(38)

تفسیر:

حضرت موسی عليه السلام و فرعون در مورد زمان و مکان مراسم مقابله ساحران با موسی، با یکدیگر به توافق رسیدند. «لمیقاتِ یومِ معلوم» از مردم خواسته شد تا در مکان و زمان موعود حاضر شوند، زیرا این حضور و اجتماع باعث میشد تا موسی و هارون علیهم السلام احساس تنهایی کنند و ساحران فرعوني نیرو معنوی گیرند و غوغای سالاری تبلیغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می شود.

پس فرعون ساحران را گرد آورد و برایشان روز معلومی را که چاشتگاه روز جشن شان بود تعیین نمود. آن روز که مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادی خوشحالی، جشن و سرور می پرداختند و خود را در آن روز زینت می دادند. لباس های جشنی خود را به تن داشتند، دیده میشود که: برای طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه بی نهایت مهم بود.

وَقَيلَ لِلنَّاسِ هُلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹)

و مردم شهر را گفتند: چه بهتر که همه در آن روز جمع باشید (تا واقعه را مشاهده کنید).(39)

تفسیر:

«هُلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ؟»: آیا اجتماع میکنید؟ آیا جمع میشوید؟ مراد از سؤال، تحریک و تشویق مردم به گرد همائی با شتاب هر چه بیشتر است.

دعوت مردم برای این مقابله، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه عليه موسی عليه السلام داشت زیرا او می خواست موسی عليه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان در خفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی

عليه السلام نیز بود زیرا او می دانست که حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات الله تعالی بود بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی عليه السلام را در میان توده های مردم نمایان و آن را در انتظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی الاعین برآنان هویدا گرداند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (٤٠)

بدین امید که اگر جادوگران غالب شدند از آنان پیروی کنیم. (٤٠)

تفسیر:

«نَتَّبِعُ»: پیروی کنیم. دنباله روی کنیم. مراد پیروی و دنباله روی از آئین جادوگران و طرفداری از مكتب خدایان دروغین ایشان است. فرعونیان و مسئولین امر دربار فرعونی به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتایید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأْجَرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (٤١)

پس هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ (٤١)

تفسیر:

فرعون به ساحران خود و عده سپرد که اگر، شما بر موسی به پیروزی دست یافتید ووی را سرکوب نمودید، در این صورت علاوه بر پادش و بخشش مال و دارایی حتماً شما را از مقرّبان خود در بار مقرر خواهیم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (٤٢)

(فرعون) گفت: بلى! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نیز خواهید شد. (٤٢)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقُوَّا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (٤٣)

موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه را قصد دارید، بیفکنید. (٤٣)

تفسیر:

روز موعودکه قبلًا تعیین شده بود فرا رسید: موسی و هارون عليهم السلام چون ایمان داشتند در یک طرف ایستادند و آرامش خاطر داشتند، اما فرعون و همه اشراف و ساحران در طرف دیگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و این جاست که نقش و قوت ایمان و عقیده روشن میشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحری به فرعون گفتند که: «أَ إِنَّ لَنَا لَأْجَرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ از تردید ساحران که در صورت پیروزی خواستار انعام بزرگی بودند، و همچنان از تشویق و تعیین جایزه بزرگ فرعون؛ «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ» و در ضمن فرعون با دیدن معجزه موسی، چنین فهمیده واستفاده میشود که: فرعون به پیروزی ساحران خویش اطمینان کامل نداشت. طوریکه در جمله: «إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» از جمله حرف «ان» از جمله حرف شرط و نشانه‌ی شاک را می رساند.

توجه باید کرد که: شخصیت های مادی پرست حتی در مسایل عقیدتی هم در مورد مال و مقام صحبت می نمایند. طوریکه ساحران فرعونی به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم،

حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود.
«قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقُوَّا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ»: مفسر تفسیر صفوۃ التفاسیر شیخ محمد علی صابوونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله برآن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول می‌اندازیم»، همچنان که در سوره‌ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: «الْقُوَّا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ» شروع کنید. هر چه را که میخواهید بیندازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود»
 در این هیچ جای شکی نیست که: مردان الهی به غلبه‌ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن میگویند، نه از روی ضعف و ترس. گفتند: «الْقُوَّا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ» شروع کنید. هر چه را که میخواهید بیندازید فرعون که ادعای خدایی داشت، اما با معجزه‌ی حضرت موسی کار او به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اول و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيمُهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (٤٤)

پس آنان ریسمان‌ها و عصاهای شان را افکندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! که به راستی ما به طور مسلم پیروزیم. (۴۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جَبَل»: جمع حَبْل، طنابها. ریسمانها. **«عِصِيم»:** جمع عَصَاء، چوبه دستی.
تفسیر:

ساحران فرعونی زمانیکه ریسمان‌ها و عصا دست خویش را به زمین انداختند در همین اثنا گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم» یعنی ما به‌سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم.
 مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (٤٥)

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید. (۴۵)

تفسیر:

معروف است که: معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و تمرینی بعد از اینکه موسی علیه السلام عصایش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدهار بزرگ تبدیل نمود، و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. دیده شد که: باطل، در برابر حق تاب مقاومت نکرد.

فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (٤٦)

پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری خدایی است نه جادویی] فوراً به سجده افتادند. (۴۶)

تفسیر:

یکی از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در یک لحظه است.
 واقعیت اینست که: قدر زر را زرگر می‌شناسد، و قدر گوهر را گوهری. بعد از اینکه ساحران عصای موسی علیه السلام و آنچه راعصا با سحرشان کرد دیدند، دانستند که موسی علیه السلام راستگوست و آنان خود دروغگویند. (ساحرانی ماهر زمانیکه معجزه را

از سحر باز شناختند، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، و دعوت موسی علیه السلام را اجبات گفته و نبوت او را پذیرفتد. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بنگاه فروافگنده شدند.

قالُواْ أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٧)

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. (۴۷)

تفسیر:

ساحران، به اصول دین اقرار کردند: «آمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» و به زبان بیان داشتند: به پروردگار جهانیان که ما را آفریده است ایمان آوردیم؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش می‌باشد و معبدی جز او نیست. از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شباهی افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست. و بدین ترتیب ضربه محکمی از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (٤٨)

پروردگار موسی و هارون. (۴۸)

تفسیر:

امام طبری فرموده است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورندهی آسمان‌ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی‌خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ۴۶/۱۹).

قَالَ أَمَّنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلِمْكُمُ السِّحْرَ فَلَسْوَفَ تَعْلَمُونَ لَا قَطْعَنَ أَيْدِيْكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صِلَبِنَكُمْ أَجْمَعِينَ (٤٩)

(فرعون) گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ البته او بزرگترتان است که به شما جادو آموخته است. پس به زودی خواهید دانست، حتماً دست ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم کشید. (۴۹)

تفسیر:

فرعون از آنچه روی داده بود متعجب شد و از این ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسی را تصدیق کردید در حالیکه من به شما چنین اجازه‌ای نداده بودم؟ سپس ستیزه جویانه و مغوروانه گفت: بی گمان موسی همان بزرگ و پیشوای شما در آموزش سحر است و اوست که به شما سحر را تعلیم داده است.

فرعون میخواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیاورده‌اند.

ابن کثیر میفرماید: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می‌دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان میشود و فن سحر را به آنها می‌آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید. (ابن کثیر ۶۴۷/۲)

سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «فَلَسْوَفَ تَعْلَمُونَ» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آورندن را می یابید.

«لَا قِطْعَنَ أَيْدِيْكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهای شان را از چپ و راست خواهد برید. یعنی دست راست و پای چپ یا عکس آن را «وَلَا صَلْبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان می‌کنم تا بمیرید. و به سزای پیروی و تصدیق موسی، کیفری عبرتبار برای شان باشد!

دیده می‌شود که: بدترین شکنجه‌ای و جزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را می‌گیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد. در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انتظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قالُوا لَا ضَيْرٌ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَبِلُونَ (۵۰)

[جادوگران] گفتن: باکی نیست، (هر کار از دست ساخته است بکن) ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم. (۵۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ضَيْرٌ»: زیان و ضرر. «لَا ضَيْرٌ»: مانعی ندارد.

تفسیر:

دیده می‌شود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست. ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی‌شود.

«لَا ضَيْرٌ إِنَّا» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند). و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت‌های ابدی و جاودانه‌ای که نزد الله متعال انتظار ما را می‌کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی‌دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخسودگی او را داریم. (در برخی از تفاسیر آمده است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد و آنان را به درختان خرمای بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه می‌کرد.).

إِنَّا نَطَمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

ما امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم. (۵۱)

تفسیر :

هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعوني‌ها در آمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرقه‌ای در یک لحظه دگرگون شده «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَبِلُونَ» و از اولین مؤمنان شدند. در داستان مذکوره دیده می‌شود که: فرعون ساحران وجادوگران را دعوت کردتا توسط سحر وجادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسوای شدید وابدی مواجه شد.

مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسی علیه السلام

ایمان آورده بودند به قتل میرساند و آنان را از قهر و غصب تکه می کند.
حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن،
شهدایی پاکیزه روح پاکپیکر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعَبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۵۲)

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و آنها شما را تعقیب خواهد کرد. (۵۲)

تفسیر:

اسر از اسراء به معنی شب روی آمده است، زیرا برای کسانیکه در روز میروند کلمه «اسری» به کار نمی رود.

حضرت موسی علیه اسلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزاود، خداوند متعال به طریق وحی به حضرت موسی علیه السلام دستور فرمود که بنی اسرائیل را از طرف شب به سوی دریا ببرد.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال به موسی علیه السلام امر کرد که بنی اسرائیل را شبانه ببرد، و چون به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند آنها را بندگان خودنامید. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۰۰)

«إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ»: چرا که فرعون و لشکریانش قبل از آنکه به دریا برسید، شما را تعقیب خواهند کرد. و شما را به سرزمین مصر بازگردانند و به قتل برسانند.

فعالیت های حضرت موسی علیه السلام در مصر:

کار و فعالیت حضرت موسی علیه السلام را میتوان در مصر به سه بخش ذیل تقسیم نمود:
اول: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.

دوم: گرویدن ساحران به او و فراز و نشیب های گوناگون بود.

سوم: حرکت دادن طرفداران و مؤمنین و تعقیب آنها از سوی فرعون و کفار بود که به عبور مؤمنین از دریا و غرق شدن کفار انجامید.

یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است:

یاجامعه فاسد را باید اصلاح کنیم و یا هم باید از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم. قبل از هم باید گفت که: اقامت بنی اسرائیل برای فرعونیان در مصر منافعی بسیار بزرگی داشتند، و فرعونیان نمی خواستند که به کوچیدن بنی اسرائیل از مصر دل خوش کنند، بناءً آنان به تمام توان سعی می ورزیدند تا از مهاجرت آنان جلوگیری کنند ولی در مقابل حضرت موسی علیه السلام توسط وحی مأموریت یافت شد تا شبانه آنها را از مصر کوچ دهد.

ملحظه میشود که: بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی فرا میرسد و آن اینکه با فرمان کوچ دادن به موسی علیه السلام شروع و پس از تعقیب فرعونیان، با غرق و هلاکت آنان خاتمه می یابد.

براساس قول جمعی از مفسران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت حضرت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی اسرائیل از مصر می رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر، (430) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه

نzd آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می نامند. (مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٥٣)

پس فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند. (۵۳)
تفسیر:

بعد از اینکه فرعون از خروج موسی عليه السلام و قومش بنی اسرائیل اطلاع حاصل کرد، دست به شایعه پراگنی و تبلیغات منفی در شهرها و قریجات عليه بنی اسرائیل و حضرت موسی عليه السلام می زنند و بدین ترتیب، امر و دستور بسیج عمومی را صادر نمود و سربازان خویش به شهرها و قریجات که در تحت سطیره فرمانروی فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشکر را از تمام شهرهای مصر گرد آورند و در نتیجه او بر موسی عليه السلام و قومش دست یابد.

إِنَّ هُولَاءِ لَشَرِذَمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٤)

[آنان درباره یاران موسی عليه السلام می‌گفتند] البته اینها گروه اندک و ناچیز هستند. (۵۴)
تفسیر:

کلمه «شرذمه» به معنای گروهی محدود است و جمع آن «شراذم» که از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهی گفته است: اصطلاح «شرذمه» برگرهی از انسان و دسته‌ای از هر چیز دیگری اطلاق می‌شود، «شرذم» یعنی پاره. (تفسیر قرطبی ۱۰۱/۱۳) فرعون در تبلیغات پروپاگندي خویش مخالفان خویش را (بنی اسرائیل یاران موسی عليه السلام) را گروه کوچکی و صغیری معزّفی می‌کرد. اما در تفاسیر از ابن عباس روایت به عمل آمده است که: تعدادی بنی اسرائیل در آن زمان که با موسی عليه السلام در آن شب حرکت کردند تعداد آن تقریباً در حدود 600000 نفر میرسیدند.

ولی فرعون در تبلیغات خویش آنرا گروه محدود بحساب می‌آوردند و آنرا گروه «إنَّ هُولَاءِ لَشَرِذَمَةٌ قَلِيلُونَ» بحساب می‌کردند. خصوصیات طاغوتی در طول تاریخ همین است که: غرض منحرف کردن و مغشوشه کردن افکار مردم، حرکت‌های مردمی را ناچیز و قلیل می‌شمارند.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (٥٥)

و به یقین که آنها ما را به خشم آورده‌اند. (۵۵)
تشريح لغات و اصطلاحات:

«غَائِظُونَ»: خشمگین‌کنندگان. بر سر خشم آورندگان.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: بغض و خشم نسبت به طاغوت‌ها و تبریزی از آنان، لازمه‌ی ایمان به الله متعال است و طاغوت‌ها باید بدانند که مورد تنفرند.

در آیه مبارکه آمده است که: فرعون نیان می‌گفتند که: موسی و قومش ما را تا منتها درجه بر سر خشم آورده و دل هایمان را از کینه و غیظ بر ضد خود انباشته اند؛ زیرا آنها از فرمان ما سر پیچیده و غیر ما را به پرستش گرفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعُ حَادِرُونَ (٥٦)

و در حالیکه ما گروهی هوشیار و آماده باش و مهیای دفاعیم. (۵۶)

تفسیر:

فرعون به تمام پیروان خویش هدایت داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند. زمخشri گفته است: اینها بهانه و معدترت هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است.

فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متّحد میدانستند، «إِنَّا لَجَمِيعُ حَادِرُونَ» ولی بنی اسرائیل را «قَلِيلُونَ» بشمار می آوردند، نه «قلیله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متّحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آنها را قلع و قمع میکنیم. غافل از آنکه انسجام آنان به قدری قوی و منسجم بود که با یک اشاره و یک هدایت حضرت موسی علیه السلام همه آنان برای مهاجرت شبانه با مال و خانواده خویش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (٥٧)

پس ما آنان را از میان باغها و چشمeha ha biron krdim. (۵۷)

تفسیر:

باید گفت در این آیه مبارکه درس و عبرت عظیم و قوی نهفته است، در این آیه برای ما می آموزاند که: کاخ ها و قصر های سر به فلک و مجلل ابدی نیست، به یاد باید داشته باشند که قدرت ظالمین روزی به زوال مواجه میشود.

همچنان در این آیه نشان میدهد که در خروج فرعونیان به خاطر تعقیب بنی اسرائیل، یک تدبیر الهی نهفته است و آن اینکه در نتیجه به غرق شدن فرعون و فرعونیان می انجامد.

وَكُنُزٌ وَمَقَامٌ كَرِيمٌ (٥٨)

و (ایشان را) از گنج ها و منزلگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم. (۵۸)

تفسیر:

و فرعون و قومش پشت سر خود گنجینه های طلا و نقره، اموال و کالاهای انباشته ذخیره شده و خانه های مجلل و زیبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (٥٩)

این چنین (آنها را به عذاب خود گرفتار کردیم) و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم. (۵۹)

تفسیر:

یکی از سنت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستبرکان است. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید.

فَاتَّبِعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (٦٠)

پس (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (۶۰)

تفسیر:

فرعون و سپاهش، موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقیب نمودند. و این همان صبحگاه مبارکی بود که حق تعالی موسی علیه السلام را در آن نجات

داده و فرعون را هلاک گردانید. و آن روز، روز عاشورا بود.
فَلَمَّا تَرَأَءَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (٦١)

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد. (٦١)

تفسیر:

بعد از اینکه هر دو گروه قوم موسی علیه السلام و قوم فرعون - همدیگر را دیدندیاران موسی علیه السلام گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب و توان رویا رویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَّهَدِينَ (٦٢)

(موسی) گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. (٦٢)

تفسیر:

دیده می‌شود که: رهبران آسمانی، در بحران‌ها دلی آرام دارند و مایه‌ی آرامش دیگران نیز هستند. موسی علیه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمیرسد و این بدگمانی‌ها را از سر خود بیرون کنید و ادای این جمله: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَّهَدِينَ» خدا با من است، مرا یاری میدهد و مصون میدارد و به راه رستگاری راهنمایی می‌کند.

امام فخر رازی می‌فرماید: با دو چیز روحیه‌ی آنها را قوی کرد: اول، اینکه گفت: خدا با او می‌باشد، که این به معنی نصرت و تضمن یاوری است. دوم، این که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می‌کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطه‌ی پیروزی می‌رسند. (کشاف ۲/۲۴۸).

طوریکه مطالعه نمودیم پروردگار با عظمت در (آیه ۱۵ این سوره) به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «إِنَّا مَعْكُمْ مُسْتَمْعُونَ»، (البته ما با شما (هستیم و) در این آیه موسی علیه السلام به مردم می‌گوید: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» (این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است). انسان بایدهمیشه درزندگی خویش به الله متعال توکل داشته باشد، پیامبران واسطه‌ی فیض و رحمت الله متعال اند. و انبیا تحت حمایت خاصی پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالْطَّوْدِ (٦٣)

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این بحر بزن. [موسی عصایش را به بحر زد] پس [بحر] از هم شکافت و هر پاره اش چون کوهی بزرگ بود. (٦٣)

تفسیر:

«فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»: الله متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که با عصایش به بحر ضربه‌ای بزند. «فَانْفَلَقَ» حضرت موسی هم در بحر ضربه زد و بر اثر این ضربه بحر، به شمار قبایل بنی اسرائیل به دوازده راه منقسم شد.

«فَانْفَلَقَ» کلمه «انفلاق»: به معنای شکافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای کوه می‌باشد. گویا در اثر شکافته شدن رود بزرگ نیل که همچون دریاست، آب در

دو طرف خشکی ایجاد شده چنان روی هم انباشته شد که همانند دو کوه بلند گردید.
«فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالْطُؤْدُ الْعَظِيمِ»: هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد.
 ابن عباس (رض) میفرماید: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه
 یک گذرگاه پیدا شد. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۴).

(شاید در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زیرا عدد ماه های سال، عدد نقابی
 بنی اسرائیل و تعداد حواریون حضرت عیسیٰ علیه السلام) اما آن بنابر قول راجح، بحر
 سرخ (بحر احمر) بود. و طوریکه یاد آور شدیم بحر - به تعداد قبایل (اسپاط) قوم موسی
 علیه السلام دوازده پاره شد. که از جانب راست و چپ راهها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

خواندنگان گرامی!

ملحظه نماید پروردگار جهانیان را که هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با یک عصا و
 از دست یک نفر، یک بار آب را می خشکاند و یک بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق
 جهانیان، عصا یک روز به اژدهار تبدیل میشود، و به آثر آن در روح و روان دشمن ترس
 و خوف ایجاد می نماید، و یک روز همین عصا کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان
 می شود.

به آذن پروردگار همین عصا، گاهی سبب جوشیدن آب از سنگ میشود «اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ» (بقره، ٦٠) و گاهی هم سبب خشک شدن بحر. «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»
وَأَزْلَقْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ (٦٤)

و دیگران را (نیز) در آنجا نزدیک کردیم. (٦٤)
تفسیر:

خداؤند متعال در آنجا فرعون و لشکریانش را بدانجا نزدیک گردانید، تا به قصد عبور از
 بحر، به تعقیب بنی اسرائیل وارد بحر شدند. و در نتیجه همه‌گی غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (٦٥)

و موسی و هر که با او بود، همه را نجات دادیم. (٦٥)
تفسیر:

یعنی اینکه الله متعال حضرت موسی علیه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و
 هیچ کدام از افراد قبیله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور کردند. و باید گفت که در
 این هیچ جای شکی نیست که الله متعال یاران خود را در سختترین شرایط از بن بست
 نجات میدهد. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه‌ی قدرت و قهر الهی و مایه‌ی
 پند و عبرت برای عالم بشریت است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (٦٦)

آن گاه آن گروه دیگر را غرق کردیم. (٦٦)
تفسیر:

سنت الهی در طول تاریخ، یاری حق و سرکوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را
 - بعد از آنکه دخول شان در بحر کامل شد، همه ای آنان را غرق گردانید.

تفسران می نویسند: وقتی بحر شکافته شد خدا آن را برای موسی علیه السلام و قومش به
 صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی
 عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی علیه السلام از آن گذشتند، و بعد از اینکه

تمام یاران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالى به بحر هدایت فرمودکه به هم آید، و در نتیجه همهای آنان در بحر غرق شدند. ولی با آنهم برخی از همراهان موسی عليه السلام از روی خوف و ترس ویا هم از ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه‌اش به ساحل افتاد تا او را دیدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٦٧)

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطی] بیشترشان مؤمن نبودند. (۶۷)

تفسیر:

خداآوند متعال با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دلداری و درس صبر میدهد. در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این که الله متعال دوستانش را نجات می دهد و دشمنانش را غرق و از بین می برد. و در ضمن نباید فراموش کنیم: مهلتی که الله متعال به کفار میدهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نیست، بلکه ناشی از مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٦٨)

و یقیناً پروردگارت همان نوانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۶۸)

تفسیر:

یعنی اینکه از دشمنان خویش انتقامگیرنده و به دوستان خویش مهربان است. همان ذات غالب و شکست ناپذیر است که به عزّت خود فرعون و همراهانش را هلاک گردانید و به رحمت خویش موسی عليه السلام و همراهانش را نجات بخشید.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (69 الی 89) بخش سوم قصه یعنی دعای ابراهیم، دعای مخلسان به بیان گرفته میشود:

وَاثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأً إِبْرَاهِيمَ (٦٩)

و سرگذشت مهم ابراهیم را بر آنان بخوان. (۶۹)

تفسیر:

و ای پیامبر! داستان مهم و با شکوه حضرت ابراهیم را بر آنان بخوان. (امام فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب کفر قومش یادآور شد، پس قصه‌ی موسی عليه السلام را بازگفت تا پیامبر دریابد که چنان سختی برای موسی عليه السلام هم پیش آمده بود. پس از آن قصه‌ی ابراهیم را بازگفته است، تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم دریابد که در این راستا اندوه ابراهیم عليه السلام از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و دردناک است که ابراهیم عليه السلام پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او جز دعا و یادآوری کاری از دستش بر نیاید).

خواندنگان گرامی!

همانطوریکه نام حضرت موسی عليه السلام بیش از 130 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است که در آیات متذکره برخی از این داستان ذی عبرت اشارات به عمل آمد.

همچنان داستان حضرت ابراهیم عليه السلام داستان عبرتاکی است که در آیات ذیل بدان اشاره شده است.

نام حضرت ابراهیم عليه السلام، به تناسب همه ای پیامبران زیاد ذکر یافته است، و قصه

حضرت ابراهیم علیه السلام و مبارزه و کوشش های او در تاریخ اسلامی بی نهایت مهم و از اهمیت خاصی برخورد دار است.

إِذْ قَالَ لَأَبْيَهُ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (٧٠)

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می پرستید؟ (۷۰)

تفسیر:

روزی که ابراهیم علیه السلام اعتراض کنان از کفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خویش گفت: چه چیزی را پرستش میکنید؟ با این که می دانست که آنها بتان را می پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد.

فهم آیه مبارکه در اینست که در مبارزه نهی از منکر؛ اول باید از خود شروع نمایم، هکذا قابل تذکر است که در نهی از منکر درنظر گرفتن سن و سال شرط و مهم نمی باشد و در این راه نباید بخود حراس را راه دهیم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَرَ لَهَا عَاكِفِينَ (٧١)

گفتند: بت هایی را می پرستیم و همواره ملازم پرستش آنها هستیم. (۷۱)

«**فَنَظَرَ لَهَا عَاكِفِينَ**» «نظل» یعنی همیشه بت می پرستیم و «**عَاكِفِينَ**» یعنی بر پرستش آن ملازم هستیم.

تفسیر:

عشیرت (قوم ابراهیم) به وی گفتند: ما این بتان را می پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نه خواهیم نمود، یعنی همواره نه فقط در وقت و میعادی معین معتقد پرستش آنها هستیم؛ بلکه ما با این عمل خویش به آن مباهات و افتخار هم میکنیم در ضمن آنان بدین عقیده بودند که پرستش بت ها برایی شان سود و زیان هم بیار می آورد.

الله متعال با بیان قصه قوم حضرت ابراهیم علیه السلام و اینکه نزدیکترین افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نکردند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلداری می دهد.

قرآن عظیم الشأن در نقل حوادثی تاریخی و داستان های پیامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد و آنرا مطرح می کند.

در ضمن قابل یاد آوری می دانیم که: پرستش، یک خواست لحظه‌ای نیست، بلکه در عمق جان انسان ریشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَذَعُونَ (٧٢)

ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را پرستش میخوانید، سخن شما را میشنوند؟ (۷۲)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام غرض توبیخ و سرزنش به بت پرستان خطابه نموده میفرماید: «**هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ؟**»: آیا وقتوی به آنها التماس میکنید اصلاً آنها دعای شمارا میشنوند؟ حال آنکه اینها جمادات پیش نیستند، آنان نه فهمی دارند، و نه هم امکانات شنوایی و نه هم دارای شعوری هستند.

أَوْ يَتَفَعَّنُكُمْ أَوْ يَضْرُونَ (٧٣)

یا به حال شما فائده یا ضرری می رسانند؟ (۷۳)

تفسیر:

باید گفت که: عامل و انگیزه‌ی پرستش، دو چیزی است، یا خیر رسانی است، یا دفع شرکه؛ بت‌ها هیچ کدام از این دو را دارا نیستند، نه سودی دارد و نه هم ضرری را از انسان دفع می‌کند. پس اگر چنین نیست و آنها نه میشنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

در ضمن باید گفت که: انسانها، مخلوقی است پرستش‌گر، اگر حق را پرستش نکند به باطل رو می‌آورد.

قالُوا بْلٰ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (٧٤)

گفتند: نه، بلکه پرمان را دیدیم که به این صورت عبادت می‌کردند! (۷۴)

تفسیر:

ابو سعود میفرماید: اقرار کردند که به طور کلی نفع و ضرری از آنها بر نمیخیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدھند، و برای توجیه عمل خود، جز تقليد از نیاکان مدرکی نداشتند. (ابو سعود ۱۰۹/۴) و این هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است.

قبل از همه باید گفت که: در عقاید، تقليد منوع است.

به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین آداب و رسوم غیر منطقی نیاکان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و باید فراموش نه کنیم که سابقه و استدلال به تاریخی بودن دلیل حقانیت شده نمی‌تواند، دیده میشود که بت پرستان می‌دانستند که این پرستش برای شان اصلاً فایده نمی‌رساند ولی بخاطر حفظ عقاید نیاکان خویش بدان ادامه می‌دادند.

و در مقابل استدلال می‌آورند که: در پرستش آنها از پرمان تقلید کرده و عمل آنها را انجام می‌دهیم.

قوم حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل سوال که به کدام دلیل این جمادت را پرستش می‌کنید، هیچ جوابی منطقی و قناعت بخش دیگری نیافتدند، جز این‌که تقليد محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و بدان اقرار کنند.

قالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (٧٥)

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می‌پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). (۷۵)

تفسیر:

در طول تاریخ دیده می‌شود که: جهل و ساده‌اندیشی، بستر و زمینه‌ی سازی بسیاری از انحرافات انسانها گردیده است، ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: آیا درامر پرستش این بtan ناشنوا و بی‌سود و زیان هیچ تأمل و تدبیر کرده اید؟

أَنْتُمْ وَآبَاؤكُمُ الْأَقْدَمُونَ (٧٦)

و (آنچه را) پران پیشین‌tan می‌پرستیدند؟ (۷۶)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌ لِي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ (٧٧)

[بدانید که] که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. (۷۷)

تفسیر:

آنچه را جز الله تعالی می‌پرستید دشمنان من اند و من با آنها مبارزه خواهم کرد. تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم، لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است.

واقعیت امر هم همین است که: معبدهای خیالی و دروغین، دشمنان اندیشه، سعادت و تکامل

بشریت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِنِي (٧٨)

آن ذاتی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می کند. (٧٨)
تفسیر:

قبل از همه باید یاد آوری شد که: آفرینش انسان از بزرگترین الطاف الهی است. همان ذاتیکه تنها مارا در نیکوترین چهره آفریده همان ذاتی است که: در دنیا و آخرت مارا به راه خیر راهنمایی و هدایت می کند.

باید یاد آور شد که: آفریدن یک بار است، ولی هدایت در هر لحظه و همیشه است. بنابر همین اصل است که: («خَلَقَنِي» به صورت ماضی و «يَهْدِنِي» به صورت مضارع و استمرار آمده است).

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي (٧٩)

آن ذاتی که مرا (غذا) می خوراند و (آشامیدنی) می نوشاند. (٧٩)
تفسیر:

سیر شدن و سیراب شدن انسان، کار الله تعالى است. آب و نان صرف وسیله است. خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا میدهد، پس ذات پروردگار است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیله‌ی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهیا می سازد.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِي (٨٠)

و چون مریض می شوم، پس وی مرا شفا می دهد. (٨٠)
تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز و جل میباشد ولی در کلام الهی حسن ادب به کار برده شده میفرماید: «يَشْفِيْنِي»: مراد این است که شافی تنها الله است و کسی دیگری مارا شفا داده نمی تواند.
و دکتر و دوا وسیله است. انسان مؤمن به طبیب مراجعه میکند و دارو میخورد، ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی داند و بلکه معتقد است که اگر الله خواست دوا و درمان مؤثر واقع می شوند.

وَالَّذِي يُمْيِثِي ثُمَّ يُحْبِيْنِي (٨١)

و آن ذاتیکه مرا می میراند و سپس [از نو] زنده‌ام می سازد. (٨١)
تشريح لغات و اصطلاحات:

«يُحْبِيْنِي»: مرا زنده می کند.
تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتی که اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان اش را میگیرد. سپس مارا از قبرم زنده بر می انگیزد. هیچ کس جز او زنده کننده و میراننده نیست.

وَالَّذِي أَطْمَعَ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (٨٢)

و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببخشد. (٨٢)

تفسیر:

الله تعالى تنها ذاتی استکه از او امیدوارم تا بدی هایم را ببخشاید و از گناهان مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نیکی و جزای اعمال خود را می یابند.

مجاهد می گوید: «هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول اینکه: او در جواب این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی تخریب کرده است؟ گفته بود: «قَالَ بْلَ فَعْلَةٌ كَيْرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63]. «بلکه این کار بت بزرگ است» در حالیکه بت شکن خود او بود.

دوم اینکه: او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: «إِنِّي سَقِيم» [الصفات: 89].
«من مریضم» در حالیکه مریض نبود.

سوم اینکه: او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی در باره ستاره که گفته بود: «هَذَا رَبِّي» [الأنعام: 76].
«این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج می گوید: «پیامبران علیه السلام بشرنده و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی زد زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هر چند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معاریض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

در آیه مبارکه به؛ امت پاد می دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسیر انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْتِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳)

ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (۸۳)

تفسیر:

سپس حضرت ابراهیم خلیل الله به در گاه پروردگار با عظمت دعا نموده و گفت:
پروردگار!

فهم و دانش به من عطا فرما به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله تعالی، احکام و غیر این از معارف است.

و مرا از جمله بندگان صالح با تقوا پیشه گان در بهشت های پرناز و نعمت یکجا گردان. و چنین بود که ابراهیم علیه السلام خیر دنیا و آخرت را درخواست کرد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزادد که: انسان برای رسیدن به کمالات باید از الله متعال خود استمداد کند.

در حديث شریف آمده است: «اللَّهُمَّ أَهْبِنَا مُسْلِمِينَ وَأَمْتَنَا مُسْلِمِينَ وَأَلْحَقْنَا بِالصَّالِحِينَ، غَيْرَ خَرَايا وَلَا مُبَدِّلِينَ». «بَارَالهَا! مَا رَا مُسْلِمَانَ زَنْدَه بَدَارَوْ مُسْلِمَانَ بَمِيرَانْ وَ مَا رَا بَهْ شَايِسْتَگَانْ مُلْحَقَ گَرَدانْ، بَيْ آنَ كَهْ خَوارَمَانَ كَرَدَه باشی یا ازْ كَسانِيَ كَهْ دَيْنَ خَودَ رَا دَكَرَگُونَ كَرَدَهَانَ».

سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام:

سعادت انسان را می توان در چند جمله که از دعای حضرت ابراهیم استنباط شده به شرح ذیل خلاصه نمود:

- شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «هَبْ لِي حُكْمًا»

- حضور در جامعه‌ی صالح. «الْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
- نام نیک در تاریخ. «لِسَانٌ صِدْقٌ فِي الْأَخْرِينَ»
- رسیدن به بهشت ابدی. «وَرَثَةٌ جَنَّةُ النَّعِيمِ»
- علمای میفرماید که: استمداد از نام «ربّ»، در استجابت دعا مؤثر است. قبل از درخواست جدید از خداوند، از نعمت‌های قبلی او باید نام ببریم و ابراز تشکر بعمل آریم.
- بهترین دعا را باید از بهترین انسانها بیاموزیم. (بهترین افراد، همانا انبیا اند و یکی از بزرگترین انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است که در دعا از خداوند مغفرت، حکمت، نام نیک و حسن عاقبت میخواهد و در آیات دیگر از خداوند، فرزندان خوب و پیروان مسلمان درخواست می‌کند).

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٌ فِي الْأَخْرِينَ (٨٤)

و برای من در آیندگان نَمَيْ نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده (٨٤)

تفسیر:

پروردگار! برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر و نسلی که بعد از من تا روز قیامت می‌آید، نام و یاد نیکو و ستایش زیبا باقی گذار. و با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.

تعدادی از علمای گفته اند: آیه نشان می‌دهد که کسب نام نیک مستحب است؛ زیرا زندگی دوباره به شمار می‌آید همچنان که سروده‌اند: «قد مات قوم و هم فی الناس أحياء»: «افرادی مرده‌اند در حالیکه در دل مردم زنده هستند» (تفسیر صفوۃ التفاسیر) ابن عباس(رض) گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم علیه السلام آن را طلبیده است تحقق یافته است؛ چرا که همه‌ی ملت‌ها و قشرها او را با دیده‌ی احترام می‌نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع میشوند به طوری که هر ملت آن را دست آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد.

و حقاً که اوتعالی درخواست حضرت ابراهیم استجابت و برآورده ساخت؛ از این رو درود و سلام همیشه در هر عصر و نسل بر او جاری است. و تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می‌دارند.

- درس آموزنده از این آیه مبارکه همین است که: انسان‌های بزرگ، هم محبوبیت دنیوی میخواهند و هم سعادت اخروی.

و مهمترین عامل سعادت دنیوی و اخروی انسان را همانا سازنده‌ی اخلاق است و اخلاق حسنی می‌تواند سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین کند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (٨٥)

و مرا از جمله وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان.(٨٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَرَثَةِ جَنَّةٍ»: وارثان بهشت. مراد کسانی است که در پرتوی ایمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست می‌آورند (سوره: اعراف / 43). **«جَنَّةُ النَّعِيمِ»** (سوره های مائده آیه 65، یونس آیه 9، حج آیه 56). (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل)

تفسیر:

پروردگار! و مرا جزو نیکبختان واز جمله بندگان با تقوایی قرار دهی که؛ استحقاق نایل

آمدن به جنت ایدی را دارند. یعنی: از جمله کسانی که جاودانه به آن وارد می‌شوند.

وَاغْفِرْ لِأَبْيَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الظَّالِمِينَ (٨٦)

و پدرم را بیامرز، زیرا او از گمراهان بود. (۸۶)

تفسیر:

پروردگار! پدرم را بیامرز زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعای حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفی دارد؛ برخی از مفسران می‌نویسند که: این دعای ابراهیم قبل از آن بود که دشمنی پدرش با الله متعال بر وی آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزاری جست.

مفسر تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «إغْفِرْ...»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، و حضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وی وعده کرده بود که؛ برای وی طلب آمرزش کند. اما چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاری جست و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه ۱۱۴).

مفسر صاوی میفرماید: الله متعال تمام درخواست های حضرت ابراهیم را اجابت و قبول کرد، بجز دعای بخودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

و امام قرطبی فرموده است: پدرش و عده داده بود به او ایمان بیاورد. از این رو طلب بخودگیش را از الله کرد. وقتی مشخص شد که به وعده خود وفا نمی‌کند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه‌ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «و اذ قال ابراهیم لابیه آزر» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نسبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جد است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است. از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه میپرسید؟ گفتند: «نعبد إلهك و إله آبائك ابراهیم و اسماعیل و اسحق؛ خدای تو را می‌پرسیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق است».

در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جد» ایشان (حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسماعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآنها به این مسئله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.

برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۳۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره متحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه).

موجزی در مورد حضرت ابراهیم :

سیرت نویسان می‌نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) قریه بنام بزرگ، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است، اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده

که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانیں (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

حضرت ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره بر می‌خاست و با آن‌ها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهیم از آزر:

قرآن کریم نحوی دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بتپرست بود و از هرکس شایسته‌تر به نصیحت مخلسانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندي سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسن‌ه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَبِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا⁽⁴¹⁾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَأْبَتِ لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبَصِّرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا⁽⁴²⁾ يَأْبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءْتِنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَأَنْتَ عَنِّي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا⁽⁴³⁾ يَأْبَتِ لَا تَعْبُدُ الشَّيْطَنَ إِنَّ الشَّيْطَنَ كَانَ لِرَحْمَنَ عَصِيًّا⁽⁴⁴⁾ يَأْبَتِ إِنِّي أَحَافُ أَنْ يَمْسَكَ عَذَابًا مِّنَ الْرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَنِ وَلَيْا⁽⁴⁵⁾ قَالَ أَرَاغِبُ أَنَّتَ عَنِ الْهَتَىٰ يَأْبُرُهِيمَ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَكُو أَهْجُرْنِي مَلِيًّا⁽⁴⁶⁾ قَالَ سَلَمٌ عَلَيْكَ سَاسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيٌّ إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا⁽⁴⁷⁾» [مریم: 41-47]. (در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به

پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنوند و نمی بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه هدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنجسار میکنم برو، برای مدت میدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابوونی (عقب))

1394 شمسی، 1436 هجری

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يَعْنَوْنَ (۸۷)

و مرا در روزی که [مردم] برانگیخته شوند رسوا مساز. (۸۷)

تفسیر:

خواری ورسوایی، از سختترین حالات در قیامت بحساب می رود، حضرت ابراهیم عليه السلام از میان همه مشکلات روز قیامت، رسوا نشدن را مطرح میکند. و میفرماید: مرا در ملاعام و در برابر محضر عمومی مردم در روز محشر، روزی که مردم از قبرهای شان برای رستاخیز بیرون می آیند. روزی که خلائق برای محاسبه حشر می شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ می باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیرآن از ابی هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمودند: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم عليه السلام پدر خود، «آزر» را می بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم عليه السلام میگوید: مگر نگفتم از من نافرمانی ممکن.

پدرش میگوید: امروز دیگر نافرمانی نمیکنم. ابراهیم عليه السلام میگوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این که پدرم از من دور است؟ خدا میفرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه میگوید: ابراهیم عليه السلام جلو پایت را نگاه کن. ابراهیم عليه السلام در پیش پای خود کفتاری خونین را میبیند. پای آن را میگیرد و آن را به آتش می اندازد». (روایت از بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸)

آن روزی که مال و اولاد (هیچ به حال انسان) سودی نبخشند. (۸۸)

شرح لغات و اصطلاحات:

«یوْمَ»: ظرف و مراد قیامت است.

تفسیر:

يعني مال و فرزندان شخص نمی توانند وي را در روز قیامت از عذاب الله متعال نجات دهد.

دیده میشود آنچه که در دنیا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش میشود. طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیه متبرکه بدان اشاره فرموده: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»

در واقعیت «مال» جلوه مسائل مادی و «بنون» (فرزندان) جلوه مسائل عاطفی است، و آیه متبرکه میفرمایدکه در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک نجات بخش نیست.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقُلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

و تنها آن کسی (نجات می یابد و سود می بیند) با دل با اخلاص پاک (از شرك و ریب و ریا) به درگاه الله آید. (٨٩)

تفسیر:

مال و نزدیکان شخص نزد الله تعالى به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود میرساند، سلامت قلب وی دلی پاک از کفر و نفاق و پاک از هر آنچه که منفور حق تعالی است، به بارگاه وی بیاورد.

قلب سليم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق مریض است.

و با ذکر این دعای بی نهایت قیمتی، دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام هم به پایان میرسد.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (٩٠ الی ١٠٤) مبحثی در باره او صاف روز قیامت، مكافات و مجازات ، پشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می شود.

وَأَزْلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

و آن روز جنت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند. (٩٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَزْلَفَت»: نزدیک گردانده شد.

تفسیر:

و آن روز خداوند متعال بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود، اشخاصیکه از الله تعالی اطاعت کرده و از معصیتش پرهیز نموده باشند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها اشخاصی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کفر خدا پرهیز کرده‌اند. (تفسیر طبری ٥٥/١٩)

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: مقام مؤمن پرهیزکار، از جنت هم بالاتر است. زیرا در آیه مبارکه می‌فرماید که جنت را برای او حاضر می‌کنند.

«أَزْلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» بلي واقعاً هم؛ شخصیکه در دنیا از گاه فاصله گرفت، در قیامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می‌آورند.

وَبَرِزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانیده شود. (٩١)

تفسیر:

همچنان برای گمراهان، کسانیکه راه هدایت را گم کرده و راه ضلالت را در پیش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می‌بینند. و مؤمنان جنت را می بینند و قبل از آنکه به آن داخل شوند، برای شان شادی و سرور دست میدهد و بالعکس گمراهان که آتش دوزخ را می‌بینند، بدختی و اندوه به آنها دست میدهد. واقعاً هم دین دوزخ و وسیله های عذاب، به ذات خود نوعی از شکنجه برای دوزخیان بحساب می آید.

وَقَيْلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾

وبه آنها گفته می‌شود کجا هستند معبودانی که آنها را عبادت می‌کردید؟ (٩٢)

تفسیر:

به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب گفته میشود: آنچه جز خدا را میپرستید کجا بیند؟ آیا می توانند برای شما یاری رساند، و یا هم خودشان برای خود یاری رسانده می توانند، جواب منفي است قطعاً.

ناگفته نباید گذشت که: سرزنش هم در ذات خود، یکی از عذاب های روحی قیامت است. دیده می شود که در روز قیامت از اعتقادات انسانها سؤال به عمل میآید و در سرنوشت او نقش مهمی دارند. در این شکی نیست که: روحیه پرستش، در همه انسانها وجود دارد، ولی با تاسف باید گفت که این روحیه در برخی از انسانها به انحراف کشیده می شود.

منْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (٩٣)

آن بتهایی که به جای الله پرستش می کردید آیا می توانند به شما اینک یاری کرده یا از جانب خود دفاع کنند؟ (٩٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يَنْتَصِرُونَ»: باز می دارند. خویشن را به دور می دارند. انتصار به معنی یاری دادن خود یا کمک خواستن و یا دفع بلا از خود است (مراجعه شود به سوره: کهف آیه 43، قصص آیه 81، قمر آیه 10، رحمن آیه 35).

تفسیر:

به یاد باید داشته باشیم هم معبدان خیالی به دوزخ می روند یکجا با عابدان گمراه. طوریکه در آیه ملاحظه فرمودید که میفرماید: آن بتان و معبدانی که در دنیا می پرستید کجا بیند؟! و شما بدین باور بودید که: به شما سود رسانده و دفع زیان میکنند آیا عذاب را از شما دور می کنند؟ یا حد اقل آنها خودشان را یاری داده و عذاب را از خود دور ساخته می توانند؟ نه! قطعاً آنان نه یاری دهنده‌اند و نه یاری شونده.

فَكُبِّلُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (٩٤)

در این هنگام همه آن معبدان با عابدان (گمراه) به دوزخ اندخته میشوند. (٩٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَكُبِّلُوا»: کب: انداختن بر رو را میگویند، «کبه فانکب: القاه على وجهة» «کبکبه: القاه على وجهه».

تفسیر:

الله متعال پرستشگران بتان را با بتان شان یکجا ساخته و همه را بر روی یک دیگر با سر در دوزخ افگنده میشوند.

مجاهد میفرماید که به: جهنم پرت می شوند.

امام طبری میفرماید: روی هم انداخته می شوند و بر روی شان کشیده شده و بر یکدیگر پرت می شوند. (طبری ١٩/٥٥).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (٩٥)

و (نیز) لشکریان ابلیس همه (در دوزخ انداخته می شوند). (٩٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جُنُودُ إِبْلِيسَ»: لشکریان و یاوران ابلیس. هدف از پیروان ابلیس، یعنی جنایتکاران و معصیت پیشگان سراسر تاریخ است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 18، حجر آیه:

(43) با مراجعه به تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمد.

تفسیر:

یاران و پیروان شیطان همراه با پرستش‌گران بتان اعم از انس و جن (هر کسی که به سوی پرستش بتان دعوت می‌کند یعنی (معبودان و عابدان گمراه)، همگی آنان نیز به آتش دوزخ انداخته می‌شوند و هیچ‌کس از آنها، نجاتی یافته نمی‌تواند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶)

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه می‌پردازند و می‌گویند. (۹۶)

تفسیر:

بر خلاف فضای ارام جنت که تمام جنتیان در فضای سلم وسلامت خوش و خوشحالی زندگی بسر می‌برند، فضای دوزخ همیشه پر از ملامت، خصومت و لعنت است: در قیامت، عشق‌های نامقدس وغیر الهی، به کینه عداوت و دشمنی تبدیل می‌شود. طوریکه در (آیه 67 سوره زخرف) میخوانیم: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (دوستان امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن اند، جز اهل تقاو).

مطابق روایات قرآنی؛ حال واحوال کسانی که بر اساس غیر تقاو، دوستانی برای خود در زندگی دنیوی انتخاب کرده‌اند، در قیامت چنین است:

- پشمیانی و حسرت که چرا با او دوست شدم. «يَا وَيْلٌ لِيٰتِي لَمْ أَتَخْذُ فُلَانًا حَلِيلًا» (فرقان آیه 28) (وای بر من! ای کاش فلانی را دوست خود بر نمی‌گزیدم). و همچنان (آیه: 27 سوره فرقان) میفرماید: «وَ يَوْمَ يَعْضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (27) (و روزی که ستمکار (مشرک) دوست خود را (از روی حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر همراه می‌شدم).
- در آن روز دوستان هیچ نقشی برای کمک به یکدیگر ندارند. «وَ لَا يَسْتَأْنِ حَمِيمٌ حَمِيمًا» (معارج، 10). (و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد).
- دوستان صمیمی، بحیث دشمنان یکدیگر مبدل می‌شوند. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌ» (آیه: 96 شعر).

- به یکدیگر لعنت میفرستند. «كُلَّمَا دَخَلتُ أُمَّةً لَعَنَتْ أَخْتَهَا» «اعراف، 38.».

- ودر نهایت از یکدیگر فرار می‌کنند. «يَقْرُرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» طوریکه در (آیات: 34 الی 37 سوره عبس) میخوانیم: «يَوْمَ يَقْرُرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34) و «أُمِّهِ وَ أَبِيهِ» (35) و «صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» (36) لکن امری مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانِ يُغْنِيهِ (37) (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد).

همچنان در روز قیامت کفار فجّار در مورد حال و وضع خویش با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند. و می‌گویند:

تَالَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷)

قسم به الله ما در گمراهی آشکاری بودیم. (۹۷)

تفسیر:

در قیامت، وجودان ها بیدار می‌شوند، سوگند به الله که ما در دنیا در گمراهی آشکاری به سر

میبردیم؛ از آنجا که غیر خدا را پرستیده و به او تعالیٰ کفر ورزیدیم. آشکارا راه را گم کرده و از حق به دور بودیم. در قیامت در حالیکه مشرکان از رهبران خویش شکایت دارند، ملامتی خویش را به گردن یک دیگر می‌اندازند.

اذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸)

آن وقت که شما را با پروردگار جهانیان برابر و مساوی قرار می‌دادیم. (۹۸)

تفسیر:

یعنی آخر چگونه ما بتان را با الله متعال که تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست که آفریننده و روزی بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باوی شریک می‌گردانیدیم؟

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹)

و ما را گمراہ نساخت مگر مجرمان. (۹۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«المُجْرِمُونَ»: مراد شیطان و یاوران او، یا رؤساء و کبراء ایشان است (سوره: احزاب آیه: 67).

تفسیر:

و جز سران و بزرگان که کفر از شیطانهای انسی و جنی‌ای نافرمانی را برای ما می‌آراستند، هیچ کس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰)

(افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد. (۱۰۰)

تفسیر:

که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زیرا شفاعت به حال مشرک سودی دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ (۱۰۱)

و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (۱۰۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَمِيمٌ»: گرم، و هدف از آن صمیمی و دلسوز. یعنی «حَمِيمٌ» عبارت؛ از دوست نزدیکی و صمیمی است که تو او و تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشد.

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی اینکه در این روز هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (که ما را از عذاب خدا نجات دهد و یا اینکه ما را در این مصیبت وارد دلجویی نماید). طوریکه از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود: انسان حتی در قیامت هم به دوست خوب نیازمند میباشد، و از نتیجه دوستی با گنهکاران چنین نتیجه بدست می‌آید که دوستی با همچو اشخاص در دنیا، در قیامت حاصلی را بیار نمی‌آورد. پس قبل از اینکه ناوخت شده از تحکیم همچو دوستی با اشخاص گنهکار و منحرف باید جلوگیری نمایم.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبد الله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص جنتی در جنت میپرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می‌گیرد و] برای او شفاعت میکند

تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وی می‌پذیرد پس چون از دوزخ نجات می‌یابد، مشرکان می‌گویند: ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی». فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠٢)

بس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جمله مؤمنان می‌شدیم.(١٠٢)
بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است و بس.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠٢)

بس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جمله مؤمنان می‌شدیم.(١٠٢)
تفسیر:

ای کاش باری دیگری به دنیا بر می‌گشیم، تا از جمله مؤمنان می‌شدم و آنچه را کتاب های آسمانی آورده و پیامبران بدان بر آنگیخته شده بودند تصدیق می‌کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٣)

بی‌گمان در این (داستان ابراهیم)، عربتی بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهیم] بیشترشان مؤمن نبودند.(١٠٣)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٠٤)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(١٠٤)
تفسیر:

تفسیر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل در باره جمله «وَ إِنَّ رَبَّكَ...» آیه مبارکه مینویسد: تکرار این نوع جمله‌ها دلداری مؤثّری است برای پیغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و برای اقلیت مؤمنان در برابر اکثریت گمراهان در هر عصر و زمان.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (105 الی 122) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَبَتْ قَوْمُ نُوحَ الْمُرْسَلِينَ (١٠٥)

قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند.(١٠٥)
تفسیر:

«كَذَبَتْ...»: قوم نوح با تکذیب نوح، همه پیغمبران را نیز تکذیب کردند، چرا که تکذیب پیغمبری، بمتابه تکذیب همه پیغمبران بشمار می‌رود؛ شاید هم قوم نوح، منکر همه پیغمبران و به طور کلی همه ادیان آسمانی بوده‌اند (سوره: فرقان / 37). تأثیث فعل (کذب) به خاطر این است که کلمه (قوم) به صورت مذکور و مؤنث به کار می‌رود، و به طور کلی هر اسم جمعی فعل آن میتواند به صورت مذکور و مؤنث ذکر شود. (تفسیر نور).

نام حضرت نوح عليه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل یاد آوری است که: همه‌ی انبیا دارای هدفی واحد هستند، طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران است.

رسالت و پیامبری، به نفع بشریّت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پیامبران حضرت نوح عليه السلام را تکذیب نمودند و با آن ایمان نیاورند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ نُوحٌ لَا تَتَّقُونَ (١٠٦)

چنین بود که برادر شان نوح به ایشان گفت آیا [از شرک] نمی‌ترسید؟(١٠٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَخْوَهُمْ»: برادرشان. مرادهم نژادشان است، همانگونه که می‌گویند: **أَخُو الْعَرَبِ.**

أَخْوَتَمِيمِ. **«أَلَا تَتَقَوَّنَ»:** آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ هان! پرهیزگاری کنید.

تفسیر:

نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند.

وقتی برادر نسبی شان به آنان گفت: شما را چه شده است که از الله تعالى نمی‌ترسید تا فقط وی را به یگانگی خوانده و پرستش غیر وی را رها کنید.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امتهایشان همه این بود: (**الاتقون**: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و ترس ندارید). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٠٧)

یقیناً من برایتان پیغمبر امین هستم. (١٠٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَمِينٌ»: یعنی امین در ادای رسالت آسمانی، و شخصی که به امانت داری در میان مردم شهرت داشته باشد.

تفسیر:

نوح علیه السلام می‌فرماید: آنچه را که به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم، در آن خیانت نمی‌کنم و دروغ هم نمی‌گویم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پیام، همانا امین بودن است. قابل تذکر است که قوم نوح علیه السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند. واقعیت هم اینست که امین بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ کلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٠٨)

تقوی الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید. (١٠٨)

تفسیر:

پس با پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار متعال از وی بترسید و از من اطاعت و بپروری کنید. دینداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نیست.

طاعت الله تعالى را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی الله تعالى شما را بدان امر می‌کنم فرمان بردید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه های دینی. **«أَطِيعُونِ»** دعوت به خود، برای احیای فرمان الهی مانعی ندارد. چه زیبا است که در آیه متبرکه با زیبایی خاصی کلمه **«أَطِيعُونِ»** در کنار **«فَاتَّقُوا اللَّهَ»** تذکر یافته است.

وَمَا أَسَأَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٠٩)

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده پروردگار جهانیان است. (١٠٩)

تفسیر:

مبلغ دینی باید هم از مردم توقع مادی نداشته باشد و نباید هم در رساندان فرمان الهی از مردم چیزی را مطالبه نماید. (اخلاص، شرط نفوذ کلام است).
کسی که بر الله توکل کند، می تواند از مردم بی نیاز باشد.

در آیه مبارکه میفرماید: من از شما در مقابل تکالیف دعوت و رنج ها و زحمات رسالت طالب اجرتی نیستم؛ و در این مزد طمع نمی بندم زیرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختیار کار من است. پس من پاداش واجر دعوت خویش را از الله متعال می خواهم، زیرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظیف و مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ {١١٠}

پس از الله بترسید و راه طاعت من پیش گیرید. (۱۱۰).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أطِيعُونِ»: پس از من اطاعت کنید.

تفسیر:

باید گفت که: ایمان به الله متعال و در پیش گرفتن تقوای الهی، زمینه‌ی ایمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهیز از نواهي از الله بترسید و مرا با پیروی و تصدیقم در آنچه بدان فرستاده شده‌ام - اطاعت کنید.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ» به منظور تأکید بر اهمیت امری که آنها را بدان میخواند آن را تکرار کرده است.

تفسیر انوار القرآن: در تفسیر خویش می نویسد: «ملحظه می کنیم که نوح عليه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت داری ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمیطلبم پس تقوا پیشه کنید.».

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ {١١١}

گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟ (۱۱۱)

تفسیر:

قوم نوح عليه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، در حالیکه اشخاص پست و بینوا و ضعیف از تو پیروی میکنند؟ امام بیضاوی میفرماید: و این هم از آثار سبک مغزی و خیره سری و کوته نظری آنان است که موضوع را در حطام دنیا منحصر می دانند، تا جایی که پیروی بینوایان از نوح را مانع ایمان آوردن و پیروی کردن از دعوت نوح قرار دادند. (بیضاوی ۷۶/۲).

القوم نوح عليه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرمایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهري کمتری داشتند. یادان جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به قولی: پیروان نوح عليه السلام متسلک از صاحبان حرفة‌ها و مشاغل پایین و فرمایه بودند.

asheravi گری می تواند مانع ایمان آوردن باشد. زیرا مؤمنین در نظر مستکبران، ارادل و فرومایگان هستند. پس حاصل معنی این ایه مبارکه اینست که: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم. قابل یاد آوری است که بیشتر یاران انبیا، فقرا و گمنامان بودند.

حرف حق و مكتب حق را نباید به خاطر طرفداران گمنام آن تحقیر و توهین نمایم.

قالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾

(نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند. (۱۱۲)
تفسیر:

نوح علیه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغلی که دارند نیستم، لازم نیست که من درباره مکونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده اند یا طمع دارند؟

بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن رامعتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب ونسبت وشغل وحرفه.

امام قرطبی گفته است: گویا اینکه آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی میکنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ۱۳/۱۲۰)

خوانندگان گرامی!

طوریکه در (آیه ۹۴ سوره نساء) «وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (و به کسی که نزد شما (با کلامی یا عملی یا سلامی یا پیشنهادی) اظهار اسلام و صلح می‌کند، نگویید: تو مؤمن نیستی) بندeshناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه که کار کسی را قبول و یا هم رد نمایم از جانب دیگر؛ برای قضاؤت درباره دیگران، ایمان صادقانه و عمل صالح امروزی آنان را دید و بر اساس آن باید قضاؤت کنیم، و نباید سابقه مردم را به رُخ شان بکشیم. قابل دقت و توجه است که: سوابق بد، مانع تغییر و تحول و توبه در انسانها نمیگردد، وظیفه انبیاء، اصلاح مردم ودعوت به توحید است.

آن متولی و مسول حساب و کتاب اشخاص نمی باشد.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشَعُّرُونَ ﴿١١٣﴾

حسابشان اگر واقعاً درک می کنید، جز بر عهده پروردگارم نیست. (۱۱۳)

تفسیر:

جزای هر عمل کننده‌ای بر الله متعال است؛ اگر عمل، خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد، جزای شر میدهد، ذات پروردگار به آشکار و نهان انسانها آگاه و دانا است و اگر شما به درستی این امر پی می‌برید اصلاً سخن باطلی بر زبان نمی‌آوردید.

قابل یاد آوری است که: وظیفه انبیاء، اصلاح مردم ودعوت مردم به توحید و یکتا پرستی است. انبیاء متولی حساب و کتاب و سوابق تاریخی انسانها نیستند. در ضمن در دین مقدس اسلام تجسس و عیب جویی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع می باشد.

امام نسفی می فرماید: «آن متكبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ایمان ندارند». که نوح پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد. (۱۱۴)

تفسیر:

و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بینوا را از خود دور نمی‌کنم که رسالتم را تصدیق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان یا به علت شغلی که بدان شاغل اند، از مجلس خود

بیرون نمی‌کشم. ملاک ارزش، ایمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی. با پیشنهادات و توقعات نابجای متکبران، باید قاطعانه برخورد کنید. (طرد فقرای با ایمان جایز نیست، حتی اگر به قیمت ایمان آوردن گروهی دیگر باشد).

ابو حیان گفته است: این بیان نشان می‌دهد که سران قریش از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند. (البحر ۳۲/۷). طوریکه دیده می‌شود در طول تاریخ مستکبران حتی از انبیاء نیز توقع طرد فقرای گمنام با ایمان را داشتند ولی دیده شده که: همه انبیاء همچو پیشنهادات را به شدت رد نموده اند. طوریکه الله تعالی در (آیه 28 / سوره کهف) به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاءِ وَ الْعَشَّيِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلَنَا قُلْبُهُ عَنْ ذَكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (و با آنانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد میکنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است).

إِنَّا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۱۵)

من جز بیم‌دهنده آشکار نیستم. (۱۱۵)

تفسیر:

من فقط هشدار دهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن بهسوی شما فرمان داده است، شما را از کین و قهرش بر حذر می‌دارم و به طور واضح و آشکار برای شما میرسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدار دادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد کنم.

و هر کسیکه از من اطاعت کند فرق نمی‌کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می‌یابد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶)

گفتند: ای نوح! اگر [از ابلاغ دین] دست برنداری، یقیناً از جمله سنگسار شدگان خواهی بود! (۱۱۶)

شرح لغات و اصطلاحات :

«الْمَرْجُومِينَ»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

تفسیر:

سنگسارکردن، یکی از قدیمی ترین انواع شکنجه هاست. و یکی از مهم ترین حربه‌های مخالفان است که انبیا بدان تهدید شده اند.

همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: ای نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست. برنداری، تو را سنگسار میکنیم به قولی معنای «مِنَ الْمَرْجُومِينَ» [الشعراء: 116] این است: اگر از سرزنش دین و دشمن دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله سنگسار شدگان خواهی بود. بدین ترتیب قوم نوح علیه السلام را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. البته این عادت و شیوه دشمنان الله متعال است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند.

در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷)

گفت: پروردگار! همانا قوم من مرا تکذیب کردند. (۱۱۷)
تفسیر:

بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش راشنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگار! قوم من دعوتم را تکذیب و رسالتمن را رد کردند. یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سخنم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند. ناله‌ی حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید و سنگسار. طوریکه فرمود: «رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ» و نفرمود: «پر جمون»

فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸)

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کسانی که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده. (۱۱۸)

تفسیر:

فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محقق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن. «و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آنگاه که بخواهی مجازات‌شان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصدو پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را بهیاری فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد (تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)

پس او و کسانی را که با او در آن کشتی مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم. (۱۱۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (۱۲۰)

آن گاه بعد از آن، همه باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)

تفسیر:

دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطور انسانها را به چه مصائب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آنده از کسانیکه به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند و با وی در کشتی سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، و در مقابل مؤمنان و همراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱)

بی تردید در این داستان، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۲۱)

تفسیر:

داستان نجات کشتی نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفار و مخالفان، نمودی از سنت

خداوند در یاری حق و سرکوبی باطل است.
بصورت قطع در داستان نوح عليه السلام و نجات وي و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌ای واضح و عبرتی بزرگ برای مردم است اما با این وجود کسانی که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروی نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٢٢)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۲۲).

تفسیر:

ای محمد! بدان که پروردگارت مقدر و غالب است و مغلوب نمی شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعنی پروردگارات همان مالک متصرف و مدبری است که در انتقامش از کافران شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (123 الی 140) داستان و قصه هود عليه السلام و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (١٢٣)

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند. (۱۲۳).

تفسیر:

«عاد»: نام جدّ بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدّشان مشهور شده‌اند. قوم عاد طایفه‌ای از عرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای «یمن» در منطقه‌ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحر زندگی بسر می‌بردند.

کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبران حضرت هود عليه السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشأن 24 بار تکرار شده است. همچنین در قرآن عظیم الشأن، سوره‌ای به نام احقاف و سوره‌ای به نام هود وجود دارد.

از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام انبیاء یکی است، تکذیب یک پیامبر، به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران بشمار می‌رود، قوم عاد ماننده قوم نوح عليه السلام از جمله اقوامی است که انبیاء را تکذیب کردند.

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عاد جدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می‌کردند و دارای هیکل‌هایی بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرَمَ» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٢٤)

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۲۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَلَا تَتَّقُونَ»: هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

تفسیر:

دعوت پیامبران، برادرانه بود.

«أَخْوَهُمْ» (حتی کلمه‌ی «ابوه») نیاورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بیان کند) در ضمن باید گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه آنبااء را تشکیل می داد. بناءً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوت و برادری می باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵)

البته من برای شما پیغمبری بسیار (خیر خواه و) امینم. (۱۲۵)

تفسیر:

ملحوظه میداریم که پیامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می گفتد پیام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ (۱۲۶)

تقوی الهی را پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۲۶)

تفسیر:

از عذاب الله بترسید و از من پیروی نمایید تا شما را به راه هدایت رهنمای نمایم.

وَمَا أَسْأَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷)

ومن از شما اجری برای رسالت نمی خواهم و مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

أَتَبْتُونَ بِكُلِّ رِبْعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸)

آیا شما بر روی هر مکان بلندی به بیهوده کاری و بدون نیاز، بر جی عظیم و بر افراشته بنا می کنید؟ (۱۲۸)

تفسیر:

اگر به تاریخ پیامبران توجه نمایم در خواهیم یافت که: شروع و آغاز کار آنبااء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بیدار کردن و جدانها از طریق سؤال بعمل آمد است.

تفسیر «المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «شما را چه شده است که در هرجایگاه بلند و مرتفعی منزلی بنا میکنید تا از بلندای آن بر مردم تکبر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمایش گذارید حال آنکه نه در این کار سودی در دنیا متصور است و نه در آخرت».

«ربع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. ابن کثیر گفته است: قوم عاد در سر راههای مشهور و درجه‌های مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لهو و لعب و برای قدرت نمایی می ساختند. پیامبران از این رو آن را منکر می شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی فایده برای دنیا و دین آنان بود. (مختصر ابن کثیر ۶۵۳/۲)

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹)

وقلعه‌ها و قصرهای محکم و مجل میسازید، به امید آنکه همیشه بمانید؟ (۱۲۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَصَانِعَ»: سنگر ها و قصر ها، کارخانه ها و کارگاه ها.

تفسیر:

«لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»: به امید آنکه جاودانه می مانید. معنی آیه می تواند چنین هم باشد:

کارخانه ها و کارگاه ها را برای کندن کوه ها و ساختن کاخ ها و برجها به کار می برد،
تصور می کنید که: جاودانه می مانند؟

«مсанع»: همانطوریکه بیان شد: عبارت از قصرها و منازلی است که مردم برای سکونت
اعمار می نمایند.

در ضمن باید گفت که: قصرها، کاخها، بلند منزل و مجلل زندگی را نمیتواند جاودانه،
سعادتمند و برای زندگی ابدی و دائمی نماید. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: قصر و
سنگرهای محکم واستوار که مصروف ساختن آن هستید، فکر می کنید که؛ گویی هرگز
نمیمیرید و ابداً از این دنیا انتقال نمیکنید؛ حال آنکه کاخهای بلند و برجهای آسمان خراش
هرگز نمی توانند راه نابودی و فنا را بر شما بینند.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَارِينَ (١٣٠)

و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران مؤاخذه میکنید. (۱۳۰)
تفسیر:

بطش: حمله ور شدن به شدت وخشونت، همراه با خشم و سرکوب را میگویند.
و چون کسی را مجازات نموده و با کشنن یا زدن بر وی حملهور شوید، این کار را با
سنگدلی و ظلم و شدت تمام، مانند ظالمان گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی
انجام می دهد.

امام فخر رازی فرموده است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن
بناهای بلند که نشانه‌ی اسراف و جاپرستی است، ساختن برج و بارو و سنگرو قصرهای
بلند و باشکوه که نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباریت و تکبر که نشانه‌ی
انحصار طلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیا پرستی بر آنان چیره گشته و در آن
فرورفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن روی گردانیدند، و محبت
و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٣١)

بنابراین از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۳۱)
تفسیر:

و با عبادتش و عمل به موجبات رضایش - و از من - با تصدیق دعوت و پیروی از رسالت
- پیروی نمایید. واقعیت امر اینست که: دینداری، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی.
و بی تقوایی عامل همه‌ی مفاسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (١٣٢)

و از آن ذاتی بترسید که شما را به آنچه خود می‌دانید، مدد کرده است. (۱۳۲)
تفسیر:

باید گفت که: تقوا بهترین راه تشکر از الله متعال است. و هر کس خودش میداند که چقدر
مورد لطف الله متعال قرار گرفته است.
تا زمانیکه روحیه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، مطمین باشید که
موعظه‌ی انبیاء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنَّعَامٍ وَبَنِينَ (١٣٣)

به وسیله چهارپایان و فرزندانی، به شما یاری داده است. (۱۳۳)
تفسیر:

يعني برای شما چهار پایانی مانند؛ شتر، گاو، گوسفند - بخشیده است که از آنها استفاده می نماید، نه تنها در امور ترانسپورتی از آنها کار می گیرید، بلکه سایر منافع و فواید دیگری را از آنها بدست می آورید. همچنان برای شما فرزندان پسر بخشیده است که هم برای تان آرایشی اند، هم نیرویی و هم روشنی چشماني.

وَجَنَّاتٍ وَّعِيُونٍ (١٣٤)

و (نیز به دادن) باغ ها و چشمeha (شما را مدد کرد). (١٣٤)

تفسیر:

وبه شما باغ ها، بوستانهای بزرگ و پرثمر بخشیده و به شما چشمehاهای شیرین و روان برجوشانیده که از آنها در نوشیدن و شستشو و آبیاری استفاده میگیرید.

پس آن ذات با عظمت که عبادتش واجب است، عبادت کنید، و باید از او سپاسگزار باشد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٣٥)

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. (١٣٥)

تفسیر:

حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجه ساخت و گفت: «فَأَنْقُوا اللَّهَ» و هم مردم را به نبوت: هم متوجه ساخت و گفت «وَ أَطِيعُونَ» همچنان هود عليه السلام مردم را به روز آخر متوجه ساخت و گفت: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» که هدف از روز بزرگ در اینجا همانا روز قیامت است.

حضرت هود عليه السلام به قوم خود گفت که: اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر الله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پاشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به جا نیاورید. میترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از خوف و ترس اش موي طفل خورد سال سفید می شود و بیر گردد.

ولی جواب قوم عاد در مقابل این گفتار و پند های حکیمانه هود عليه السلام چین بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أُمُّ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (١٣٦)

آنها (قوم عاد) گفتند برای ما یکسان است چه پند دهی، چه از پنده‌هندگان نباشی. (بیهوده خود را خسته مکن)! (١٣٦)

تفسیر:

قوم در جواب هود عليه السلام گفتند: همه ای این نصائح را که بیان فرمودی، این نصائح شما برای ما اهمیتی ندارد، ما حاضر نیستیم که این پند های تورا گوش دهیم به قولت باور نداریم و هرگز به رسالت ایمان نمی‌آوریم، بیان و خاموشیات هردو نزد ما یکسان است، ما از عمل خود باز نمی‌گردیم. و از آن راهی که انتخاب نمودیم و بر آن راهی که همین حالا هستیم، هرگز دست بردار نیستیم.

باید گفت که مقابله و تمرد در مورد پند های حکیمانه هود، منتهای عناد و استکبار قوم رانشان میدهد که: در مقابل هود عليه السلام بیان داشته و نشان دادند.

ابوحیان مفسر مشهور جهان اسلام مینویسد: برای تمسخر و تحفیر و بی‌بالاتی به تهدیدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خوانند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می‌دانستند. (البحر ٣٣/٧).

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (١٣٧)

این (تکذیب و طغیانگری) همان روش و اخلاق پیشینیان است. (۱۳۷)

تفسیر:

می بینیم تازمانیکه آمادگی وقابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، پند و موعظه‌ی انبیاء هم اثری بجا نمیگزارد. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که سابقه و رفتار نیاکان، دلیل حقانیت راه یک قوم هم شده نمی تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتیر حیاتی آسمانی گفتند: عقیده ما همان عقیده نیاکان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلد و دنباله رو آنها هستیم و هرگز دین شان را فرو نمی‌گذاریم. دیده می شود که همین عامل تقليد ها نابجا و تعصّب، مانع پندپنیری در یک مجتمع می‌گردد. قوم هود گفتند: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز براین دین بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابر این، براین شیوه استمرار خواهیم بود و نمی خواهیم تا آن را بارا راه و روش دیگری جایگزین و تبدیل نمایم. دیده می‌شود که: انحراف نیاکان، چگونه زمینه‌ی انحراف نسل های بعدی را تسهیل می‌سازد، همچنان دیده می‌شود که چطور بت پرستان، انحراف خود را با شیوه‌ی نیاکان توجیه و از خود در مقابل پند هود علیه السلام سلب مسئولیت می‌کند و می‌گویند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸)

و ما گرفتار عذابی [که تو ما را از آن بیم می دهی] خواهیم شد. (۱۳۸)

تفسیر:

يعني مادر برابر آنچه که انجام می دهیم؛ عذاب شونده نیستیم. و حشر و نشر و حساب و کتاب و عذابی در کار نیست. الله متعال هیچ وخت وابداً ما را بر عمل ما عذاب نخواهد کرد و آن سزا‌ی که ما را از آن می ترسانی، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

پس (قوم عاد)، هود را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را هلاک کردیم. بدون شک در این نشانه است، و بیشتر شان مؤمن نبودند. (۱۳۹)

شرح لغات و اصطلاحات:

«ءَيَّة»: درس عبرت. نشانه قدرت. «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»: بیشتر قوم عاد ایمان نداشتند، بیشتر مردم به این روایت ایمان ندارند. (تفسیر نور): «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

باید یاد آور شد که: سرنوشت انسان همیشه به دست خودش ورق می خورد، بناءً انسان باید از سرگذشت تاریخ و بخصوص از تکذیب و هلاکت دیگران، اقوام و نسل های گذشته باید عبرت گرفت. در ضمن نباید حق را همه وقتی در اکثریت جستجو کنیم، قاعده اصولی همین است که: ملاک شناخت حق و باطل، کمیت نمی باشد.

طوریکه در فوق مذکور شدیم؛ قوم عاد در تکذیب هود علیه السلام اصرار ورزیدند؛ که در نهایت پروردگار با عظمت آنانرا به سزا‌ی اعمال شان رسانید، آنان را نابود ساخت. وبالای شان باد و طوفان تند، سرکش و ویرانگر را فرستاد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیات (۶-۸ سوره حلقه) می‌فرماید: «وَأَمَّا عَادَ فَأَهْلَكُوا بِرِيح

صَرَصَرٌ عَانِيَةٌ^(٦) سَخْرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمْنَيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعَى
كَانُهُمْ أَعْجَازٌ نَخْلٌ خَاوِيَةٌ^(٧) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ^(٨) [الحافة: 8-6]. (و اما عاد به
(وسيله) تتدبادي سرد و سوزنده هلاک شدند.⁽⁷⁾ که الله آن را هفت شب و هشت روز پی
در پی بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و گویی تننه های
پوک درختان خرمانند.⁽⁸⁾ پس آیا می بینی که اثری از آنها باقی مانده باشد؟).

ابن کثیر کفته است: نابودی آنها به وسیله‌ی بادی تند و بسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت
گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛ زیرا آنان سرسخت ترین و
ستمکارتین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سختتر و شدیدتر از خودشان را بر آنان
سلط کرد. باد همه چیز را از جا کنده و پرتاب می کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا
می برد و آنگاه آنها را بر زمین می کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می شد. (مختصر
۶۵۴/۲)

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» «بِيْ كَمَانْ دَرْ إِينَ» نابود ساختن شان «نشانهای است» بر راستگویی
پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشه گان. با در نظرداشت بسیاری
معجزات و دلایل روشن بودن بینات «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و بیشترشان ایمان نیاورند.
دیده میشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم
عاد را با باد سرد هلاک می کند.

واقعاً آثار پدیده‌های هستی به دست الله متعال است. باد، یک بار سبب حرکت کشتی‌ها و ابرها
ونزول باران میشود و یک بار همین باد «بِرِيحٍ صَرْصَرٍ» بحیث وسیله هلاکت. همچنان در
طول تاریخ دیده میشود که: تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت شده نمی تواند، اگر قامت و
بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می افتد. سزا الهی همیشه
یکسان نیست، گاهی چنان به کلی محو کامل میانجامد که نمونه آن در «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفِ
مَأْكُولٍ» آمده است. در ضمن باید گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی
تدریجي. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امین يا رب العالمین

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ^(١٤٠)

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است.^(١٤٠)
خواننده محترم!

پس از اینکه قصه و داستان هود علیه السلام و قوم عاد بیان یافت، اکنون در ایات متبرکه
(141) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.

كَذَبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ^(١٤١)

قوم ثمود رسولان (صالح علیه السلام) را تکذیب کردند.⁽¹⁴¹⁾
تفسیر:

القوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح علیه السلام بشمار می رفتند، و در وادی
ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت وزندگی بسر می برند، و پیامبرشان حضرت
صالح علیه السلام بود. و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می رفتند، از آن جا می
گذشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی به غزوه ی تیوک رفت از همان جا عبور کرد.

قسم ثمود صالح علیه السلام را که دعوت گرshan به سوی خالص سازی عبادت برای خدای
متعال بود، همچنان تکذیب کردند. پس گویی آنان تمام پیامبران را تکذیب نمودند؛ چرا که
دعوت همه پیامبران یک دعوت است که همان دعوت به سوی توحید می باشد.

قوم شمود دارای چه عبادت بودند؟

کلمه «شمود» بصورت کل بیست و شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است، آنها از عرب ما قبل تاریخ هستند که ذکر شان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

قوم شمود اصلاً بُت پرست بودند و به خدای یکتا و واحدی ایمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد تا نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آن‌ها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باع‌ها و بستان‌های زیبا، رود بارها و چشمه سارهای جاری و... خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: «أَتُنَرِكُونَ فِي مَا هُنَّا ءَمْبَيْنَ»^{۱۴۶} فی جَنَّتٍ وَّعِيُونَ^{۱۴۷} وَرُزْرُوعَ وَنَخْلَ طَلْعُهَا هَضِيمٌ^{۱۴۸} وَتَتَحْتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فِرَهِينَ^{۱۴۹}» [الشعراء: ۱۴۶-۱۴۹]. (آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید، در میان باع‌ها و چشمه سارها، و در میان کشتزارها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند، و ماهرانه در دل کوه‌ها خانه‌هایی را بتراسید.) تعداد قلیلی از قوم بر حضرت صالح ایمان آورندند و سایرین راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالت‌ش باشد. او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت می‌کرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ایمان سر باز زدند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲)

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب الله است] نمی‌ترسید؟^{۱۴۲}

تفسیر:

اگر روش دعوت تمام انبیاء را در طول تاریخ بشری از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که همه ای آنان دارای شعار واحدی بودند: بطور مثال در داستان نوح علیه السلام آیه ۱۰۵؛ داستان عاد علیه السلام، آیه ۱۲۳؛ داستان صالح علیه السلام، آیه ۱۴۱؛ داستان لوط علیه السلام، آیه ۱۶۰ و داستان شعیب علیه السلام، آیه ۱۷۶. همه آنان می‌گفتند: «أَلَا تَتَّقُونَ»، همه می‌گفتند: «فَانْتَقُوا اللَّهُ وَ أَطِيعُونِ»، همه می‌گفند: «إِنَّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، همه می‌گفند: «مَا أَسْنَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، خلاصه‌ی پیام همه‌ی آنان چند چیز بود: برادری، تقوا، پیروی از رهبر، بی توقعی، توگل بر خدا و اطمینان دادن به مردم که ما به نفع شما و امین شما هستیم. (پیام‌های این چند آیه نیز مانند پیام‌های آیات قبل است که در باره‌ی پیامبران دیگر در همین سوره بیان یافت).

إِنَّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳)

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم.^{۱۴۳}

تفسیر:

یعنی صالح علیه السلام به آنان خبر داد که الله متعال وی را با پیام توحید فرستاده است و او در برداشت این رسالت و تبلیغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن می افزاید، نه از آن می کاهد و نه آن را پنهان می دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۴۴)

تفسیر:

از الله تعالى بترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراحت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)

تفسیر:

و من در قبال دعوتم نه از شما طالب اجرتی شده‌ام و نه بر رسالت پاداشی از شما خواسته‌ام؛ زیرا اجر و جزایم همه بر عهده آن ذاتی است که فرمان هر چیز در اختیار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

أَتَتَرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾

آیا (تصور می‌کنید که تا ابد) ایمن از مرگ و اسوده در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟ (۱۴۶)

تفسیر:

آیا گمان می‌کنید که الله تعالی از شما غافل خواهد شد و شما را دربرابر کارهای شما بی انتقام رها خواهد کرد و بر این بدکاری های شما هیچ جزایی مترتب نخواهد شد و شما همیشه در ناز و نعمت جاودانه خواهید بودو در این دنیا بدون مرگ باقی می‌مانید؟ ابن عباس(رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی‌آورد.

امام قرطبی می‌فرماید: آیه‌ی «وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا» بر این موضوع دلالت می‌کند، لذا صالح علیه السلام زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می‌برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز خواهید مرد؟ (تفسیر قرطبی ۱۲۷/۱۳). قابل یاد آوری است که انسان نباید؛ به زندگی مرفه چند روزه خویش مغدور شود، رفاه امروز نشانه‌ی رضای الله متعال از انسان نمی باشد. در ضمن نعمتهای ماذی همیشه و پایدار نمی باشد. و چه زیبا است که فرموده اند که: توجّه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقو در انسان می گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَّغَيْوِنِ ﴿١٤٧﴾

(گمان دارید) در این باغ های باصفا و (در کنار) چشم‌های آب گوارا. (۱۴۷)

وَزْرُوعٌ وَنَخْلٌ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾

و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفه هایشان انبوه و باطرافت و لطیف است؟ (۱۴۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«طُلْع»: چوبهای شکوفه خرما که خوش خرما در درون آن قرار دارد. هدف در این جا اولین میوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: انعام / 99، ۱۰ /).

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: سرزمین قوم ثمود دارای باع و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح عليه السلام نعمت‌های با ارج و والای الله متعال را از قبیل باع‌های میوه دار ابشاران و چشم‌های ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها پادآور شد.

«هَضِيمٌ»: بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، همچنین محتمل است که معنای هضمیم این باشد: خوش‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. و ابن عباس(رض) گفته است: به معنی رسیده و تروتازه می باشد.

وَتَتَحَثُّونَ مِنَ الْجَبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹)

و ماهرانه و هنرمندانه از کوه‌ها خانه‌هایی می تراشید؟ [به امید آنکه از هر آسیبی حتی مرگ در امان بمانید!](۱۴۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَتَتَحَثُّونَ»: نحت: تراشیدن «تحتون»: می تراشید. **«فَارِهِينَ»:** فراهه: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (فتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر اید «فارهین» یعنی متکبران.

تفسیر:

مفسران می نویسند که: قوم ثمود با مهارت و هنرمندی از صخره سنگ‌ها در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و اضافه مصرفی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می ساختند.

امام فخر رازی فرموده است: ظاهر این آیات چنان نشان میدهد که آنچه برقوم «هود عليه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام و حب بقا و تکبر و جبروت. و آنچه برقوم «صالح عليه السلام» حکم فرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود. (تفسیر کبیر ۲۴/۵۹).

مفسر صاوی فرموده است: عمرشان طولانی بود به گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می ریخت؛ چون افراد آنها از سی صد سال تا هزار سال عمر میکردند. (صاوی بر جلالین ۳/۱۷۹).

فَأَتَقْوَا اللَّهَ وَأَطْبِعُونَ (۱۵۰)

پس از الله بترسید و راه اطاعت من پیش گیرید. (۱۵۰)

تفسیر:

انسان نباید به زندگی مرّه دنیا چند روزه و گزرا مغدور شد، در ضمن قابل یاد آوری است که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)

و از فرمان اسراف کاران اطاعت مکنید. (۱۵۱)

تفسیر:

يعني: از فرمان مشرکانی که شمارا به سوی پرستش غیرالله متعال دعوت مینمایند، و عليه من و عليه دعوت الله متعال توطئه می چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان میدهند، اطاعت نکنید. به قولی برخی از مفسران: هدف از (اسرافکاران) کسانی هستند که شتر را بقتل رسانیدند. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هروی).

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

همانان که در زمین فساد می کنند و به اصلاح گری نمی پردازند. (۱۵۲)

تفسیر:

کسانی که در زمین فساد میکنند و در صلاح نمی کوشند، و به اصلاح و بازسازی روی نمی آورند.

امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند که وصف آنها در قرآن آمده است: «وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾» (و در آن شهر نه دسته (و گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می کردند و اهل اصلاح نبودند). (تفسیر طبری ۶۳/۱۹)

و نباید فراموش کرد فهم (آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ شعر) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ ﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾» میرساند که: لازمه‌ی تقوا، پیروی از انبیا و دوری از اطاعت مسرفان می باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

قوم صالح گفتند: جز این نیست که تو از جمله جادو شده‌گانی. (۱۵۳)

تفسیر:

قوم ثمود به جای ایمان آوردن به صالح علیه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌ای و عقلت از بین رفته است، همانا تو از سحر شدگانی. مفسران گفته‌اند: «مسحر» مبالغه‌ی مسحور است.

يعني: تو از جمله آنانی هستی که جادو شده ای، تو به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند.

به قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی. (تفسیر انوار القرآن) در طول تاریخ اگر ملاحظه شود: به انبیاء دو تهمت همیشگی زده شده: سحر کننده، «ساحر»* و سحر شده.

«الْمُسَحَّرِينَ» بدتر از عصیان، توجیه کردن آن است. در برابر فرمان «أَطِيعُونَ» عصیان خود را توجیه کرده و می گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پیروی نیستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلًا فَاتِ بِأَيَّةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. (۱۵۴)

تفسیر:

ای صالح! جز توبش ری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌ای از آسمان نیستی که بر ما امتیازی داشته باشی پس چگونه گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی؟
«فَأَتِ إِلَيْهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» از این روی ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلی آشکار و برهانی تابان بیاور که صدق و راستگویی‌ات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را برای ما ثابت کند.

قال هذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵)

صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست. (۱۵۵)

تفسیر:

«**قال هذِهِ نَاقَةٌ**» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن و محسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز و خارق العادگی معجزه را درک کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد)

تفسیران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگ معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروی چشم آنها طلف بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسأله کن.

صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زاید. در این وقت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر. (به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید. ۴۷۷/۳)

«لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»: برای آن سهمیه آب در روزی معین و برای شما نوبتی دیگر از آب در روز معین دیگری است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب می‌نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره می‌برید.

در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا می‌گیرد. قناده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می‌نوشید و آنها در روزی آب می‌نوشیدند که شتر نمی‌نوشید.

وَلَا تَمْسُوا هَا بِسُوءٍ فَيَاخْذُكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۶)

و هرگز سوء قصده بـ ناقه مکنید که به عذاب روزی بزرگ و سخت گرفتار خواهد شد. (۱۵۶)

تفسیر:

«**يَوْمٍ عَظِيمٍ**»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدّر رخ میدهد. نسبت دادن عظیم به روز، به جای نسبت آن به عذاب برای مبالغه است. چراکه عظمت روز، به علت عظمت بلا و مصیبت وارد است. (تفسیرنور).

«وَلَا تَمْسُوا هَا بِسُوءٍ»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید.

«فَيَاخْذُكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابی که از منتهای سختی غیر قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت. توجه باید نمود که: توهین به مقدسات الهی به حدّی مهم است که گروهی به خاطر کشتن یک حیوان، نابود می‌شوند.

ابن کثیر گفته است: صالح علیه السلام آنها را بر حذر داشت که در صورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهی قرار خواهد گرفت. لذا شتر مدت ها در بین آنان ماند، به آخوند می آمد و برگ درختان و گیاه را می خورد و آنها از شیرش استفاده میکردند و کاف مصرف خود را از آن می دوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند. (مختصر ابن کثیر ۲/۶۵۶).

فَعَرُوْهَا فَأَصْبَحُوا نَادِيْمِيْنَ (۱۵۷)

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای درآورده، سپس از کرده خود پشمیمان شدند. (۱۵۷)

تفسیر:

«فَعَرُوْهَا فَأَصْبَحُوا نَادِيْمِيْنَ»: نگون بخت و هرزهای از میان شان بر خاست و ماده شتر با تیر حمله نمود وان را کشتد. تیره بختترین آنها، «قدار بن سالف» با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشمیمان شدند. هشدارهای انبیا را باید جدی بگیریم. زیرا پشمیمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هیچ سودی ببار نیاورد. در ضمن باید گفت که: هر ندامت و توبهای مقبول نیست. (مطمین باشید که توبه و ندامت هنگام دیدن عذاب کارساز هم نمیباشد.

در تاریخ دیده میشود که: انسان طاغی، حتی به حیوان بی آزار شیرده هم رحم نمیکند. امام فخر رازی فرموده است: آنان بدان سبب از عمل خود پشمیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشمیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسیر رازی ۲۴/۶۰). ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانهای از آن عذاب برآنان پدیدار می شد و وقتی پشمیمان شدند که دیگر پشمیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشمیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایدهای ندارد.

فَأَخَذُهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثُرُهُمْ مُؤْمِنِيْنَ (۱۵۸)

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت. البته در این نشانه است، ولی [قوم صالح] بیشترشان ایمان آرنده نبودند. (۱۵۸)

تفسیر:

هم الطاف او نشانه های عبرت هستند و هم قهر و عذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاکشان ساخت. همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند عذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلو بشان شکافت و زمین زیر پایشان به شدت به لرزه افتاد، و سنگ از آسمان بر آنان فرو ریخت و تا آخرین نفر جان دادند. (تفسیر صفوات التفاسیر شیخ علی صابوونی).

تفسیر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی در تفسیر خویش مینویسد که: شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه شان از پا در آمدند)

با تاسف باید گفت که هستند انسانهایی که با دیدن بزرگترین نشانه های الهی، در برابر حق باز هم عناد ولجاجت می ورزند و ایمان نمی آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (١٥٩)

خواننده محترم!

اینک در آیات متبرکه (١٦٠ الی ١٧٥) داستان لوط عليه السلام و قومش به بیان گرفته میشود:

كَذَبْتُ قَوْمً لَوْطِ الْمُرْسَلِينَ (١٦٠)

قوم لوط نیز پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (١٦٠)

تفسیر:

قوم «لوط» پیامبر خود، لوط عليه السلام را نیز تکذیب کردند. و به دعوتش کفر ورزیدند. در طول تاریخ بشری دیده می شود که انبیاء عليه السلام توسط انسانهای لجوچ مورد تکذیب قرار گرفته اند، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: تکذیب یاک پیامبر بمثابه تکذیب همهی پیغمبران می باشد. زیرا انبیاء دارای اهداف و برنامه های واحدی می باشند.

خواننده گرامی!

حضرت لوط عليه السلام با حضرت ابراهیم عليه السلام همزمان بودند، ولی در این سوره فاصله‌ی ذکری قصه حضرت ابراهیم عليه السلام و حضرت لوط عليه السلام در حدود یکصد آیات است و این، به خاطر آن است که در نقل های قرآن عبرت ها مهم است، نه تنظیم و سیر تاریخی.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ لَوْطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٦١)

هنگامی که برادر شان لوط به آنان گفت: آیا [از سر انجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (١٦١)

تفسیر:

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه که برادر نسبتی شان لوط عليه السلام به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر او را می‌پرسید؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٦٢)

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (١٦٢)

تفسیر:

مرا الله متعال به سوی شما فرستاده است و من بر برداشت و تبلیغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چیزی می افزایم، نه از آن چیزی می کاهم و نه هم چیزی از آن را پنهان می دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ (١٦٣)

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (١٦٣)

تفسیر:

باید گفت که تقوا، بستر و زمینه‌ی حق پذیری و اطاعت از انبیا است. و با تمام قوت باید گفت که: دینداری، بدون اطاعت از رهبری الهی کامل نمی شود.

وَمَا أَسَأْلَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٦٤)

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (١٦٤)

تفسیر:

سخنان رهبران در بین مردم اثر به سزایی بجای می‌گذارد، که رهبران چشم طمع و امید به مال مردم نه دوخته باشند، وکسی می‌تواند از مردم بی‌نیاز باشد که توکلش را بر الله متعال زیاد سازد.

لوط عليه السلام خطاب به قوم خویش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتی می‌طلبم و نه بر تبلیغ رسالت از شما امیدوار جزایی هستم؛ زیرا جزا و پاداشم بر عهد خداوند متعال است، و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست اوست.

این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط عليه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط عليه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکی بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَأْتُونَ الْذِكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (این زشت و ننگین نیست؟). (١٦٥)

تفسیر:

همجنس‌گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می‌شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس‌گرا مروج نمی‌باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج در هرگروه و زمان را شناخت و در بازداشت مردم از آن اصرار و مبارزه نمود.

تفسیر صفوۃ التفاسیر: محمدعلی صابوونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آغاز آیه مبارکه با استفهام انکاری شروع شده و این برای سرزنش و توبیخ آمده است. یعنی آیا با ذکر از راه عقب نزدیکی می‌کنید و در بین مخلوقات الهی تنها با مردها درمی‌آمیزید؟

يعني اينكه: آیا شما از میان مردم با مردها مرتكب فحشا می شوید و لذا با فطرت و عقل و نقل، مخالفت می‌ورزید؟!

وَتَذَرُّونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

و همسرانی که پروردگارتنان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (١٦٦)

تفسیر:

يعني ازدواج با زنان را که الله تعالى آنان را برای بھرگيري حلال، آفرینش نسلی پاکیزه و کسب آرامش خلق کرده است فرو می‌گذارید؟

واقعاً ترك کردن همسر و نادیده گرفتن نیازهای او ممنوع و اصلاً عمل غیر انسانی است. بنابر همین منطق است که ادیان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغیب می‌کنند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ» الله متعال برای اشباح غرائز بشر، مسیر فطری و طبیعی قرارداده است.

«که همانا در فهم جمله «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ» آیه مبارکه بیان گردید. باید گفت که: ازدواج، جلوه‌ای از ربویت الهی و به نفع انسان است.

در آیه مبارکه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفی داشته است، طوریکه می‌فرماید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» بلکه شما قومی هستید که درگناه و فساد از حد گذشته اید و در نافرمانی حق

تعالی از حد گذشته و حلال را به سوی حرام ترک کرده‌اید. یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید. بناءً مستوجب قهر الله تعالی شده‌اید. مجاهد فرموده است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان روآورده اید. (زاد المسیر ۱۴۰/۶)

قوم لوطن از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی روآورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغتر است. گو این که می‌گوید: شما از حد انسانیت گذشته‌اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده‌اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نز منتفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی را مرتکب می‌شوید که حیوان از آن امتناع می‌ورزد.

خوانندگان گرامی!

در این آیات متبرکه، قوم لوطن به عنوان قوم تجاوزگر به معزّفی گرفته شده؛ طوریکه خواندیم: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (بلکه شما مردم تجاوز کارید) همچنان در آیات دیگر، تعبیرات دیگری نیز در باره‌ی این قوم به کار گرفته شده است، بطور مثال در (آیه: ۸۱ / سوره اعراف) درباره آنها آمده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْثُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» (۸۱) (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می‌روید، بلکه شما قومی اسراف‌کارید). واقع‌گاسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسروفون» ارضای شهوت از غیر راه طبیعی، اسراف است.

همچنان در (آیه ۷۴ / سوره انبياء) آمده است: «وَ لُوطًا أَنْيَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَا مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوْءًا فَاسِقِينَ» (۷۴) (و به لوط، حکمت و داش عطا کردیم و او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می‌دادند رهانیدیم، براستی آنان مردمی بد و منحرف بودند).

و در (آیه ۵۵ / سوره نمل) آمده است: «أَ إِنَّكُمْ لَتَأْثُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (۵۵) (آیا شما با بودن زنان، برای غریزه‌ی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پیشه‌اید).

قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷)

قسم در جواب گفتند: ای لوط، اگر از این پس دست از این نهی و منع بر نداری از شهر رانده خواهی شد. (۱۶۷).

تفسیر:

باید گفت که: برای ازبین بردن منکر، تکرار نهی از منکر واستقامت لازم است. و در ضمن درنهی از منکر، خود را باید برای تهدیدهای دیگران آماده ساخت.

در آیه مبارکه با وضاحت در یافته‌یم که: قوم دعوت لوط عليه السلام را رد نموده و گفتند: ای لوط! اگر از هشدار و اعتراض سرزنش و عیب جویی و تقبیح عليه ما در عمل لواط با مردان دست بر نداری، به زودی تو را از دیار خویش طرد نموده و از میان خود تبعید تان خواهیم نمود.

قسم لوط را به تبعید از سرزمین خویش تهدید نمودند و گفتند: تو را از بین خود بیرون می‌کنیم، همانطور که این عمل را با اشخاص قبل از تو انجام دادیم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸)

[لوط] گفت: بی تردید من از دشمنان (این) کارتان هستم. (۱۶۸)

تفسیر:

ولی لوط علیه السلام در جواب قوم میفرماید: عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر عمل رشتی راکه انجام میدهید، از آن سخت نفرت وبغض دارم، واز این عمل سخت متفرق و منزجر واز جمله دشمنان این عمل شما هستم.

کلمه‌ی «قالین» در آیه مبارکه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شدیدی است که از عمق جان بیرون می‌آید. باید گفت: انبیاء، علیه السلام از تهدید‌ها حراسی نداشتن و از آن نمی‌ترسیدند و همیشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط علیه السلام در برابر تهدید اخراج و تبعید، که جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن کار شما هستم. دیده می‌شود که مخالفت با کار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف کار.

رَبِّ نَجْنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹)

پروردگار! مرا و خانواده ام را [از آثار، وزر ووبال] آنچه انجام می‌دهند، نجات بده. (۱۶۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَهْلِي»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پیروان است.

«مِمَّا يَعْمَلُونَ»: از آنچه که انجام می‌دهند.

تفسیر:

بعد از اینکه لوط علیه السلام قوم خویش را بر اصرار ورزیدن عمل شان یافت و دید که از این عمل قبیح دست بردار نیستند، دست به دعا برده و گفت: «پروردگار! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» دیده می‌شود که: محیط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمل نیست؛ اگر از اصلاح محیط مایوس شدید، کوشش بعمل آرید حداقل خود را از آنجا نجات دهید.

تنفر از کار بد، هم باید هم زبانی باشد و هم باید عملی باشد. در ضمن فکر رهایی و نجات از لانه فساد صرف در حد نکرانی باقی نماند، بلکه باید به فکر رهایی و نجات از مرکز فساد نه تنها برای خود باشد باید در فکر رهایی خانواده و یاران خود هم باید باشد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰)

پس ما او و خانواده اش همگی را نجات دادیم. (۱۷۰)

تفسیر:

بدینترتیب پروردگار با عظمت لوط علیه السلام و آنده از کسانیکه به وی ایمان آورده و از وی پیروی نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صحنه‌گاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱)

به جز پیروزی که در جمله باقی‌ماندگان (در عذاب) بود. (۱۷۱)

تفسیر:

او و تمام افراد خانواده‌اش را عموماً نجات دادیم، جز زنش که جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

ابن کثیر میفرماید: منظور از پیرزن، زن لوط علیه السلام بود. واقعاً او پیر زنی بدی بود، وقتی الله به او فرمان داد که شبانه با خانواده‌اش، جز زنش برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد. (ابن کثیر ۶۵۷/۲).

دیده میشود که در ادیان آسمانی، همه قوانین و ارزش‌ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پیامبر نیز اگر منحرف شد، هلاک می‌شد، زیرا ملاک و میزان، کفر و ایمان است نه رابطه‌ها و نسبت‌ها.

کیفر گناه برای همه یکسان است، زن لوط در میان نابودشگان است و امتیاز بخصوصی ندارد. الله متعال به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سوی شان ننگرند پس هیچکس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخوب شد و باقی ماند.

ثمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۷۲)

باز دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

تفسیر:

«الآخِرِينَ»: دیگران. مراد ساکنان شهر است که لوط و مؤمنان از میانشان گریخته و به بیرون شهر رفته بودند. پروردگار با عظمت سایر افراد از قوم لوط علیه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمین و سنگباران کردن از آسمان به شدیدترین و سختترین وجه نابود ساخت. دیده شده است: هر زمانیکه جوامع از افراد صالح خالی شود، زمینه‌ی قهر الهی هم فراهم می‌شود.

دیده می‌شود سزا‌ی آنده از کسانیکه مسیر ازدواج را به لواط کشانید، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهایت نابود شان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۳)

و بارانی از سنگ گل بر سر آنان باراندیم؛ پس بد بود باران بیم داده شدگان. (۱۷۳)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: طبیعت، در اختیار قدرت الهی قرار دارد. همان قدرتی که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند، می‌تواند سنگ هم نازل کند.

«فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» واقعاً بارانی پس زشت بود! باران نازل شده برقومی که پیامبر شان آنان را بر حذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. دیده می‌شود که الله سبحان و تعالیٰ قبل از نزول عذاب، هشدار می‌دهد و اتمام حجت به عمل می‌آورد. (خداؤند قبل از عذاب، حجت را بر بندگانش تمام می‌کند، منظور از اتمام حجت، پایان مرحله تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است. در قرآن کریم کلمه هایی مانند: «بینه»، «بلاغ مبین»، «قرآن مبین»، «حجۃ»، «سلطان مبین»، «تبین»، «بصرة»، «نذیر مبین»، «فصلنا»، «حق»، «صرفنا» به نحوی بیانگر اتمام حجت هستند).

سزا‌ی کسانیکه مسیر ازدواج را به لواط میکشانند، آن است که باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.

تفسران می‌نویسند که: بر این قوم چنان سنگ هایی از آسمان نازل شد که: در بسیاری و

پیاپی آمدنش مانند باران بود. و ها چه بد است بارانی که حامل عذاب و فرود آورنده ویرانی است بر سر قومی کفر ورز که یگانه قهار را نافرمانی کردند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٤)

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد و قوم لوط بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۷۴)

تفسیر:

بی‌گمان در این عذاب قوم لوط پندي برای آيندگان و عبرتی است برای همه کسانی که اخبار شان به آنان رسیده است. ولی بیشتر کسانی که این داستان به آنان رسیده است نه تصدیق کننده‌اند و نه راه یافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٧٥)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۷۵)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۷۶ الی ۱۹۱) داستان شعیب عليه السلام و قومش به بحث گرفته می‌شود:

كَذَبَ أَصْحَابُ الْأَيَّكَةِ الْمُرْسَلِينَ (١٧٦)

اصحاب ایکه (یعنی امت شعیب عليه السلام) هم پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۷۶)

تفسیر:

امام طبری در مورد «ایکه» می‌فرماید که: «ایکه» درختان به هم چسبیده را می‌گویند. و یاران «ایکه» عبارت بودند از مردم مدین. (تفسیر طبری ۶۵/۱۹).
نام «اصحاب ایکه» بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است، که عبارت از همان اصحاب مَدِینَ می‌باشدند. ولی برخی از مفسران بدین عقیده اندکه «اصحاب ایکه» عبارت از قومی بود که در منطقه‌ای نزدیک مَدِینَ زندگی می‌کردند و هر دو قوم، مخاطب حضرت شعیب عليه السلام بوده‌اند.

ابن عباس(رض) در مورد یاران ««ایکه»» می‌فرماید که: «آنان در بیشه زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». یک تعداد علماء می‌فرماید: «ایکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراك (درخت مسواك) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

داستان «اصحاب ایکه» هفتمین داستان پیامبری است که در این سوره بیان می‌باید و چه زیبا که در هفت داستان جمله: «قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعیب عليه السلام کلمه «أَخُوهُمْ»، بکار نه رفته است.

تفسران می‌نویسند که شاید دلیلش این باشد که شعیب عليه السلام با مردم «اصحاب ایکه» بیگانه بود.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه آمده است که: مردم مدین هم پیامبرخویش حضرت شعیب را تکذیب کردند و دعوتش را رد و نه پیذیرفتند.

سلسلة نسب حضرت شعیب عليه السلام:

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الله است.
مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط عليه السلام مبعوث گردید.

در قرآن عظیم الشأن ده بار ذکری از حضرت شعیب عليه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره های مختلفی از جمله در سوره های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) خداوند متعال حضرت شعیب عليه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. همین مردم مدین اند که به «اصحاب الأیکة» شهرت داشتند.

ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده اند، که خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدین شعیب عليه السلام را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلّة» گرفتار کرد.

اما قول صحیح همین است که؛ اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره شعراء میفرماید آنها در پیمانه و سنجش خیانت میورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأیکة» می نامند چون «أیکه» یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آنها دارای باغها و بستان‌های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیکة» نامیده میشوند. (تفصیل در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف شیخ علی صابوی).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٧٧)

هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرك و طغيان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۷۷)

إِنَّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٧٨)

من برای شما رسولی بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۷۸)

تفسیر:

تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: خداوند متعال مرا با پیام توحید به سوی شما فرستاده است، بناءً من امانتدار این پیام هستم و آن را همانگونه که شنیده‌ام ابلاغ نموده و همانسان که دستور یافته‌ام، به انجامش میرسانم؛ نه بر آن می‌افزایم و نه از آن می‌کاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٧٩)

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۷۹)

تفسیر:

از الله تعالى به ترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترك آنچه از آن کراحت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٨٠)

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (١٨١)

(شعیب عليه السلام گفت): حق پیمانه را اداء کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارتم نیفگنید. (۱۸۱)

تفسیر:

ای قوم! وقتی با مردم در معامله داد و ستد می باشید، در پیمانه و وزن حقوق مردم را ادا

نمایید «وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ» در پیمانه و میزان، حقوق مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم فروشان نباشد.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲)

و [متاع و کالا را] با ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)

تفسیر:

يعني زمانیکه با مردم در حال معامله داد و ستد هستید با وزن عادلانه بسنجد و از حقوق آنان در ترازو و وزن نکاهید يعني با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید.

دعوت شعیب عليه السلام از قومش:

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم عليه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیداکرد. کالای خود را گران به مردم می‌فروختند و کلای آنها به قیمت ناچیز از آنان می‌گرفتند و فساد در روی زمین براه می‌انداختند.

خداؤند متعال حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آن‌ها را به توحید فرآخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطعیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم را می‌گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می‌داشتند و کسانی را که ایمان می‌آوردند به شدت تهدید می‌کردند. چنانکه قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرْطٍ ثُوَّدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ ءامَنَ بِهِ وَ تَبَعُونَهَا عَوْجاً» [الأعراف: 86]. (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.)

وچون شعیب عليه السلام بر دعوت و موعظه‌ی آن‌ها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی رانمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست نکشد او را می‌کشند. «قَالُوا يَشْعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» [هود: 91]. (گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری). بعد او را به اخراج از قریه و شهر خویش تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمایند. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ أَسْتَكَبُرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يُشْعَيْبُ وَ الَّذِينَ ءامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِيبَتَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلْتَنَا قَالَ أَوْلَوْ كُنَّا كَرِهِينَ» [الأعراف: 88]. (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به دین ما داخل شوی. شعیب گفت: آیا ما به دین شمارد می‌آییم در حالیکه دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی).

وَلَا تُبْخِسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (١٨٣)

و از قیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید کم ندهید، و در زمین تباہکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۱۸۳)

تفسیر:

و حق مردم رادر پیمانه، یا وزن، یا شمار، یا پول نقد و غیره حیف و میل نکنید و آنها را فریب ندهید و به هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید.
«وَلَا تَعْنَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرمانی والدین، بریدن پیوند رحم و دیگر گناهان در زمین فساد نیفروزید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقُوكُمْ وَالْجِلَّةُ الْأَوَّلِينَ (١٨٤)

از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بترسید. (۱۸۴)

تفسیر:

کسی که انسان را آفرید، شایسته‌ی احترام است و باید از او بترسیم.
در آیه مبارکه میفرماید: یعنی از عذاب الله متعال بترسید که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجلة» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پیشین است. (تفسیر طبری ۶۶/۱۹).

کلمه «جل» به معنای امت و جماعت است، طوریکه در (آیه ۶۲/سوره یس) آمده است:
«وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِيلًا كَثِيرًا» شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد. چون کلمه‌ی «جل» به معنای کوه و «جلی» به معنای فطری و دارای فطرت کوھی است، به اقوام و نسل هایی که قدیمی هستند یا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جلی» گفته می شود. معادل پشتونی آن روھی است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (١٨٥)

قوم شعیب در جواب او گفتند: جز این نیست که تو از جادو شدگانی. (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

تفسیر:

القوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وی بستند و در جواب دعوت وی گفتند: یعنی تو زیاد جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای. در نتیجه سخنای نا استوار و بی ربط میگویی که از عقلانیت ورشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعای رسالت از سوی الله متعال، دروغگو هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْنَا وَإِنْ نَظَنَكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (١٨٦)

و توجز بشری مانند مانیستی، و بی تردید ماتورا از دروغگویان میپنداrim. (۱۸۶)

تفسیر:

قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشته‌ای از فرشتگان آسمان نمی‌باشی پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کسانی می‌پنداrim که بر الله متعال دروغ می‌بنند لذا الله تو را به رسالت به سوی ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایی را مطرح به پیش ما مطرح می‌کنی.

فَأَسْقُطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ {١٨٧}
 پس اگر راست می گویی پس قطعه‌ای از آسمان را بر ما فرو ریز. (۱۸۷)

تفسیر:

در طول تاریخ دیده میشود که طرحها و تقاضاهای سنگلان همیشه خشن میباشد. همچنان از روایات قرآنی بر می آید که در برخی از موارد با مقاومت رهبران حق، مخالفان از شعارهای تند و تیز خود عقب نشینی هم نموده اند. بطور مثال قوم شعیب اول او را سحر شده و دروغگو مسمی نمودند، و بعد از آن گفتند: اگر از جمله راستگویانی. «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» بعد جمله گفتارشان به «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»، تبدیل میشود. یعنی ای شعیب! «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در ادعای رسالت خویش از جانب پروردگار راست گویی میباشی پس قطعه از آسمان را بر ما بیفگن. این بیانگر مبالغه در تکذیب است. و این سخن را از روی دشمنی، سر عناد و استبعاد گفتند. کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است.

تفسیر رازی میفرماید: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق آن را آنان بعید می دانستند و گمان می برند اگر صورت نپذیرد، دروغش آشکار می گردد. (تفسیر کبیر ۲۴/۱۶۴)

در این موقع حضرت شعیب در جواب آنان چنین گفت:

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ {١٨٨}

[شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام می دهید، داناتر است. (۱۸۸)

تفسیر:

«رَبِّي أَعْلَمُ...»: این سخن بر نهایت تفویض و توکل شعیب، و غایت تهدید ایشان دلالت دارد.

شعیب عليه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالمتر است. و کفر و تکذیبات را می داند. اگر مستحق چنان سزا ای باشد، حتماً شما را به آن مجازات می کند،

همچنان او میداند که چه وقت عذاب را بر شما نازل کند. و اگر مستحق سزا ای دیگر باشد حکم و مشیت بالوست. ومن بیش از پیام رسانی برای پیامش نیستم.

فَكَذَّبُوهُ فَلَأَخْذُهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظِّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمَ عَظِيمٍ {١٨٩}

پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزی سخت و بزرگ بود. (۱۸۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، انبیاء را حمایت و مخالفان شان را نابود می کند. قوم شعیب عليه السلام را تکذیب کردند. دیده شد که همین قوم با عذاب هولناک آن روز یعنی روز «الظّلة»: (سايه) گرفتار شدند.

واقعه «عَذَابُ يَوْمِ الظِّلَّةِ» عبارت از ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت.

تفسران در مورد توضیح این حادثه عبرت انگیزمی نویسن: الله متعال گرمی سختی را بر آنان نازل کرد که نفس شان گرفته می شود. لذا از خانه‌های خویش برآمدند و به صحراء بیابان دویدند. در این وقت الله متعال بر سر آنان ابر سایه را قرار داد و آنها را از آفتاب

مُصْوَنْ داشتند. دیدند هوای خنکی است از سایرِ هم دعوت بعمل آور دند، تا همه‌ی آنان در زیر این سایه جمع شدند.

در همین اثنا است که الله متعال آتشی را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین ترتیب «اصحاب الأیکة» بزرگترین و سخت ترین عذاب را چشیدند. (تفسیر صفات التفاسیر صابونی).

هلاکت قوم مدين :

قبل از همه باید گفت که: داستان به هلاکت رسدین قوم شعیب عليه السلام درسه سوره مختلفی از قرآن عظیم الشأن هر یک (سوره های اعراف، هود والشعراء) به تعابیر مختلف که مناسب باسیاق هر سوره است، بیان گردیده است.

همان طوریکه در فوق بیان داشتیم: قوم شعیب از فرط حماقت از شعیب عليه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، که در نتیجه عذاب روز ابری (الظلہ) بر آن‌ها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روزگرمی شدیدی را بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. (تفصیل را میتوان در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته: شیخ علی صابونی) مطالعه فرماید.

همچنان ابن عباس(رض) در روایتی میفرماید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن هایشان را پخته و بریان کرد، خانه هایشان داغ شد و آب هایشان در چاهها و چشمه سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند در حالیکه باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و گرد های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهای شان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان بهسوی آن دویدند، تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین ترتیب، الله متعال شعیب عليه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ (١٩٠)

بی تردید در این سرگذشت، عبرتی بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعیب بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۹۰)

تفسیر:

هدف قرآن عظیم الشأن از نقل حواله‌ی تاریخی، برای عبرت آموزی است، نه داستان سرایی. واقعیت امر اینست که: در عذابی که بر قوم شعیب فرود آمد برای اهل بصیرت پند و عبرتی است، ولی بیشتر کسانی که این واقعه را شنیدند نه ایمان آور بودند و نه باور دارند.

حضرت شعیب عليه السلام و تهدید رجم :

در (آیه: ٩١ / سوره هود) آمده است: «قَالُوا يَا شَعِيبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَنْوَلُ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (کفار) گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از سخنان تو را درک نمی‌کنیم و ما تو را در میان خود شخص ضعیفی می‌بینیم و اگر بستگان تو نبودند، هر آینه تو را سنگسار می‌کردیم و تو بر ما (هیچ) برتری، قدرت و عزتی نداری. در طول تاریخ دیده شده که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها، توهین‌ها و تکالیف و مشقت‌های را متحمل شده‌اند. که از جمله حضرت شعیب عليه السلام است. دیده می‌شود که مخالفان انبیاء، که دلیل و منطق واضح ندارند. منطق همیشگی آنان توهین، شکنجه و کشتار است. و همانا که می‌گفتند: «لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٩١)

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (١٩١)
تفسیر:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلدادی و تسلی داده می‌فرماید: همان الله متعال که: شعیب عليه السلام را حمایت و مخالفان او را هلاک کرد، پروردگار تو نیز هست. «إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (بیان تاریخ امثال حضرت شعیب، هم مایه‌ی دلداری و تسلی پیامبر است و هم تهدیدی برای کفار و دشمنان). و در حقیقت پروردگار مالک، توانگر و نیرومند تو همان ذاتی است که در انتقام از دشمنان وشدت گرفتار ساختن ستیزه جویانش، غالب و شکست ناپذیر است. در حالیکه به مطیعانش مهروز و به تقرب جویان کویش صاحب لطف می‌باشد.

خواندنگان گرامی !

باید متذکر شد که داستان های پند آموز و ارزندهی تعدادی از پیامبران - سلام الله عليهم - به منظور دلداری خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم، پایان یافت. اینکه در آیات متبرکه (١٩٢ الی ٢١٢) مبحثی در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح محمد صلی الله علیه وسلم که بر رسالتش دلالت می‌کند و موضع گیری مشرکان در برابر آن به بحث گرفته می‌شود و بدین ترتیب پایان سوره با سراغاز آن مرتبط می‌گردد. طوریکه در آیات (٥ و ٦) همین سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لِتَنزِيلٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢)

و بی تردید این (قرآن)، از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. (١٩٢)
تفسیر:

و به راستی که قرآن عظیم - این کتابی که حق تعالی آن را بر نبی کریم خود نازل کرده - وحی است که پروردگار رحمان و رحیم - آفریدگار هستی و ایجادگر آسمان ها و زمین، بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣)

(جبرئیل) روح الامین (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانیده. (١٩٣)

تفسیر:

روح القدس - جبرئیل امین - قرآن عظیم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحی فرود آورده

و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسانده است.
«الرُّوحُ الْأَمِينُ»: لقب جبرئیل علیه السلام است.

روح الامین به اتفاق همه ای علماء جبرئیل علیه السلام است چنانکه در سوره بقره آمده است: **«فَلَمَنْ كَانَ عَدُوا لِجَبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ»** [البقرة: ٩٧].

«تا از هشدار دهنگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

قرآن کتاب رحمت و معجزه آسا است:

- سرچشمی آن، **«رَبِّ الْعَالَمِينَ»** است.

- واسطه‌ی آن، **«الرُّوحُ الْأَمِينُ»** است. جبرئیل علیه السلام است.

- ظرف آن، قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم **«قَلْبِكَ»** است.

- هدف آن، بیداری مردم **«الْمُنْذَرِينَ»** است.

- زیان آن، فصیح و بلیغ **«عَرَبِيًّا مُبِينً»** است.

- بشارت آن، در کتاب های پیشینیان، **«زُبُرُ الْأَوَّلِينَ»** است.

علیٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذَرِينَ (١٩٤)

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهنگان باشی. (١٩٤)

تفسیر:

جبرئیل قرآن عظیم الشأن را بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده تا آن را حفظ کرده و به وسیله‌ی آیاتش تکذیب کنندگان را بر حذر بدارید.

طوریکه آن حضرت نیز آن را حفظ نموده، فهمیده، به محکمی و استواری دریافته و به امّت رسانده است تا به وسیله آن از عذاب الهی هشدار داده و انس و جن را بدان بیم داده باشد.

بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (١٩٥)

(آن قرآن) به زبان عربی واضح و روشن. (١٩٥)

تفسیر:

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است. الله متعال قرآن عظیم الشأن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین ترتیب است که حق تعالی حجت شان را قطع و معدتر شان را دفع کرد.

جبرئیل علیه السلام قرآن را به زبان عربی فصیح و روشن و صحیح که الفاظی زیبا، معانی رسما، واضح و کلماتی نورانی و روشنگر دارد به پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است.

طوریکه ابن کثیر میفرماید: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است.

تاروشن و معلوم باشد و هر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعای دلیل باشد. (مختصر ابن کثیر ٦٥٩/٢).

وَإِنَّهُ لِفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (١٩٦)

و بی تردید [خبر] این [قرآن] در کتاب های پیشینیان مسطور است. (١٩٦)

تفسیر:

«زُبُر»: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران / ١٤٨)

و بی‌گمان که ذکر و وصف این قرآن عظیم در کتاب پیامبران پیشین علیهم السلام آمده است. یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است.

أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)

آیا این خود نشانه و برهان روشنی (بر کافران) نیست که علماء بنی اسرائیل (از کتب انبیاء سلف) بر این قرآن آگاهند؟ (۱۹۷)

تفسیر:

علمای بنی اسرائیل از حقانیت قرآن آگاه بودند. در این آیه مبارکه میفرماید: آیا این امر برای شان برهان روشن و حجتی قاطع نیست که علمای یهود از راستی و ثبوت قرآن آگاهی و بدان عمل دارند یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان. یقیناً همین برهان بر اینکه قرآن حقی از جانب الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای از نزد وی می‌باشد، کافی و بسند است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸)

و اگر آن را بر برخی از عجم غیر عرب ها نازل کرده بودیم. (۱۹۸)

تفسیر:

اگر الله متعال قرآن را بر این وصف وکیفیت بر شخصی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)

و او آن را بر عرب ها می‌خواند، باز هم به آن ایمان نمی‌آوردند!! (۱۹۹)

تفسیر:

«ما کانوا به مُؤْمِنِينَ»: مراد این است که قرآن چه رسد به این که توسط پیغمبری از خودشان آمده است، اگر توسط شخصی غیر عرب هم به دستشان میرسید و اعجاز آن را بیش از پیش هم میدیدند و به فرض می‌دانستند که چنین کلامی ساخته چنین فردی نمی‌تواند باشد، باز هم ایمان نمی‌آورند. و باز هم و حجتی دیگر را برای تکذیب آن جستجو می‌کرند. لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل مريضی است که در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی‌آورند.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی‌زبان نازل می‌شد و به زبان می‌آمد و آن را برآنان می‌خواند حتی در آن حالت از فرط لجباری باز ایمان نمی‌آورند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می‌ورزند. التسهیل ۹۰/۳.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰)

این گونه [که آن را به زبان عربی روشن و گویا نازل کردیم] در دل های مجرمان درآوردیم [که آن را بفهمند و به آن ایمان آورند،] (۲۰۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه میخوانیم که الله متعال حتی با کفار اتمام حجت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینه‌ی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدینترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند و فهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبهکاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد میکند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله، وإذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشتپاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (٢٠١)

آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند. (۲۰۱)

تفسیر:

«الْعَذَابَ»: مراد عقاب و عذابی است که از آن بیم داده شده‌اند. همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل میگردید، عرب های مشرک مگه ایمان نمی آورند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل و مطالب آن بر دل آنان وارد میشود، باز هم ایمان نمی آورند. یعنی آنان هرگز به قرآن ایمان نمی‌دارند تا عذاب پردردی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سرخود نبینند. مطمین باشید کسانیکه در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٢٠٢)

پس عذاب به طور ناگهانی بر سر آنان می‌آید، در حالیکه بیخبرند. (۲۰۲)

تفسیر:

به مهلت دادن الله متعال نباید مغور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان می‌آید. و مطمین هستیم که: روزی آمدنی است که وجودان های خفته حتی بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (٢٠٣)

پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده میشود؟ (۲۰۳)
«مُنْظَرُونَ»: مهلت داده شدگان.

تفسیر:

«هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ»: این جمله میتواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بی پاسخ آنان بشمار آید.

زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو میشوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت میگویند: آیا میشود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمین

هستیم که مهلت دادن هم سودی برای سیه دلان ندارد.

﴿أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ (۲۰۴)

پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟ (۲۰۴)

تفسیر:

«**یسْتَعْجِلُونَ**»: درخواست جلو اندختن دارند. درخواست می‌نمایند عذاب پیش از زمان خود فرا رسد. اشاره به این است که کافران بارها تمسخرکنان به پیغمبران می‌گفتند: هر چه زودتر عذابی خدا را که ما را از آن می‌ترسانید به ما برسانید. (مراجعه شود به سوره‌های: اعراف آیات 70 و 77، سوره انفال آیه 32، سوره هود، آیه 32، سوره عنکبوت، آیه 29، سوره احقاف، آیه 22).

﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعَنَاهُمْ سِينِين﴾ (۲۰۵)

مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنها را (مهلت دهیم و از نعمت‌ها) برخوردار سازیم. (۲۰۵)

شأن نزول آیات 205 – 207:

801- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روایت کرده است: گویی سرور کائنات متحیر به نظر میرسید. پرسیدند چرا متحیر هستی؟ فرمود: چرا متحیر نباشم؟ دیدم بعد از من دشمن از امتنم می‌شود. پس «ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ (۲۰۷)»، نازل گردید. و پیامبر خوشحال شد.

﴿ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ (۲۰۶)

سپس آن عذابی که به آن تهدید می‌شدند، به سراغشان آید. (۲۰۶)

﴿مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾ (۲۰۷)

آنچه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نمی‌آید [و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند] (۲۰۷)

تفسیر:

در چنین وضعیتی طول عمر سرزمین‌های آباد و عیش و عشرت و رفاه هیچ به درد شان نمی‌خورد در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می‌کند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در کوتاه مدت یا دراز مدت عذاب خواهد کرد؟

﴿وَمَا أَهْلَكَنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذُرُونَ﴾ (۲۰۸)

و [مردم] هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه بیم دهنگانی برای آنان بود. (۲۰۸)

تفسیر:

قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکر باشد. الله متعال هر شخص و یا هر قومی گمراهی را زمانی به هلاکت می‌رساند، که از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پیامبران علیه السلام و فرود اوردن کتب، به سویشان که آنانرا درصورت کفرورزی از عذابش هشداردهد. و گرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شان پروردگار با عظمت اصلاً نیست.

طوریکه قرآن عظیم الشأن بارها، این حقیقت را در آیات مختلفی با زیبایی خاصی بیان فرموده است. از جمله: (در آیه 118 / سوره نحل) می‌فرماید: «وَ مَا ظَلْمَنَاهُمْ» (ما به آنان ظلم نکردیم). و یا در (آیه 31 / سوره غافر) می‌فرماید: «مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا» (خداآنده اراده‌ی ظلم نمی‌کند). و یا در (آیه 40 / سوره عنکبوت) می‌فرماید: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمُهُمْ» (شأن

خداوند ظلم کردن نیست). و باز در (آیه ۱۲۴ / سوره نساء) میفرماید: «لا يُظْلِمُونَ نَقِيرًا» و باز میفرماید: «لا يُظْلِمُونَ شَيْئًا» کمترین ستمی و ظلمی به آنها نخواهد شد. (سوره مریم/آیه ۶۰) و همچنان در (آیه ۴۹/سوره نساء) میفرماید: «لا يُظْلِمُونَ فَتَيْلًا» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما وکمتر از آن ظلم نمی‌کند). و یا هم در (آیه: ۴۰ / سوره نساء) میفرماید: «لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (خداوند به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند).

ذکری وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹)

برای اندرز دادن و اتمام حجت؛ و ما هرگز ستمکار نبوده ایم [که مردمی را بدون فرستادن پیامبر نابود کنیم]. (۲۰۹).

تفسیر:

طوریکه در آیه فوق الله متعال فرمود که: قهر الهی، بعد از اتمام حجت است. تنبیه باید بعد از تذکر باشد. و در این آیه میفرماید: یعنی در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را از بین بردیم و به اصطلاح جای پای برای بهانه شان باقی نماند.

بعد از اینکه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلی الله علیه و سلم را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین إلّا شدہ است و فرمود:

وَمَا تَرَكْتُ بِهِ الشَّيَاطِينَ (۲۱۰)

و این قرآن را شیاطین فرود نیاورند (بلکه جبرئیل امین، نازل ساخته). (۲۱۰)

تفسیر:

«ما تَرَكْتُ...»: مشرکان ادعا داشتند و میگفتند: این قرآن را جنیان و شیاطین به محمد میرسانند، او همچون کاهنان الهامات و اطّلاقات خود را از ایشان دریافت می دارد. باید گفت که: قرآن از استحکام و مقامی والا و از قداست و حفاظتی خاصّ برخوردار است، زیرا آورنده آن روح الامین است، و از هرگونه دستبردی محفوظ است.

در آیه مبارکه با تمام قاطعیت به رد تهمت های مشرکین که تصور می کردند که: مشرکان القای آیات را کار شیاطین می پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است که: شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده‌اند، بلکه روح الامین آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِعُونَ (۲۱۱)

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نیست، و قدرت [وحي کردن چنین کتابی را] ندارند. (۲۱۱)

تفسیر:

وھی، از خبائث شیاطین دور است. قدرت جن و شیاطین محدود است. و آنان را نسزد و نمیتوانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

بی تردید آنان از شنیدن [وھی الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند. (۲۱۲)

تفسیر:

ورود بیگانگان به مراکز قدسی ممنوع است. زیرا از وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده‌اند. و به وسیله‌ی ملائک و شهاب های

آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه میتوانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: الله متعال يادأور شده است كه اين امر از سه جهت بر آنان منع است:

اول، اينكه چنین کاري از آنان نمی خizد؛ زيرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتى كه اين قرآن نور و هدایت را دربر دارد.

دوم، حتی در صورتى كه چنان کاري از آنها بخizد، باز هم نمی توانند؛ زира الله متعال حفظ كتاب و تأييد شريعت خود را به عهده دارد،

سوم، حتی اگر آن کار از آنان بباید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی رسند؛ زيرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ های شهاب پر است و هیچ یک از شياطين راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ۶۶۰/۲).

خلاصة تفسیر آیات (208 الی 212):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلی- فطري گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپويند و دری دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتی از اين فرمان بسيار روشن سرپيچي کنند، و دو گانه پرست و بيگانه دوست و گناه کار شد، از راه پيام آوران راستين خود، به آنان هشدار ميدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد كرد و در آخرت مجازات شان خواهد كرد، واي ظلمي است که خودشان برخود روا داشته اند و از ساحت پاک آفريدگار دانا دور است. (سوره اسراء آيه 5)، (سوره قصص آيه 59)

بشرکان، پیامبر را ساحر و کاهن می پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله ی شياطين برای او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهای غبيي آگاه میکنند. خداوند در رد اين سخن گزارف و یاوه گويي ميفرمайд: هرگز شياطين شايسته ی آن نیستند و نمی توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شياطين از گوش فرادادن به وحي الهي محروم و معزولند و اين هم، به سه دليل غير ممکن است: (تفسير ابن کثیر).

الف: قطعاً شياطين، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهاکاري و گمراهي بندگان خدا نیست، حال آنکه آيات قرآن، امر به معروف و نهي از منكر و نور و رحمت و هدایت است. پس ميان شياطين و اين حكم ارزنده منافات و ناهمگوني بس بزرگي مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختيار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آيه 21) و متلاشي می شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آيات قرآن، آنها در گوشه اي قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تيرهای کوبنده ی شهاب عليه آنها پر است. (سوره جن آيات متبركه 8 و 9).

در اين صورت شياطين به هیچ وجه گوش فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است. (سوره حجر آيه 9).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (213 الی 220) پندهای ربانی توضیح میباید.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾

پس با الله یکتا احدي را معبد مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهي شد. (۲۱۳)

تفسیر:

«ما تَنَزَّلُتْ...» مشرکان میگفتند: جنیان و شیاطین قرآن را به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد.

ابن عباس(رض) گفته است: به وسیله‌ی او دیگری را بر حذر میدارد و میگوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتكب گناه بشوی عذابت میدهم. (زاد المسیر ۱۴۷/۶)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

و خویشاوندان نزدیکت را (از عذاب) بترسان. (۲۱۴)

تفسیر:

یکی از اصولی که در مکتب وحی، بطور واضح و اشکارا ملاحظه می شود اینست که: همهی مردم در برابر قانون الله متعال یکسان و برابراند و نزدیکان پیامبر نیز مورد هشدار قرار میگیرند. در ضمن پیوند خویشاوندی سبب مسئولیت بیشتری میشود. طوری که امر شده است که: در تبلیغ و نهی از منکر، اول از خود باید آغاز کنید، ارشاد و تبلیغ باید با صراحة باشد. روابط فامیلی نباید مانع نهی از منکر باشد. هشدار به نزدیکان، زمینه‌ی پذیرش حق را در دیگران تقویت میکند. (مردم همیشه می پرسند که آیا: این نصیحت ها را به اقارب خویش بعمل می آورید). و بعضی در بین اقارب از هم اولویت مطرح است.

در بین بستگان به خاطر شناخت عمیق و اعتماد، زمینه‌ی پذیرش حق بیشتر است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر قوم و خویشان نزدیک و نزدیکتر را از عذاب الله متعال بر حذر بدار و از نزدیکترین ها آغاز کن؛ زیرا ایشان نسبت به دیگران به خیر خواهی و دلسوزی ات سزاوارتر اند. و اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می شوند. در حدیث شریف آمده است: وقتی آیه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای بنی عبد مناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم.

ای عباس بن عبد المطلب! من چیزی را از شما دفع نمی‌کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می خواهی از من بپرس.

من نمی‌توانم عذاب خدارا از تدفع کنم». (آخر از شیخان) مفسران گفته‌اند: از این رو اول بر حذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به کار می‌برد، پس وقتی که بر خویشتن و خانواده اش سخت بگیرد، سخن‌سخن مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش. (۲۱۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِخْفِضْ جَنَاحَكَ»: بگستران بال خود را. مراد نرمخوئی و فروتنی و مهربانی است (ملحوظه شود سوره: حجر / ۸۸).

تفسیر:

یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان بال عنایت را بر ایشان فروگستر و به ایشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار محبت کن گرامی‌شان بداربا مهر و ملایم است به دست خواهی آورد. در صورت کل باید گفت: که ملاک برخوردها، ایمان و کفر است، نه فامیل بودن. (بستگان را انذار ده ولی نسبت به مؤمنین تواضع کن). تواضع، تنها با زبان نیست، بلکه فروتنی در عمل نیز لازم است.

شأن نزول آیة ۲۱۵:

802- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: وقتی که خدا (این کلام آسمانی: وَأَنذْرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۚ ۲۱۴) «و خاندان خویشاوند را هشدار ده» (شعراء: 214) را نازل گردانید. پیامبر از خانواده و قوم و خویش خود آغاز کرد. این کار بر دیگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آیه «وَاحْفِظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ ۲۱۵» را نازل کرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقْلُ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ۝ ۲۱۶

پس اگر تو را نافرمانی کردند بگو: من از آنچه انجام می‌دهید، بیزارم؛ (۲۱۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عَصَوْكَ»: از تو سرپیچی و سرکشی کردند و نافرمانی نمودند. مرجع ضمیر (و) خویشان نزدیک است. یا مرجع آن مؤمنین است که اگر در احکام و فروع اسلام از محمد(ص) (پیروی نکنند، از ایشان و معاصی ایشان بیزاری می‌جوید. مصطفی خرمدل (تفسیر نور).

تفسیر:

ابو حیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی برانذار مترتب است تقسیم بر آن دو براساس انذار مبتنی است. پس معنی آیه چنین می‌شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن. (البحر ۴۶/۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۝ ۲۱۷

و بر توانای شکست ناپذیر مهربان توکل کن. (217)

تفسیر:

و در همه امور خویش به حق تعالیٰ تکیه کن و کار خویش را همه به او بسپار؛ که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می‌کند. باید به کسی تکیه کنیم که قدرتمند و دوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمی‌سازد و بلند و پر فروع شان می‌دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ۝ ۲۱۸

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می‌خیزی می‌بیند. (۲۱۸)

تفسیر:

«تَقُومُ»: بر می‌خیزی. هدف از آن قیام برای تهجد، یعنی نماز شب یا سایر نماز های دیگر است.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی وقتی به نماز ایستاده می‌شوی تو را می‌بیند. و قابل یاد آوری است که انسان در حال نماز مورد توجه خاص پروردگار با عظمت قرار می‌گیرد.

وَتَقْلِبَ فِي السَّاجِدِينَ (٢١٩)

و (همچنین می بیند) حرکت (قیام و رکوع و نشست و برخاست) تو را در میان سجده کنندگان. (٢١٩)

تفسیر:

«تَقْلِب»: انتقال از حالي به حالی. مراد اوضاع و احوال قیام و رکوع و سجده، و بالاخره حرکات و سکنات نمازگزار است. «السَّاجِدِين»: سجده برندگان.

مراد مؤمنانی است که به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بندۀ ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نمازگزاران می بیند. (این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: مراد تقلب در اصلاح پیامبران است.) یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٢٢٠)

یقیناً او شنواي داناست. (٢٢٠)

تفسیر:

باید بر الله با عظمت خود همیشه توکل داشته باشیم زیرا بر علاوه بر داشتن عزّت و رحمت، شنوا و آگاه است و حرکت‌ها و عبادت‌های مارا می‌بیند.

یقیناً خدای متعال سخن‌را می‌شنود و از نهان تو با خبر است، هیچ امر پنهانی بر وي نهان نیست بناءً رازها نزد وي آشکار است.

امام نسفی می‌فرماید: «الله متعال دشواری های طاعات را بر پیامبرش صلی الله عليه وسلم آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وي قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قراردادشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (٢٢١ الی ٢٢٧) در مورد رد دروغگوی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.

هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (٢٢١)

آیا شما را خیر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟ (٢٢١)

تفسیر:

ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی «فروض می‌آیند؟» بدین ترتیب گفته‌ی آنها را رد می‌کند که می‌گفتند: شیاطین قرآن را به محمد صلی الله علیه وسلم القاء می‌کنند.

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَاكِ أَثْيَمِ (٢٢٢)

بر هر دروغگوی گناهکار نازل می شوند. (٢٢٢)

تفسیر:

«أَفَاكِ»: بسیار دروغگو. افک: ساخته و بر گرداندن چیزی از حقیقت خود.

«أَثْيَمِ»: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشبهه است یعنی همیشه گناهکار. زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند» مراد از آنان در اینجا کاهن‌اند زیرا

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القاء می‌کردند.

ابن‌کثیر در شأن نزول این آیات متبرکه می‌نویسد: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود بربافته است، یا شیاطین آن را بر وي القاء کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افتراضی شان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقَوْنَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَادِيْبُونَ (۲۲۳)

گوش میدهند (به سخن فرشتگان) و بیشترشان دروغگویاند. (۲۲۳)

شرح لغات و اصطلاحات:

«يُلْقَوْنَ السَّمْعَ»: گوش فرا میدهند. شنیده‌های خود را به دیگران القاء می‌کنند و میرسانند. «وَأَكْثُرُهُمْ كَادِيْبُونَ»: بیشترشان دروغگویند. مراد این است که کاهنان و غبیگویان مطلقاً دروغ گویند، ولی سخنان دروغ خود را در لابلای سخنان و واژه‌های صحیح پنهان و بیان می‌دارند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

تفسیر:

علامه و نشانه انسان گناهکار آنست که گوش های خود را در اختیار هر سخنی قرار میدهد:

طوری که یاد آور شدیم خصوصیت شیطان همین است که بطور دزدانه به صحبت‌ها گوش فرا میدهد و همین که یک کلمه را از ملاً أعلى می‌شنوند همان یک کلمه را به کاهنان و فال بینان و عرافان که غالب شان کذاب اند خبر میرسانند. آنها هم بر آن یک کلمه صد دروغ افزوده و تحويل فریب خورده‌اند!

در حدیث آمده است: «آن کلمه‌ی حق که جن آن را می‌رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را در گوش دوستش می‌خواند، صد کلمه‌ی دروغ با آن مخلوط می‌گردد». (روایت از بخاری). مفسر زمخشیری در رابطه با معنی «يُلْقَوْنَ السَّمْعَ» گفته است: شیاطین قبل از این که به وسیله‌ی رجم و نفرین از دید نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می‌دادند و از بعضی از کلمات غیب اطلاع پیدا می‌کردند. سپس آن را به دوستان کاهن و مدعیان نبوت تلقین می‌کردند. و اکثر آنها در تلقین خود دروغگو بودند؛ زیرا چیزی را در گوش آنها می‌خوانند که نشنیده بودند. (تفسیر کشاف ۲/۶۹).

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه(رض) آمده است که فرمود: گروهی از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتد: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبرمی‌دهند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افگند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشَّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴)

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهن از آنان پیروی می‌کنند! (۲۲۴)

تفسیر:

مفسر تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «الشُّعَرَاءُ...»: کافران میگفتند قرآن شعر است و محمد صلی الله و علیه وسلم از جمله شاعران میباشد. خدا میفرماید اغلب شعراء سخنان شان مبتني بر باطل و دروغ است و به دنبال خیال روان میگردند. ولی محمد از الله متعال سخنان خود را دریافت می دارد و کلامش احکام و حکمت و دستور زندگی است.

مفسر تفسیر صفوة التفاسير: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی و [پیامبر، شاعر و خیال پرداز نیست، چون] شاعران [خیال پرداز] را [که حقایق را هجو میکنند، و با مطالب بپی اساس به واقعیات میتازند] گمراهان، پیروی می کنند. «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّعِمُ الْغَاؤُونَ» شعراء را اشخاص گمراه پیروی می کنند نه اهل خرد و بصیرت و هدایت. (صفوة التفاسير: محمد علی صابونی).

شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و فاقیه دار اطلاق میشود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گوینده این کلام است. و چون شعر در اکثر توأم با خیال بافی است و تخیلاتی است که اغلب مصدق خارجی ندارد لذا شعر را خیال بافی و شاعر را خیال باف گفته‌اند، اهل مکه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را شاعر میگفتند، هدف شان همان خیال‌باف بود.

«الْغَاؤُونَ»: گمراهان انس و جن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفقن.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّعِمُ الْغَاؤُونَ» می نویسد: شاعران نیز غالباً اشعار خود را بر بنیاد باطل و دروغ، مبالغه، گزافه و تخیلات دور از حقیقت و واقعیت تنظیم می کنند و هر گمراه کج روی از همانندان شان از ایشان پیروی می نماید.

در حدیث شریف به روایت ابو سعید (رض) آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم در وادی (عرج) راه می پیمودیم، بنگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرك و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». امام شافعی(رح) این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

شأن نزول آیات 224 - 226:

803- ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دو نفر یکی از انصار و دیگری از دسته مقابل یکدیگر را هجو میکردند و هر کدام از قوم خود پیروانی از احمق ها و گمراهان نیز داشتند. در این خصوص الله متعال «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّعِمُ الْغَاؤُونَ الیۚ»(226) را نازل کرد.

آلُّمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵)

آیا ندیدی که آنان در هر وادی حیران و سرگردانند؟(225)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یهیمون»: هیم و هیام آنست که انسان در اثر عشق بیخودانه راه برود، «هام یهیم: خرج علی وجهه لا یدری این یتوجه» پس «یهیمون» یعنی بیخودانه راه می روند. و هر چیز به

نظر آمد می‌گویند.

تفسیر:

مفسر تفسیر صفوة التفاسير: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شуرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می‌روند و به هر دری می‌زنند، از چیزی تمجید می‌کنند که قبلًا از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این که شخص را تحقیر کرده‌اند، او را تمجید و تعظیم می‌کنند.

مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: «آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی‌های تهمت و گزاره سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را میدرند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلچک مابی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب وزنا ولواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالیکه محمد صن نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلی الله علیه وسلم را شاعر می‌نامید؟

مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری می‌فرماید: این مثلی است که الله متعال در مورد طریق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می‌کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار می‌دهند. (تفسیر طبری ۷۸/۱۹).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیت بیشتر پیرامون خیالات، توصیف زنان زیبا، معاشه و افتخارات بیهوده یا بدگویی و تعرّض به ناموس دیگران بوده این آیات نازل شده است. «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّعِهُمُ الْغَاؤُونَ» تفاوت میان حکیم و شاعر آن است که حکیم ابتدا معانی را در نظر می‌گیرد و بعد الفاظ را به کار می‌برد، ولی شاعر ابتدا قالب والفاظ را در نظر می‌گیرد، سپس معانی را بیان می‌کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نیست، مهم این است که چه اشخاصی و به چه هدفی جذب شوند. «يَتَّعِهُمُ الْغَاؤُونَ» باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولی با شعر بی‌هدف مخالف است. «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به یک وادی میکشاند. «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«يَتَّعِهُمُ الْغَاؤُونَ- فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» خواه در زمینه‌ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی‌های خاصش نافذتر است.

آفتهای شعر چند چیز است: پیروی نااھلان، «يَتَّعِهُمُ الْغَاؤُونَ»، بی‌هدفی «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» و بی‌عملی. «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» مفسر تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب می‌نویسد: «أَلْمَ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» مگر نمی‌بینی که آنان به هر راهی بی‌هدف پا می‌گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانه خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمی‌باشند؟) و این که ایشان چیز‌هائی می‌گویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمی‌کنند.

شعراء از مزاج و از خواست دل پیروی می‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و

شیفتگان خواستهای دل از ایشان پیروی می‌نمایند، آن کسانی نه برنامه‌ای دارند و نه هدفی. شعرا به هر راهی از راه‌های احساس و تصوّر و گفتار پای می‌گذارند، برابر انفعالي که در لحظه‌ای از لحظات بر اثر فشار مؤثّری از مؤثّرها بر آنان چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند.

شعراء چیزهای می‌گویند که خودشان بدانها عمل نمی‌کنند. زیرا آنان در جهانهای زندگی می‌کنند که آفریده و پرورده خیال بافی‌ها و احساس‌های خودشان است، و آن جهان‌ها را بر واقعیت زندگی ترجیح می‌دهند، واقعیتی که از آن خوششان نمی‌آید! بدین جهت چیزهای زیادی را می‌گویند و بدانها عمل نمی‌کنند، چون با آنها در آن جهانهای انگارهای زیسته‌اند، و آن جهانها نه واقعیتی و نه حقیقتی در دنیای دیدنی مردمان دارد!

سرشت اسلام - اسلامی که برنامه‌کامل زندگی است و آماده اجراء در واقعیت حیات است، و حرکت سترگی در دلها و درونهای نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشکار و پیدا است - با سرشت شعرا بدان گونه که انسانها آن را شناخته‌اند، اغلب سر سازگاری ندارد. زیرا شاعر خوابهای شیرینی را در ذهن خود ترتیب میدهد و بدانها بسنده می‌کند. ولی اسلام می‌خواهد خوابهای شیرین را پیاده کند و تحقّق بخشد و در راه پیاده کردن و تحقّق بخشیدن آنها به کار و تلاش می‌ایستد، و احساسات و عواطف را جملگی تغییر می‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونه والا را تحقّق بخشد و پیاده کنند.

اسلام از مردمان می‌خواهد با حقائق واقعیت رویارویی شوند، و از آن حقائق نگریزند و به جهان خیال‌بافیهای سرگردان کننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعیت مورد پسند ایشان نبود و با مذاق ایشان نساخت، و با برنامه‌ای که اسلام آنرا بدان و ادار می‌کند سرسازگاری نداشت، اسلام ایشان را به تغییر آن حقائق، و پیاده‌کردن برنامه‌ای تشویق و ترغیب می‌کند که می‌خواهد و اراده می‌نماید.

بدین خاطر دیگر اثرباره خوابها و رویاهای شیرین خیال انگیزی نیست که بال و پرگیرند و نیروی انسانها را هرز می‌برند و هدر میدهند. چه اسلام نیروی انسانها را در راه پیاده کردن خوابها و رویاهای والا، برابر برنامه بزرگ و سترگی که دارد، به کار می‌گیرد. باوجود همه این چیزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمی‌رزمد و سرستیز ندارد، همان گونه که از ظاهر واژه‌ها درک و فهم می‌شود. بلکه با برنامه‌ای می‌رزمد و بر ستیز دارد که شعر و هنر برآن بوده است و بر آن رفته است. یعنی برنامه‌ها و افعالهایی که هیچ گونه قانون و ضابطه‌ای برای خود ندارد، و برنامه خوابها و رویاهای خیال بافانه سرگردان کننده‌ای که صاحبان خود را از پیاده نمودن و تحقّق بخشیدن آنها باز می‌دارد. ولی زمانی که روح بر برنامه اسلامی مستقر شود، و با تأثیرها و انگیزه‌های اسلامی در قالب شعر و هنر پخته و رسیده شود، و در همان وقت برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن این احساسها و عاطفه‌های والا و گرانبهای دنیای واقعیت به کار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرینش جهانهای خیالی بسنده نکند و در آن نزید، و به ترک واقعیت زندگی نگوید تا زندگی به صورت رشت و پلید و آلوده و عقب مانده خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردد...

زمانی که روح برنامه ثابتی داشته باشد و به سوی هدف اسلامی رهسپار شود... زمانی که روح به دنیا بنگرد و آن را از دیدگاه اسلام ببیند، و در پرتو اسلام به زندگی بنگرد، و آنگاه از اینها به صورت شعر و هنر تعبیر کند... زمانی که روح این چنین باشد و بشود،

اسلام شعر را دشمن نمی دارد، و با هنر نمی جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان که از ظاهر واژگان بر می آید. قرآن دلها و خرد را متوجه زیبائیهای این جهان کرده است، و دلها و خرد را به پژوهش و نگرش زوایا و خفایایی درون نفس بشری ترغیب و تشویق نموده است. هم این و هم آن، ماده شعر و خمیر مایه هنر است. در توفّقهایی که هرگز شعر در شفافیت و توجّه خود گذرش بدان زیبائیها و بدان دلربائیها نیفتاده است و لحظه هایی در کنار آنها نیارمیده است.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶)

و آنها کسانی اند که چیزهایی می گویند که خود انجام نمی دهند. (۲۲۶)

تفسیر:

همچنان این گروه از شعر اکسانی اند که چیزهایی می گویند که خود انجام نمی دهند. از این روی به اعمالی خودستایند که عمل نکرده اند و به اوصافی فخر ورزند که در آنان وجود ندارد. آنان گزیدگان را به باد ناسزا گرفته و بدکاران را مدح و ثنا می خوانند.

در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به گواهی همگان فقط چیزی را می گوید که آن را انجام میدهد و هیچ گزافه ای در کار وی نیست.

ابو حیان گفته است: خدا درباره شعر ای شاعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می کنند. (البحر ۴۹/۷).

ابن عباس(رض) می گوید: «شعراء در اکثر سخنان شان دروغ گویند، یعنی می گویند: چنین و چنان کردیم در حالیکه نکرده اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آنکه خود دورترین مردم از این ارزش ها و معانی می باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت میدهند، ادعاهایی که متصمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و اینکه آنها با آن زنان و دختران چه وچه کرده اند در حالیکه این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلائق تغزل و تشیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند». (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَأَنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

مگر آنان که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند و الله را بسیار یاد کرده اند و پس از آنکه مورد ظلم قرار گرفته اند، انتقام گرفته اند. و زود است که ظالمان بدانند که به کدام بازگشتگاه باز می گردند. (۲۲۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْتَصَرُوا»: کمک کردن و یاری دادن. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان و جواب به هجاء باطل کافران با هجاء حق است. «مُنْقَلَبٍ»: مرجع، بازگشت (سوره کهف / 36)

«يَنْقَلِبُونَ»: بر می گردند. بازگشت می کنند (شعراء / 50).

تفسیر:

پس خدای متعال استثناء آورده و میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص میباشند. «وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» و شعر آنان را از یاد خدا بازنشانده و شعر عادت و روش آنها نشده است. «وَ اتَّصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به نم مشرکین می پردازند. «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف و ترس آن شکافته میگردد. یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «أَيُّ مُنْقَلِبٍ يُنْفَلِبُونَ» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است. البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعراًی دعوت و رسالت - از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حريم دین الله تعاليٰ را استثنای میکند؛ همانان که سخن به حکمت گفت، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلت‌ها انگیخته، از رذیلت‌ها منع میکنند. طوریکه در روایت ابی بن کعب آمده است که: «ان من الشّعر حكمة» یعنی بعضی از شعرها حکمت می‌باشند. (کما في الفتح الباري).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطاط فرموده است: شعری که در آن وحدانیت الله ذکر و الفت با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه‌های اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش‌های نیک و والا و معانی بلند و روح افزا فرا میخوانند، همانانند که خدا را بسیار یاد می‌کنند، کتابش را می‌خوانند و دانش سودمند می‌اندوزند. و کسانی که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بھتان و ناروا بر خویشتن ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباری بر خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهای زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌های است بیرون ریختانده شود و پرده‌ها نزد آن ذاتی که به راز سینه‌ها دانست کنار زده شود. پس از الله متعال می‌طلیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عافیت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا رب العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ اتَّصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله می‌اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (با این ذوق خویش خودرا و سائر مؤمنان را) یاری میدهند.

اینان در دائرة آن وصف عام قرار نمی‌گیرند. همچون کسانی، ایمان آورده‌اند و دلهای شان از عقیده لبریز و مالامال شده است، و زندگانیشان بر برنامه اسلامی ثابت و استوار گردیده است. و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توانهایشان به خط سیر کارهای خوب و زیبا افتاده است و جهت پیدا کرده است، و به تصورها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامی که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاری داده‌اند و به مبارزه سرآپا شوری پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حق را یاری دهند، حقی

که بدان گردن نهاده‌اند.

از جمله این شعراء کسانی بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گیرو دار پیکار با شرك و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و سلم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه - رضی الله عنهم - که از شعراء انصار بودند. کسان دیگری هم بودند، مثل عبدالله پسر زبعری، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبداللطلب که در زمان جاهلیت خود پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و سلم را هجو می‌کردند. ولی زمانی که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونه زیبائی به راه برندند، و پیغمبر خدا را مدح کرند و از اسلام دفاع نمودند. در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و سلم به حسان فرمود: (اهجهم - او قال هاجهم - وجبریل معک).

هجوشان کن - یا فرمود: به هجوشان جواب بدی جبرئیل با تو است.

عبدالرحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلی الله عليه و سلم عرض کرد: خداوند بزرگوار درباره شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِكَانَ مَا تَرْمَوْنَهُمْ بِهِ نَضْحَ النَّبْلِ». مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد می‌کند. سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت او است، انکار و اژدهائی که با آنها مشرکان را هجو می‌کنید، تیرهائی است که به سوی دشمنان پرتاب می‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).

گونه هائی که شعر اسلامی و فن اسلامی در قالب آنها تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلی که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بینی اسلامی درباره زندگی در زاویه‌ای از زوایای آن باشد، تا شعر یا هنری باشد که اسلام آن را می‌پسندد.

لازم نیست که شعر یا هنر برای دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا برای دعوت مستقیم به اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثنای روزهای پیروزی و روزهای خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستای این موضوعات شعر یا هنر اسلامی شود. نگاهی به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتی که آمیزه احساس مسلمانی می‌گردد که این صحنه‌ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط می‌سازد، شعر اسلامی صرف می‌شود.

لحظه‌ای که دل پرتو انداز می‌شود و نور الهی بدان می‌تابد، و لحظه‌ای که دل با خدا ارتباط پیدا می‌کند، یا دل با این جهانی که بی‌دان آن را از نیستی به هستی آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس می‌گیرد، کافی است که شعر یا هنری را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائی شعر و هنر اسلامی از شعر و هنر غیر اسلامی این است که اسلام جهان بینی ویژه‌ای برای زندگی، و برای ارتباطها و پیوندهای زندگی دارد. هر شعر یا هنر هنری که از این جهان بینی خیزد، شعر یا هنری است، که اسلام آن را می‌پسندد.

شأن نزول آیة 227:

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول میفرماید: چون آیه «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاؤُنَّ» [الشعراء: 224] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک

رضي الله عنهم گریه کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: وقتی الله متعال این آیه را نازل کرد، می دانست که ما نیز شاعر هستیم پس واای به حال ما! در اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت کردند: «إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّلَحَاتِ» [الشعراء: 227] آنگاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَذَكَرُوا أَلَّهَ كَثِيرًا» [الشعراء: 227]. «وَخَدَا رَا بسیار یاد کرده اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَأَنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» آنگاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثناء قرار گرفته اید.

خواندنگان گرامی!

در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسن الكلام، وقبحه كقبح الكلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر قبیح مانند سخن رشت و قبیح».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حسان(رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر بهسوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

از عمر بن الشرید از پدرش روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صد شعر از اشعار آمیه بن ابی الصلت را که من میخواندم، گوش داد.

- امام طبری در خصوص کبار صحابه وتابعین فرموده است: که شعر میگفتند، و می شنیدند و به گوش دیگران می خواندند.

- امام بخاری فرموده است که: حضرت عایشه شعر می گفت.
 - ابو یعلی از عبد الله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است.
(فتح الباری)

- ابو عمر پسر عبدالبر (رحمه الله) می فرماید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتی برخی شعر سروده و یا به آن مثل آورده و یا از آن گوش فراداده اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود، که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.

- پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شعر حسان بن ثابت را می شنید و تحسین میکرد.
امام شافعی(رح) در عصر عباسی، بسیاری پیامهای انقلابی و نکات بزرگی اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می رسانید. و پیروانش اشعار اپیشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع آوری و تدوین کرده اند.

- در تفسیر قرطبي آمده است که یکي از فقهائي عشره مدینه منوره که در علم وفضل مشهور بودند به عبید الله بن عتبه بن مسعود شاعري مشور قادر الكلام بود، واعشار قاضي زبير بن به كار در كتاب مستقلی جمع شده است، نيز قرطبي نوشته است که ابو عمرو فرموده است: هچ یکي از اهل علم و عقل نمي تواند اشعار مشتمل بر مضامين

خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتداًی دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشنیده و پسند نکرده باشد.

در مجموع باید گفت آنده از روایاتی که در آنها مذمت شعر و شاعری آمده است، این است آن قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکر الله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده از حضرت ابی هریره این روایت را نقل کرده است: «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ فَيَحَا بِرِيهٍ خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا». (متفق عليه مأخذ مشکواة ص ۴۰۹).

یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد. امام بخاری گفته است: معنی آن نزد من این است که شعر بر ذکر الله و علم و قرآن غالب آید. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست. هم چنین آن اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام و ناجائز اند، و این مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است. (تفسیر قرطبي)

حضرت عمر بن خطاب والی خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبد العزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمروبن ربیعه و ابوالاحوص دستور داد، که عمروبن ربیعه توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد. (تفسیر قرطبي)

ابن ابی جمره فرموده است: که بسیار قیافه بازی و هر علم و فن که سبب اعراض و انحراف از یاد الله شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شباهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

تصویر کل باید گفت که: حکم شرعاً در مورد شعر و شاعری همین است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ یا شرك یا لهو یا فساد و یا تشویق به شرارت باشد، ممنوع و ناجائز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خیر و حکمت های شرعاً و یاری کردن حق و امثال آن باشد جایز است. خلاصه این که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسی برای زنان جایز است.

شعر و شاعر در قرآن کریم:

مبحت شعر و شاعری در قرآن عظیم الشأن بصورت عموم در شش آیات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخی از این آیات که از زبان کفار نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به شاعری نموده است. بطور مثال در (آیه 5 / سوره الأنبياء) آمده است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلَيَأْتِنَا بِأَيَّةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» ((کفار)) گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست میگوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.

ویا اینکه در (آیه 36 / صفات) میفرماید: «وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتْنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» «36» بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است).

و در آیه (30 سوره طور) میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَّبَصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنْؤُنِ» (30)

(بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم). و در دیگر به طور صریح، و صریحاً موضع قرآن را در باره شعر و شاعری بیان میدارد. در آیه 69 سوره میفرماید: «وَ مَا عَلِمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ» (و ما به او (پیامبر) شعر نیاموختیم و سزاوار او نیز نیست، آن (چه به او آموختیم) جز مایه‌ی ذکر و قرآن روشن نیست).

و در آیه 70 سوره میفرماید: «لَيْلَذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحْقِقُ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار الله در باره آنان محقق گردد).

در آیه فوق ابتدا، شاعر بودن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را و تهمت مشرکان را به آن حضرت که شاعر است مردود می‌داند، جهت اصلی این تهمت آن بود که جلوی جاذبه و نفوذ قرآن را بگیرند. در جمله‌ی بعدی میگوید: شعر شایسته آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست چرا؟ به خاطر این‌که خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است.

زیرا

اولاً: سر چشمہ شعر به طور معمول تخیل و پندار است، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمہ میگیرد و بر محور واقعیت‌ها میگردد

ثانیاً: شعر از عواطف متغیر انسانی می‌جوشد و قرآن کریم بیانگر حقایق ثابت آسمانی می‌باشد.

ثالثاً: لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گوئی‌ها و مبالغه‌های آن است در حالیکه در وحی جز صداقت چیزی نیست.

رابعاً: شعر مجموعه‌ای از شوق‌هایی است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما «وحی» مجموعه‌ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این در حظ متفاوت است. از آیه‌ی فوق، استفاده میشود که شعر و شاعری لایق شأن یک شخصیت والایی چون پیامبر اعظم محمد صلی الله علیه وسلم نیست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبث شعر های مردود و شعر مقبول در آیات (از 224 الی 227 سوره شعراء) با زیبایی خاصی در فوق تذکر یافت.

در آیات متذکر، به خوبی اوصاف شعر و شاعر مقبول و شعر و شاعر غیر مقبول و مردود، به بیان گرفته شد. که در ذیل توجه شما را به نتیجه گیری آن جلب می‌دارم:

اوصاف شعرو شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بیشتر، طالب عیش و نوشند، و خود و شعرشان در صدد بیان زلف و خال پارهای مجازی میباشند (چنان که اشعار دوران جاهلیت از این مفاهیم زیاد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن‌ها پیروی میکنند.

ثانیاً: اشعار شان غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه‌ی خویش هستند، حتی هنگامی که قافیه‌ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان میشوند، بطور مثال اگر از کسی راضی باشند و یا از آن خوش شان بباید آنان را به اوج آسمان‌ها می‌برند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحق قعر زمین باشند، و از کسی که دل خوش نداشته باشد، آنان برنجنبند به هجو او می‌پردازند خلاصه آن هایی که خود و شعرشان بی‌هدف، و خط فکری آن‌ها تحت تأثیر هیجان‌ها، و حب و بعض‌ها تغییر می‌پذیرند، و دگرگون میشوند.

ثالثاً: این‌که آن‌ها سخنایی که می‌گویند به آن عمل نمی‌کنند، حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می‌دارند، خود مرد عمل نیستند، اهل سخنند، نه عمل.

اوّصاف شعر و شاعران مقبول:

بصورت کل سه صفت را میتوان به اوّصاف شعر و شاعران مقبول بیان داشت:

اول: شعر آن‌ها با هدف و خود آن‌ها دارای «ایمان صالح» می‌باشد.

دوم: شاعرانی که غرق در اشعار نمی‌شوند، و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می‌کنند.

سوم: آنانی که در برابر ستم‌ها بپا خواسته، با شعر و ذوق شعری خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتیجه از دید قرآن کریم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، و گمراه تقسیم می‌شوند، اوّلی مقبول، و دومی مردود و مطرود می‌باشند.

بصورت اشعار حکیمانه مورد تأیید است دین مقدس اسلام می‌باشد.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النمل

جزء – (19 – 20)

سورة نمل در مکه مکرمه نازل شده و دارای نود سه آیه و هفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

وجه تسمیه این سوره به سوره‌ی «نمل» است که در «وادی نمل» مورچه‌ای به سایر مورچه‌ها گفت: به لانه هایتان بروید، تا در زیر سُم اسبابن لشکر سلیمان علیه السلام لگدمال نشوید. سلیمان علیه السلام که این را شنید، خندید و از پروردگارش التماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می فهمد، توفیق سپاسگزاری اش را نیز به او عطا فرماید.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است. همچنان علماء میفرمایند که نام گذاری این سوره به «سورة نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است که در آیه هجده این سوره از برخورد و گفت و گوی سلیمان پیامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام دیگر این سوره «سلیمان» (الدر المنشور) و «هدده» است. (احکام القرآن ابن عربی) نمل: بمعنی مورچه

مفهوم کلی سورة نمل: یادآوری مبدأ و معاد؛ داستانهای پیامبران؛ داستان ملکه‌ی سباء؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف:

سوره نمل در مکه پس از سوره‌ی شعراء شرف نزول یافته است، طوریکه قبلًا یاد آور شدیم سوره نمل دارای نodusه آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزارو (صد) و چهل و نه کلمه میرسد. تعداد حروف سوره نمل چهار هزار و هفتصدونود و نه حرف میباشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سورة نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است که همنوعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر میدهد، و سپس از سلیمان علیه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پیامبر الله گفته‌ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت‌های گران‌قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می‌گردد.

موضوع اصلی این سوره - همانند سائر سوره‌های مگی - عقیده است: ایمان به الله، و الله را به یگانگی پرستیدن، و ایمان به آخرت، و ایمان به پاداش مجازات و مكافات در روز آخرت است، و ایمان به وحی و به این که علم به غیب مربوط به خداوند متعال است و بس و کسی جز خداوند متعال علم غیب نمی داند، و ایمان به این که الله آفریدگار و روزی رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجه شکر نعمت هائی که پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ایمان به این که جنبش و حرکت و قدرت و قوت همه در

دست الله، و هیچ گونه جنبش و حرکتی و هیچ گونه قدرت و قوّتی دست نمی دهد و صورت نمی پذیرد مگر با اجازه الله و استمداد از او.

داستانهایی برای اثبات این معانی و مفاهیم، و برای به تصویر کشیدن فرجام تکذیب کنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذکر می شود.

همچنان در سوره اشاره به داستان موسی عليه السلام، دیدن آتش و رفتن موسی به سوی آن، موظّف شدن موسی به رسالت و ارسال او به سوی فرعون و درباریانش. آیات الهی را فرعون و فرعونیان تکذیب کردند، هر چند به صدق آنها یقین داشتند، و فرجام تکذیب را کاملًا می دانستند.

پادداشت:

آیات (25 و 26) «سوره النمل» دارای سجده تلاوت میباشد. و شما میتواند معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» تفسیر احمد مطالعه فرماید.

پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلي:

1 - نظر به اینکه سوره شعراء را به ذکر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نیز به ذکر قرآن آغاز کرده است.

2 - این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داؤود و سلیمان علیهم السلام بمثابة تتمه و متتمه و مُکمل سوره ی شعراء است.

3 - سوره ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط علیهم السلام را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که - به ترتیب - در آیه های [٧ تا ١٤]، [٢٥ تا ٥٣] و [٥٤ تا ٥٨] به آن اشاره شده است.

4 - سه سوره ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده اند.

5 - همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء میفرماید: «تلک آیات الكتاب المبين»، در این سوره میفرماید: «تلک آیات القرآن و كتاب مبين».

6 - هر دو سوره در مورد دلداری پیامبر و اندزهای ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند.

محتوای سوره:

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، از توحید، نبوت و معاد سخن میگوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته ی سعادتمند و نیکوکار و سیاه بخت و بدکار تقسیم میکند و درباره ی پاداش و کیفر هر کدام سخن می گوید و به مشر کان اعلام می دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند

سوره‌ی نمل یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سرهم نازل شده و در مصحف به صورت متواالی قرار گرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از: سوره‌های «شعراء، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریباً یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت‌های فراوانی را عرضه می‌دارند.

سوره نمل، از قرآن، آن معجزه‌ی کبراًی حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است.

مثلاً قصهی حضرت «موسى» و «صالح» و «لوط» علیهم السّلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن رو برو می شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

و داستان حضرت «داوود علیه السّلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السّلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصهی «سلیمان و بلقیس»، ملکهی سبا را بازگفته است.

همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هر حاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این که پرستش بت‌ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آورددند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

سوره نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده‌ها و پدیده‌های شگفت انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف و ترس و مناظر رعب انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به طوری که آشفته و بی‌تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می‌شوند.

خوشختان نیکوکار و بدختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده می‌شوند. (بنقل از تفسیر صفوای التفاسیر).

محتوای و موضوعات :

محتوای سوره نمل از نظر کلی همان محتوای سوره‌های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبداء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه می‌کند، و از قرآن، وحی و نشانه‌های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن می‌گوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه‌ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث می‌کند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشداری باشد برای مشرکان لجوچ و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سباء و چگونگی ایمان آوردن او و به توحید، و سخن گفتن پرندگانی همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است.

این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه می‌گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.

ضمناً این سوره از علم بی‌پایان پرور دگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق العاده‌ای در انسان دارد سخن می‌گوید. این سوره با بشارت شروع می‌شود، و با تهدید پایان می‌یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست.[12]

ترجمه و تفسیر سوره النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِهِ نَامُ خَدَائِي بِخَشَايَنَدَهُ وَمَهْرَبَانَ

طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین (۱)

طس (طا. سین) خوانده میشود. (معنای این حروف به الله تعالیٰ معلوم است). این آیه های قرآن و کتاب روشنگر است. (۱)

تفسیر:

«طس» حروف مقطعه ی اوایل سوره ها یادآور اعجاز اند. این آیات قرآن، آیاتی است که معانی واضح و مبانی روشن دارند. این کتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحّت خود قاطع است؛ آیاتش در بر گیرنده اصول همه علوم، احکام، شرایع، اخلاق، و آداب می باشد. از امتیازات قرآن، مکتوب بودن: «کتاب» روشن و روشنگر بودن: «مبین» هدایت کردن: «هدی» و بشارت دادن است. قرآن، کتابی بس بزرگ است. («کتاب»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوین نشانه‌ی عظمت است).

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (الی 6) موضوعاتی قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۲)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: رسالت اصلی قرآن عظیم الشأن، هدایت و بشارت دادن است و توجه قرآن به علوم و مسائل دیگر جنبی است. در این آیه مبارکه مؤمنان نیکوکار کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند را به راه راست هدایت کرده و به آنها بشارت رسیدن به سعادت دنیا و نعمت‌های پایدار در بهشت های برین بشارت می دهد.

سید قطب مفسر بزرگی اسلامی در تفسیر خویش «في ظلال قران» می نویسد:

قرآن یک کتاب دانش نظری و تئوری، یا یک کتاب تطبیقی و تحقیقی نیست که هر کس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ کند از آن سود ببرد و بهره‌مند شود. بلکه قرآن کتابی است که قلب را بپیش از هر چیز دیگری مخاطب قرار میدهد، و نور خود را بر قلب باز می‌تاباند، و عطر خود را بر قلب باز می‌پاشد، دلی که قرآن را با ایمان و با یقین دریافت می دارد. و هر اندازه که قلب با ایمان، تر و شاداب گردد، مزة شیرینی قران برایش بیشتر می‌شود، و معانی و مفاهیم و راهنمائی ها و رهنمود هائی از قرآن را درک و فهم می‌کند که قلب سخت و خشکیده آنها را درک و فهم نمی‌کند، و با نور قرآن به چیز هائی راهیاب می‌گردد که قلب منکر و کجرو بدانها راهیاب نمی‌گردد، و از همدی باقرآن بهره و سودی می‌برد که خواننده کوردل قران از آن بهره و سودرا نمیردد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوْقَنُونَ (۳)

کسانیکه نماز را برپا میدارند و زکات را می‌پردازند و به آخرت یقین دارند. (۳)

تفسیر:

ایمان، کلید هدایت و نجات است. حتی مؤمنان اهل نماز و زکات برای تداوم کار خود به

هدایت الهی نیاز دارند. حتی در قیامت نیز انسان به مرحله‌ای از هدایت محتاج است. چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن در (آیه 9 / سوره یونس) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهُدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ التَّعْيِمِ» (به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به خاطر ایمانشان هدایت میکند. و در باغ‌های پرنعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است اقامت دارند).

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: (کسانی که نماز را برپا می‌دارند) باید گفت: برپای نمازی ارزش دارد که با شرایط صحّت و کمال ادا و انجام گیرد.

معنای **«يُقِيمُونَ»**: (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرایط واقعی است) در آن باید شروط و ارکان رعایت و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه گردد. در وقت اقامه نماز دلهایشان بیدار است و میدانند که در پیشگاه خالق لایزال ایستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پیشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل و شعورشان بدان افق والای تابناک اوچ میگیرد. دلها و درون‌هایشان به مناجات خدا و تمّنا و دعا و توجّه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

باید یاد آور شدکه: نماز و زکاتی ارزش دارد که با ایمان به روز قیامت همراه باشد. مؤمنین برنده هستند؛ که با نماز خود سازی میکنند و با زکات مشکلات جامعه را حل و با یقین به قیامت، آینده‌ی خود را تأمین می‌کنند.

علم، به فراموشی تبدیل میشود ولی یقین، با توجّه دائمی همراه است. گمان و دانستن کافی نیست، باور قلبی و یقین لازم است. اهل یقین، تنها گروه خاصی هستند. «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُونَ» تکرار کلمه‌ی «هُمْ» نشانه‌ی این است که این گروه، گروه خاصی هستند.

در فهم عالی آیه متبرکه در میباییم که؛ رابطه با الله تعالیٰ بر رابطه با مردم مقدم است. طوریکه میفرماید: «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» یکی از امتیازات اسلام این است که مسایل الهی و مردمی، معنوی و مادی، این جهانی و آن جهانی را در کنار هم قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَلُونَ^(٤)

کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت میدهیم، پس آنان (در گمراهی خود) متعدد و حیران‌اند.^(٤)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ^(٥)

اینان کسانی هستند که عذاب سختی برای آنان است و بی تردید آنان در آخرت زیانکار ترین [مردم] اند.⁽⁵⁾

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُوءُ الْعَذَابِ»: عذاب بد. هدف از آن سرگردانی و پریشانی و یأس و نامیدی و چه بسا زندانی و گرفتاری این جهان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

يعني برای آن گروه ناباور به آخرت در دنیا شدیدترین و سخت ترین عذاب از قبیل قتل و اسارت و دربهدری خفت، عار و نفرت و مبتلا شدن به امراض روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخورده‌گی و بدینه‌ی و نگرانی؛ دارند.

«وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ» زیان آخرتشان از خسaran و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر الله جبار در انتظارشان می‌باشد.

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسران.

الف: کسی که عمرش تباہ شده است. طوریکه در (آیه 15 سوره زمر) بازیبایی خاصی میفرماید: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ» (پس شما جز او هر چه را می خواهید بپرستید). بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است).

کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیه مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارت نفس در قیامت آگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هرچه باشد و هر که باشد خودفروشی و خسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولی مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین و آشکار است، به علاوه خسارت نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقی ندارد که، به هر چه وصل شود، فایده ای به حالت میسر نمی شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگترین خسارتی در دنیا و آخرت بشمار می رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي حُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (سوره عصر آیه 2).

ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالی را می‌کند. «فَإِنْ أَصَابَهُ حَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ» (سوره حج، 11) (و از میان مردم کسی هست که الله را با دو دلی میپرسند، پس اگر خیر به او برسد به آن مطمئن میشود، و اگر رنج و پریشانی به او برسد، بر روی خود بر میگردد (مرتد میشود)، (چنین شخص) در دنیا و آخرت زیانکار شده، و این همان زیان آشکار است).

د: اشخاصیکه منحرف اند، و با خود طوری فکر می کند که به راه درست راه میروند: طوریکه قرآن عظیم الشأن در (104 سوره کهف) درباره آنان میفرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (آنایی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا کم شده است و گمان می کنندکه کار نیک می‌کنند).

وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ^(۶)

و بطور مسلم قرآن را از سوی پروردگار حکیم و دانا دریافت می کنی.^(۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تلقی»: به تو القاء و عطاء می‌گردد. به تو رسانده و آموخته می شود.

«حکیم»: خدائی که کارهایش از روی حکمت است و حساب و هدفي در آفرینش جهان و نازل کردن قرآن دارد.

«علیم»: خدایی که دارای آگاهی بی پایان و فرزانه مطلق جهان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! حقاً که تو قرآن را از سوی حکیم دانا دریافت می داری، و در نزول و دریافت قرآن عظیم الشأن، هیچ واسطه‌ی غیر مطمئنی وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مقدمه‌ای است برای بیان قصه‌ها و حکمت‌های لطیف و ریزه‌کاری‌های جالبی که قرآن قصد مطرح کردن آنها را دارد. (تفسیر کشاف ۲۷۵/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 17) مبحث قصه و داستان موسی علیه السلام در وادی مقدس به بحث گرفته میشود.

إذ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آتَيْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آتَيْتُكُمْ بِشَهَابٍ فَبِسِ لَعْنَكُمْ تَصْطَلُونَ {۷}

[پاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید.(۷).

داستان ازدواج حضرت موسی علیه السلام در مداين:

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (136) بار نام حضرت موسی علیه السلام و در (34 سوره) داستان او ذکر شده و حدود 900 آیه درباره‌ی داستان بنی اسرائیل بصورت کل به این مبحث پرداخته است.

ابن کثیر در البداية والنهاية می نویسد: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام سنگ بزرگی که بر دهانه‌ی چاه نهاده شده شد به تنها برداشت، و گوسفندان آن دو دختر را سیر آب کرد، سنگ چاه را به تنها دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحالیکه بطور نورمال ده نفر برای برداشتن و سر جای خود گذاشتن سنگ تشريك مساعي می کردند.

بعد از اینکه این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی انعامیه او بددهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را میخواند و میخواهد انعام بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بددهد و بدین سبب مسئله را به صراحة در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می باشد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به منزل تشریف آورد، داستان خویش را به حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان داشت: شعیب علیه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسی علیه السلام گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای.

سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر میفرماید: در مورد این پیر مرد اختلاف رای وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری(رض) بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی قومش زمان زیادی زندگی بسربرد تا حضرت

موysi او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند که این پیر مرد برادر زاده‌ی شعیب علیه السلام بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن رای هستند. حضرت موysi بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت 10 سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپانی شد. روایت شده از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد حضرت موysi علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می‌شود که حضرت موysi ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موysi چوپانی کرد عجیب به نظر نمیرسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز چوپانی کرده است.

در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتن: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غرات گله گوسفندان قریش را می‌چراندیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می‌باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موysi علیه السلام به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور:

طوریکه گفته شد: حضرت موysi علیه السلام بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، هوای وطن اش بر سر اش آمد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خویش دوباره به مصر بازگردد. حضرت موysi علیه السلام با همسر حامله اش از مَدِین به سوی مصر در حرکت بود. شب و سرما و طوفان بیابان از یک سو و وضع حمل همسرش از سوی دیگر موysi علیه السلام را به جستجو واداشت؛ آیات مورد بحث به این ماجرا نظر دارد.

به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب می‌زد اثربی نمی‌کرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می‌آورد، و طوری که گفتم همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موysi علیه السلام متیر و سرگردان می‌ایستاد و می‌نشست و به آسمان نگاه می‌کرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می‌ایستاد و گوش فرا می‌داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن و گمان خود پنداشت که آتش است «إذ رَءَا نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُثُوا إِنِّي ءَائِسٌ نَاراً لَعَلَّيٰ ءَاتِيُّكُمْ مِنْهَا بِقَبْسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى الْأَنَارِ هُدِيٌّ» [۱۰] [طه: ۱۰]. (وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیایم).

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موysi علیه السلام در تَحَبِّر و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنید مبني بر اینکه بوت های خود را درآورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می‌گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد گفت و او را به پیغمبری بر می‌گزیند و به سوی فرعون روانه می‌کند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. «وَهَلْ أَتَكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ» [۹] «إذ رَءَا نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُثُوا إِنِّي ءَائِسٌ نَاراً لَعَلَّيٰ ءَاتِيُّكُمْ مِنْهَا بِقَبْسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى الْأَنَارِ هُدِيٌّ» [۱۰] «فَلَمَّا آتَهَا نُودِيَ يَمْوَسَىٰ» [۱۱] «إِنِّي أَنَا رَبُّكُمْ فَأَخْلُعُ

نَعَلِيكَ أَنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُويٌّ⁽¹²⁾ وَأَنَا أُخْتَرُكَ فَأَسْتَمِعُ لِمَا يُوحَى⁽¹³⁾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي⁽¹⁴⁾» [طه: 9-14]. (وَ آيَا خبر موسى به تو رسیده است.)

(10) هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده اش گفت: توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم.(11) پس چون به آن آتش نزدیک شد، صدا کرده شد که ای موسی!.(12) یقیناً من پروردگار توام، پس نعل‌هایت را از پا بیرون آر، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.(13) و من تو را (به رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه که وحی می‌شود، گوش کن.(14) البته من «الله» هستم، و معبدی بر حق جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را براییاد کردن من برپا کن.) بلی این چنین خداوند به موسی عليه السلام رسالت بخشدید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسمج یافت. از تعجب باستان، خداوند بر او صدا برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوته‌ی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند آفتاب می‌درخشید. (برای مطالعه بیشتر این داستان آموزنده مراجعه فرماید به کتاب: «پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم» تألیف شیخ علی صابوونی (عرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

اما آتش در قرآن :

آتش در بسیاری از آیات قرآن عظیم الشأن به عنوان سمبل مجازات بدکاران بیان شده است. ولی علاوه بر این، به آتش در موضوعات دیگری مورد اشاره قرار گرفته است که از آن جمله میتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمایم: ابلیس به آن افتخار میکرد. «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمْرَتُكَ قَالَ أَنَا حَيْرٌ مِّنْهُ حَفَّتَنِي مِنْ نَارٍ وَ حَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (آیه 12 سوره اعراف). (خداوند به ابلیس) فرمود: وقتی که من (به سجده) فرمان دادم، چه چیز تورا از سجده کردن منع داشت؟ (شیطان) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.).

مجازات بدکاران طوریکه میفرماید: «تَصْلِي نَاراً حَامِيَةً» (سوره غاشیه آیه 2) ((اما) به آتشی سوزان درآیند).

سرد شدن آتش بر ابراهیم عليه السلام و سالم ماندن از آن حضرت در آتش: طوریکه میفرماید: «قُلْنَا يَا نَارٍ كُوْنِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (سوره الأنبياء آیه 69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.).

موسی و آتش در سرزمین مقدس طوی، موسی عليه السلام به سراغ آن رفت، ولی پیامبر شد. «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنْسَتُ نَارًا سَأَتِيكُمْ مِّنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ أَتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبْسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می‌آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می‌رسانم تا خود را گرم کنید. (آیه 7 / سوره نمل).

داستان ذوقرنین که به وسیله آن فلزات را ذوب و سدسازی کرد. «آتوُني زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَقَيْنِ قَالَ افْخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أَفْرَغْ عَلَيْهِ قِطْرَأً» (آیه 96 سوره کهف) (وقتی به کار آغاز کرد) گفت: قطعه‌های آهن را برای من بیاورید، تا آنکه بیند و کوه را برابر کرد، گفت: در آن بدمید، تا آنکه (آهن) را آتش گردانید، گفت: مس گداخته شده برایم می‌اورید تا بر آن بریزیم).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِي أَنْ بُورَكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٨)
و چون به نزدیک آن آمد، صدا کرده شد: با برکت و خجسته گردید آن که در آتش است، و (نیز) آن که اطراف آن است، و الله پاک و منزه است، پروردگار جهانیان. (۸)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: «چون حضرت موسی عليه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این أثناء موسی عليه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، دید که نور آن آتش به اوچ آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی عليه السلام طوری فکر کرد که: آن نور، آتش است». از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: «مَنْ فِي النَّارِ» (ال Zimmerman: 19). «کسی که در آتش است»، نور الله سبحان می‌باشد.

ابن حریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور الله تعالى از «بُورَكَ مَنْ فِي النَّارِ» (النمل: 8) . «مبرک است کسی که در آتش است» خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن» آتش «است» که مراد: موسی عليه اسلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی عليه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شکفت آوردن موسی عليه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «... حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند». (تفسیر انوار القرآن).

ابن عباس(رض) میفرماید: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پر فروغ بود. (تفسیر ابن کثیر ۶۶۶/۲). موسی عليه السلام از شگفتی منظره درمانده بود که صدای او را ندا داد. «نُودِي أَنْ بُورَكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان.

ابن عباس (رض) می‌نویسد: «بُورَكَ» یعنی مقدس است. «وَ مَنْ حَوْلَهَا» عبارتند از ملائک.

ابو حیان میفرماید: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می‌آید و پیش در آمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنانکه در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او. (البحر المحيط ۵۶/۷).

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٩)

ای موسی! یقیناً من خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم.(۹)

وَالْأَقْ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَرَ كَانَهَا جَانٌ وَلَيْ مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَ الْمُرْسَلُونَ (١٠)

و عصایت را بینداز و چون آن را دید که گویی ماری است که حرکت می‌کند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نکرد. (فرمودیم) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی‌ترسد. (۱۰)

شرح لغات و اصطلاحات:

«تَهْتَر»: حرکت می‌کند. می‌جنبد. «جَانٌ»: مار تندر و سریع السیر سفید یا زرد رنگ. «لَمْ يُعَقِّبْ»: به پشت سر نگاه نکرد، یعنی برنگشت. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

و افعیت امر اینست کسی که الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببیند، از غیر الله از کسی نمی‌ترسد. بعد از اینکه حضرت موسی عليه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا ای خویش را انداخت و عصای اش به إذن پروردگار به مار تبدیل شد. جان: مار سفید است و عصا در چالاکی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. و حضرت موسی دید که عصا تبدیل به ماری شده است که پیش رویش می‌جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوی آن باز نگشت.

مجاهد فرموده است: «لَمْ يُعَقِّبْ» یعنی برنگشت. و قتاده گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید.

در این وقت است که الله متعال به وی ندا در داد و فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ» «إِي مُوسَى! نَرِسْ» از مار و آسیب آن؛ زیرا بر پیامبران ترسی نیست تو پیامبر ما هستی و پیامبران من که آن ها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی‌ترسد. این جوزی گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد. (زاد المسیر ۱۵۶/۶).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنَّمَا غَفُورٌ رَّحِيمٌ (١١)

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ پس (بداند که) یقیناً من غفور و رحیم. (۱۱)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آن که گناهش را جبران کند سپس به سوی پروردگار باعظمت خویش بازگشته و به بارگاه وی توبه کار شده است، بی گمان حق تعالی گناهان و خطاهای گذشته اش را می‌بخشد، زیرا الله متعال ذات بخشنده است.

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه مخصوص مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتكب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید و توبه کند و پیشمان شود، حتماً الله متعال او را می‌بخشد و توبه‌اش را می‌پذیرد، که فرموده است:

«وَإِنَّ لِغَافَرَ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (مختصر ابن كثير ٦٦٧/٢).
 مفسر شیخ نسفی میفرماید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنانکه موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگار! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/16».

وَأَدْخِلْ يَدَكِ فِي جَبِيكَ تَخْرُجْ بِيَضَاءِ مِنْ غَيْرِ سُوءِ فِي تِسْعٍ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ
إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (١٢)

و دستت را در گریانت کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید، [با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو] زیرا آنان قوم فاسق اند. (۱۲)

تفسیر

یکی از معجزات دیگری که به قدرت الله تعالی به موسی عليه السلام اعطای گردید، همانا معجزه ید بیضا می باشد: طوریکه به حضرت موسی عليه السلام گفته شد: ای موسی دستت را در گریبان خود کن، هنگامی که خارج میشود درخشن است بی آنکه زیانبار باشد، یعنی اینکه بدون اینکه مبتلا به مرض یا برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشن و پر فروغ میگردد.

باید یاد آور شد که: موسی علیهم السلام یکی از پر معجزه ترین پیامبران الله تعالی در بین پیامبران الهی می باشد، قوم بنی اسرائیل نیز از نظر تفکر و رفتار مغلق و پیچیده ترین اقوام و به عبارتی از نظر انجماد فکری و لجاجت بر تفکرات خود، یکی از اقوام استثنایی در تاریخ بشری می باشد. این قوم با کج اندیشه های خود عملاً حاضر به پذیرش حق نبودند و کراراً از پیامبران درخواست معجزات گوناگون برابر سلیقه شخصی و اراده هوس آلود و بی هدف خویش می کردند. حتی برخی خواستار عملیاتی می شدند که عقلآ تحقق آن ناممکن بود. در حالیکه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر حسب ضرورت و مقتضیات وضع موجود تحقق می پابد و نه وسیله سرگرمی و هوسرانی افراد بی منطق.

عصا و ید بیضاء، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به حضرت موسی علیه السلام اعطای شده بود. در ضمن قابل یاد دهانی است که اولین معجزه حضرت موسی علیه السلام است که، به اراده‌ی خداوند متعال عصای بی جان را، جان بخشد. دوم، به فرمان الله متعال دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی علیه السلام با این دو نشانه و نشانه

های متعدد و فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [اسراء/۱۱۰]
بقیه معجزات حضرت موسی عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شیش،
بقه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان.

هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است که موسی علیه السلام در برابر فرعون آورده و گرنه حضرت موسی معجزات بیشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزه‌ای را می‌توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال اژدها شدن عصا یک معجزه است و برگشتن اژدهار به عصا، معجزه‌ای دیگر، لکن قرآن پاک آنرا یک معجزه بشمار آورده؛ بصورت کلمه معجزات نه گانه موسی علیه السلام عبارت اند از:

- 1 - ید بیضاء» (در خشیدن دست).
 - 2 - اژدهار شدن عصا.
 - 3 - طوفان کوبنده برای دشمنان.

- 4 «جراد» (سلط ملخ بر زراعت‌ها و درختان).
- 5 «قمل» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می‌کرد).
- 6 «ضفادع» (هجوم بقه‌ها از رود نیل به زندگی مردم).
- 7 «دم» (ابتلای عمومی به خون دماغ؛ یا به رنگ خون در آمدن آب رود نیل).
 «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الظُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (آیه 133 سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شیش و کوربقة‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (و علامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر و روز بیند و قوم مجرم بودند).
- 8 قحطی و خشکسالی. «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ» (۱۳۰ سوره اعراف):
 (و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سوی الله برگردند). (سوره اعراف: 130)
- 9 شکافته شدن دریا. «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْثَمْ تَنْطُرُونَ» (سوره بقره، 50) (و یادآور شوید وقتی که دریا را برایتان شگافتیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظر می‌کردید.)
- همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از:
- فوران دوازده چشمه از سنگ:**
- «وَإِذْ اسْتَسْنَقَ مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكِ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أَنَّاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُّوا وَأَشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۶۰ سوره بقره، 60) (و چون موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله جای آب خود را می‌دانست. بخورید و بنوشید از روزی الله، و همچون تباہکاران در زمین فساد و تباہی نکنید.)
- نزول من و سلوی:**
- «وَظَلَّنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلَنَا عَلَيْكُمُ الْمَنْ وَالسَّلَوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلَمُونَ» (۵۷ سوره بقره، 57) (و ابر را بر شما سایه بان کردیم و برایتان «من» و «سلوا» نازل کردیم، از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، و بر ما ظلم نکردند بلکه آنها بر خود ظلم می‌کردند).

قابل تذکر است که: فرعون و پیروانش، مردمی تباہ کار، بدخت و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگرویدند و تسلیم نشدند؛ بلکه آن را سحر و افسون مسمی نموده و آنرا تکذیب کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ظلم کردند و از پیروی حق تکبر و روز بیند. [مؤمنون آیه 46]، همان گونه که شیوه‌ی سران کفر پیشه‌ی قریش و دیگر مستکبران است.

پند که در این آیه مبارکه که: ای پیامبر خاتم و ای مردم! بینید که فرجام فرعون و اطرافیانش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصَرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

هنگامی که معجزات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری است آشکار! (۱۳)

تفسیر:

زمانیکه حضرت موسی علیه السلام ، معجزاتی که دلالتی روشن و حتی آشکار به همراه

داشتند به طوری که هر کس آنها را میدید، حق را آفتابی مشاهده میکرد فرعون و قومش آنها را انکار نموده و گفتند: این معجزات جادو است آشکار که هیچ کس در ماهیت آنها شک و تردیدی به خود راه نمی دهد. و البته این سخن شان دروغ و بهتانی بیش نبود.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنْتُهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَأَنْظَرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (١٤)

و آنها را در حالیکه باطن شان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، از روی ظلم و تکبر انکار کردند. پس بنگر که عاقبت فسادکاران چطور شد؟ (۱۴)

تفسیر:

و چه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون و قوم ظالم اش به طور قطع میدانستند که آن معجزات که توسط موسی علیه السلام ارایه و پیشکش شد از جانب الله تعالی است ولی با آن هم آنرا سحر نامیده و بدآن انکار ورزیدند.

«فَأَنْظَرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»: «پس بنگر» ای شنونده! یعنی: در این فرجام شوم شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پنداموزان و عبرت گیرندگان است. ابن کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب کنندگان محمد و ای منکران دین او! بر حذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سرشما نیز می آید؛ چون محمدرصلی الله علیه وسلم شریفتر و بزرگتر از موسی میباشد.

و دلیلش قویتر از دلیل موسی علیه السلام میباشد. (مختصر ابن کثیر ۲/۶۶۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات (15 الی 19) درباره داستان و قصه‌ی داود و سليمان و نعمتهاي بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسَلِيمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (١٥)

و به راستی به داود و سليمان علم و دانش عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِلْمًا»: دانش عظیم و فراوان. تنکیر برای تعظیم است. «فَضَّلَنَا...»: در این آیه، یکی از نعمت های مهم الهی که دانش است، معیار برتری دانسته شده است. چرا که هر قدرتی و هر ارزشی از علم سرچشم میگیرد. در آیات بالا می بینیم که نعمت مایه غرور فرعون و فرعونیان و قوم عاد گشته است، ولی این آیه میرساند که مؤمنان چون سليمان و داود، نعمت بر شکر و طاعت شان افزوده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

در بدایت باید گفت که: این آیه بر هانی است آشکار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی دارای ارزش می باشد که: در تصرف و اختیار اشخاص صالح قرار گیرد. و ما نباید در هیچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب اریم.

امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می باشد. (طبری ۱۹/۸۷).

علوم اعطای شده الهی به پیامبران :

الله تعالیٰ علوم خاصی را به اشخاص خاصی عنایت فرموده است: که بیرخی آن قرآن عظیم الشأن چنین اشاره بعمل آورده است:

1 - آدم عليه السلام: علوم همه‌ی اشیاء. «وَعَلِمَ آدَمُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِاسْمَاءِ هُؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (وَالله بِهِ آدَمُ هُمْ نَاهِمَهَا رَا آمُوتَ، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام های این اشیا را به من خبر دهید اگر صادق اید. (سوره بقره، آیه 31).

ملاحظه میداریم که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. و چه زیبا است که؛ رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

2 - خضر عليه السلام، علوم باطنی و تأویل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظیم الشأن در (کهف، 66) میفرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعْلَمَ مِمَّا عِلِّمْتَ رُشْدًا» (موسی به او (حضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟).

3 - یوسف عليه السلام، علم تعبیر خواب. «عَلِمَنِي رَبِّي» «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا مِمَّا عَلِمَنِي رَبِّي إِلَيْتُ تَرْكُتُ مِلَةً قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (یوسف، 37) (یوسف گفت: پیش از آنکه غذای تان به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گوییم از چیز‌هایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آینین قومی را که به الله ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت نیز هستند، ترک کردند).

4 - داؤود عليه السلام، علم زره سازی. طوریکه در (سوره آنبویاء آیه 80) میفرماید: «وَعَلِمْنَا صَنْعَةَ لَبُو سِ لَكُمْ لِتُحصِّنُكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (و به داود ساختن زره را آموختیم تا شما را از (آسیب) جنگتان حفظ کند. پس آیا شکر گزار هستید؟)

5 - سلیمان عليه السلام، علم زبان پرندگان. طوریکه میفرماید: «عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره نمل 16) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است)

6 - معاون سلیمان، علمی که با آن تخت سلطنتی را از کشوری به کشور دیگر می‌آورد. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل، 40).

7 - طالوت، علوم نظامی. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَرَأَدَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ» (بقره، 247). (و پیغمبرشان به آنها گفت که البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتن: چگونه او پادشاه ما باشد در حالیکه ما نسبت به او سزاوار فرمانروایی هستیم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پیغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و در جسم و دانش بر شما برتری بخشیده است و الله ملک سلطنت خود را به هر کسی بخواهد میدهد، و الله کشاشگر داناست).

وَوَرَثَ سُلَيْمَانَ دَأْوِوَدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان

آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است.
(۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«منطق»: سخن. گفتار. مصدر ميمي و به معنی نطق است. این آیه مبارکه اشاره به نطق پرندگان دارد و آیات دیگر نیز مؤید این مطلب است که حیوانات و از جمله پرندگان با یکدیگر سخن میگویند (ملاحظه شود سوره های: انعام / ۳۸، نمل / ۱۸ و ۲۲). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَأْوَدَ»: و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «انبیاء مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است».

امام قرطبی میفرماید که: داؤد علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت و پادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می‌بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند. (تفسیر قرطبی ۱۶۴/۱۳).

در مورد اینکه چرا نعمت منطق الطیر: (سخن‌گفتن پرندگان است) در نعمت‌های اعطاشده به سلیمان علیه السلام نسبت به سایر نعمت‌ها در اول تذکر داد.

باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالى موہب نموده که: غیر آنرا در آن مشارکتی نیست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری و ستایش به زبان آورده؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نحوت و مباحثات.

قابل یاد آوری است که: سخن‌گفتن پرندگان را سلیمان علیه السلام طوری میفهمید، مثل اینکه نطق یک دیگر را می‌دانستند.

تفسران میفرمایند که: داؤد علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزوں بر آنچه که به پدرش داؤد علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد. (تفسیر انوار القرآن).

مطالعه گنبدگان گرامی!

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده‌ترین و بلند مرتبه ترین نعمت‌های است واقعیت ایسنست: هر کسیکه از علم و دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [مجادله ۱۱].

طوریکه به سلیمان علیه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروایی مردم رسید، نه اموال و دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی میبود، میان پسرانش به طور مساوی تقسیم میشد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی‌رسید.

نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام منعم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می‌گفتند.

برخی از نعمت‌هایی که الله متعال به سلیمان علیه السلام عطا کرده بود: هماناً آموختن زبان پرندگان، برخورداری از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم چنین پرندگان و حیوانات

دیگر.

وقتی پروردگار با عظمت، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «يا أَيُّهَا النَّاسُ!» این نعمتها بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند.

سلیمان علیه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

وَحْشَرَ لِسْلِيمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ وَالظَّيْرَ فَهُمْ يُوزَّعُونَ (۱۷)

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندهان نزد او جمع شدند، پس (در صفحهای منظم) توقف داده شدند. (۱۷)

تفسیر:

بعد از اینکه رژه بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان علیه السلام اعم از جن و انس و پرندهان در حالیکه هر صنف و دسته‌ای جای و ماموریت خود را می‌شناخت، در روز جشنی که داشتند جمع آوری شدند. این تعییر دلالت میکند بر اینکه سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود و در پیشاپیش این لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می‌کرد.

ابن عباس(رض) فرموده است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند. (طبری ۸۸/۱۹).

باید گفت: در جمله‌ی «فَهُمْ يُوزَّعُونَ» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کارдан و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم و بیدادی- نه در میان خود لشکر ونه در خارج از آن - رخ ندهد.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالُتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَخْطِمْنَكُمْ سُلَيْمَانُ وَجْنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸)

[پس حرکت کردن] تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود در آیید تا سلیمان و لشکریانش نادیده و ندانسته شما را پایمال نکنند. (۱۸)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه به یک واقعیت پی می‌بریم که: در میان مورچگان، سیستم رهبری منظمی از جمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی یا کشف وجود داشته و همه‌ای اوامر رهبری بادقت و نظم خاصی صادر و مجری اجراء می‌باشد.

قابل تذکر که در این آیه مبارکه در میابیم که: حیوانات هم دارای شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضرر‌های زندگی خویش را می‌شناسند، و در وقت خطر سیستم اطلاع رسانی و هشدار و انتظار به یک دیگر صادر می‌نمایند، و بصورت کل گفته میتوانیم که: غریزه دفع ضرر احتمالی، در حیوانات نیز وجود دارد.

زمانیکه سلیمان علیه السلام با لشکر و سپاهیانش خویش به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ها به رفقای خویش مانند عقا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه‌های خود برگردید و داخل خانه‌هایتان شوید. تا «لَا يَخْطِمْنَكُمْ سُلَيْمَانُ وَجْنُودُهُ» تسلیمان ولشکریانش شمارا زیر پایمال نکنند. «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه وجود شما راحس نمیکنند. البته آنها قصد نابودی شمارا ندارند ولی ممکن است نادیده و ندانسته از اینکه شما در اینجا وجود دارید، چنان کنند.

ولی اگر لشکر سلیمان از وجود شما باخبر باشند، شمارا در هم نمی کوبند چرا که سلیمان پیامبری است مهربان و به معیار های حق و عدل پایینند. سلیمان گفته‌ی آن را شنید و به مقصدهش پی‌برد.

همچنان مفسران می نویسند که: جمله‌ی «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» از زبان مورچه، نشان لحن اعتذار (پوزش خواهی به شیوه‌ی نیکو)، بیان عدالت و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد و عمد به مورچه‌ای یا امثال آن آزار نرسانیده‌اند.

قابل یاد آوری است که: بعضی از علماء گفته‌اند: آیه‌ی «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ اذْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ...» از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» نداء داد و با «ایها» آگاه نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و با «لا یحطم‌نکم» بر حذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «جنوده» عام آورد. و با «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ی باهوشی بود! (تفصیل موضوع را میتوان در (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابوونی) مطالعه فرماید.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أُوزْ عَنِي أَنْ أَشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالَّذِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَذْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

(سلیمان) از گفته مورچه تسمی کرد و خنید و گفت: ای پروردگار! شکر نعمت‌های را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمرة بندگان صالحان داخل نما.

(۱۹)

تفسیر:

«فَتَبَسَّمَ»: تبسّم: لبخند. خنده خفیف را می‌گویند. «ضَاحِكًا»: ضاحکا: در اقرب الموارد آمده: ضحک انبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسّم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قهقهه است و گر نه ضحک گویند. البته هدف از آن در آیه مبارکه ظاهرا تعجب است.

سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را شنید و فهمید و به لشکریان خویش هدایت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود و سلیمان علیه السلام از اینکه مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خنده‌ی سرور و شادی را سرداد؛ زیرا گفته‌ی مورچه: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. خنده‌ی انبیاء، تبسّم است نه قهقهه. سلیمان در حالیکه خنده‌اش گرفته بود، تبسّم کرد. زمانی باید شاد و خندان باشیم که حتی مورچه‌ها به عدالت مامیدوار باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

خداوند، بدین سان به مورچه ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه‌ای به شمار آید. همچنان الله متعال در نهاد هر جان داری غریزه‌ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شکفتیها و الہامات غریبی مستور است که اگر انسان آنها را با دیده‌ی دل بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار - که همه‌ی نیکیها از اوست - هدایت می‌کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در جواب گفتد: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و در خور او عطا کرد و سپس

هدایتش فرمود. [طه ۴۹ و ۵۰].

همچنان باید یادآور شود که از حکایت آیات مذکوره چنان استفاده بعمل میآید که مورچه ها زندگی دست جمعی و گروهی داشتند، و از جمله خصوصیت خاص این مخلوق الهی اینست که این مخلوق بینهایت بیدار و بر حذر و محظوظ در برابر حوادث و رویداد هاست. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند. همچنان قابل دقت و توجه است که مورچه ها در میان سایر مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند که مرده های خویش را مدفون و به خاک می سپارند.

چرا زمین دانه های مورچه ها جمع میکنند، سبز نمیکند؟

دانشمندان، طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده اند: زمانی که مورچه ها دانه ها و یا تخم های گندم و جو برنج و برخی دیگر را که برای تغذیه خود به آن نیاز دارند و آن را گرد آورده، در زیر زمین نگهداری میکنند؛ اما قبل از اینکه آنها را گدام کنند، ابتدا هر کدام آن دانه ها را دو توته میکنند. زیرا اگر دانه های حبوبات از میان دو نیم شوند، در هر قدر زمین خوب و حاصل خیز هم که بذر گردند، سبز نمی شوند.

اما تعجب آور این است، که چرا مورچه ها تخم گشنیز را با آنکه خیلی کوچک هم است، چهار تقسیم میکنند، و بعد ذخیره مینمایند؛ این رمز را بعد از تحقیقات دریافتند، که تخم گشنیز، اگر دو توته هم شود، باز هم سبز میشود، اما اگر چهار توته گردند؛ دیگر هرگز امکان روییدن و سبز شدنش نیست.

خداآوند به مورچه ها که فهماند که دانه ها را باید این گونه جمع و پروسس و نگهداری کنند؟ آیا همین برای شناخت پروردگار کافی نیست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست:

«وَأَذْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (۱۹ نمل) در آیه مبارکه خواندیم که حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خواست تا وی را به انجام اعمال شایسته ای که موجب رضایش گردد توفیقش بخشد و به رحمتی از جانب خود اورا همراه ابرار درسرای قرار برجوار خودکه عزیز و غفار است داخل گردداند.

با وجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت با فضل و کرم الله متعال می باشد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کس با اتکای عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردنده: یا رسول الله شما هم؟! بلی من هم، ولی رحمت و فضل الله تعالی مرا احاطه کرده است. (تفسیر روح المعانی).

حضرت سلیمان علیه السلام، در این کلمات برای دخول جنت به فضل رب، دعا می کنند یعنی که خدایا به من هم آن فضیلت را اعطای کن تا مستحق جنت بشوم.

خواندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۰ الی ۲۸) مبحث داستان هدھد به بیان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهَدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰)

و [سلیمان] جویای پرندگان شد [و هدھد را در میان پرندگان بارگاهش نیافت] پس گفت: چرا هدھد را نمی بینم، یا اینکه او از غایبان است؟ (۲۰)

تفسیر:

در آیه ۱۶ ذکر شد که حضرت سلیمان علیه السلام گفت: زبان پرندگان را میدانیم، از این

آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم میدانست.

تفسران در تفاسیر خویش مینویسند: زمانیکه سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرندگان در بالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصص هدھد درچه بود؟

هم بودن و تخصص هدهد درچه بود که حضرت سلیمان متوجه می شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل می آورد.

از حضرت عبد الله بن عباس(رض) سؤال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه برندگان تنها تفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.

حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از دره مورچگان گذشتند و لشکر شان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنجی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.

خداآوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نموده است، که امور درون زمین و چشمہ های جاری داخل زمین را می بیند، و هدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال کند که در این میدان، آب در چه عمقی وجود دارد، و از کدن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، و پس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور می داد زمین را بکنند و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می کنند و آب بیرون می آورند، هدهد با وجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد می افتد و شکار می شود حضرت ابن عباس در خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یری الهدھbatن الارض وهو لا یری الفتح حين یقع فيه» (تفسیر قرطبي) یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می بیند ولی دام پهن و هموار شده روی زمین، به نظرش نمی رسد و در آن گرفتار می شود.

با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدير الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم وبصیرت یازور و زر خویش نمیتواند از آن رهایی یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی)

وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمہ می جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولی هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «أَمْ كَانَ مِنَ الْغَايِبِينَ» (ام) منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه ای من رفته است. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابوونی).

لَا عَذَابٌ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا ذَبَحَةٌ أَوْ لَا يَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱)

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [برای عترت دیگر پرندگان] او را سر می برم، یا (باید) دلیل روشنی (برای غیبت) برای من بیاورد. (که چرا غایب بود). (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت. «مُبِينٍ»: روشن. بیان گر حقانیت و عذر تقصیر.

تفسیر:

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زندانی شدن و یا اینکه پرش را می کنم و یا سرش را می برم و یا این که باید برایم دلیل واضح و روشن بیاورد و عذرش را بیان کند. و به قولی دیگر: هدف وی این بود که او را از خدمت

خویش باز می دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر میرسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است.

فَمَكَثَ غَيْرُ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحْظِ بِهِ وَجَذَّبَ مِنْ سَبَا بَنِيَّا يَقِينٍ (۲۲)

چندان طول نکشید (که هدده برگشت) و گفت: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته ام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سَبَا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود.

بَنِيَّا: خبری مهم و درخور اهمیت است.

تفسیر:

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: در حکومت انبیاء، تملق چاپلوسی و ترس و خوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد که با موجودیت منطق واستدلال، حتی سلیمان علیه السلام در برابر هدده تسلیم می شود.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)

به راستی من زنی را یافتم که برآنان حکومت میکند، و از هر چیزی [که از وسائل و لوازم حکومت وقدرت است] به او داده اند و تختی بزرگ دارد. (۲۳)

بعد از اینکه هدده به حضور سلیمان علیه السلام حاضر شد؛ گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» «من زنی را یافتم که بر مردم «سَبَا» حکومت می کند»، او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید.

قابل تذکر است که پادشاهی زنان در میان قدمًا عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر.

خوانندگان محترم! در حدیث حضرت ابن عباس روایت است، بعد از اینکه خبری مردم فارس به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بیان کردند و گفتند: که مردم فارس زنی را از دختر کسرا را بحیث پادشاه خویش تعیین نموده اند فرمود: «لَنْ يَفْلُحْ قَوْمٌ وَلَوْا امْرِهِمْ امْرَأَةً». «هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی شوند».

در این هچ جای شکی نیست که: زن میتواند حکومت کند؛ «تَمْلِكُهُمْ» ولی می بینیم که در حکومت زن بر جامعه، حتی برای یک پرنده هم عجیب بنظر میرسد طوریکه میگوید: کوید فراست. «وَجَدْتُ امْرَأَةً وَجَذَّبَهَا وَقَوْمَهَا» به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند. قابل تذکر است که آغاز حکومت حضرت سلیمان، یک حکومت جهان شمول نبود.

هدده به حضور سلیمان علیه السلام به صحبت خویش ادامه داد گفت: «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» تختی پادشاهی بسیار بزرگ دارد که برخی مفسران میگویند تخت اش از مروارید و یاقوت تزئین شده است.

ولی قتاده میفرماید که: تخت بلقیس از طلا بود. پایه های آن از گوهر، و با مروارید تزئین شده بود.

از ابن عباس(رض) در یک روایت آمده است که عرش بلقیس به طول چهل در هشتاد

دست بود، وارتفاعش هم سی دست (دست: معيار متري و اندازه در آن زمان بود) و در ساختن و تزئین آن آن مروارید و یا قوت احمر وزبر جد سبز به کار برده بودند، و پایه هایش از مروارید و جواهرات بودند، و در پرده های ابریشم و حریر در هفت اتاق قفل شده بود داخل در داخل محفوظ بود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی).

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنای ابن عباس(رض) گفته است: «عَرْشٌ عَظِيمٌ» یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه هایش از مروارید و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹). ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصد و شصت طاق در طرف شرقی و سیصد و شصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بناء شده بود که آفتاب هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب میکرد و آنها صبح و شام برای آفتاب سجده می کردند». (تفسیر انوار القرآن).

هدهد در ادامه گزارش خویش می افزاید:

وَجَذُثُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴)

او و قومش را چنین یافتم که به جای الله به آفتاب سجده می کنند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدایت نخواهند شد. (۲۴)

تفسیر:

هدهد حضور سليمان عليه السلام در ادامه صحبت خویش، بعرض میرساند: من ملکه «سباً» و رعیتش را چنان یافتم که آفتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش کرده و عبادت الله یگانه و یکتا را رها کرده اند.

در ضمن هدده بحضور سليمان میرساند که: شیطان اعمال شان را^۱ یعنی: پرستش آفتاب و سایر اعمال کفری را «برای شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی الله متعال است، بازداشته است.

لذا توفیق آن نیافته اند تا به وی ایمان آورده، طاعت را برایش خالص ساخته و وی را به عبودیت یگانه قرار دهند و پس گویی هدده از دو چیز بر مردم سباً معتبرض بود: یکی شرک به خدای متعال، و دیگری حکومت زنی برای شان.

سپس هدده با تعجب گفت:

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلَنُونَ (۲۵)

[و شیطان آنان را این گونه فریب داده] تا برای خدا سجده نکنند، برای پروردگاری که نهان را در آسمانها و زمین آشکار می کند و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می کنید، می داند. (۲۵)

تفسیر:

میبینم که پروگرام و نقشه اساسی و کاری شیطان بطور دائمی از تزیین بدی های مردم این است که آنان برای خدا سجده نکنند. و به یاد داشته باشید کسی که در برابر خدا سجده نکند،

حیوان هم از او انقاد میکند. زیرا سجده، مظہر خدایپرستی است.

نوت:

باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)

الله آن ذاتی است که هیچ معبد بر حق به جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

تفسیر:

از آیه مبارکه معلوم میشود که: هدهد، دعوتنگر خیر و عبادت به وحدانیت الله یگانه و اینکه هیچ الهی که شایسته عبودیت باشد غیر از او موجود نیست. بدین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که آنرا ابن عباس (رض) روایت فرموده است: از کشتن هدهد نهی فرموده است: «نهی النبي (ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدنة والصرد». رواه احمد، ابو داود وابن حبان «رسول الله صلی الله علیه وسلم از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک» (کله خورک).

با ذکر همین آیه مبارکه: سخنان هدهد به حضور حضرت سلیمان هم به پایان میرسد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷)

(سلیمان به هدهد) گفت: به زودی [در باره ادعایت] خواهیم دید که آیا راست گفتهای یا از دروغگویان بوده‌ای. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سننظر»: خواهیم دید. مراد از دیدن در اینجا بررسی و تحقیق است.

تفسیر:

حضرت سلیمان بعد از اینکه گزارش تفصیلی هدهد را استماع نمود، هدهد ادعا کرد خبر را که حضور شما بعرض رسانیم یقینی است ولی سلیمان علیه السلام برای هدهد گفت: در بارهی سخنان تحقیق میکنیم تا به زودی خواهیم دید که آیا (در گزارشات) خویش راست گفتی یا از دروغگویانی؟ سلیمان از روی تفاویل، راستگویی را مقدم ساخت.

چه زیبا است که گفته اند: با یک راستگویی در جمله صادقین قرار نمیگیریم، ولی با یک دروغ جزو دروغگویان بحساب خواهیم آمد. در ایه هیچ جای شکی نیست که: در قضایای اساسی و عده زود باوری ممنوع است؛ ولی رد کردن حرف دیگران نیز بدون دلیل نیز ممنوع می باشد.

فحوای این آیه مبارکه به ما می آموزاند که: در مورد مسایل مهم، نباید به یک گزارش اعتماد و اکتفاء کنیم، تحقیق کردن، در امور حیاتی بخصوص هنگام شک ضرورت به تحقیق و بررسی لازم دیده میشود. همچنین در این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار و مسؤول و رهبر یک جامعه واجب است تا عذر رعیت خویش را هم در نظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعَذْرَ مِنَ اللَّهِ، مَنْ أَجْلَ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكِتَبَ وَأَرْسَلَ الرَّسُلَ».

«عذر نزد هیچ کس مانند الله متعال دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتاب ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ابن جوزی میفرماید: حضرت سلیمان از خبر که از هدهد پرسید مشکوک بود که گمان

نمیکرد غیر از خودش سلطانی وجود داشته باشد، بناءً نامه‌ای نوشت و آن را مهر و امضاء کرد و به هدده داد و گفت:

إذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَالْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَإِنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (٢٨)

این نامه مرا ببر و به سوی آنان بینداز، سپس به دور از دیدگان آنان خود را کناری بگیر و بنگر چه عکس العملی نشان می دهند؟ (۲۸)

تشريح لغات و اصطلاحات :

قبل از همه باید گفت که؛ برای رسیدن به اهداف الهی، نامه نوشتن مرد به زن مانع شرعی ندارد. شرط توفیق در ارشاد و امر به معروف، شناسایی حالتها و روحیه دیگران است. در ضمن قابل یاد آوری است که: در زمینه مسائل عقیدتی، بعد از شنیدن گزارش‌های تlux، باید عکس العمل فوری جدی و غیرت دینی از خود نشان داد.

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از استماع گزارش هدده، نامه‌ای نوشت نامه خویش را مهر و مزین به امضا نمود و تسلیم هدده نموده گفت: «إذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَالْقِهْ إِلَيْهِمْ» این نامه را بگیر و آن را به ملکه سبا و لشکریانش برسان. و منتظر باش که چه عکس العمل نشان می دهد.

تفسران می نویسنده: هدده نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسیر صفوات التقاسیر علی صابونی)

خواندنگان گرامی !

در آیات (29 الی 37) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسئولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أَقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (٢٩)

[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه ای نیکو و با ارزشی به سوی من انداخته شده است. (۲۹)

در این هیچ جای شکی نیست که داشتن سواد برای یک زن یک ارزش است.

ملکه بلقیس زن، تیزهوش و دارای قدرت شناخت عالی وزن با سوادی بود.

بعد از اینکه از محتوای نامه مطلع شد، آنرا «كتاب کریم» مسمی نموده و سران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحالیکه آن‌ها به وی گوش فرا داده بودند چنین گفت: ای سران کشور! نامه‌ای ارجمند که مضمونی گرانبهای دارد از سوی پادشاهی بزرگ و مقتدر برای من موصلت نموده است.

چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «كتاب کریم» خواند؟

در مورد اینکه ملکه سبا نامه حضرت سلیمان را «كتاب کریم» خواند میتوان دلایل ذیل را در مورد ارایه داشت:

1 - به خاطر که آغاز نامه به جمله‌ی مبارکه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بود

2 - نامه مزین به مهر حضرت سلیمان بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «كرامة الكتاب ختمه». «كرامة و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خود مهر (ختم) ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ».

3 - نامه حضرت سلیمان علیه السلام در برگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

4 - به دلیل مقام حضرت سلیمان علیه السلام؛ و یا هم شاید هم به خاطر همه‌ی این موارد

فوق الذكر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٣٠)

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)
تفسیر:

طوریکه یاد آور شدیم: ملکه بلقیس نامه را باز کرد و گفت که: این نامه از جانب سلیمان آمده است. و (محتوای آن) این است: سرآغاز نامه به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده سرآغازی شریف و درخشن و جالب است و در آن پروردگاری با عظمت و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسليم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَا تَغْلُوا عَلَيَّ وَأَثْوُنِي مُسْلِمِينَ (٣١)

(مضمون نامه این است که ای اهل سبای! توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسليم حق هستید. (۳۱)

تفسیر:

متن و محتوای نامه همین بود که: بر من تکبر و برتری نورزید و فروتن به عبادت برای الله متعال و در حالیکه به یگانگی وی مقر هستید، نزد من آید.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی موحد و یکتا پرست باشید. سفیان ثوری فرموده است: یعنی مطیعانه بیایید. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

تفسیران در تفاسیر خویش مینویسنده: هیچ کس قبل از حضرت سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشه است. یادآور میشویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائة» آمده است، همین یک بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی نامه همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونَ (٣٢)

(بلقیس) گفت: ای سران و اشراف قوم! در کارم به من نظر دهید، من هیچ کاری مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام. (۳۲)

قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَاسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرْيِي مَاذَا تَأْمِرِينَ (٣٣)

گفتد: مدارای قوت و شوکت هستیم و ما صاحبان کار زار سختم. ولی تصمیم نهائی با تو است بین چه فرمان می دهی؟ (۳۳)

تفسیر:

سران، و بزرگان و نمایندگان قوم در جواب ملکه بلقیس گفتد: تو میدانی که ما در قوت جنگی و تجهیزات نظامی، دارای نیرومندی و در نبردها و پایداری در معارکه‌ها، دلاور و استوار هستیم ولی با این حال اختیار کار با تو و تصمیم نهایی از آن تو است. «وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرْيِي مَاذَا تَأْمِرُ» (رہران و سران قوم) گفتد: با در نظر داشت اینکه ما نیرومند هستیم، بناءً نباید در برابر یک نامه از موضع ضعیف برخورد کنیم. ولی با آنهم تصمیم نهایی موكول به رأی و نظر خود شما است. از دادن این جواب توسط سران و مسولین حکومت و قوم به بلقیس اطاعت کامل آنان را نسبت به ملکه بلقیس نشان می دهد.

همچنان از ظاهر امر این مباحثات میتوان چنین نتجه گیری را بدست آورد که: بلقیس به امرو فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت و از استبداد و تصمیم انفرادی بیزار بوده، بنابر

همین اصل بود که با سران و مسوّلین ملکی و نظامی خویش به مشوره می‌پردازد و در ضمن به لشکریان کشور مشاوره می‌کند که جواب نامه را چگونه تهیه و تحریر کند. همان است که سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم آوری و جنگجویی مهارت تمام و خاصی داریم؛ اما اختیار به دست توست و همگی پیرو دستور و هدایت شما هستیم.

امام قرطبي در تفسیر خویش در این مورد مینویسد: در مورد مشاوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاكت را اتخاذ کرده است. پس اشراف قوم طوري با او برخورد کرده اند که اوراخوشنود گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس تصمیم‌گیری را به خود او واگذار کرده‌اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه‌ی آنها بود. (تفسیر قرطبي ۱۳/۱۹۴).

حسن بصری در این مورد مینویسد: امور خود را به زنی کافر واگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر ورأی از همه هوشیار تر و آگاهتر است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۷۱).

قالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةَ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

بلقیس گفت: چون پادشاهان (فاتحانه) در شهری داخل شوند (پس) آن را ویران و برباد می‌کنند، و عزیزترین مردمانش را خوارترین می‌گردانند، و اینگونه عمل می‌کنند. (۳۴)

تفسیر:

ملکه بلقیس از یک طرف که از شکست اقتدارش توسط سپاه سلیمان در تشویش بود در جانب دیگر؛ علاقه جدی داشت که دست به عمل نزند که کشور خویش را به ویرانی به کشاند، با در نظر داشت همین عوامل بود که در خطاب به سرآن و زعمای اقوام گفت: «**قالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا**» عادت پادشاهان براین است، زمانیکه با زور و غلبه «بـه شهری داخل، آن را ویران و خراب می‌سازند» اموال آن را به تباہی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراگنده می‌سازند «و عزیزترین های مردمانش را خوارترین ها می‌گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشانند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد.

ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، بعد از اینکه تمایل سران قوم و روحیه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنَّى مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

و من فرستنده هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اینکه فرستادگان با چه جواب باز می‌گردند. (۳۵)

تفسیر:

ملکه بلقیس در خطاب به سران قوم اضافه کرد: من به سلیمان و قومش هدیه‌ای گرانها و بسیار با ارزش می‌فرستم تا این هدیه دوستی ایشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نماید. مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصري می‌فرماید: هم در اسلام و هم در کفر و شرک بسیار عاقل بود و میدانست هدیه دل مردم را راضی می‌سازد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

و ابن عباس(رض) گفته است: بلقیس به اطرافیانش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم میشود پادشاه است و دنیا را میجوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید. (مختصر ۶۷۱/۲).

عطاء و بخشش الهی ما فوق همه ارزش های مادی است:

ملاحظه میکنیم که: فرستادن این هدیه (گرانبها) بر سلیمان عليه السلام چه تأثیری گذاشت؟ اگر سلیمان عليه السلام همانند یکی از پادشاهان و حاکمان دنیا پادشاهی طمعکار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از دیدن این هدایا گرانبها بی نهایت شادمان و خوشحال میگشت. اما او از شخصیت های دیگری بود. نزد او مادیات هیچ ارزشی نداشت بنابر همین منطق بودکه: به طلا و جواهرات ملکه سبا بی توجه بود. او حامل ارسال پیام عدل و حق و نیکی و ایمان بود. به محض اینکه فرستادگان ملکه سبا با هدای ایشان به بیت المقدس رسیدند، با خوشحالی و غرور به نزد سلیمان عليه السلام آمدند تا آن را به او تقدیم نمایند.

ابن کثیر در این مورد مینویسد: «صحيح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان عليه السلام هدیه فرستاد». شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن میتوان موقعیت جانب مقابل را به درستی ارزیابی و اندازه نمود، همان گونه که در زیاتر از موارد؛ هدیه در تعديل تصمیم های جانب مقابل مفید و مؤثر واقع میگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصیات دنیا پرستی و مادی پرستی را داشته باشد. اما شخصیت حضرت سلیمان از این علاقمندی مادی بی نهایت بالا بود. (برای تفصیل موضوع میتوان به رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، مراجعه فرماید). **فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتَمْدُونِ بِمَا لِي فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهِ دِيَّتُكُمْ تَفَرَّحُونَ** (۳۶)

هنگامی که [فرستاده ملکه سبا] نزد سلیمان آمد، (سلیمان به او) گفت: آیا مرا با مالی [اندک و ناچیز] مدد میکنید؟ پس بدانید آنچه الله به من عطا کرده است، بهتر است از آنچه به شما داده است، [هدیه شما برای من شادی آور نیست]، بلکه شما هستید که به هدایاتتان خوشحال و خورسنده می شوید. (۳۶)

تفسیر:

قابل یادآوری است که: هدیه‌ی بلقیس در واقع- رشوه ای بیش نبود، معامله‌ی باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند و از حق و دعوت به سوی اسلام صرف نظر کند و از موضع‌گیری که در نامه عنوان کرده بود، تجدید نظر نماید.

یا این که میتوانیم بگوییم: هدیه ی ملکه ی سبا دو منظور در بر داشته است:
الف: اگر سلیمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او می‌پذیرد و از موضع گیری خود کنار می‌رود.

ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می‌داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابر این بر سر دعوت خود پایدار می‌ماند و سرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان:

زمانیکه (رئیس و گوینده‌ی هئیت ملکه بلقیس) به پیش سلیمان عليه السلام رسید (و هدیه را حضور سلیمان تقدیم داشت، سلیمان شاکرانه گفت: میخواهید مرا از لحاظ دارایی و

اموال کمک کنید (و با آن فریم دهید؟!) چیز هایی را که خدا به من عطا فرموده است، بسی ارزشمند و بهتر از چیز هایی است که شما برایم آورده اید. (و من ضرورتی به این اموال ندارم) بلکه این شمایید که (نیازمند دارایی و اموال هستید و) به هدیه خود شادمان و خوشحال هستید (زیرا شما تنها به بودن این دنیا معتقد هستید و سخت به وسائل زندگی و رفاه آن دل بسته اید ولی ما بدین جهان و آن جهان باور داریم و اینجا را پس برای رسیدن به سعادت آنچا می دانیم») (مراجعه شود به: رساله قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

دلیل این که حضرت سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که ایشان هدیه را می پذیرفتند اما صدقه را نمی پذیرفتند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی) واقعیت امر اینست: کسی که از مادیات بگذرد، میتواند با قدرت سخن بگوید و از حق دفاع کند. حضرت سلیمان علیه السلام هدایای ملکه سبأ را نپذیرفت و به رئیس هئت ارسالی ملکه سبأ گفت:

اْرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَنَأْتِيَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذْلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷)

(سلیمان به فرستاده گفت:) به سوی آنان باز گرد، ما حتماً با لشکری به سوی شان خواهیم آمد که آنان قدرت رویارویی با آن را ندارند، و ایشان را از آنچا با حالت خوار و زبون بیرون خواهیم کرد. (۳۷)

تفسیر:

از آیه مبارکه به زیبایی خاصی معلوم میگردد که: شخصیت الهی هیچ وقت اهداف مقدس خویش را با پول و مادی معوضه و معامله نمی کنند، آنان، تیزبین و هوشیار و قاطع اند. حضرت سلیمان طوریکه یاد آور شدیم انگیزه های فاسد را در پشت هدایا می بینند.

بناءً سلیمان به هیئت اعزامی ملکه سبأ میفرماید: نزد ملکه و قومش بازگرد. قسم به الله متعال که با چنان لشکری بر آنان حمله ور خواهم شد که توان مقاومت و رویارویی با آن را ندارند. «وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذْلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» اگر مسلمان نشوند خدای سبحان را به یگانگی نپرستند و شرک به وی را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفیف از آن (شهر و دیار سبأ) بیرون خواهیم کرد. ابن عباس(رض) میفرماید: بعد از اینکه هیئت اعزامی بلقیس بعد از ملاقات با حضرت سلیمان دوباره به کشور خویش مراجعت نمودند، و جریان سفر و بخصوص ملاقات خویش را به ملکه بلقیس به گزارش گرفتند، ملکه بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز هیئت دیگریرا نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می آییم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سویش میخوانی چیست؟ و در نتیجه با دوازده هزار لشکر خویش به نزد سلیمان حرکت کرد. (حاشیه شیخ زاده ۴۹۳/۳).

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 44) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبأ مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسليم

نzd من آيند، برایم می آورد؟ (۳۸)

تخت ملکه بلقیس:

سلیمان علیه السلام خواست که بزرگان مملکت سپا و بلقیس و مشاورانش را خوار گرداند و بادلایل حسی آنان را قانع کند که نیرویی که از جانب خداوند متعال باشد، بسیار بزرگتر و بالاتر از قدرتی است که آنان بیهوده به آن مغدور گشته‌اند. پس به عده‌ای از اطرافیانش گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما میتوانید تخت او راه پیش من حاضر آورد، قبل از آنکه نزد من بیایند و تسلیم شوند (تابدین وسیله باقدرت شگرفی رویارویی گردند و دعوت مارا پذیرند)».

برخی از مفسران می نویسد: سلیمان علیه السلام می خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد الله متعال است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

امام بیضاوی در این مورد مینویسد: سلیمان علیه السلام میخواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده و برقدرت فراوان و صدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن وزکاوت اورا آزمایش کند و بداند آیا آنرا باز میشناسد یا خیر؟ (تفسیر بیضاوی ۸۳/۲).

قالَ عَفْرِيْثٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقُوْيٌ أَمِينٌ (۳۹)

عفریتی (تنومندي) از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم. (۳۹)

یادداشت:

«عفریت»: از جمله نیرومندترین و قوی هیکل ترین جنیان بشمار می رود.
(ملاحظه شود سوره‌ای سپا / ۱۲، و سوره ص / ۳۵).

تفسیر:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ «عفریتی از جنیان بسیار نیرومند سرکش و زور آور به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: من آن را برای تو حاضر می آورم پیش از اینکه (مجلس به پایان برسد و) تو از جای برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم». سدی مفسر و تاریخ نویس مشهور جهان اسلام می نویسد: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاؤت و حکومت میان مردم مینشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» (تفسیر انوار القرآن).

من میتوانم باسرعتی زیاد بدون اینکه آسیبی به آن (او) برسانم، آن (او) را نزد تو بیاورم. ولی سلیمان علیه السلام میخواست این کار خیلی سریع‌تر انجام گیرد. ابن عباس(رض) در تفسیر خویش می نویسد: «يعني من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم». (در این هنگام) یکی دیگر که علم و قدرتش بیش‌تر بود برخاست و گفت:

قالَ الَّذِي عَنْهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفَكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقْرًا عَنْهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوْنِي أَلَّا شُكُرٌ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِّيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از چشم بر هم زدنت نزد تو می‌آورم. و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند، که آیا شکر می‌گزارم یا ناشکری می‌کنم؟ و هر کس شکر گزارد تنها به سود خود شکر می‌ورزد، و هر کس کفران (نعمت) کند، پس بدون شک پروردگارم بی‌نیاز کریم است. (۴۰)

تفسیر:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»: مراد کسی است که مرد خدا بوده و دانش فراوان و عمیقی از کتاب الله را نصیب بود. برخی از مفسران نام این شخص محترم را آصف ابن برخیا معرفی می‌دارند.

آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان عليه السلام بحیث وزیر ایفای وظیفه می‌کرد. و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند.

ابن‌کثیر از زهري نقل می‌کند که آصف بن برخیا گفت: «يَا إِلَهًا وَإِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنْتَ بِرَبِّهَا». «ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبدی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور».

پس در دم تخت بلقیس رو به روی وی حاضر آورده شد.

به قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان عليه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «مَنْ آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی نزد می‌آورم» گویی سلیمان عليه السلام سخن عفربیت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان عليه السلام برای کوچک شمردن و تحفیز توانایی عفربیت گفت: من قبل از آنکه چشمت را بر هم زنی، آن را به نزد می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلکها برای نگریستن و مراد از «یرتد»، به هم‌آوردن دوباره پلکهای چنانکه به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به هم زدن انجام دهی.

سلیمان عليه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آنگاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان عليه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا اینکه کفران می‌کنم؟ آیا حق تعالی را در برابر این نعمت‌ها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرو می‌گذارم و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشندۀ؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسیر انوار القرآن).

تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان :

بعد از اینکه هدایایی ملکه بلقیس به سویش بازگردانده شد، ملکه بلقیس به همراه کاروانی تشریفاتی مشکل از بزرگان و سرداران مملکت سبا را ترک کرده و به راه افتادند. به راستی (بلقیس) صلح و سلامت را برای سرزمین و ملت‌ش می‌خواست و به سوی مملکت

سلیمان علیه السلام در بیت المقدس رفت و دوستی خود را نسبت به حضرت سلیمان اعلام کرد. (این در حالی بود که) نمی‌دانست برسر تخت پادشاهی اش چه آمده است.

هنگامی که آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سلیمان علیه السلام رسید، سلیمان علیه السلام هدایت فرمود که قبل از رسیدن کاروان تشریفاتی آنان و ورودشان به نزد حضرت سلیمان علیه السلام تخت اش اورده شود، تخت ملکه بلقیس بنابر هدایت حضرت سلیمان آورده شد.

تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟

چون نص صریحی در این باره وارد نشده است، لذا مفسرین در مورد آن شخص و مراد از «علم کتاب» اختلاف نظر دارند، حتی برخی از مفسرین به روایات بنی اسرائیلی (روایات منقول از علمای اهل کتاب) استناد جسته اند.

سید قطب مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «نام این شخص و اسم کتابی که علم و دانشی از آن فراگرفته است، گفته نمی‌شود. تنها چنین مفهومیم که همچون کسی مرد مؤمنی است و با خدار تماس و پیوند است. برخی از مفسران دنباله این فرموده به این فرموده الله «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» (آیه 40: نمل) استناد فرموده میفرمایند: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت.

یکی میگوید: این کتاب تورات است. دیگری میگوید: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. و آن دیگر چیزی جدای از این وازان میگوید، و آن را که خبرشد خبری بازنیامد! اما در آنچیزهایی که گفته‌اند تفسیری و تعلیلی نیست که دل از آن بیاساید و یقین بخشد و یقین نماید. برخی از مفسران گفته اند که این شخص خود سلیمان علیه السلام بوده است. ولی ما معتقدیم که شخص دیگری بوده است.

چون اگر آن شخص خود سلیمان بود روند قرآنی نام او رامی‌برد، و آنرا پنهان نمی‌کرد، در حالی که داستان درباره او است. اصلاً علّتی برای پنهان کردن نام او در این موقعیت شگفت و زیبا در میان نیست. برخی دیگر از مفسران گفته‌اند، نام این شخص آصف این برخیا بوده است.... اینان نیز بر این گفته دلیلی (صریح از کتاب و سنت) در دست ندارند». به همه حال طوریکه گفته شد: آن شخص در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سرای سلیمان علیه السلام آورد نه خود بلقیس بلکه او خود همراهانش بعدها نزد سلیمان علیه السلام می‌روند؛ اما باید متوجه این قضیه بود که لفظ "آصف بن برخیا" در احادیث صحیح نبوی هم وارد نشده و معلومات بیشتر بر اساس روایات اسرائیلیات است و لذا نمی‌توان زیاد به این گونه روایات استدلال نمود. بنابر این حتی در کتب اسلامی نیز نمی‌توان بصورت قطع و یقین در مورد این شخص و احوال او مطالب را بدست آورد.

علامه عبدالرحمن سعدي در مورد آن شخص میگوید: «او مرد عالم و صالحی نزد سلیمان بود، که وی [اسم اعظم] خداوند را می‌دانست؛ همان اسم که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، جواب میدهد، و هرگاه با آن از او چیزی خواسته شود، می‌دهد.» بهر حال هدف از این آیه مبارکه دانستن نام آن شخص و اینکه بر چه کتابی علم داشته، نبوده، بلکه یکی از اهداف آیه نتیجه ماجرا است که در انتهای آیه ذکر شده است. بنابر این بر ما لازم نیست که بدبانی اسم ها بگردیم، بلکه باید از داستان عبرت بگیریم و این همان تکلیفی است که بر دوش ما نهاده شده..

ولی اگر با زهم قصد دارید معلومات بیشتری در این زمینه بدست آورید لطفاً به کتابهای

تفسیر قرآن مراجعه کنید.

قَالَ نَكِرُوا لَهَا عَرْشَهَا تَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الظِّينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

(سلیمان) گفت: تختش را [با تغییر دادن در زینت و آرایش] برایش ناشناس و دگرگون سازید، تا ببینیم که آیا [به شناخت آن] پی می برد یا از آناني میشود که راهیاب نمی گردد؟ (۴۱)

تفسیر:

بدین ترتیب حضرت سلیمان علیه السلام می خواست با ایجاد تغییرات در تخت اش برایش ناشناس گردانید تا با این کار، بلقیس را از نظر فراتست عقلی بیازماید در میزان هوش و ذکاوتش بنگرد که آیا به شناخت آن پی میبرد یا از کسانی است که پی نمی برند؟ ملکه بلقیس وارد بارگاه و دربار حضرت سلیمان شد و بعد از این که در مجلس همچون پادشاهان نشست به او گفتد:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَائِنَهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكَانَ مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تواین چنین است؟ گفت: گویا این همان است. وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم. (۴۲)

تفسیر:

عکرمه میگوید: «بلغیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، میترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: «**قَالَتْ كَائِنَهُ هُوَ**» بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است. ابن کثیر گفته است: این نشان دهنده ضریب هوشی بالای او است. (ابن کثیر ۶۷۳/۲).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

چیزی را که [ملکه سبا] به غیر از الله پرستش میکرد، او را (از عبادت الله) باز داشته بود، چون او از جمله قوم کافر بود. (۴۳)

تفسیر:

سلیمان از جایگاهش برخاست و به تعقیب او بلقیس نیز جای خویش برخاست، سپس حاضران در مجلس نیز به دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوی سالن های داخلی قصر که از شیشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مکانی بسیار وسیع بود که سقف آن به وسیله‌ی ورق و با تکیه بر ستون‌های زیبا پوشیده شده بود.

سلیمان علیه السلام کمی درنگ کرد، تا بلقیس را جلو بیندازد. دراین هنگام که بلقیس خواست بر روی صفحه بلور قدم بگزارد، ساق پاهای خود را بر هنره کرد. چون او تصویر پای کاروانیان و همراهان خود و همچنین تصویر ستون‌های قصر را بر سطح بلور قصر مشاهده کرد و فکر کرد که آنچا روی زمین حوضی پر از آب صاف و گوارا است. سلیمان علیه السلام در همین اثنا تبسی کرد و گفت:

قَيْلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ {٤٤}

به او (بلقیس) گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، هنگامی که آن را دید گمان کرد که حوض است، و دامن را از ساق هایش برکشید. (سلیمان) گفت: این قصری صاف و ساده از آبگینه هاست. [ملکه سبا] گفت: پروردگار! من به خود ظلم کردم و اکنون همراهی سلیمان تسليم پروردگار جهانیان شدم. (۴۴)

تفسیر:

دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «**بَهْ أَنْ زَنْ گَفَتْهُ شَدْ: بَهْ صَرْحَ وَارْدَ شَوْ**» صرح: کاخ پادشاهی است. این قتبیه میگوید: صرح تخته هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق هایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «**گَفَتْ: سَلَيْمَانَ «اَنْ قَصْرِيْ صَافْ وَصِيقْلَى اَزْ آبَگِينَهْ هَاسْتْ**» و آب نیست. مرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسليم شد: «**گَفَتْ: پَرَورَدَگَار!** من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسليم شدم». (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

بلقیس از دم و دستگاه حضرت سلیمان علیه السلام شگفتزده شد و سلطنت و قدرت مادی و معنوی خود را در برابر فرمان روایی و توانایی و دارایی سلیمان، ناچیز دید و گفت: (هم اینک پشیمانم) و با سلیمان خویشتن را تسليم پروردگار جهانیان می دارم (و به پیغمبری او اقرار مینمایم و تو را به یگانگی میستایم)».

ابن کثیر گفته است: خلاصه مطلب اینکه سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت و شکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و در بارهی آن به دقت فکر کرد، تسليم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، و خود را تسليم امر خدای عزوجل کرد. (مختصر ابن کثیر ۶۷۴/۲).

این صحنه از صحنه های جدال میان ایمان و کفر، عبرتی است برای کسانی که بر خود ستم کرده اند، تا بدانند که در نهایت پیروزی از آن افراد با ایمانی است که تسليم فرمان های پروردگار جهانیان می باشدند. (تفصیل موضوع را میتوان در رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مطالعه فرماید.

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی میکرد که دارای مدنیتی ریشه دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدنیتی ریشه دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و حیران کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسليم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنها ی دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم از ابن عباس(رض) در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن‌کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس(رض) رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه قصه‌ی موسی و داود و سلیمان علیهم السلام از پیامبران بنی اسرائیل بیان یافت، اکنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک و بت پرست بپراهه رفتند و زیانبار شدند و دیگر این که میان پیامبران عرب وغیر عرب در پیام رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

بناءً در آیات (45 الی 53) قصه‌ی صالح علیه السلام و قومش مورد بحث قرار می‌گیرد.
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانٌ يَخْتَصِمُونَ (۴۵)
 و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که الله یکتا را پرستید، پس قوم بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و دیگر کافر) و با هم به مخاصمه و جدال می‌پرداختند. (۴۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: هدف از داستان های قرآنی عبارت است از:

۱ - تفکر

۲ - عبرت گرفتن

۳ - جلوگیری از انحراف قصه‌ها

۴ - بر طرف کردن اختلافات

۵ - آگاه کردن مردم از سنت های الهی در مقابل کارهای نیک و بد. بعد از اینکه در این سوره مبارکه الله داستان موسی علیه السلام را بیان داشت به تعقیب داستان و قصه داود و سلیمان علیهم السلام را به بیان گرفت و اینک در این آیات به داستان «صالح» و «لوط» علیهم السلام را بیان می‌دارد.

تمود: نام قوم صالح علیه السلام است که قصه‌آن در سوره شعراء و سوره‌های دیگر بیان یافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند.

خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد، نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آن‌ها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند.

از آنجائیکه سرلوحه دعوت انبیاء را توحید تشکیل میدهد. حضرت صالح علیه السلام پیام توحید را بر ایشان آورد، قومش به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای مؤمن و دسته دیگر کافر. و هر یک هم با دسته دیگر بر سر دین و آیین خویش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع میان حق و باطل دائمی است. انتظار نداشته باشید همهی مردم منطق شما را بپذیرند.

برخی از مفسران می‌نویسند که: دشمنی، خصومت و ستیزه میان دو گروه، در باره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟

مجاهد میفرماید: دو گروه مؤمن و کافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با

حمل بر معنی، يُحْتَصِمُونَ به صورت جمع آمده است. (تفسير صفوات التفاسير صابوني).
قَالَ يَا قَوْمَ لَمْ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ {٤٦}

(صالح) گفت: اي قوم من! چرا بدی (عذاب) را پیش از نیکی (رحمت) به شتاب می طلبید؟
 چرا از الله درخواست آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟ (۴۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«السَّيِّئَةِ»: بدی. مراد عذاب خدا است. چرا که قوم صالح میگفتند: اي صالح! اگر راست میگوئی که تو پیغمبری وعداب خدا درکمین گنهکاران است، آنچه را که ما را از آن بیم می دهی بر سر ما بیاور (اعراف / 77). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

تفسیر مفسران می نویسند: کافران از بس که منکر بودند به صالح عليه السلام میگفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشدگی نمی کنید؟ چرا که درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است! (تفسیر صفوة التفاسير).

حضرت صالح عليه السلام، مردم را از عذاب الهی میترسانید و به آنان هشدار میداد، ولی آنان میگفتند: «وَ قَالُوا يَا صَالِحُ أَنْتَ بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ {٧٧}» (سوره اعراف) (وگفتند: اي صالح! اگر از فرستادگان خدایی، پس عذابی را که وعده میدهی برای ما بیاور). در این آیه، صالح عليه السلام میگوید: چرا شما به جای خیر، سراغ شر را می گیرید؟ همان گونه که کفار از حضرت هود عليه السلام و پیامبر اسلام صلی الله عليه و آله نیز تعجیل در عقوبت را می خواستند.

قَالُوا اطَّيَرَنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ {٤٧}

گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند، فال بد گرفته ایم. (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین میگردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید. (۴۷)

متهم ساختن انبیاء عليهم السلام به فال بد:

کلمه‌ی «تطیر» از «طیر» به معنای پرنده است. «تطیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافي با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده‌ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

تطیر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله عليه وسلم بوده. از این رو عملی رشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، وگاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بدخود میدانند.

مردم عرب هنگام سفر، پرندگان را رها میکردند که اگر به سمت راست میپرید (این کار را به فال نیک میگرفند و) سفر میکرند و اگر آن پرنده به سمت چپ میپرید (فال آنرا بد می گرفند و) حتی در زیارت موارد سفر خویش را کنسل هم میکرند. (تفسیر کشاف).

قابل یاد آوری است که: مبحث فال بد بستن به انبیاء، سابقه طولانی دارد، در قرآن عظیم الشأن این مبحث مکرر تذکر رفته است از جمله: فرعونیان بدختی‌ها که بدان مواجه شدند آنرا به موسی عليه السلام نسبت می دادند: طوریکه در (آیه 131 سوره اعراف) آمده

است: «فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصْبِحُهُمْ سَيِّئَةً يَطْبَرُوا بِمُوْسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (آل عمران: 131) (پس وقتی نیکی به آنها دست می داد میگفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بد فالي می گرفتند. آگاه باشید که بد فالي (خوشبختی و بد بختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی دانند.)

دیده می شود که: ر فاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، ولی زمانیکه به تلخی و سختی مواجه می شدند این امر برای آنان ناشناخته و نا باورکننده بود. اکثر فرعونیان به جای آنکه به اثر قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و به خود ایند و توبه نمایند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسی عليه السلام نسبت میدادند. همچنان به حضرت عیسیٰ عليه السلام می گفتند: «قَالُوا إِنَّا نَطَّيْرُنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تُنَتَّهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمْسَكُمْ مِنَّا عَذَابُ الْيَمِّ» (آل یم: 18) (آیه 18 سوره یس) (کفار به انبیاء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفته ایم (وجود شما شوم است و مایه‌ی بد بختی ما) و اگر از حرقتان دست بر ندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب در دنکی به شما خواهد رسی.

همچنان به حضرت صالح عليه السلام گفتند: «قَالُوا اطَّيَرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» (آل صالح: 48) (مردم به صالح) گفتند: ما تو و همراهانت را به فال بد گرفته (وقحطی موجود به خاطر وجود شماست).

صالح) گفت: فال (وسرنوشت نیک و بد) شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید).

خواندنگان گرامی !

بنابراین قاعدة کلی نقض نشده است و آن اینست که؛ هیچ چیز دارای خیر و شر نیست جز به اذن الله تعالى، و هرگونه طیره یا بدشگونی، بدقدمی شرک است و حرام میباشد و زن یا اسب یا منزل در ذات خود شوم نیستند بلکه همانطور که گفته شد منظور از بدشگونی، در آنها به سبب زیانی بود که الله تعالى در بعضی از آنها نهاده بطوری که منفعت زیادی به غیر خود نمیرسانند. والله اعلم

و بر همین اساس امام ابن قیم رحمه الله میرماید: «هرکسی که معتقد باشد به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم و طیره را به شیئی از اشیاء نسبت داده اند بگونه ایکه آن شیء در ذات خود (در ضرر رساندن یا نفع رساندن) مؤثر است، پس براستی که بزرگترین افتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهی بسیار دوری بسر می برد» (مفتاح دار السعادة: 258/2).

برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است:

از آیه مبارکه بر میاید که: فال گرفتن خوب و بد، در طول تاریخ بشری وجود داشته و به اصطلاح فال گرفتن سابقه طولانی دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافی و باطلي است که دین مقدس اسلام آنرا تایید نمی کند بلکه با آن مبارزه میکند و اعتقاد به فال یا فال گرفتن منافي با توحید است. مسلم در صحیح خود از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: (هرکس نزد فال گیری برود و از او درباره‌ی چیزی سوال کند، نماز چهل شب او

قبول نمی شود). (مسلم ش/2230 ودر آن به جای چهل روز، چهل شب آمده است). عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيِّرَ أَوْ تُكَهَّنَ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحْرَ لَهُ، وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ»: (هر کس فال بگیرد و یا برایش فال گرفته شود، یا افسونگری کند و یا برایش افسونگری شود یا جادو کند یا برایش جادوگری شود. و هر کس به نزد کاهنی برود و او را در آنچه می گوید: و به یقین به آن چه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کافر شده است). بزار 9/52 به روایت عمران بن حصین.

پناه بردن به فال سحر و جادو توسط کسانی به عمل می آید که: به الله متعال و حکمت الهی ایمان نداشته باشد، دست به خرافات زده و به خرافات پناه می برد.

واقعاً هم در یک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهی، حاکم نباشد، چهره هایی که مایه‌ی برکت هستند مایه‌ی بدختی معرفی می شوند. تلخی‌ها و ناگواری‌ها، هر یک دلایل حکیمانه‌ای دارد که خداوند قرار داده است. و باید بدانیم که: حضور انبیاء، به معنای محو مشکلات طبیعی و روزمره نیست. و نباید فراموش کنیم که: برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (٤٨)
ودر آن شهر نه گروه بودند که در زمین فساد می کردند و اصلاح گر نبودند. (٤٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رَهْطٍ» به دسته‌ای گفته می شود که میانشان رابطه‌ی گرمی باشد. (التحقيق فی کلمات القرآن).

تفسیر:

صالح علیه السلام در شهر بنام «حجر» که در شمال غرب جزیره العرب موقعیت دارد زندگی بسر می برد. در این شهر نه گروه هم زندگی می کردند.

مفسیر مشهور جهان اسلام ضحاک می فرماید که: آن نه نفر بزرگان شهر بودند.

این نه نفر از جمله انسان های بی نهایت شریر به شمار میرفتند، که با ظلم و ستم و ارتکاب بدی ها و جرایم، و فساد در زمین مشغول بودند، این نه نفر مطابق تعریف قرآن «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» کارشان فساد بود و به هر وسیله‌ای مردم را آزار می دادند.

ابن عباس(رض) گفته است: همین افرادی بودند که شتر را بقتل رسانیدند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لِنُبَيِّنَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهَدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (٤٩)

آنها گفتد: بیانید قسم بخورید(عهد ببندید) که بر صالح و خانواده اش شبخون میزنیم و آنها را به قتل میرسانیم، باز به ولی دم او می گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم. (٤٩)

تفسیر:

طوریکه یاد آور شدیم: این نه نفر در بین خود به مشوره پرداختند، و در ضمن به همیگر قسم هم یاد کردند که: حتماً به صالح علیه السلام و خانواده اش شبخون می زنیم و همه را می کشیم، «ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهَدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» سپس به ولی او می گوییم: ما در قتل آن هیچ نقشی نداشتیم و در آن دخیل نبودیم و قاتل صالح و خانواده اش را نمی شناسیم.

ابن عباس(رض) در این مورد می فرماید که آنان در نهایت به منزل صالح علیه السلام هجوم

آوردند، و شمشیر ها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران کرده و به قتل رساندند.
(زاد المسیر ۱۸۲/۶).

در این آیه مبارکه درس مهمی برای ما مسلمانان نهفته است؛ و آن اینکه: چگونه اشخاص و یا هم گروه های باطل برای تحقق اهداف خویش متحد میشوند، و برای انجام عمل جرمانه خویش قسم هم یاد می کنند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرُنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرونَ (۵۰)

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم (برای هلاکت آنها و نجات صالح) تدبیر نمودیم، در حالیکه آنها خبر نداشتند. (۵۰)

تفسیر:

مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است:

«مَكْرُوا»: نقشه کشیدند. توطئه کردند. به چاره جوئی پرداختند (مالحظه شود سوره های: آل عمران / ۵۴، افال / ۳۰).

به یاد داشته باشید که پروردگار با عظمت ما تدبیر مردم را می داند، ولی با تأسف مردم از تدبیر الله متعالی نا خبر هستند. یکی از نمونه های مکر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهکاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همین که پیمانه‌ی آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار میشوند.

برای کشندهای صلاح علیه السلام و خانواده اش در تاریکی های شب نیرنگی زندن، ولی حق تعالی پیامبر ش صالح علیه السلام ویاران شان را حمایت کرد و آن گروه اشرار را با عذابی علیم و ناگهانی غافلگیر ساخت، در حالیکه آنان توقع نزول عذاب الهی را بر خود نداشتند. ابو حیان گفته است: نیرنگ و حیله‌ی آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح علیه السلام بود و مکر خداوند متعال عبارت بود از این که آنها را به شیوه‌ای نابود کرد که خود از آن سر در نیاوردند. (البحر ۷/۸۵).

محمد بن اسحاق در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: «آن نه نفر بعد از آنکه شتر را کشتن، به یک دیگر گفتند: بباید صالح علیه السلام را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده اش شبخون زندن اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آنگاه اولیای شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم که هرگز اجازه نمی دهیم او را در حالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخن‌ش صادق باشد، شما دیگر بر قهر پروردگاری‌تان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح علیه السلام برداشتند و به خانه های خود بازگشتد».

قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟

قرآن عظیم الشأن در مورد هلاکت قوم ثمود تعابیر مختلفی را ببیان گرفته است، از آن جمله می‌فرماید:

هلاکت این قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جاثِمِينَ (۷۸)» (اعراف، ۷۸). (ناگهان زمین لرزه شدید آنان را فراگرفت، پس شب را به

صبح آوردن، در حالیکه در خانه هایشان به رو افتادند (و مردند). این آیه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله بیان کرده؛ امّا سوره‌ی فصلت آیه ۱۷ و سوره‌ی ذاریات آیه‌ی ۴۴، آن را توسط صاعقه دانسته است.

«فَأَخْذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابر این شاید دو جزا (صاعقه و زلزله) در یک لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثیر زلزله). هلاکت این قوم توسط صاعقه طوریکه فوق یاد آور شدیم. **«فَأَخْذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»** (ذاریات، ۴۴).

هلاکت این قوم توسط صیحه: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ»^{۶۷} (۶۷). (هد، ۶۷) (و ستمگران را صیحه‌ای (آسمانی) فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به روی در افتادند (و مردند).

صیاح (مصدر صیح) یعنی صدا، صدای شدید. صیحه در اصل به معنای صدایی است که از شکستن چوب یا پاره شدن پارچه حاصل شود. این کلمه به عذاب نیز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهانی)

در ضمن قابل یاد آوری است که: هیچ مانعی وجود ندارد که هر سه عذاب، در یک زمان بالای قوم ثمود واقع شده باشد.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمْرَنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱)

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ که ما آنان و قومشان را همگی در هم کوییدیم و هلاک کردیم. (۵۱).

تفسیر:

پیروی از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آمده باش دشمنان برای ارتکاب جنایت، سبب قهر الهی است، گرچه آنان به اهداف پلید خود نرسیدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پیامبر را بکشند و برای قتلش در کمین هم نشستند، ولی موافق به قتل آن نشدند، لکن نتیجه خودشان به هلاکت رسیدند). «در این هیچ جای شکی نیست که: سنت الهی بر پیروزی حق بر باطل بنا نهاده شده است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: برسر این گروه چه آمد و به چه سر نوشته گرفتار شدند، و این خود درس عبرت ناکی است، که نتیجه و ثمرة عمل بد انسان را به کجا می کشاند، و چگونه الله متعال همگی آنان را نابود و ریشه کن ساخت و حتی یک تن از آنان را نیز باقی نگذاشت.

فَتِلْكَ بِيُوْثُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲)

پس این خانه‌های آنان است که به سبب ظلمشان به زمین افتیده است.

بی‌گمان در این (ماجرا) برای مردمی که می دانند، دلیل و نشانه‌ای است (۵۲).

تفسیر:

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت‌ها و نشانه‌ها، به تنها ی کافی نیست؛ بلکه انگیزه‌ی عبرت آموزی در انسان‌ها لازم است. زمانیکه قهر الهی نازل شود، دیگرتر و خشک را نمی‌بیند، بلکه همه را با هم می سوزاند، بناءً در این حالت حتی اشخاص متّقی از عذاب مستثنی شده نمی تواند واژ آن نجات یافته نمی تواند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و قطعاً در این (سزا، عبرت و

نشانه روشنی است برای اهل علم، عترتی بزرگ است برای کسانیکه از قدرت الهی اطلاعی دارند و از آن پند و عبرت هم نمی‌گیرند.

وَأَنْجَبْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (٥٣)

ماکسانیرا که ایمان آورند و همواره پرهیزکاری میکرند، نجات دادیم. (۵۳)

تفسیر:

- آثار ایمان و تقوا، مخصوص آخرت نیست؛ اهل تقوا، در دنیا نیز نتیجه‌ی کار خود را میبینند. دیده شد که الله متعال پیامبر اش صالح عليه السلام و مؤمنان پرهیزگار را که با صالح عليه السلام بودند و به طاعت اش گرویده و نافرمانی هایش را فرو میگذاشتند از عذابی که بر قوم ثمود نازل شد نجات پیدا کردند.

به گفته‌ی آلوysi: 120 نفر از ایمان آورندگان که با صالح عليه السلام بودند از عذاب الهی نجات یافتند و باقی 5 هزارخانه وار، گرفتار عذاب هلاکت بارشدند.

تفسران مینویسند: حضرت صالح عليه السلام بعد از این واقعه مدتی زندگی بسر برد، و در نهایت در منطقه الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (54 الی 55) قصه‌ی لوط عليه السلام و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (٥٤)

ولوط را (به یادآور) هنگامی که به قومش گفت: آیا عمل فاحشه را انجام میدهید در حالیکه (قباحت آنرا) نمیدانید؟ (۵۴)

تفسیر:

قصه و داستان قوم لوط عليه السلام و گناه شنیع و قبیح آنها بصورت کل در قرآن عظیم الشأن در سوره های اعراف، هود، حجر، آنیباء، نمل، عنکبوت، صفات، ذاریات و قمر بیان گردیده است.

در این سوره‌ها در یافتیم که: چگونه پیامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهان شایع زمان خود به شدت مبارزه می‌کنند.

قباحت لواط برای همه روشن است، و حرامت لواط تنها در شرعیت اسلامی نه بلکه در همه ادیان ممنوع اعلام گردیده بود.

در این آیه مبارکه خواندیم که قوم لوط عليه السلام مرتكب چی عمل شنیع لوطات نبود که نشدن، آنان در تجمعات علی‌ارتكاب عمل لواط را در برابر چشم یکدیگر انجام می‌دادند.

أَنِّيْكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنِّيْكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (٥٥)

آیا شما برای شهوت رانی، به جای زنان به سراغ مردان می‌آید؟ بلکه شما قومی هستید که (عقوبت این جرمیه را) نمیدانید. (۵۵).

شرح لغات و اصطلاحات:

«تَأْتُونَ»: از مصدر اتیان، به معنی جماع و نزدیکی است. «شَهْوَةً»: آرزومند گشتن. تمایل به جماع. مفعول له، یا حال است. «ترجمه معانی قرآن»

پایان جزء نوزدهم

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (56 الی 58) ادامه قصه ی لوط به بیان گرفته میشود:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرُجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتُكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶)

آنها جواب جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها مردم پاکدامن (و بیزار از ناپاکی‌ها) هستند. (۵۶)

تفسیر:

خصوصیت همیشگی جنایتکاران و گنهکاران در طول تاریخ بشری همین است که فاقد منطق اند، و همیشه در برابر انبیاء متسل به زور شده اند.

در ضمن نباید فراموش کرد که: در شرع اسلامی سکوت و چشم پوشی در برابر گناه، منوع میباشد، لااقل اگر کدام کاری دیگری که کرده نمی توانیم، این قدر باید کنیم که فضا را بر گناه کارتندگ سازیم. در آیه هیچ جای شکی نیست که مبارزه در نهی از منکر، در بسیاری اوقات توان تبعید شدند را نیز هم دربر دارد.

قتاده رضی الله تعالى عنه میفرماید: به خدا قسم آنها عیبی نداشتند که از آنها عیب و ایراد بگیرند جز اینکه میگفتند: آنان از اعمال زشت و فبیح خود را پاک نگه می دارند.

ابن عباس(رض) گفته است: آنها را به مسخره واستهزاء میگرفتند و میگفتند: خود را از لواط با مردان پاکیزه نگاه می دارند. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۱۳).

يعني: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی میکنند. و در زیاتر از موارد این سخن را از روی استهزاء و تمسخر بیان می داشتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتُهُ قَدْرَنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷)

ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، به جز همسرش که او را از جمله باقیماندگان (در عذاب) مقدر کردیم. (۵۷)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران الهی، تحت حمایت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طریق اسباب طبیعی است. لوط عليه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پیدا کند جز زنش «قدرنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ» به مقتضای قضا و تقدير خود او را جزو نابودشده‌گان و ماندگاران در عذاب قرار دادیم. از جمله زن کافرش با هلاک شدگان باقی ماند؛ زیرا او قومش را بر انجام فحشا یاری میکرد.

ابن‌کثیر می نگارد: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط عليه السلام آگاه میکرد». (۵۸)

طوریکه دیده شود که: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهیشده نمیتواند، بلکه نجات از غضب الهی همانا شایستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءَ مَطْرُ الْمُنْذَرِينَ (۵۸)

و برسر آنها بارانی [از سجیل] باراندیم، پس چه بد است باران بیم داده شدگان. (۵۸).

تفسیر:

واضح است که: مقدرات الهی، به عملکرد خود انسان بستگی دارد. آنده از اشخاصیکه با لواط تولید نسل را قطع میکنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست میدهند.

تغییر مسیر ازدواج، به هم جنس بازی، و تغییر قانون خلقت، سبب تغییر باران رحمت به باران عذاب میشود. واقعاً آن باران چه بد بارانی بود؛ زیرا الله متعال قومی را که پیامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نایبود گردانید.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (59 الی 64) بحثی در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرًا أَمَا يُشْرِكُونَ (۵۹)

بگو: حمد مخصوص ستایش برای الله است. و سلام بر آن بندگانش که(آن را) برگزیده است. آیا خداوند بهتر است یا بت های را که شریک او قرار میدهند؟ (۵۹)

تفسیر:

زمخشري ميفرمайд: الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله عليه وسلم هدایت فرموده است، تا اين آيات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است از سپاس خدا و درود بر پیامبران.

دانشمندان و سخن سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارت برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده اند. (تفسیر کشف ۲۹۵/۳).

همچنان در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم چون این آیه را می خوانند، ميفرمودند: «بِلَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى وَأَجْلٌ وَأَكْرَمٌ». «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

**أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتَنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ
بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِثُوا شَجَرَهَا إِلَّاهٌ مَعَ اللَّهِ بْلَهُمْ قَوْمٌ يَعْدُلُونَ (۶۰)**

یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم در حالی که شما نمی توانستید درختانش را برویانید، آیا در جنوب خداوند خدایی هست؟ نه، بلکه در حقیقت آنها گروه کجوه هستند. (۶۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**حَدَائِق**»: جمع حدیقة، باغ هایی که دارای آب کافی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده باشند. «**ذَاتَ بَهْجَةٍ**»: زیبا و شادی‌افزا. «**بَهْجَةٍ**»: زیبائی رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معانی قرآن»

**أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خَلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ
حَاجِزًا إِلَّاهٌ مَعَ اللَّهِ بْلَهُمْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱)**

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای زمین کوه های ثابت و پا برجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با الله است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاہلند). (۶۱).

تشريح لغات و اصطلاحات :

«**رَوَاسِيَ**»: جمع راسیه، کوههای محکم و پابرجا (رعد آیه: 3، حجر آیه: 19). «**الْبَحْرَيْنِ**»:

درياي شور و درياي شيرين (فرقان آيه: 53، فاطر آيه: 12). «ترجمه معاني قرآن»
أَمَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ مَعَهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٦٢)

يا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند، و سختی را دور می‌کند، و شما راجانشین زمین می‌سازد. آیا معبودی با الله هست؟! شما بسیار کم پند می‌گیرید. (۶۲).

تفسیر:

«المضطر»: درمانده. ناچارکسی که اضطراری و ناچاری او را گرفته است. این شخصی در صورتیکه آمرزش بخواهد، یامظلوم است چون به بارگاه پروردگار باعظمت دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را چون به اخلاص تمام صورت گیرد و دین خویش را برایش خالص‌گرداند اجابت می‌کند. شرط استجابت دعا، قطع امید از دیگران و اخلاص در دعاست. باید گفت که: آنده اشخاصیکه باسکوت، از الله تعالى حاجتی میخواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگانش حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. یا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات خود از الله متعال.

فضیلت دعا:

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم الله متعال در قرآن کریم و هم پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث شریف تاکید بسیار نموده‌اند. بنابرین دعا بهترین توشهی روز آخرت و بزرگترین مراد و مقصود مؤمنان و نیکوکاران به شمار می‌رود، و در عین وقت عبادت مهمی است.

در اجابت دعا عجله بکار نیست:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجِبْ لِي» (دعاییکی از شما قبول می‌شود تا وقتی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم ولی مستجاب نشد). (متفق عليه).

در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش».

دعای مظلوم:

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وقتی معاذ(رض) را به یمن فرستاد به او فرمود: «... وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» (از دعای مظلوم بپرهیز؛ زیرا که بین دعای او و الله حجاب و پرده‌ای نیست). (متفق عليه).

دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر:

به دلیل فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ لَا شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعای مظلوم دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حدیث شماره (1538) و صحیح الجامع از علامه البانی حدیث شماره (3029)).

دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ لَا تُرْدُ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ» (دعای سه نفر رد نمیشود: دعای پدر به فرزندش، دعای روزه دار، و دعای مسافر) (الجامع الصغیر از علامه البانی شماره 5343) و فرمود این حديث حسن است. صحیح الجامع شماره 3032.

دعای حاکم عادل:

از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «الإِمَامُ الْعَادِلُ لَا تُرْدُ دَعْوَتَهِ» (دعای حاکم عادل رد نمیشود). (مسند امام احمد حدیث شماره 9723) تعلیق شعیب الأرنؤوط: حسن).

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی(رض) آمده است که فرمود: گفتم؛ يا رسول الله! شما به سوی چه چیز دعوت میکنید؟ فرمودند: «بِهِ سوی خدای یگانه دعوت میکنم، ذاتی که اگر بلایی به تو بررسد او را بخوانی، آنرا از تو دور میکند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آنرا به تو بر میگرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای بررسد و او را بخوانی، برای تو می رویاند...».

**أَمَّنْ يَهْدِكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ أَلِهَّ
مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ {٦٣}**

يا کسی که شمارا در تاریکی های صحراء و دریا هدایت میکند، و کسی که بادها را بشارت دهنگان پیش از نزول رحمتش میفرستد، آیا معبودی دیگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شریک وی می سازند. (۶۳)

**أَمَّنْ يَبْدَا الْخُلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ {٦٤}**

يا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید میکند، و چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی میدهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست میگویید. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيْدَأ»: می آغازد. «الْخُلْقَ»: آفرینش. «بَيْدَأ الْخُلْقَ»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرینش آن از عدم است. شاید هم هدف آفرینش مستمر اشیاء و انسان‌ها در همه ازمنه و ادوار جهان باشد (سوره های: قصص / 68، رحمن / 29).

«يُعِيْدُهُ»: آفرینش را بار دیگر برگشت میدهد. هدف از آن روز قیامت است. شاید هم هدف اعاده مستمر حیات و ممات برخی از موجودات و گردش چرخه زندگی در همین جهان با دست قدرت خدای سبحان باشد. از قبیل تبدیل لاشه و گیاه به خاک، و خاک به لашه و گیاه. (سوره: روم / 19). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

تفسیر مختری می نویسد: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر قیامت اند؟ در جواب گفته می شود: با فراهم کردن زمینه‌ی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است. (تفسیر کشاف ۲۹۷/۳).

«وَمَنْ يَرْزُقُهُ مِنَ السَّمَاءِ»: «وَ چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی میدهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات ثمر و برکت زمین را برایتان میرویاند؟

ابو حیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمیشود، خداوند متعال فرموده است: وَ مَنْ يَرْزُقُهُ مِنَ السَّمَاءِ - یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیله‌ی باران میدهد؟ وَالْأَرْضُ - یعنی چه کسی رزق شما را در زمین میدهد و نباتات فراوانی را برای شما می‌رویاند؟ (البحر ۹۰/۷).

«أَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ»: آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟

«قُلْ هَلْ تُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: در مورد اینکه گمان میبرید معبود و خدایی دیگر با «الله» هست، اگر راست می‌گویید دلایل و برهان خود را ارائه دهید.

در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اینکه خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدُلُونَ» ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار میدهند. و بعد از اینکه زمین را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه‌ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله‌ی «بَلْ أَكْثُرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن را ختم کرد. و بعد از اینکه جواب دادن به درمانده را یادآور شد، آن را به (قليلاً ما تذکرون) ختم کرد؛ زیرا وقتی درماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می‌کند که درمانده بوده است. و بعد از آنکه هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده‌آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی‌توانند راهنمایی کنند و سودی بدھند، آن را به تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ - ختم کرده است. (البحر ۹۱/۷)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 66) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبَعْثُثُونَ {٦٥}
در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می‌شوند؟ (۶۵)

تفسیر:

تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده خبر میدهد خداوند متعال است.
«وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: (انعام 59). «کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی‌داند».

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فرآگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می‌کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را دربرمی‌گیرد، و هرکس از آفریدگانش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می‌سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه‌ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می‌باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده‌ای که آب آنرا فرا گرفته، آگاه است.» (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (نحل 77) یعنی: ونهان وغیب آسمانها و زمین از آن خداست.

یک نکته مهم و آن اینکه اگر پیامبر صلی الله عليه وسلم در مورد مسئله‌ای خبر داده است

به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنرا از نزد الله تعالیٰ به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالیٰ اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمیتواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و با تاکید قرآن پیامبر صلی الله علیه وسلم غیب را نمی دانسته است: «**فُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سْتَكْثِرُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَنَّى السُّوءُ إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِّيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود وزیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم.**

علامه عبدالرحمن سعدي در تفسیر این آیه می نویسد: «**فُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا**» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب خدا، و شرّ را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «**وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سْتَكْثِرُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَنَّى السُّوءُ**» واگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر میشود پرهیز میکردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه میگشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من میرسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«**إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ**»: من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحدز می دارم.

«**وَبَشِّيرٌ**» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت میرساند، نیز با ترغیب و تشویق مردمان به انجام آن کارها. اما همه مردم این هشدار و مژده رسانی را نمی پذیرند، بلکه تنها مومنان از آن استفاده می برنند، و آن را می پذیرند.

بَلِ اِدَارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (٦٦)
بلکه علم ایشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تکامل خواهد یافت)، بلکه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلکه آنان در مورد آن کورند. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**إِدَارَكَ**»: به پایان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسیر ابن کثیر، تفسیر کبیر). پیاپی آمده است. اصل این فعل (تَدَارَكَ) و ماضی باب تفاعل است. «**إِدَارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ**»: آگاهی ایشان در باره قیامت به پایان آمده و به آخر رسیده است. دلائل و براهین متعدد و فراوانی بر وجود قیامت بدیشان نموده شده و به دستشان رسیده است، ولی آنان از آنها رویگردان هستند. «بنقل از ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمد.

تفسیر:

قابل تذکر است که اگر برخی از انسانها حاضر نیستند که حقیقتی را قبول نمایند، این بدین معنی شده نمیتواند و یا هم عدم قبول شان دلیل شده نمیتواند که آن امر اصلاً واقع نمی شود و یا هم اصلاً وجود ندارد.

تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: تفسیر: توسعن عقل شان درین میدان

از پا مانده و به حقیقت آخرت نرسیدند - گاهی شک میکنند و گاهی از آن منکر میشوند (موقع) و بعضی مفسرین چنین تقریر کرده اند که علم آنها بدرک آخرت نرسید و این نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالی الذهن مانند بلکه راجع بان در شک و تذبذب افتادند و نه فقط شک و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدی پوشیدند که اگر در آن غور و تأمل میکردند تمام شبهمشان رفع می شد.

خواندنگان گرامی!

در آیات (67 الی 75) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ (٦٧)

و کافران گفتند: آیا زمانی که ما و پدران ما خاک گردیم به راستی ما را از آن [زنده] بیرون می آورند؟ (۶۷).

انکار از قیامت، کفر است:

بشرکین مکه که منکرین بعثت بعد الموت و بر پای قیامت بودند می گفتد: زمانیکه ما و پدران ما میمیرند و اجساد ما پوسیده و متلاشی میشود، آیا دوباره زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و آیا واقعاً باری دیگر زنده می شویم این جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار میکنند، در حالیکه فراموش میکنند که خود از عدم خلق شده‌اند. و در این هیچ جای شکی نیست که: هر آنکه بار اول آنان را خلق کرده است می تواند بار دوم آنها را زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟

در برخی از اوقات انسان به خود می اندیشد و میپرسد، چه حکمت و فلسفه‌ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟

جواب واضح همین است که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله‌ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی‌داند که چه لحظه‌ای به سراغ او می‌آید و او را احاطه می‌کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می‌دارد.

نویسنده تفسیر «في ظلال القرآن» در این باره میفرماید: مجھول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان‌ها در زندگی خود مجھولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هرچیز برای بشر معلوم و هویدا میبود وحال آنکه او دارای چنین فطرتی است.

نشاط، شادابی وسعي وتلاش اش متوقف میشند و زندگی وي دچار رکود و انجماد میگردد. بلي انسان ها در پس پرده مجھولات حرکت میکنند، در پرتو مجھولات برحدر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را میبینند، در بوته تجربه قرار می‌گیرند، می‌آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گردآگرد را کشف میکنند. گره دادن دلها و احساسات به قیامت مجھول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند.

آنها نمی‌دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجھول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می‌آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم

باشد، اما کسانی که فطرشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می‌کنند، موجب غفلت و نادانی می‌شوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می‌کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

لَقْدُ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلٍ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است. (۶۸)

تفسیر:

افسانه شمردن سخنان انبیاء، از جمله حربهای خطرناک کافران است. کافران میگویند این وعده ای زنده شده بعد از مرگ؛ که توسط محمد(ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق می بود تا به حال وخت واقع میشد، این وعده به جزا افسانه های پیشینیان و خرافات گذشتگان چیزی دیگری نمی باشد.

فَلَمْ سِرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو: در زمین سیر کنید تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید(و چگونه همه هلاک شدند). (۶۹)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش. و از آنچه مکر میورزند، دل تنگ مباش. (۷۰)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

و میگویند: اگر راست گویید این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟ (۷۱)

فَلَمْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

بگو: شاید بعضی از آنچه را که به شتاب میطلیبد، به شمانزدیک شده باشد. (۷۲)

تفسیر:

تفسران مینویسند: آن عذاب عبارت بود از قتل و اسارتی که روز بدر نصیب آنها شد. باید متذکر شد که: کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل برتوthur احتمالی امرمور نظرنبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت میکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلي بزرگ است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند. (۷۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

و به راستی پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان میدارد و آنچه را آشکار میکند، می داند. (۷۴)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾

هیچ پوشیده و پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آنکه در کتابی روشن [چون لوح محفوظ] است. (۷۵).

تفسیر:

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمانها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است.

خواندنگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی مبحث در باره اثبات مبدأ و معاد از روی دلایل هستی حسی و عقلی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (76 الی 81) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٦)

همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف میکنند، بیان میکند. (76)

تفسیر:

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که تورات و انجیل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قادر به حل اختلافات اهل کتاب نبوده و تنها قرآن، که حاکم بر کتب آسمانی پیشین است، قادر حل اختلافات را دارد.

بناءً آیه مبارکه بیان می دارد که: پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلاف ها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن میبینند، قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است کتابی است حق که مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی اسرائیل را بیان میکند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می دهد، که آنها در این مورد به گروههای بی شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد الله متعال است. همچنان باید گفت که: اختلاف از مردم است، و گرنه مکاتب الهی در اساس و بنیاد خویش دارای اختلاف در بنیاد نیستند. در نهایت با تمام قوت گفت که: یکی از برکات قرآن عظیم الشأن، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهُدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (٧٧)

و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است. (77)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُؤْمِنِينَ»: هر چند قرآن مایه هدایت و رحمت و سعادت همگان است، اما ذکر مؤمنان بدان خاطر است که به خصوص ایشان از قرآن منتفع و بهرهمند میگردند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

واقعاً قرآن رحمتی است از جانب الله متعال برای پیروان پیروانش که آنها را به رضوان الهی رسانده و آنها را به راه فلاح و کامیابی رهمند مینماید.

امام قرطبی میفرماید: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می برنند (قرطبی ۲۳۱/۱۳).

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ بِمَا يَنْهَا مِنْهُمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٧٨)

بی گمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان فیصله خواهد کرد. او غالب دانا است. (78)

تفسیر:

يعني تنها ذات پروردگار است که میان اختلاف کنندگان در باره هر چه که پیرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاؤت و فیصله مینماید؛ يعني برای نیکوکار پاداش داده و گنگه کار را به سزایی اعمال اش میرساند. ذات پروردگار عزیز و علیم است؛ عزیز است زیرا مغلوب نمیگردد و قضایش برگردانده نمیشود و علیم و داناست برآنچه که بدان حکم

می‌کند. بر اعمال بندگان آنگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (٧٩)

پس بر الله توکل کن، زیرا تو بر حق آشکار هستی. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المُبِين»: روشن و آشکار. روشنگر درست از نادرست و جدا سازنده محق از مبطل. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

پس ای پیامبر مهربان! کار خود و پیروانت را به الله متعال بسپار، براو اعتماد کن و تمام امور رابه او واگذار؛ توکل بر الله متعال یکی از شرایط موقیت انسان در حیات دنیاوی است. توکل بر الله تعالیٰ تنها در مسیر حق معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. بناءً به الله باید توکل کرد و در تمام امورت به او متکی باشیم.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَوْا مُدْبِرِينَ (٨٠)

البته تو نمی توانی به مردگان بشنوانی، و نمی توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشتکرده روی بگردانند. (۸۰)

«لاسمع»: نمی شنوانی. شنوا نمی گردانی. پذیرا نمی گردانی. (سوره های: انفال / 23، فاطر / 22).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المُوتی»: مردگان. هدف از آن کافران و مشرکانی است که تعصّب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ایشان را از شنیدن ادلّه و پذیرش حق انداخته است و آن را به مرده دلانی تبدیل ساخته است (انعام / 122). **«الصم»:** کران. مراد اشخاصی اند که بنبه غفلت گوش ایشان را آگنده است، و اباطیل ایشان را از حقائق گریزان کرده است. **«وَلَوْا مُدْبِرِينَ»:** کسانی که بسیار رویگردان و گریزانند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

باید یاد آورشد که: مرگ و حیات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حیات طبیعی و مادی گفته می‌شود و هم به مرگ و حیات معنوی.

قرآن، کسانی را که تحت تأثیر کلام حق قرار نمی گیرند، مرده می شمارند.

«إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ»: چنانکه مکرر می‌فرماید: شهدا را مرده ندانید، آنان زنده و شاد مانند و به یکدیگر نوید می دهند و از رزق الهی مستفید اند.

بنابر این، زنده‌های سنگدل و لجو، مرده‌اند، و شهیدان که از دنیا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند که کیفیت زندگی شان را تنها الله میداند.

تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! بی‌گمان تو نمی توانی به کسیکه الله قلبش را با کفر و گناه می رانده است سر و صدایت را بشنوانی و تو نمی توانی به کسیکه الله متعال گوش‌هایش را از شنیدن آوای هدایت ناشنوا ساخته، ندای حقّت را برسانی؛ آنگاه که او نفرت کنان از راه هدایت و روی گردان از صراط حق، بدان پشت می کند.

در این آیه الله تعالیٰ کفار را به مردگانی بی احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبيه کرده است زیرا آنان اندرزها را نمی شنوند و دعوت به سوی الله تعالیٰ را اجابت نمی کنند.

از جانب دیگر باید گفت: بی اثر بودن تبلیغ پیامبران، به خاطر ابهام در کار نیست، بلکه به خاطر کوردلی منکران است. ایمان به منزله روح درکالبد است. کسانی که بادین معجزه و شنیدن منطق، ایمان نمی آورند، لشهای بی روح و مرده هستند. طوریکه: حق شنوی و حق پذیری، نشانه‌ی سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُفْيِ عَنْ ضَلَالِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

و نیز نمی توانی نابینایان (حق) را از گمراهی شان (به سوی حق) هدایت کنی، تو تنها کسی را می توانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعُفْی»: جمع اعمی، کوران. مراد کوردلان و دل مردگان است (سوره: بقره آیات 18

و ۱۷۱). «مُسْلِمُونَ»: مطیعان. مخلصان. تسليم شوندگان. «ترجمه معانی قرآن»

وَإِذَا وَقَعَ الْفَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ ثُكَلَمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقَنُونَ (۸۲)

و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جانوری را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن میگوید [تا به آیات ما و آخرت واصول آن یقین کنند]; زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَابَّةً»: جنبده. حیوان. هدف حیوانی است که دارای مشخصات و صفات خاص خود بوده و ظهور آن یکی از علائم فرا رسیدن قیامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظیم الشأن به اجمال از آن گذشته است و این مقدار ذکر برای ما بس است. ولی احادیث متعددی را در باره نوع و شکل و محل خروج و کارهای وی، این حیوان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم (نسبت داده‌اند که علماء و فقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانسته‌اند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: تفسیر روح المعانی، قاسمی، کبیر، الواضح، المراغی).

حتی برخی (دَابَّة) را مفرد و برخی جمع، و گروهی آن را حیوان یا حیوان‌ها، و برخی از مفسران آن را انسان یا انسان‌های مصلح دانسته‌اند. (ملحظه شود تفسیر الواضح، تفسیر عبدالکریم خطیب) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمد.

خواندنگان گرامی!

این آیه ظاهراً به حوادثی قبل از قیامت بحث به عمل می آورد، که هرگاه قهر الله متعال بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد، تا با مردم سخن گوید، و سخن این است که: مردم ایمان نمی‌آورند.

آمدن «دَابَّةُ الْأَرْضِ» از عالیم آخر زمان است:

قبل از همه باید یاد آور شدکه؛ نشانه های بزرگ و کوچک نزدیک بودن قیامت کدام اند؟ باید گفت: این امر را کسی بجز الله تعالی نمی داند طوریکه در قرآن عظیم الشأن آمده است: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سورة زخرف ۸۵). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست» ولی الله تعالی توسط پیامبرش به انسانها نشانه هایی را از وقوع قیامت بیان نموده است که به آنها نشانه های صغیری و کبیری گفته می‌شوند. نشانه هایی کوچک قیامت تا حدودی یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند و می پیوندند. در صحیح مسلم از حذیفه بن اسید العفاری

رضی الله عنہ روایت شده، میگوید: رسول الله صلی الله علیہ وسلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردن و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّىٰ تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَالَ وَطَلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ وَثَلَاثَةَ حُسُوفٍ خَسْفُ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفُ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفَتْ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَازٌ تَحْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَيْ مَحْشَرِهِمْ» (تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی شود. آنگاه علامات ده گانه را بین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع کردن آفتاب از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمین): یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر میشود و مردم را بسوی میدان حشر سوق میدهد). مسلم در کتاب «الفتن» باب «في الآيات التي تكون قبل الساعة» (2225/4) شماره (2901) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

خروج دابه:

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشم دار میباشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند.

از جمله طوریکه در (آیه: 82 سوره نمل) در فوق بیان شد.

تفسران در تفاسیر خویش در باره جمله «وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» در آیه 82 سوره نمل می نویسند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغيان، اعراض از آیات خداوند متعال، عدم تدبیر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجاکه موظه در آنها مؤثر واقع نمیشود و تذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقیق و عید خدا بر آنان واجب میگردد.

پس آیه میفرماید: هر گاه این حالت در مردم استقرار و شیوع یافت جانداری را از زمین برایشان خارج میکنیم که با آنان سخن میگوید. یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود(رضی الله عنہ) میفرماید: «وَقَعَ الْقَوْلُ» یعنی مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم.

سپس میفرمایند: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتد اگر این مصاحف برداشته میشوند پس قرآنی که در حافظه مردم است چه میشود. گفت: «شبی بر آن میگزند و حافظه آنها از آن پاک می شود و حتی «لا اله الا الله» را نیز فراموش میکند و به فراموشی می سپارند، در مقابل در میان اشعار و اقوال جاهلي قرار میگیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می شود».

دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه:

1 - در حدیثی که؛ ابو هریره(رض) از پیامبر صلی الله علیہ وسلم روایت نموده، آمده است: «ثَلَاثٌ إِذَا حَرَجَنَ لَا يُنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا طَلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» (مسلم (158)). «هنگام وقوع

سه حادثه، انساني که قبلًا ايمان نداشته يا از ايمان خودخيري کسب نکرده است اگر ايمان بياورد براي او سودي نخواهد داشت:

أ. طلوع نمودن آفتاب از مغرب

ب. ظهور دجال

ج. خروج دابة الأرض».

2 - امام مسلم از عبدالله بن عمرو(رضي الله عنهم) روایت می کند. او میگوید از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمیکنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إن أول الآيات خروجاً طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى، وأيهما ما كانت قبل صاحبتها، فالآخرى على إثرها قريباً». «اولین نشانه های بزرگی قیامت که ظاهر میشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابة الأرض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلًا ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می آید».

3 - امام احمد از ابو امامه رضي الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةِ فَنَسِمُ النَّاسَ عَلَى حَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَعْمَرُونَ فَيُكُمْ حَتَّيَشْتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطَلِمِينَ»(المسنده: 5 / 268). «دابة الأرض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تاینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه کسی خریده ای او در جواب میگوید: از یکی از نشانه دارها (کسانی که دابة الأرض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

4 - امام احمد و ترمذی از ابو هریره (رضي الله عنه) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابة فنسم الناس على حرطيمهم ثم يعمرون فيكم حتىشتري الرجل البعير فيقول ممن اشتريته فيقول اشتريته من أحد المخلمين» (المسنده: 5 / 268). «دابة الأرض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تاینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه مؤمن! و یقول هذا: يا كافر». «دابة الأرض خارج میشود در حالیکه عصای موسی و خاتم سليمان را به همراه دارد و کافر را مهر میزند، عفان (یکی از راویان حدیث) می گوید: روی بینی کافر، با مهر علامت میگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می بخشد طوریکه اگر جماعتی روی یک دست رخوان جمع یکی به دیگری خطاب خواهد کرای مؤمن و دیگری به جانب دیگری خواهد گفت ای کافر).

مشخصات حیوان دابة الأرض:

در مورد اینکه حیوانی دابة الأرض دارای چه مشخصاتی است، علماء و مفسران در این بابت نظریات مختلف ینگاشته اند که: ببرخی از این نظریات توجه شما جلب میدارم:

1 - امام قرطبي میفرماید: اولین و صحیح ترین قول این است که این حیوان همانا چوچه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است استناد میکنند. حذیفه میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم، بحث دابه الأرض را میکرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لم ير عهم إلا وهي ترغو بين الركن والمقام». (در حالیکه مردم متوجه نیستند ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می آید) و از خود صدا در می آورد. (ترغو یعنی آن شتر صدا در می آورد).

منظور از استشهاد به این حديث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می شود و اینگونه نقل میکنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند چوچه اش از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. حدیثی که قرطبي در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد.

و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

2 - دابه الارض همان جساسه مذکور در حديث تمیم داری(رضی الله عنہ) بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص(رضی الله عنہما) نسبت داده شده است. و در حديث تمیم چیزی دال بر اینکه «جساسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج میشود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پرمو رسید واژ او سوال کرد توکی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم.

او جساسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می کند و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب میدهد و توبیخ مینماید. تصریح نشده است که جساسه ناقل اخبار دجال نیست. والله أعلم.

3 - دابه الارض همان ماري است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبي این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می دهد اما سندي برای آن نیاورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.

4 - برخی را عقیده براین است که: دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله میکند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گرندند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبي ذکر کرده و در رد آن میگوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه ای خارق العاده از نشانه های ده گانه قیامت به شمار نخواهد آمد. بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.

5 - دابه اسم جنس برای هر جنبده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران یک سلولی باشد که جسم انسان را مريض می کنند و یا او را مجروح و مقتول می گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرزی برای مردم است تا قلب هایشان را به تعقل و ادارنده و بسوی دین الله بر گردند. چه بسازیان حال بليغتر از زبان قال است و البته واضح است يکي از معاني تکليم تجریح است. این قول را ابو عبيه در تعليقش بر «النهايه / الفتن و الملاح» ابن كثیر بيان کرده است.

محل خارج شدن دابة الأرض :

در مورد اینکه مکان بیرون آمدن دابه الارض در کجا است، در این مورد نظریات علماء هم اختلافی است:

1 - میگویند: دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگترین مسجد روی زمین بیرون می آید طبرانی در «الاوست» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل میکند (او این حدیث را مرفوع میداند) که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابه من أعظم المساجد فبیناهم إذ رنت الأرض، فبینا هم كذلك إذ تصدعت». «دابه الارض از بزرگترین مسجدها خارج میشود. وناگهان در حالت عادی در زمین به حرکت در می آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می رود.».

ابن عینیه میگوید: «دابه الارض زمانی خارج می شود که امام نماز جمع تقديم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقديم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.

2 - میگویند دابه الارض سه بار خارج میشود. بار اول در برخی از روستاهای بیرون می آید و مخفی میگردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می آید و دوباره پنهان می شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می گردد.

در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً میگویند خروج آن در حرم مکه است و الله أعلم. وقتی دابه الارض خارج میشود مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق میسازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر میزند تا علامت کفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابه الارض با مردم :

طوریکه در (آیه 82 سوره نمل) خواندیم: «و هرگاه سخن (و وعده عذاب الهی) بر مردم حتمی شود، جنبدهای را برای آنان از زمین بیرون آوریم تا با مردم سخن گوید، که همانا مردم آیات ما را باور نمیکرندن).

ابن کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می شوند و فرمان الله متعال را نادیده میگیرند و دین حق را تغییر می دهند، جنبدهای ظاهر می شود و با مردم به روشنی صحبت میکند.

منظور این است که آنها را مخاطب قرار می دهد و با آنان سخن میگوید و دلیل این رأی القراءت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.

ابن عباس(رض) و عطا میفرمایند که: یعنی مردم را مجروح می کند بر اساس قرائت «تَكْلِمُهُمْ» که از ابن عباس روایت شده است. لغت الْكَلْمُ يعني جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح میکند و بر آنها نشانه ای خاص قرار میدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحيح مسلم آمده است).

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: دابه الارض خارج میشود و بر بینی آنها علامت میگذارد.

موضوعات که با مردم مطرح می دارد:

اما سخنی که با مردم میگوید این است؟ «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِإِيمَانٍ لَا يُوقِنُونَ» «مردم به آیات ما ایمان ندارند.

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (آن) را با همزه مفتوح میخواند یعنی دابه به آنها خبر می دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عame اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام(إن) را با همزه مكسوره قرائت کرده اند و جمله را مستأنفه قرار داده اند یعنی معنی آيه چنین می شود با مردم سخناني ميگويد که برایشان خوشابند نیست یا بطلان سایر اديان (جز دین اسلام) را ابلاغ مینماید.

ابن جریر ميگويد: راي صواب اين است که معنی هر دو قرائت به هم نزديک است و در شهر هاي ميان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند.

خواندنگان گرامي !

در آيات متبركه (83 الي 90) مناظري از روز قيامت و مقدمات آن، دمiden در صور (شيبور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوَزَّعُونَ (٨٣)

و [ياد کن] روزي را که از هر امتی گروهي ازانان را که آيات ما را تکذيب ميکرند، محشور کنیم. پس آنان توقف داده مي شوند تا با همدیگر یکجا شوند.(٨٣)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكُمْ بِأَكْذِبِهِمْ قَالَ أَكَذِبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨٤)

تا وقتی که [به محل حساب] آيند، [الله] ميفرماید: آيا آيات مرا تکذيب کردید در حالیکه هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غير از تکذيب آيات] چه کارها [ي ديگري] انجام میداديد؟ (٨٤)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (٨٥)

و به خاطر ظلمي که کرده بودند، فرمان (عذاب الهي) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمیتوانند) سخن بگويند.(٨٥)

أَلْمُ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا لِلَّيْلَ إِسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٨٦)

آيا آنها نديند که ما شب را آفريديم تا در آن آرام گيرند، و روز را روشن ساختيم؟ البته در اين کار برای قومي که ايمان مي آورند، علامات (قدرت الهي) است.(٨٦)

تفسير:

تنها اهل ايمان از آيات الهي عبرت مي گيرند:

در اين هیچ جاي شکي نیست که: نظام آفرينش با نيازهای بشر هماهنگ است و اين هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبری حکيم و یکتاست.کسانی که از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگيرند، مورد انتقادند. بيشترین انتقادهای قرآن از کسانی است که از فهم، حقیقت و تعریف زندگی غفلت دارند.

پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفريده نشده‌اند، باید بدانيم که: آفرينش شما نيز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابي در کار است و اگر اين ثواب و عقاب در دنيا كامل نیست، ناگزير سراي آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت مي گنيد.

نقش ايمان و تفکر ديني آن است که هستى را معنadar و هددار و نشانه‌ی قدرت و حكمت مورد برسي قرار مي دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَقَرِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتُوْهُ دَاخِرِينَ (٨٧)

به خاطر بياوريد روزي را که در صور دمide مي شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمين

هستند هر اسان شوند، به جز کسی که الله (امن‌شان را) بخواهد.
با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند. (۸۷)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که خوف و ترسی بزرگی و قوی ایجاد می‌کند و پشت سر آن نفخه‌ی مرگ را میدمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز روز قیامت و ایستاند در محضر پروردگار جهانیان.

ابو هریره (رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشتفتگی دنیا که فرع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: «وَ كُلُّ أَنْوَهٌ دَاخِرِينَ» تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سریزیر به محضر الله متعال می‌آیند واحدی تخلف نمی‌کند. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)

و کوهها را بینی و آنها را ساکن می‌پنداری، و حال آنکه همانند حرکت ابر، حرکت دارد، [این] آفرینش الهی است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید باخبر است. (۸۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جامِدةً»: ساکن و ثابت. آرام و بی‌حرکت. «وَهِيَ تَمُرُّ...»: از آنجا که حرکت کوهها به ناچار باید همراه حرکت همه زمین های متصل بدانها باشد، لذا حرکت کوهها اشاره به حرکت زمین است. زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می‌گردد، آن را حرکت وضعی مینامند، و هر سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و آن را حرکت انتقالی می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

امام فخر رازی مینویسد: علت این که آنها گمان می‌برند ثابت و ایستاده می‌باشند این است که اجسام بزرگ اگر بریک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان می‌برد که ایستاده‌اند، در صورتیکه حرکت می‌کنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۳۴).)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)

کسانی که (در قیامت) کار نیکو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت. و آنان از وحشت آن روز در امان اند. (۸۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فرَع»: خوف و ترس. «آمِنُونَ»: جمع آمن، در امن و امان. دور از بلا و مصیبت و خوف و ترس.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّثْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجَزِّفُنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

و آنها که اعمال بدی انجام دهند، پس چهره‌هایشان در آتش نگونسار می‌شود. (وبه ایشان گفته می‌شود) آیا جزائی جز آنچه عمل می‌کردید خواهد داشت. (۹۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كُبَّثْ»: به رو افکنده شد. به صورت بر زمین انداخته شد. از ماده (کبّ) به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است. ذکر (وجوه) برای تأکید است، و مراد از (وجوه) هم همه

اندام‌ها است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

ابن عباس میفرماید: «سیئه» یعنی شریک قرار دادن برای الله متعال، یعنی آن‌که روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته میشود. «هَلْ تُجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» به عنوان توبیخ به آنها گفته میشود: آیا جز به میزان کیفر عمل زشت خود در دنیا کیفر می بینید؟

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۱ الی ۹۳) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا أَمْرَتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرَتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)

جز این نیست که به من فرمان داده شده است که پروردگار این شهر (مکه) را بپرستم، پروردگاری که آن را حرام قرار داده است و همه چیز از اوست. و به من فرمان داده شده که از جمله تسلیم شدگان باشم. (۹۱)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه است که: در مکه خون حرامی ریخته نمیشود، شکاری صید نمی شود، یا در ختی بریده نمی شود... والله تعالیٰ مالک هر چیزی است پس در ملکش آنگونه که بخواهد تصرف می‌کند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به یگانگی پرستش کنم نه دیگران را و اینکه از خاضعان حکم و فرمانش، از منقادان شریعتش و از پیشاهنگان طاعتش باشم. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در حديث شریف به روایت ابن عباس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمودند: «إِنْ هَذَا الْبَلْدَ حِرْمَةُ اللَّهِ يَوْمَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَهُوَ حِرْمَةُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْضُدُ شَوْكَةً وَلَا يَنْفَرُ صَيْدَهُ وَلَا يَلْتَقِطُ لَقْطَهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهَا وَلَا يَخْتَلِي خَلَاهَا». «بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان الله متعال تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی شود، شکار آن رمانده نمی شود و گم شده آن برداشته نمی شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی شود».

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۹۲)

و (به من فرمان داده شده است) اینکه قرآن را بخوانم، پس هر کس راه یابد، جز این نیست که به نفع خود راه می یابد. و هر کس گمراه شود، (گناهش به گردن خود اوست) بگو من فقط از بیم دهنگان می باشم. (۹۲)

خواندنگان گرامی!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهمیت قرآن عظیم الشأن آغاز یافت، و اینک خاتمه آن نیز از قرآن عظیم الشأن بحث بعمل می آورد. مهمترین مأموریت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از توحید، تلاوت آیات الهی بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدمه‌ی هدایت است.

محور تبلیغ ما باید قرآن باشد. وظیفه‌ی مبلغ، رساندن حقایق به مردم است، پذیرش یا عدم پذیرش، مربوط به خود آنهاست.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيِّرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرُفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

و بگو: حمد و ستایش مخصوص برای الله است، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت. و پروردگارت از آنچه میکنید غافل نیست. (۹۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَيِّرِكُمْ آيَاتِهِ»: مراد از آیات، آثار قدرت الله متعال در دنیا و اسرار عالم هستی است که در پرتو پیشرفت علم، مردمان با خداشناسی آشناز می‌شوند. یا این که مراد از آیات، فرموده‌های قرآن است که با گذشت زمان و ترقی دانش و معرفت، اعجاز آن نمایانتر می‌گردد (ملحظه شود سوره: فصلت/53). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

انسان در برابر اعمال خویش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است که باید برای آن شکر کرد.

در حدیث شریف آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَغْتَرِنَ أَحَدُكُمْ بِاللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لَوْ كَانَ غَافِلًا شَيْئًا لَاغْفَلَ الْبَعْوَضَةَ وَالْخَرْدَلَةَ وَالذَّرَّةَ». «هان ای مردم! کسی از شما در باره خدا افریفته نشود زیرا اگر الله متعال از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت و امی‌گذاشت».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

وَمِنَ اللّٰهِ التَّوْفِيقُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قصص

جزء - (20)

سورة قصص مکی است، و دارای هشتاد و هشت آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام سوره‌ی «قصص» مسمی بوده؛ چون الله تعالیٰ قصه‌ی موسی را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضیح و بیان فرموده است. قابل تذکر است که داستان موسی علیه السلام در سوره های «مائده»، «مریم»، «کهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «یونس»، «هدو»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صفات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاریات»، «دخان» و «ناز عات» نیز توضیح نموده است.

همچنان علت نامگذاری این سوره بنام «سورة قصص»؛ آن است که کلمه‌ی «قص» در آیه بیست و پنجم این سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو کردن داستان زندگی و مبارزات موسی علیه السلام برای شعیب پیامبر است.

در سورة قصص بیشتر از همه داستان حضرت موسی علیه السلام که البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون و در آخر با قارون ذکر شده است.

قابل تذکر است که داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن چند بار در بعضی جا محمل و در بعضی موارد به مفصل آمده است، در سورة کهف داستان مفصل او که با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سورة طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفاصیل آن در سوره نمل و سپس در سوره قصص اعاده گردیده است.

قابل تذکر است که: این سوره بنام «سورة فرعون»؛ نیز شهرت دارد، زیرا الله تعالیٰ در آیه سوم این سوره میفرماید که: خبر موسی و فرعون را در این سوره نقل میکنیم و جریان ظلم و ستم و ادعای خدایی فرعون و مبارزه حضرت موسی علیه السلام با او را تا موقع هلاکتش نقل می‌کند.

ارتباط این سوره به سوره قبلی:

نظر به اینکه در خاتمه سوره نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سوره قصص بیان می‌کند که از داستان موسی و فرعون برای مردم میخواند.

سوره قصص پس از سوره‌ی نمل، در شهر امن مکه مکرمہ فرود آمده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، چون از داستان به دنیا آمدن موسی علیه السلام تا زمان رسالتش و نیز از رویدادهای شگفت انگیز آن زمان سخن میگوید، به سوره‌ی قصص مشهور گشته. درین سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوایی دشمنانش در آن آشکار است. [التحریر و التنویر: ابن عاشورا]. و این سوره، پس از سوره‌ی نمل و پیش از سوره‌ی اسراء آمده است.

ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود:

ارتباط این سوره با سوره‌های شعراء و نمل این است که: قصه‌ی موجز و کوتاه موسی علیه السلام را که در آن دو سوره آمده به طور تفصیل بیان میکند و نخست از استکبار و سربرا فراشتن و ستم فرعون و کشتن پسران بنی اسرائیل به دست او (سوره بقره آیه 49)،

(اعراف آیات 127 و 141) و به دریا انداختن موسی، شروع، سپس به پرورش موسی علیه السلام در قصر فرعون در دوران کودکی تا سن جوانی و روی دادن قتل قبطی قوم فرعون اشاره میکند که به فرار موسی از مصر به سرزمین مدین می انجامد و با دختر شیخ کبیر مدین (شعیب علیه السلام) ازدواج می کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می خواند و با او هم سخن می شود و او را به پیامبری برمی گزیند.

هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سوال و جواب میان مشرکان دوزخی که برای خدا شریک می ساختند و بیزاری آنان که معبدشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می پردازد.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سورة قصص:

این سوره پس از سوره نمل، و پیش از سوره اسراء، در مکه مکرمه شرف نزول یافته است. قابل یادداهنی میدانیم که: سورة قصص دارای هشتادو هشت آیه می باشد. تعداد کلمات آن به: هزار و چهار صد و چهل و یک کلمه میرسد، تعداد حروف این سوره به: پنج هزار و هشتصد حرف بالغ میگردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.)

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره:

تصورت کل در سورة قصص اهداف ذیل به چشم می خورد:
نفي شرك و مبارزه با مشرکان،

اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتیبانی از مؤمنان.

فحواي سورة قصص:

قابل یاد آوري است که سوره قصص از جمله سوره هاي مکي است، والبته آخرین سوره اي است که به هنگام هجرت در میان مکه مکرمه و حجه (رابع) نازل گريده است. در بعضی روایات آمده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر هجرت به قرب حجه یعنی «رابع» رسید، جبرئیل آمین تشریف اورد و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اي محمد! آيا شما به ياد وطن خود که در آن متولد شده ايد، هستید؟ آن جناب فرمود: بلي، به ياد آن سر زمين هستم، آنگاه جبرئیل آمین عليه السلام، اين سوره قرآن را خواند، که در آخر به آنحضرت صلی الله علیه وسلم مژده داده شد که سر انجام مکه ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. و آن آیه این است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَدُكَ إِلَى مَعَادٍ فَلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٌ» (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند بگو پروردگارم بهتر میداند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است.). سوره قصص از جمله سوره هاي مکي است که مسائل عقیدتی از قبيل «توحید» و «نبوت» و «معد» را مورد بررسی قرار مى دهد و در خط مشی و اهداف با سوره نمل و «شعراء» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره ها بر سوره هی قصص نیز حکم فرماست و آنچه را که در آن دو سوره به صورت مجمل و خلاصه آمده است تفصیل میدهد و آن را تکمیل می کند.

محور سوره شریف پیرامون اندیشه هی حق و باطل و منطق اذعان و طغيان دور می زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می کند. در این راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه هی گردانکشی و طغيانی که به

سبب برخورداری از حکومت و سلط حاصل میشود و در قصه‌ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند، مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگه میداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: **ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي.**

دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس میشود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ وکشتن یک نفر قبطی، و مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و درباره‌ی کفار مکه و ایستان آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نموده و توضیح می‌دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

سپس بحث را به قصه‌ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

و سوره با ارائه‌ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می‌یابد.

ترجمه و تفسیر سوره قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهریان

طسم(۱)

«طا سین میم» (شاید اشاره به اسماء الله تعالی باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده).

تفسیر:

حروف مقطوعه یادآور اعجاز قرآن پاک است، و نشان می دهد که کتاب اعجاز انجیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بینظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب نیز یافته است. (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات مبارکه (۱ الی ۶) داستان و قصه‌ی موسی علیه السلام به بیان گرفته می‌شود.

تلک آیات الکتاب المبین (۲)

این است آیات کتاب روشنگر که در اعجاز، تشریع و احکامش روشن و نمایان است. و یا: این است آیات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است. (۲)

تفسیر:

باید با تمام صراحة بیان داشت که: قرآن عظیم الشأن، معجزه‌ی علمی وابدی اسلام، است. قرآن عظیم الشأن با محتوای روشنیش، حق را از باطل و راست را از بیراهه روشن می سازد و روشنگر راه سعادت انسان‌ها می‌باشد.

قرآن عظیم الشأن از حروف الفبای عربی تشکیل شده است، و به صراحة اعلام میداریم که: اگر آنرا کلام بشر می‌دانید، شما نیز مثل آن را بیاورید.

قرآن، کتاب روشن، شفاف و همه فهم می‌باشد.

عظمت قرآن:

قرآن کریم چون مؤنس و همدی است که انسان را در زندگی دنیا که میدان رنج است و زحمت و سراسر سختی و مشقت است، همراهی می‌کند. قرآن نوریست که راه درست و حقیقت را روشن می‌نماید، و معلمی است که به انسان اخلاق و آداب زندگی می‌آموزد. قرآن راهنمائی است که دست انسان را گرفته او را از میان تاریکی‌ها و ضلالت و گمراهی به راه راست و هدایت راهنمائی می‌کند. لذت و زیبائی قرآن را تنها کسانی درک می‌کنند که با چشم بینا و قلب عجین و خمیر شده با ایمان با قرآن زندگی کرده، آنرا درک نموده‌اند.

قرآن کریم وحی الله تبارک و تعالی و کلام مجید او می‌باشد. کتاب جاویدانی است که در آن اسماء و صفات باری تعالی، عقیده و ایمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق یکتا بیان می‌گردد، وقتی انسان با قرآن زندگی می‌کند، چه شرفی بالاتر ازین برای اوست که الله خالق و توانا از میان تمامی موجودات او را برگزیده با او سخن می‌گوید!

نَّلَّوْ عَلَيْكَ مِنْ نَبِأٍ مُّوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

خشی از حکایت موسی و فرعون را برای قومی که ایمان دارند، به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بالْحَقِّ»: راست و درست. عین واقعیت. یعنی آنچه در اینجا آمده است، نه تنها حالی از

هرگونه خرافات است، بلکه بیان واقعی مطالب حقیقی است.
«لَقُومٍ يُؤْمِنُونَ»: تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان هدف اصلی این آیات بوده و ذکر داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ایشان است.

تفسیر:

ای پیامبر! در این سوره مبارکه قسمت از زندگی نامه حضرت موسی علیه السلام و فرعون را در حالی بر تو بیان میدارم. که این داستان وقصه، مشحون از وصف راستی و درستی است، و شک و دروغی در آن موجود نمی باشد، و این داستان برای قومی که به قرآن ایمان دارد و آنرا تصدیق میدارد، و از آن سود می برند، می باشد.
 باید گفت که: داستان‌های قرآنی، خرافه، خیالی و گزاره گویی نیست، و طوریکه گفتیم هدف قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. مبارزه و مجاہدت پیامبران با طاغوت‌ها و ستمگران، سر مشق مثالی مؤمنان است.

هدف کلی قرآن عظیم الشأن از بیان داستان، هدایت مؤمنان و بشریت است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضْعُفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان وضعیف می کرد، پس انشان را سر می برد، و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه میداشت، او مسلمان از مفسدان بود.^(۴)

تفسیر:**پلان برتری طلبی و سلط فرعون بر همه انسانها:**

فرعون از جمله کسانی بود که هدفش علو بود؛ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) وپلان و نقشه عملی اش هم افساد بود؛ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضْعُفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتر دنیوی قرار داد. میگفت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى».

این شعار وی میان این امر است که وی میخواهد شخصیتی و موجود بشود که در عالم بینظیر باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلکه برای او به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف، یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آن چه را با رسیدن من به این مقام منافات دارد بر هم بزنم.

مثال های از فعالیت های اش این بود که؛ «جَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا»؛ بین مردم اختلاف ایجاد کرد و آنها را دسته بندی مختلفی تقسیم کرد. او از این طریق میخواست تا جامعه و مردم آنرا تجزیه و تقسیم نماید، تا بتواند هر گروهی را با وسیله ساده تری شکل آن مخدول و منکوب کند. ولی اگر مردم متحد باشند، نمیتوانست در مقابل آنها پلان های شوم خویش را تطبیق بدارد.

بناءً «يَسْتَضْعُفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ»؛ برای اینکار می بایست کسانی را که از ناحیه آنها احتمال خطر میرود همیشه در ضعف و ناتوانی نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمی داد و در زندگی محروم شان میگذاشت.

و نهایتاً برای اینکه در جامعه دوام نیاورند، به نسل‌کشی آنها پرداخت. مردان آنها را میکشت و زنانها را زنده نگه میداشت؛ «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخْيِي نِسَاءَهُمْ». آن روزها از زنها برای کنیزی، خدمه و یا هم استفاده های جنسی استفاده میکردند و زناها قدرت مقابله با حکومت

را نداشتند. هیچ سابقه‌ای نداشت که زن‌ها در مقابل او قیامی کرده باشند. از این روی در این خطری را احساس نمی‌کرد. این نقشه کلی فرعون بود. نام این نقشه در فرهنگ اسلامی بنام افساد در جامعه می‌باشد.

نکته‌هایی که از این آیه استفاده می‌شود این است که مشکل اصلی فرعون که او را به یکی از شقی‌ترین انسان‌ها تبدیل کرد، همان چیزی بود که او را وادار به برتری طلبی و تسلط بر همه انسان‌های دیگر کرد. فرعون فقط به ریاست و سلطنت ملک مصر و تسلط بر یک قوم قانع نبود. او میدید مردمی هستند که مجسمه‌ها و بعضی حیوانات را می‌پرسند، و به این فکر افتاد که چرا ما کاری نکنیم که ما را بپرسند؛ و در صدد برآمد به مقامي برسد که بگوید: «انا ربكم الاعلي»؛ من از همه شما برترم.

زجاج میگوید: «حماقت فرعون در خور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می‌یافتد و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمیدانند پس شاید او فرزندان بنی اسرائیل را فقط بدین انگیزه میکشد که ایشان را به مردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی اسرائیل آن را از پیامبران خویش در باره ظهور موسی علیه السلام نقل میکردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟

نام فرعون مصر «ولید» پسر «مصعب» بودنام همسرش «آسیه» دختر «مزاحم» بود. فرعون دریکی از شب‌ها در خواب دید که آتشی از طرف «بیت المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبی‌ها را سوزاند ولی گروه سبطی‌ها «بنی اسرائیل‌ها» از این آتش محفوظ ماندند. بعد از اینکه فرعون از خواب بیدار شد بسیار از دیدن خوب خویش بی‌نهایت ترسیده بود. جادوگران و کاهنان و منجمان را جهت تفسیر و تعبیر این خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنین نتیجه‌گیری کردند که از طایفه بنی اسرائیل پسری به دنیا می‌آید و هنگامی که بزرگ شد مدعی نبوت می‌شود و با تو به مبارزه می‌پردازد و در نهایت ترا نابود می‌کند.

بدین سبب فرعون دستور داد که هر زن حامله‌ای که حملش پسر باشد باید بعد از وضع حمل بچه‌اش بقتل برسد. مدتی این عمل رشت و حیوانی و درنده خوئی را انجام دادند. روزی همنشینان فرعون گفتند: اگر این کار ادامه یابد فقط اشخاص پیر و از کار افتاده باقی می‌مانند و کسی از پسران جوان برای کار کردن و خدمت به این پیران پیدا نمی‌شود. فرعون گفت: پس یک سال در میان این کار را انجام دهید. در همان سال اول که فرزند پسر کشته نمی‌شد هارون برادر موسی به دنیا آمد. چنانکه روایت شده است بصورت کل در حدود دوازده هزار پسر بچه بنی اسرائیل کشته شد.

ابن کثیر میگوید: «چون فرعون به کشtar فرزندان پسر بنی اسرائیل ادامه داد، قطبی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب میشد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قطبیان بیفتند. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمیتوانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آن‌ها انجام میدهند، بر عهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آن‌ها را در یک سال زنده نگهدارند و در سال دیگر بکشند.

نقل است که هارون عليه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی میگذاشتند اما موسی عليه السلام در سالی از سال های قتل پسران متولد شد.

فرعون مأمورانی داشت که عهده دار باز رسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گماشته بود که بر زنان بنی اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله میشد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه میشد، ثبت میکردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر میرسیدند و اگر نوزاد دختر می بود، آن را به حال خود و اما میگذاشتند اما اگر پسر میبود، او را سر بریده و راه خود را در پیش میگرفتند و میرفتد. چون مادر موسی عليه السلام به وی حامله شد، نشانه ها و مظاهر بارداری به حکم الله متعال بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَنَرِيدُ أَنْ نَمْنَنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلُهُمْ الْوَارِثِينَ^(۵)

و ما می خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم.^(۵)

تفسیر:

الله تعالی می خواهد تا بر کسانی از بنی اسرائیل که فرعون آنان را در مصر به بردگی و ذلت کشانده است منت گذاشته و آنان را از ستم و طغيان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازی فرعون و سپاهش «وَنَجْعَلُهُمْ أَئِمَّةً»: ایشان را رهبران نیکوکاری و صلاح، دعوت گران هدایت و فلاح و وارثان زمین قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پیشگان باشد. ابن عباس(رض) گفته است: «أَئِمَّةً»: یعنی پیشوای فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. «وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ»: و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از اینکه قبطی ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزینند.

وَنُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ^(۶)

و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو؛ آنچه را که از آن می ترسیدند، نشان دهیم.^(۶)

«وَنُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»: خداوند با عظمت میفرماید: یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار میگردانیم سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار میدهیم، تا هر طوریکه میخواهند در آن تصرف نمایند.

تفسیر بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: «نُمْكِنَ» در اصل یعنی اینکه برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است. (تفسیر بیضاوی ۲/۸۸).

الله تعالی در ادامه آیه مبارکه میفرماید: به فرعون یاغی و وزیرش، «هامان» و قبطی ها چیزی را نشان دهیم که از آن میترسیدند، یعنی نشان دهیم که قدرت پادشاهی اش توسط همان مستضعفان از میان میورد و به وسیله هی نوزاد بنی اسرائیل نابود خواهند شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 14) درباره ولادت موسی عليه السلام و به دریا افکندنش و

بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.
وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَالْقِيَهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّ رَادُوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ^(۷)

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بترسی او را (در صندوق گذاشته و) به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم، و او را از جمله پیغمبران می گردانیم.^(۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا» أوحینا: الهام کردیم، پیام دادیم، وحی الهام کردیم، مانند: و أوحی ربک إلى النحل (ملحظه شود سوره های: نحل آیه 68، مائدہ آیه 111، طه آیه 38، انفال آیه 12، زلزله آیه 5). **«أَرْضِعِيهِ»**: شیرش بده، او را شیر بده. **«خَفْتِ عَلَيْهِ»**: بر او بینماک شدی. **«الْيَمِّ»**: دریا، رودخانه ی نیل. **«وَلَا تَخَافِي»**: مترس. **«وَلَا تَحْزَنِي»**: غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

به اراده الله تعالى نطفه مبارک حضرت موسی در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولی، مادرش وضع حمل کرد ولی می ترسید که اگر فرعونیان از این حملش اطلاع حاصل نمایند، طفلش را خواهند کشت. الله تعالى به مادر موسی با الهام قلبی راهنمایی می کند: **«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ»**: به قلب مادر موسی عليه السلام الهام کردیم. که وی را به دنیا آورد و هیچ ترسی را به خود راه ندهد، موسی را شیر ده و به وعده الله تعالى سخت مطمئن باش.

ملحظه میشود که امر پرور دگار به مادران همین است که: در هیچ شرایطی نباید شیر خویش را به فرزندان خویش قطع و از آنان دریغ نمایند.

ابن عباس(رض) گفته است: این القاء به مادر موسی عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: که جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصی «أَقْرَعَ» و «ابرص» و «نابینا» بود، همانگونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمر بن حصین» سلام کرد در حالیکه پیامبر هم نبود. (تفسیر قرطبی ۱۳/۲۵۰).

الله تعالى به مادر موسی طی الهامی گفت: **«فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَالْقِيَهِ فِي الْيَمِّ»**: پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بیندازو از این امر که فرعون و سپاهش موسی را سر بُرند نترس. **«وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي»**: و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش؛ زیرا این وعده ای از سوی ما است که پسرت را سالم و غانم به تو بر گردانیده و به علاوه وی را به رسالت برانگیزیم. و او را برای نجات بنی اسرائیل نزد فرعون میفرستیم، تا به وسیله‌ی او بنی اسرائیل را نجات بدھیم.

مادر حضرت موسی عليه السلام دو تشویش و دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن طفلش و دیگری غم فراق او، که خداوند متعال به زیبایی فرمود: **«لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي»** هر دو تشویش را رفع کرد و فرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش. در این هیچ جای شکی نیست که: در اضطرابها و بن بستها، خداوند بهترین هادی و حامی

مؤمنان است. و تمام وضاحت در یافتنیم که در دساتیر الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. بناءً ما نباید از در تطبیق فرامین الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله‌ای نگران باشیم.

فالْتَقْطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُواً وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸)

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افگند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلمًا فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸)

تفسیر:

خواست انسان در مقابل اراده‌ی الهی بی اثر است فرعون واسطه نجات موسی از رود نیل شد، و در نهایت به دست موسی علیه السلام در همان دریا غرق گردید. فرعون گمان کرد که هدیه‌ای برای او رسیده است؛ اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او بپروراند. واقعاً خدا میتواند نوزاد بی‌دست و پارا در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پارا غرق سازد.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی این تدابیر ابلیسی شانرا خنثی کردند.

در نهایت کار به جائی رسید که مادر موسی مجبور شده تا طفل خود را دریک صندوقی گذاشته و آنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسی را از روی امواج نیل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد.

طوریکه گفته شد سپاهیان فرعون صندوق را یافته و موسی را گرفتند تا یار و یاوری برای شان باشد و وی را به این منظور که به فرزندی اش برگیرند، پرورش دهند. ولی او دشمن جان‌شان، سبب اندوهشان و عامل از بین رفتمندی سلطنه و ملک شان گردید. بی گمان فرعون، هامان و افراد ایشان ستمگر، سرکش و مجرم بودند.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی آنها را خنثی کرد.

تفسیر قرطبي گفته است: لام در «ليکون» لام عاقبت و صیرورت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگهداشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین وسیله حال را به مال ذکر کرده است. (تفسیر قرطبي ۱۳/۲۵۲).

دانشمندان گفته‌اند: خاطی آن است که به عمد مرتكب گناه بشود، و مخطی آن است به غیر عمد گناه از او سربزند.

خوانندگان گرامی!

در این تدبیر به حکمت الله متعال توجه بفرماید! از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش میدهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر میکند. زیرا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالی آنان را به این شیوه عجیب، که دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات کرد.

**وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَخَذَهُ وَلَدًا
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ^(٩)**

و همسر فرعون گفت هم برای من وهم برای تو نور روشی است، او را نکشید، امید است مارا سود دهد، یا وی را به فرزندی خود بگیریم. ولی آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود می پرورند]. ^(٩)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که هدف از «إِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ»: در اینه مبارکه زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایمانی معرفی می کند (ملحظه شود سوره: تحریم آیه ۱۱). و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته‌اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این آیه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر می کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد.

تفسیر طبری میفرماید: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی شود. (تفسیر طبری ۲/۲۲).

و ابن عباس(رض) گفته است: اگر فرعون می گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفوۃ التفاسیر صابونی)
تفسران گفته‌اند: همسر فرعون عقیم و بی اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او بخشید و فرعون هم موسی را به او بخشید.

در آیه مبارکه در میباییم که مالک دلها اللہ تعالیٰ است، او میتواند سختترین دل‌ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوریکه خداوند متعال در جمله اخیر این آیه مبارکه میفرماید: «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه آنها متوجه نبودند و نمی دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند.

درس بزرگی که از فهم این آیه مبارکه بدست می‌آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهی از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهی از منکر زبانی چطور کار ساز واقع شد، مثالهای در تاریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «لا تقتلواهُ» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «لا تقتلوا یوسفَ» (آیه ۱۰: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدم که: در برخی از اوقات حالات طوری پیش می‌آید که درنهی از منکر یک شخص، چنان قوت نهفته می‌باشد که؛ نظر جمع را عوض می‌کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسان‌ها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی در باطن اسیر نیاز‌های درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادعای می‌کرد: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» سرانجام می‌پذیرد

که ممکن است یک نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود.
وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰)

و قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] خالی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محکم و استوار نکرده بودیم تا از باورکنندگان و عده ما باشد، به درستی که نزدیک بود آن [hadithe pnhani] را فاش کند. (۱۰)

تفسیر:

تفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به محض اینکه مادر موسی شنید که موسی به دست فرعون آفتد است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. و سخت دست و پاچه شد.

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي»: اگر خداوند متعال او را پایدار و شکیبا نساخته بود نزدیک بود برای مردم افشا کند که موسی فرزند وی است.

ابن عباس(رض) میفرماید: وقتی شنید طفلش به دست فرعون آفتد است نزدیک بود چیغ بزند و بگوید: وای بر پسرم! از بس که غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا»: «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی‌کردیم، چنین بود که به وعده الهی و نگهداشت و کارسازی وی، دلش آرام گرفت؛ زیرا مادر موسی به وحی و الهامی که خداوند متعال به وی کرده بود، باورمند و متنیق بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالى است. و از نشانه‌های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است.

وَقَاتَ لِأُخْتِهِ قُصْيَهِ فَبَصَرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)
 و (آن گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی‌خبر بودند. (۱۱)

شرح لغات و اصطلاحات:

«قُصْيَه»: او را دنبال کن. حال و وضع او را تعقیب کن. **«عَنْ جُنُبٍ»:** از جانبی. از گوشها. مراد دورادور است. **«وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»:** در حالی که فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که او خواهر موسی است و مشغول تعقیب این طفل است.

تفسیر:

درس که میتوان از این آیه مبارکه گرفت یکی هم همین است که در امور که حساسیت برانگیز باشد، مصلحت همین است که، کارها را به دیگران واگذار کنیم.

در داستان و قصه حضرت موسی عليه السلام حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که موضوع افشا گردد. توکل به الله به معنای بی‌تفاوی در مسائل نیست. با اینکه مادر موسی زن بایمانی بود، ولی باز هم دخترش را برای تعقیب برادر خود فرستاد.

مادر موسی در لحظه که طفل خویش را (موسی) در آب می‌گذاشت به خواهر وی گفت: حرکت صندوق را تعقیب کن، و بین که؛ سر انجام با وی چه می‌شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت واز فاصله ای دور به تعقیب آن پرداخت. سربازان و محافظان قوم فرعون ازین نکته که او خواهر وی است و می‌خواهد تا از اخبارش اش مطلع شود، غافل

بودند. نهایت صندوق موسی به قصر فرعون رسید و خواهرش هم آنجا را زیر نظر گرفت. دیده میشود که: مؤمن، مأموریت خود را به دور از توجه دشمن با دقت و هوشیاری انجام وظیفه می کند و از وظایف داده شده با دقت وارسی می کند.

وَحَرَّمَنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلِ فَقَالَتْ هَلْ أَدْلُكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ^(۱۲)

و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند. (۱۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حرّمنا»: تحريم کردیم. مراد از تحريم، منع کردن و بازداشتند است.

«المَرَاضِعَ»: جمع مُرْضِعٍ، زنان شیرده. دایگان. یاجمع مَرْضَعَ است و اسم مکان و مراد پستان است. یا این که مصدر میمی و به معنی رضاع و شیر دادن است.

«ناصِحُونَ»: دلسوزان. خیرخواهان.

تفسیر:

در آیه مبارکه به یک حکمت بزرگی متوجه شدیم که: ابتدایی ترین کارها مثل مکیدن پستان مادر توسط طفل شیر خور هم به اراده الهی صورت میگیرد و اگر الله تعالی خواهد، آنهم اتفاق خواهد افتاد.

همچنان در آیه مبارکه به یک واقعیت رسیدیم که الله متعال خواهد، تشکیلات عریض و طویلی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای یک کودک عاجز میماند. واز جانب دیگر الله متعال از روی لطفي که به موسی و مادرش داشت از قبل، شیرخورد موسی از هر زنی جز مادرش را بر وي حرام گردانیده بود.

تفسران گفته‌اند: موسی چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می‌آوردنند تا او را شیر بدده پستانش را نمیگرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده میگشتند. در این اثنا به خواهرش رسیدند.

«فَقَالَتْ هَلْ أَدْلُكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ»: گفت: آیا میخواهید زنی شیرده را به شما نشان دهم که: کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ «وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» و بصورت کل در تربیت و شیر دادنش کوتاهی نکند.

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی ۱۲۷) میفرماید: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنja رسید، دید که طفل در بغل فرعون است و او را ناز میدهد، و طفل هم گیران می کند، و شیر میخواهد. فرعون طفل را به مادرش داد، و به محض این که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت.

فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. طفلی یافت نمی شود که پستان مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمغان و هدایا و جواهر آوردند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

فَرَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنْ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ {۱۳}

پس او را به مادرش برگردانیم تا خوشحال و شادمان شود و غمگین نگرددو بداند که حتماً وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت اند این حقایق را] نمی دانند. (۱۳)

تفسیر:

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده‌های خویش تخلف نمی‌ورزد، هانطوریکه در آیه هفتم خواندیم که الله متعال به مادر موسی وعده داده بود که طفلش را دوباره به اغوش اش بر می‌گرداند و در این آیه مبارکه دریافتیم که حق تعالی موسی را به مادرش بر گردانید تا شادمانیش کامل شود و خاطرش اسوده و آرام گیرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. در جمله «**فَرَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ**»: در یافتنیم که در نهایت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد؛ ولی عنوان والقابل مهم نیست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسی عليه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر برگشت و بیم و هراس مادرش بر وی و اندوهش از فراق وی از بین رفت. و تا مادر موسی بداند که وعده پروردگار متعال به وی حق است و در آن تردیدی نیست و او وعده‌اش را خلاف نمی‌کند.

ولی بیشتر کافران نمی‌دانند که وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدنی است.

از ابن عباس(رض) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی عليه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را بر عهده گیرند در حالی که خیرخواه او باشند)، عداه ای در باریان فرعون به وی شک گردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آن‌ها به خوشحال‌کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند».

نقل است که چون موسی عليه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقة و پوشاك و احتیاجات وي را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی عليه السلام هم فرزند خود را شیر میداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. توجه نماید، در این تدبیر خدای حکیم و علیم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ {۱۴}

و چون [موسی] به کمال بلوغ رسید و اندام او کامل شد، به او حکمت [نبوت] و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می‌دهیم. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**أَشُدَّهُ**»: قدرت و قوت. هدف از آن رشد و نمو جسمانی است. «**إِسْتَوَى**»: تکامل و تعادل پیدا کرد و از نظر خرد و اندیشه کامل گردید. «**حُكْمًا**»: حکمت فرزانگی. روشن‌بینی (سوره: انعام/89). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«**آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا**»: بعد از اینکه حضرت موسی عليه السلام به کمال نیرومندی و به تمام رشد عقلي اش رسید الله تعالی به او حکمت و دانش عطا کرد و او را در دین خویش فقیه و فرزانه گردانید.

اصطلاح «حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بصورت کل سه بار در قرآن عظیم الشأن بکار رفته است که؛ در همه موارد، حُکم بر علم مقدم شده است.

«حُکم» به معنای فهم درست و قدرت بر قضاؤت صحیح و «علم» به معنای داشتن آگاهی و اطلاعات است.

در آیه مبارکه دریافتیم همانطوریکه حق تعالی موسی را بر عبادت و تقوای خود پاداش داد، به همین ترتیب هرکس را که اطاعت و دوستی اش را بر گزیند، پاداش می دهد. از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: اوّلین شرط پذیرش مسئولیّت، بلوغ جسمانی است. بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الى 21) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی عليه السلام از روی خط، بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حَيْنٍ غَفَلَةً مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (١٥)

و موسی (روزی) بی خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، یکی از قوم او، و آن دیگری از دشمنانش بود. آن که از قومش بود، از موسی عليه آنکه از دشمنش بود کمک خواست، و (موسی) سیلی به او زد و او را کشت. گفت این از کار شیطان است، چون او دشمن گمراه کننده آشکار است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المَدِينَة»: مراد پایتخت مملکت فرعون است که گویا «منف» یا «مصر» و یا این که «مصرايم» نام داشته است. «منف» حومه ی مصر یا شهرکی بود به نام «حایین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر راه فاصله داشت. برخی میگویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن منطقه شد. «شیعه»: قوم و قبیله. «استغاث»: یاری و کمک خواست. فریدرس طلبید. «وکر»: مشت زد. «قضی علیه»: او را کشت.). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی عليه السلام به مدین:

در یکی از روز ها موسی عليه السلام بطور پنهانی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد، در شهر دید که دو شخص مصروف بگو و مکو و جنگ هستند. یکی آنان از قبیله او یعنی از بنی اسرائیل و دیگری از آنان دشمنان او یعنی از طائفه قبطی های طرفداران فرعون است. شخصیکه از قبیله او بود عليه کسی که از دشمنانش بود، از موسی درخواست کمک می کند، و موسی هم به کمک اش می شتابد، و مشتی به جانب مقابل یعنی قبطی می زند، و او در نتیجه می میرد.

موسی عليه السلام گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است. البته این کار موسی قبل از بعثتش به نبوت بود. موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خداوند متعال کرد و گفت: پروردگار! من بر خویشتن با کشتن یک نفر ظلم کردم پس به فریادم رس و مرا ببخش.

خداوند متعال دعايش را اجابت کرد و او را بخشید، چرا که الله متعال بس آمر زنده و مهربان درباره بندگان پشيمان و توبهکار است. حضرت موسى گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائي که به من عطا فرموده اي هرگز پشتيبان بدكاران و گنهكاران نخواهم شد. شيخ قرطبي ميفرماید: موسى این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه میخواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد. (تفسیر قرطبي ۲۶۱/۱۳).

صاوي گفته است: از اين جهت آن را به شيطان نسبت داده است که به او امر نشده بود قبطي را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولى میباشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی میشود و شيطان از فتنه شاد و مسرور میشود. از اين رو از آن پشيمان شد. (حاشيه‌ی صاوي بر جلالين ۱۱۲/۳).

قالَ رَبِّ إِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ لِيْ فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶)
 (آنگاه موسی) گفت: اي پروردگارم! من به خود ظلم کردم، پس مرا بیامرز. و الله او را بخشید، که او غفور و رحیم است. (۱۶)

قالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷)
 موسی باز گفت: اي پروردگارم! به سبب نعمت‌هایی که به من داده‌ای، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود. (۱۷)

تفسیر:

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلمه، ثبت الله قدمیه علی الصراط يوم تدھض فیه الاقدام...»: هرکس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظمنه وي یاري کند، خداوندا قدم‌هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگهیدارد در روزی که گامها در آن می‌لغزد و هرکس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاري کند، الله تعال در روزی که گامها در آن می‌لغزد، قدم‌هایش را بر صراط می‌لغزاند».

علامه الوسي در تفسیر «روح المعاني» می‌نویسد: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوان‌شان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وي گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستی و لي کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آن هاست». لا حول ولا قوه الا بالله العظيم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَشَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸)

موسی در شهر بیمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه اي (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاري طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک میخواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی! (۱۸)

تفسیر:

باید یاد آور شد که: هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزو هایش، ترس پسندیده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوُّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتْلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹)

و چون خواست به کسی که دشمن هردوشان بود حمله برد، گفت ای موسی میخواهی مرا

بکشی همانطور که دیروز کسی را کشتی، نمیخواهی مگر اینکه زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمیخواهی از نیکوکاران باشی.(۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيْطَشَ»: حملهور شود. بیورش برد. «جَبَّارٌ»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نیرومندی که هر چه بخواهد بکند و از فرمان خدا نافرمانی نماید.

تفسیر:

چون موسی بر کشتن فرد قبطی مصمم شد، آن شخص اسرائیلی پنداشت که او میخواهد به وی حمله ورشود. پس خطاب به موسی گفت: آیا کنون میخواهی مرا به قتل رسانی چنان که دیروز آن فرد قبطی را کشتی؟ (پس شخص قبطی سخن اسرائیلی را شنید و خبر را به فرعون برده) تو فقط میخواهی شخصی باشی ستمگر و مستبد و سر آن نداری که از اهل صلاح و خیر واستقامت باشی.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَفْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنِ النَّاصِحِينَ (۲۰)

و مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی بدان که بزرگان درباره ات هم رأی شده اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توانم.(۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْصَى الْمَدِينَةَ»: دورترین نقطه شهر. «يَسْعَى»: مراد از سعی، سرعت در رفتن است. «الْمَلَأُ»: بزرگان دولت. دولتمردان.

تفسیر:

وقتی که خبر کشته شدن قبطی پخش شد شخصی که از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: ای موسی، درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به جرگه نشسته اند، یعنی: باهم درباره کشتن مشاوره میکنند، یا یکدیگر را به کشتن امر میکنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توانم» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشته شدن موسی علیه السلام را کرده بود. موسی علیه السلام، الله تعالی را به کمک خود خواست و گفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهانی بخش و هنگامی که رو به جانب مدین «شهر شعیب» کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید. (زنگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی).

فَخَرَجَ مِنْهَا حَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّي نَجِيَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱)

پس موسی ترسان و نگران در حالیکه [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگار! مرا از قوم ظالم نجات ده.(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَائِفًا»: ترسان. «يَتَرَقَّبُ»: انتظار میکشید. چشم به راه دستگیری و وقوع پیامدها و حوادث بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 28) در مورد رفتن موسی علیهم السلام به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدِينَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲)

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجه مطلوب می رساند] راهنمایی کند. (۲۲)

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام به طرف مدین مسافرت کرد. مدین شهری یا محلی بود که شعیب علیه السلام بر اهل آنجا مبعوث گردید (برخی نوشتند که: سرزمین مدین از خلیج عقبه تابه مو آب و کوه سینا امتداد داشت). همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. و معان در حال حاضر یکی از ایالات کشور پادشاهی کشور اردن میباشد، گویند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت کل گفته میتوانیم که: «مدین» شهری در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تیواک است که در آن زمان از قلمرو حکومت فرعون، بیرون بوده است.

تفسران مینویسند که حضرت موسی علیه السلام بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین که هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خداش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می‌کرد. (تفسیر رازی ۲۴۰/۲۴)

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذَوَّدَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳)

هنگامی که به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (مواشی شان) را آب می‌دادند، و غیر آنان دو دختر را دید که [مواشی شان را از رفتن به سوی آب] بازمی‌دارند؛ گفت: چه چیزی شما را بر بازداشت [گوسفندان] و امی دارد؟ گفتند: ما [این دام هایمان را] آب نمی‌دهیم تا [این] شبانان [دام هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است]. (۲۳)

تفسیر:

هنگامیکه موسی علیه السلام به منطقه چاه آب مدین رسید دید که مردمان زیادی بر دور و به آن چاه گرد آمده‌اند و میخواهند مواشی خویش را سیراب کنند در یک طرف چاه دو نفر دختر را دید که منتظر اند که گوسفندان خویش را هم آب دهند. موسی علیه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه کار میکنید، گفتند: پدر ما پیر مرد پیر و کهنسالی است و ما گوسفندان خویش را هم آب می‌دهیم، ولی منتظر هستیم تا سایرین از آب دادن گوسفندان خویش خلاص شوند و چاه برای آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زیرا عادت ما اینست تا زمانیکه سایرین از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خویش آب نمی‌دهیم. عادت ما این است تامردم حیوانات خود را آب ندهند و نرونده ما گوسفندان را آب نمی‌دهیم. و نمی‌خواهیم با مردان اختلاط داشته باشیم.

ابو حیان گفته است: بدین وسیله عذر و دلیل این که خود گوسفندان را آب می‌دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیری و ضعف نمی‌تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را یاری دهد. (البحر ۱۱۴/۷).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّ إِلَى الظَّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴)

پس موسی به (مواشی) آن دو آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: ای پروردگارم! من به آنچه از خیر که به بسویم فرود آورده، محتاجم. (۲۴)

تفسیر:

«تَوْلِي»: پشت کرد و رفت. «خَيْر»: رزق و روزی. خوبی و نیکی. «إِنِّي... فَقِيرُ»: هر رزقی که برای من فرستی نیازمند آنم، و هر گونه نیکوئی که در حق من کنی محتاج بدانم. پس موسی گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوی سایه درختی رفته در زیر آن نشست و گفت: پروردگار! من به روزی و فضل از قبیل غذا و مانند آن فقیر و نیازمند. حضرت موسی علیه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می‌کرد.

ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود. (ابن کثیر ۱۰/۳.) ابن عباس(رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدين» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش بر هنه بود، همین که به مدین رسید کفش‌هایش از پاهاش کنده شدند. در سایه‌ی درختی نشست، او که برگزیده‌ی خلق خدابود شکمش به پیشش چسبیده بود و سبزه‌ی سبزیجات از داخل شکمش دیده می‌شد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰.)

از عمر بن خطاب(رض) روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهار پایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجددآ آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آنگاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن دو فارغ شد؛ «به سوی سایه برگشت» و مجددآ در آن نشست «و گفت: پروردگار! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمند. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

**فَجَاءَتْهُ أَحَدًا هُمَا تَمْشِي عَلَى إِسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَيِّ يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ
لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَاصَ قَالَ لَا تَخْفَ نُجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵)**

پس یکی از آن دو [دختر] در حالی که با حالت شرم و حیا گام بر می‌داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا مزدآب دادن (مواشی ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد، گفت: دیگر نترس که از آن گروه ستمکار نجات یافته. (۲۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عَلَى إِسْتِحْيَاءٍ»: با حیاء و شرم.

تفسیر:

روایت است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتد، پدر از آمدن زود هنگام دختران خویش تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که مواشی را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی آمد. اکثر مفسران برآند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن عظیم الشأن و سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنہ گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود. در این اثنا یکی از آن دو دختر که با ارمش و وقار گام بر می‌داشت باز آمد و به موسی گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حیوان‌های ما را به تو بدهد.

ابن کثیر در مورد میفرماید: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چرا که او را به طور مطلق نخواند تا موجب شک و تردید نشود. (ابن کثیر ۱۱/۳)

پس موسی همراه دختر به راه افتاد و وقتی که با پدرش شعیب ملاقات کرد «فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَنَ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَحْفَنْ نَجْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» داستان و سبب فرارش را از مصر برایش به تفصیل به قصه گرفت. شعیب گفت: نترس؛ زیرا الله متعال تو را از چنگ ستمگران نجات داده است چرا که آنان را بر ما سلطه‌ای نیست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسید.

تفسر امام نسفي در تفسیر خویش «التبییر فی التفسیر» مینویسد: «ابن آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

از جمله «تَمْشِي عَلَى أَسْتِحْيَاءٍ»: آیه مبارکه معلوم میشود که: رفت و آمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفت باشد. (حیا، از برجسته‌ترین کمالات زن در قرآن می‌باشد).

قالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶)

یکی از آن دو دختر: ای پدر من! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می‌کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است].[۲۶]

تفسیر:

در این میان یکی از آن دو دختر به پدرش گفت: ای پدر! موسی را برای چراندن و آب دادن گوسفدان استخدام کن. وی در حقیقت بهترین کسی که استخدامش می‌کنی همان کسی است که بر نگهداشت گوسفدان نیرومند و در کار خویش امانتدار بوده و امانت را خیانت نکند. ابو حیان گفته است: سخناش حکیمانه است و جامع؛ زیرا وقتی کفایت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل میشود. (البحر ۱۱۴/۷).

ابن کثیر نقل میکند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را زاین امر دانستم که چون در راه با او می‌آدم، از او جلوتر رفتم تا پیش‌بیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای بهسوی من بینداز، آن وقت میدانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أَرِيدُ أَنْ أُنْكَحَ أَحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَاجٍ فَإِنْ أَتَمْمَتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَشْقَى عَلَيْكَ سَتْجَدَنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

(آن مرد کهن سال) گفت: میخواهم یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم به شرط آنکه هشت سال اجیر من باشی، و اگر ده سال را تمام کردي، اختیارش باخود توست [و ربطی به اصل قرارداد ندارد]، و من نمیخواهم بر تو سخت گیرم، اگر الله بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْجُرَنِي»: برای من کار کنی. خویشن را کارگر من گردانی.

تفسیر:

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من میخواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم که گویند

نامش صفورا بود را به این شرط به ازدواج تو در می آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندي، اين از نزد توست» يعني: اگر به جاي هشت سال، چوپاني را به ده سال رسانيد و دو سال را در خدمت به من افزودي، اين بخشش و فضلي از نزد توست، نه الزام و اجباري از جانب من.

بدين ترتيب، او اين قضيه را به مردانگي و همت خود موسى عليه السلام موکول کرد «و نمي خواهم بر تو سخت گيرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا انشاء الله از صالحان خواهي يافت» در حسن صحبت، معامله نيك و وفای به عهد است. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

اين آيه کريمه دليل مشروعیت خواستگاريولي برای دخترش از مردي است که کفو و شایسته باشد و اين امر در اسلام سنتي پايدار است چنان که معروف است عمر دخترش حصه را به ابوبکر و عثمان پيشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگري از اين دست نيز در ايام نبوت و عصر صحابه کرام روی داده است.

همچنين اين آيه دليل جمهور فقهاء است بر اين که نکاح دادن دختر حقولي است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنيفة(رح) که اين امر را در حوزه اختيار خود دختر مي داند. (تفسیر انوار القرآن).

قالَ ذلِكَ بَيْتِيٌّ وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينِ قَضَيْتُ فَلَا عُذْوَانَ عَلَيَّ وَاللهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸)

[موسی] گفت: اين قرارداد ميان من و تو باشد، هر يك از اين دو مدت را به پایان برم هیچ تعدی و ستمی بر من نیست، و الله بر آنچه میگوییم وکیل و گواه است. (۲۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأجلين»: دو مدت. دو سرانجام. قضيت: به پایان بردم، به انجام رسانيدم، به سر بردم، طی کردم «لا عذوان على»: نباید به من ستم شود و بر مدت افزوده گردد. گناهی بر من نیست، چرا که زمان کار خود را به پایان برده‌ام.

«وکیل»: شاهد و گواه. کسی که کار بد و اگذار می‌شود و حافظ مردمان و مسؤول کار آنان است.

تفسیر:

در مقابل حضرت موسی عليه السلام در جواب «گفت» «این» قرارداد و عهدي که آن را بازگو کردي و بر من و خود در آن شرط نهادي «ميان من و تو باشد» و هیچ يك از ما دو طرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هريک از اين دو مدت را به انجام رسانيدم» هشت ياره سال را «نباید بر من عدواني باشد» «و خدا بر آنچه میگوییم» از اين شرط هايي که در ميان ما منعقد شد؛ «وکیل است» يعني: گواه و نگهبان است لذا هیچ يك از ما راهي به سوي تجاوز از اين شروط نداريم.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (29 الي 37) در باره بازگشت موسی عليه السلام به مصر پس از ده سال در مدين، رسيدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث بعمل مي آيد.

فَلَمَّا قُضِيَ مُوسَى الْأَجَلُ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آتَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آتَسْتُ نَارًا لَعَلَّيْ أَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٢٩)

چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: معطل کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید. (۲۹)

تفسیر:

بعد از اینکه مدت تعیین شده بین شعیب عليه السلام و حضرت موسی عليه السلام به پایان رسید و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود.

ابن عباس(رض) گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند.

حضرت موسی عليه السلام با همسر خویش راهی سفر مصر شد.

حضرت موسی از فاصله دور آتشی فروزان را از طرف کوه طوربه همسر اش گفت: «قالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آتَسْتُ نَارًا» در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم.

تفسران در تفاسیر خویش می نویسند: شبی که حضرت موسی با همسر اش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبی سرد و تاریکی بود و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می‌وزید که رفتن را مشکل می‌ساخت همسرش از درد زایمان به خود می‌پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد.

همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «لَعَلَّيْ أَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ» شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد. «أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یا شعله‌ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٣٠)

چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وadi در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیانم. (۳۰)

تفسیر:

زمانیکه حضرت موسی به آن آتش رسید، آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راست دره در آن مکان مبارک و از سمت درخت ندایی آمد. «أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندا آمد که ای موسی! منم، الله بزرگ و باعظمت که با شما صحبت می‌کنم و از اوصاف نقص منزه ام، پروردگار انس و جن و تمام خلائق هستم.

عبد بن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود(رض) روایت فرموده اند که: «به یاد درختی افتادم که موسی عليه السلام به سوی آن مأوي گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه روز راه پیمودم تا صبحگاهان برسر آن درخت رسیدم، بنگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آنگاه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و بازگشتم»

قابل تذکر است که در سالهای 2008 میلادی من با خانم خویش عزم سفر به کوه طور و یا هم جبل موسی در مصر نمودیم، بعد از اینکه به وادی مقدس «طوي» رفتیم، از نزدیک

این درخت را مشاهده کردیم درخت تاهنوز سبز وارای برگ های کوچک کوچک است، این درخت فعلاً در محوطه کلیسايی به نام «سانتي کاترین» قرار داشته و با يك ديوال سنگي احاطه شده است. (در مورد اينكه اين همان درخت زمان موسى است و يا خير الله تعالى خوش بهتر ميداند.)

**وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَرُ كَائِنَةً جَانُ وَلَى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلَ
وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ (٣١)**

و عصایت را بینداز چون [انداخت و] آن را دید که حرکت می‌کند گویی مار است، موسی پشت گردانید و بازنگشت. (گفتیم) برگرد و نترس، یقیناً تو از جمله کسانی هستی که در امانند. (۳۱)

تفسیر:

و (از تو میخواهم) این عصایی را که در دست داری بینداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده کرد که آن (عصا) چنان جست و خیز می‌کند که گویا ماری چالاک و کوچک است، وقتی دید مانند اژدهای چابک به سرعت می‌جنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن بر نگرداند.

ابن کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان هایش را به هم می سایید و از کنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسید و طوریکه از کوه به پایین می‌غلند. در این موقع موسی پابه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان از چنان وضعیتی گریزان است. (سید قطب رحمة الله عليه، میفرماید: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت و آن را نیک و به یقین می‌شناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خرزید و چابک می‌جنبد و با این که ماری بزرگ بود به سان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شکفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که می‌فرمود: «يا مُوسَى أَقْبِلَ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ»، آنکه در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: «أَسْلُكْ يَدَكَ في جَيْكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»، موسی فرمان را اطاعت کرد و دستش را در یخن آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان می‌شود و بدون این که دچار مریضی شده باشد، تابان است.

مدت‌ها پوست آنرا گندم‌گون دیده بود. این نشان دهنده فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «تفسیر فی ظلال القرآن» یکی از حکمت‌های الهی همین است که: برای انجام مأموریت‌های بزرگ، باید قبلًا تمرینات دید، «أَلْقَ عَصَاكَ»: (حضرت موسی عليه السلام باید ابتدا خودش معجزه میدید، تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار و استعمال نماید).

**أَسْلُكْ يَدَكَ في جَيْكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ
فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (٣٢)**

دستت را در گریبانت ببر تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای [از بین

رften] ترسی که دچار شده ای دو دستت را بر سینه بگذار، پس این دو معجزه از ناحیه پروردگارت برای فرعون و اشراف (قوم) اوست. چون آنان قوم نافرمان بدکار بودند (۳۲)

تفسیر:

به همین ترتیب به حضرت موسی علیه السلام گفته شد که؛ ای موسی! دستت را دریخن پیراهنت داخل کن تا بدون مریضی و برص، سپید بیرون آید.

همچنان دستت را به سینه ات بچسبان تا روانت آرام گیرد و قلبت مطمئن شود.

پس این دو نشانه است برایت از بارگاه پروردگارت که یکی: تبدیل شدن عصا به اژدها و دیگری یدبیضا بدون آفت و مریضی است. و این دو دلیل بزرگ به سوی فرعون و سران قومش بر قدرت و یگانگی حق تعالی و راستگویی موسی است. در حقیقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند.

ابن کثیر میگوید: «خداؤند متعال به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی میترسد، دست خود را به سینه اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود.

ابن کثیر اضافه میکند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس(رض) گفته است».

قالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ {۳۳}

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشتهام و میترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشتهام، در حالیکه به قتلش مامور نبوده‌ام. و میترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بشنند.

تفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِي رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ {۳۴}

و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیب کنند. (۳۴)

شرح لغات و اصطلاحات:

«ردءاً»: یاور و مددکار. «یصدّقُنِی»: هدف این است که با توضیح گفتارم و رد شباهات دیگران، راستی و درستی من روشن شود.

یادداشت:

قابل یادآوری است که: حضرت موسی علیه السلام در انجام مأموریتیش از دو چیز خوف و حراس داشت؛ یکی هم قصاص قتل، «انی فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» و دیگری هم تکذیب حق، «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ».

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 24 سوره طه) میفرماید: به موسی علیه السلام الله تعالی هدایت

میفرماید که: «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»⁽²⁴⁾ «بِهِسْوِي فَرْعَوْنَ بِرُوْ؛ زِيرَا او [در برابر الله] سرکشی کرده است».

حضرت موسی علیه السلام خاشعانه به دعا پرداخت و گفت: پروردگارا سینه‌ام را فراغ و گشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و کین از دل برخیزد و با آرامش تمام رسالت آسمانی را به جای آورم و کار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا این که سخن مرا بفهمند و یاوری از خاندانم برای من قرار بده برادرم هارون را. «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يُمُوسَى»⁽³⁶⁾ [طه: 36]. خداوند موسی را ندا داد و فرمود: «ای موسی خواسته تو به تو داده میشود». «قَالَ رَبِّ إِلَيَّ قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَلَحَافُ أَنْ يَقْتُلُونَ»⁽³³⁾ [قصص: 33]. «گفت: پروردگار! من یک نفر از آنان را کشته ام، میترسم مرا بکشند». خداوند متعال فرمود: ای موسی مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتی نجات دادیم مثلاً شما یادت نیست که به منظور حفظ شما از فرعونیان به مادرت گفتیم ترا در تابوت و صندوقی اندازد و آن را به دریا بسپارد و به دریا نیز فرمان دادیم او را به کنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نیز در دل فرعون و همسرش انداختیم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خود را برای تو به عنوان پرستار و شیرده انتخاب کنند و موقعی که یک نفر قبطی را کشتبی باز ترا نجات دادیم و به تو الهام کردیم که به طرف مدین حرکت کنی و چند سال در آنجا ماندی، در حالیکه مجرد بودی و در آنجا متأهل شدی و ثروت و مال زیادی را در آنجا به دست آورده ای و از همه مهمتر به رتبه پیامبری رسیدی و در نتیجه به زادگاه خود مصر برگشتی الان هنگام انجام مأموریت است تو و برادرت همراه با آیات من که در اختیارتان قرار داده ام، بروید و در ذکر و یاد و اجرای فرمان من سستی نکنید به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است و در کفر و طغيان از حد گذشته است. (ملحظه شود کتاب زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی (عرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری)

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید: درست گفتی، یا به مردم بگوید: موسی راست میگوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شباهات جوابگو باشد و با کفار به جدل بپردازد. (تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۴)

اقرار به کمالات دیگران، خود یک کمال و ارزش است. «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي» حضرت موسی با این که پیامبر اول‌العزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتهی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید. همچنان هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. «هُوَ أَفْصَحُ» (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد).

یادداشت:

هارون (که در لغت، به معنای کوهن‌شین یا قاصد است) برادر بزرگ حضرت موسی علیه

السلام ، از انبیای بنی اسرائیل بوده و در قرآن عظیم الشأن از او ستایش بعمل آمده است .
قَالَ سَنَشُدُّ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (٣٥)

(الله) به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی میگردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی میدهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند، به سبب معجزات ما، شما و کسانی که از شما پیروی میکنند غالب خواهید شد.(۳۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَنَشُدُّ»: محکم و استوار خواهیم کرد. قوت و قدرت خواهیم داد.

«عَضْدَكَ»: بازو. تقویت بازو، کنایه از تقویت و پشتیبانی شخص است.

«سُلْطَانًا»: سلطه و شوکت. سلط و قدرت.

تفسیر:

الله سبحان وتعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری میدهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می داریم. بنابر این آن ها به شما آزاری رسانده نمی توانند. بدان ای موسی! که تو و هارون و پیروان مؤمن تان همگی، با ادله راستین ما بر فرعون پیروز و غالب خواهید بود.

واقعاً بهترین نوع برادری، در تأیید حق و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيْتَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٌ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (٣٦)

پس هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی ساختگی و دروغین نیست، و ما این [ادعای نبوت و دعوت به توحید] را از پدران پیشین خود نشنیده ایم [که به ما گفته باشد کسی در میانشان به عنوان پیامبر و دعوت کننده به توحید آمده باشد!!!](۳۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بِآيَاتِنَا»: آیات ما. معجزات ما. دلائل و حجت های ما. «بَيْتَاتٍ»: روشن. حال

است. **«مُفْتَرٌ»:** سر هم کرده و به هم باقهه. مرادشان این بود که موسی در ادعای خود دروغ میگوید و سخنان و معجزه های او، جادوی خود او است؛ نه فرموده و معجزه هایی که خدا فرو فرستاده باشد و بدیشان نموده باشد. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

تهمت، بزرگترین حربه‌ی مستکبران علیه مصلحان است. با تأسف باید گفت: هستند برخی از انسانها که، منطق روشن را فدای گذشته تاریک میکنند. بطور مثال زمانیکه موسی علیه السلام، با برهان های منزله از جانب پرورده‌گار با عظمت و حجت های راستینی که روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و همراهانش آمد آنان به موسی گفتند: یعنی: آنچیزی که با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادوی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان دین توحید را سراغ نداریم، با آنکه اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این دین که تو ادعای آنرا داری دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٣٧)

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بیگمان ظالمان کامیاب نمیشوند. (۳۷)

تفسیر:

در آیه قبل ملاحظه نمودیم که: فرعونیان با گستاخی و با بی ادبی کامل، معجزات الهی را سحر معرفی کرده و اظهار داشتند که ما گویا در تاریخ اجداد خویش چنین حرفی را نه شنیده ایم. ولی در این آیه مبارکه حضرت موسی به کنایه به آنان میفرماید: شما دروغ میگویید، زیرا قبل از من، کسانی چون حضرت یوسف چراغ هدایت نیاکان شما را در دست داشته و دین ابراهیم را ترویج میکرده‌اند.

و موسی علیه السلام به فرعون گفت: بیگمان پروردگارم انسان راستگوی درستکار را که پیام آور حق است از دروغگویی که به ناروا جدال میکند، باز میشناسد و او به کسی که فرجام نیکو و پایان خوش سرای آخرت برای وی است داناتر میباشد. ملاحظه مینمایم که موسی علیه السلام در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر میخوانند، به خداوند متعال توگل کرده بیهاد داشته باشید: کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ظالمین و ستمگرانی بیش نیستند. و یقین داشته باشید کسی که ظالم و ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ بیند، ابدآ خوشبخت، رستگار و کامیاب نمیشود.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به فحوای آیات متبرکه (29 الی 37) نظر به اندازیم با تمام وضاحت در خواهیم یافت؛ دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانشان چنین چیزی خارق العاده را نشنیده باشند، مطمیناً آن را سحر و شعبدہ بازی بشمار می آورد. در این هیچ جای شکی نیست که دشمنان دین خدا و معجزه‌ی الهی، در هر زمان و مکانی سخنان و اتهامات شان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد صلی الله علیه وسلم می‌بستند.

توجه باید داشت که جواب واضح، روشن و گویایی موسی علیه السلام به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می‌داند که حق کیست و باطل چیست.

در آیات متذکره در میبایبم که:

انسان باید در برابر، تزویر، حیله، دروغ، شعبدہ بازی، مکر و فریب، واستدلال های بیهوده و غیر منطقی، دشمن به أنواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی علیه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزیر و مشیر و مدافع او بگرداند. در آیات متذکره دریافتیم که درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است.

فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به به مکر و فریب، عناد وستیزه جویی برخاستند و به پیروی از شیوه‌ی نادرست و بدون دلیل گذشتگانشان پناه جستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلاء و عادت ناپسند و باطل است.

باید در جواب و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت استدلال بیفزاید، این است که شیوه‌ی مناظره‌ی موسی علیه السلام با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (آلی 43) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربویت خدای متعال، فرجم دشمنی او و قومش، بحث بعمل می‌آید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعُلْ لِي صَرْخًا لَعْنِي أَطْلِعُ إِلَيْهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظْنُهُ مِنَ الْكَادِيبِينَ (۳۸)

و فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبدی را برای شما نمی‌شناسم! پس ای هامان! برای من بر گل آتش بافروز (و آنرا پخته کن) و برای من برج بلندی بساز، تا از خدای موسی اطلاع حاصل نمایم. هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است! (۳۸)

تفسیر:

از فهم آیه متبرکه معلوم می‌شود که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق می‌شود. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی‌شناسم. و همچنان ملاحظه می‌شود که چگونه مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل می‌کنند. شعار مستکبران همیشه همین است: هر چه را که من نمی‌شناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی دیگری را نمی‌شناسم. بین این سخن پوچ فرعون و بین گفته‌ی «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چرا که می‌دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۳). همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش کرد! برایم بر گل آتشی بیفروز تا آن گل پخته و مستحکم شود، یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود، آنگاه بر جی برای من بساز. شاید من از خدای موسی اطلاع یابم یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی را ببینم این را به عنوان ریشخند و تمسخر می‌گفت. و تکرار می‌کرد از اینکه موسی می‌گوید: خدایی دار آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجْهُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَاهِرُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجِعُونَ (۳۹)

و خلاصه فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردن و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهد شد. (۳۹)

تفسیر:

در طول تاریخ، دیده شده که اشخاصی مغدور و متکبری خود را محور و مرکز همه چیز می‌پنداشتند. طوریکه دیده شد که فرعون و لشکریانش در مصر؛ ظلم و دست به فساد زدند. فرعون و قومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. و معتقد بودند که حشر و نشري در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد.

واقعاً فرعون مستکبر و ظالم بود زیرا نه جست و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه هم خودش کدام دلیل داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد. فرعون فقط یک استدلال داشت که: حشر و نشري در کار نیست و اساساً حساب و کتاب مجازات و مكافاتی وجود ندارد.

فَأَخْذُنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبْدِلُهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٤٠)

پس او و سپاهیانش را گرفتیم و در دریا افکندیم؛ پس با تأمل بنگر که سرانجام ظالمان چگونه بود؟ (۴۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَنَبْدِلُهُمْ»: ایشان را پرت کردیم و انداختیم. «الْيَمِّ»: دریا. «انْظُرْ»: بنگر. مراد نگاه کردن با چشم ظاهر نیست، بلکه با چشم دل است.

تفسیر:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: نهایت و انجام مستکبران، دلت و قهر است. دیده شد و هست مواردی که سزاهاي الهی صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوریکه خداوند متعال فرعون و شکریانش را در همین دنیا نابود، ریشه کن و به سزا اعمال خویش رسانید، و در دریا غرق شان ساخت.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «پس بنگر که نهایت کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! بنگر که که سرانجام آن ستمکاران که به او ج سرکشی و کفر رسیده بودند، در دنیا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه که به دریایی هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ (٤١)

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوخ) می‌کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی‌شوند. (۴۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَئِمَّةً»: جمع امام، پیشوایان، مراد سرdestگان کفر و ضلال و پیشاہنگان کاروان گمراهان است که در دنیا به آنان خط و نشان میدهدند و در دنیا پیشاپیش ایشان بهسوی بدختی حرکت، و در قیامت نیز در جلو پیروانشان به جانب جهنم راه می‌افتد و آنان را به دوخ می‌کشانند و بدانجا وارد می‌گردانند (سوره: هود / 98). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

آنان نه در روز قیامت خود را یاری می‌توانند کرد و نه هم یاورانی دارند که عذاب دامنگیر به سبب کفر و تکذیب را از آنان دفع کند. بدین ترتیب است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمع او بال گردنشان می‌شود.

وَأَتَبْعَثْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٢)

و در این دنیا لعنت را از عقبشان فرستادیم و روز قیامت هم از جمله طرد شدگان هستند. (۴۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مقبوح»: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

تفسیر:

نفرین کردن بر ظالم و ستمگران حتی بعد از نابودی او هم لازم و ضروري است. و در این هیچ جای شکی نیست که عمل شنیع و بد دنیوی، به عمل شنیع اخروی می‌انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكَنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ النَّاسِ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٣)

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت باشد و تا ایشان یادآور شوند و عبرت گیرند. (۴۳)

تفسیر:

يعني: پس از آنکه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدین را نابود ساخت و بعد از اينکه فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری هایی برای مردم بود».

پایان کار مستکبران، هلاکت و نابودی است، با شکست طاغوت، زمینه برای صالحان فراهم میگردد. و واقعیت امر اینست که: ارسال گُتب و رُسل، بر اساس رحمت الهی است. تا انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمیکند. با تأسف باید گفت: با وجود کتب آسمانی و پیامبران، باز هم گروهی از انسانها هدایت را نمی پذیرند.

خوانندگان گرامی!

پس از پایان قصه‌ی موسی و هارون علیهم السلام، با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت انگیز و اندرزهای گوناگون را به بیان گرفت خداوند متعال، همه‌ی این رویدادها را ضمن بیان راز های غیبی و نهانی-که جز پروردگار باعظمت کسی از آن باخبر نیست. برای پیامبر صلی الله علیه السلام، بیان تا اینکه وی مردم از آن مطلع گرداند.

بناءً در آیات متبرکه (44 الی 51) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبر خاتم الانبیاء، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٤٤)
و (ای محمد) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی، آن دم که أمر نبوت را به موسی ابلاغ کردیم. و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم). (۴۴)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: الله در اینجا دلیل نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم را یادآور میشود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر میدهد که گویا شنونده آن را مشاهده می‌کند و گذشته را می‌بیند، در صورتی که او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نهان‌ها باخبر سازی. (ابن کثیر ۱۵/۳).

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدِينَ تَتَلَوَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (٤٥)

ولی ما اقوامي را در اعصار مختلف خلق کردیم، پس عمرشان طولانی شد. و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، لیکن ما فرستنده بودیم. (۴۵)

تفسیر:

در تفسیر صفوۃ التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد:
اما بعد از موسی ملت ها و نسل ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و

فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالیٰ را فراموش کردند و شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود فرموده است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت و اخبار برآنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفاصیل حذف شده است. (ابو سعود ۱۵۵/۴).

وَمَا كُنْتَ بِحَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم دهنده ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکر و هوشیار شوند. (۴۶)

تفسیر:

تفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان فترت یعنی دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم به سر می‌بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش سد سال می‌باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمُتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می‌کردیم می‌گفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت! (۴۷)

تفسیر:

در آیه قبل هدف آمدن انبیاء را إنذار و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بعثت را که اتمام حجت و بستن راه بهانه و عذر است با زیبایی خاصی بیان میدارد. مفهوم کلی این آیه مبارکه این است که: کفار می‌گویند: بدختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتكب شده‌ایم، اگر پیامبر می‌داشتیم گرفتار چنین انحرافی نمی‌شدیم، الله متعال در جواب می‌فرماید: ما برای اتمام حجت بر آنها پیامبرانی فرستادیم.

قرطبی فرموده است: جواب «لو لا» محنوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی‌کردیم. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۳).

و در التسهیل آمده است: «لو لا» اول حرف امتناع است و «لو لا» دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبته به آنها نمی‌رسید، پیامبران را نمی‌فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اقامه‌ی حجت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم. (التسهیل ۱۰۷/۳).

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست.

«تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمُتْ أَيْدِيهِمْ» بلی اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می‌گذارند. ولی ایمان به الله تعالیٰ و پیروی از انبیاء، رمز نجات از مصیبتهاست.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرٌ تَظَاهِرًا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (٤٨)

پس هنگامی که حق [چون قرآن و پیامبر] از سوی ما برای آنان آمد [به جای آنکه بپذیرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسی دادند به او نداده اند؟ آیا پیش از این به آنچه به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟! گفتند: [این تورات و قرآن] دو جادویند که پشتیبان یکدیگرند!! و گفتند: ما منکر هر دو هستیم!! (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: قرآن. «سِحْرٌ»: دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است.

«تَظَاهِرًا»: پشت یکدیگر را گرفته‌اند. همیگر را پشتیبانی و تأکید نموده‌اند.

تفسیر:

از خصوصیات منکرین حق، همین است که همیشه: بجای توجّه به حقانیّت، تنها به مقایسه های بی اساس و باطل ذهنی خویش نظر می‌اندازند. و اشخاص متّحّر، حاضر به پذیرش حرف جدید و منطقی نیستند. دشمنان، منطق و کلام حق را خدّش دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز کنند.

وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجاجت گفتند: مگر نمی‌شد آیات درخشن و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد از قبیل عصا و دست بیضا (یدبیضاء)، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود: «أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ»: آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشنانی که به موسی عطا شد، کافر نشند؟

امام مجاهد فرموده است: یهود به قریش دستور میدادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی را برای ما بیاور. الله تعالی در جواب آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند. (مختصر ابن کثیر ۱۷/۳)

بنابراین ضمیر در «أَوْلَمْ يَكْفُرُوا» عبارت است از یهود. نظر ابن جریر چنین است. و ابو حیان گفته است: به نظر من ظاهراً ضمیر به قریش بر میگردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد در واقع نسبت دادن سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمہ گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمایر با یکدیگر هماهنگ و همسو می‌شوند. (البحر ۱۲۳/۷)

«قَالُوا سِحْرٌ تَظَاهِرًا»: مشرکین می‌گفتند: تورات و قرآن هردو جز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند.

سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. «وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» و گفتند: مابه هردو کتاب کافریم. ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحةً انکار کردن هردو کتاب را اقرار می‌کنند. و این هم نشان میدهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنشی فرورفته‌اند. (ابو سعود ۱۵۶/۴)

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٤٩)

بگو پس اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم. (۴۹)

تفسیر:

یعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعای خود راستگو هستید، کتابی را بیاورید که از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدایت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگتر و راهنمون‌تر باشد؛ «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست میگویید در این‌که هر دوی آنها سحرند. خردمندان به طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگ‌تر از کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن کثیر ۳/۱۷).

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است. (زاد المسیر ۶/۲۸۸)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِبُوا لَكَ فَاعْلُمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، (و ایمان نیاورند)، بدان آنها از خواهشات خود پیروی می‌کنند و کیست گمراحته از آنکس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا نمی‌شود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (۵۰)

تفسیر:

باید گفت که: منکران حق و هوا پرستان، از جمله گمراحتین مردمان بشمار می‌روند.

وَلَقَدْ وَصَلَنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند. (۵۱) واقعاً هم انسان، مخلوقی است فراموشکار، و ضرورت همیشگی به تذکر دارد. «لَقَدْ وَصَلَنَا»: ارتباط دادیم و متصل کردیم. یکی بعد از دیگری را فرو فرستادیم. اندک اندک و پیاپی نازل نمودیم و به هم پیوند دادیم (سوره: فرقان / 32).

تفسیر:

«الْقَوْل»: مراد آیات قرآن است. ابن جوزی گفته است: یعنی قرآن را در بخش‌هایی متفاوت به دنبال هم نازل کردیم و کیفیت عذاب ملت‌های پیشین را گزارش دادیم تا که شاید پند بگیرند. (طبری ۲۰/۵۶)

شأن نزول آیه ۵۱:

807- ابن جریر و طبرانی از رفاعة قرظی (روایت کرده اند: خدا «آیة وَلَقَدْ وَصَلَنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را در باره ده نفری نازل کرده است که من یکی از آنها هستم) طبرانی 4563 و 4564 و طبری 27504 و 27505 از یحیی بن جده از رفاعة بن قرظه روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11244 می‌گوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت کرده یکی متصل است و دیگری منقطع).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه دلیل بر این مبحث که قرآن از سوی الله سبحان و تعالی شرف نزول یافته است اقامه یافت: اینک در آیات متبرکه (52 الی 55)، در تأییدش می‌گوید: تعدادی از اهل کتاب که پیش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن یقین کردند، به پیامبر ایمان آورند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (٥٢)

کسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان می‌آورند. (۵۲)

تفسیر:

يعني: آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم (يعنى مسلمانان اهل کتاب) این قرآن را تصدق می‌کنند و می‌پذیرند. ابن عباس(رض) گفته است: يعني آنان که از اهل کتاب به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورند. ولی باید گفت که اهل کتاب واقعی، کسانی هستند که با دیدن اسلام، ایمان می‌آورند.

شأن نزول آیة 52

808- ابن جریر از علی بن رفاعه روایت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند و اسلام را پذیرفتند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. پس آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...» نازل شد.

809- و از قناده روایت کرده که فرموده است: برای ما گفته می‌شد: گروهی از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پیرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذیرفتند. این آیه در شان آنها نازل شده است (طبری 27509 مرسل است).

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (٥٣)

و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان داریم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از (نزول) آن نیز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بودیم. (۵۳)

تفسیر:

يعني: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای الله متعال مخلص و به یگانگی او مقر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صلی الله علیه وسلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و میدانستیم که او به زودی در آخر الزمان مبعوث می‌شود و قرآن براو نازل می‌گردد. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (٥٤)

آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبائیشان دو بار دریافت می‌دارند آنها به وسیله نیکیها بدیها را دفع می‌کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم اتفاق می‌نمایند. (۵۴)

تفسیر:

الله تعالی در آیه متذکره در باره اشخاصی صابر با زیبایی می‌فرماید: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب اینکه در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قناده گفته است: آیه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این که محمد(ص) مبعوث شد به او ایمان آورند و او را تصدق نمودند، لذا الله تعالی در مقابل صبرشان پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد الله بن سلام می‌باشند. (طبری ۵۶/۲۰).

«وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الْسَّيِّئَةَ»: و سخنان زشت و ناپسند از قبیل بد ورد و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می‌کنند.

ابن کثیر فرموده است: با بدی به مانندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می‌بخشنند. (مختصر ۱۸/۳)

«مَمَّا رَزَقْنَا هُمْ يَنْفَقُونَ»: و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف می‌کنند. همچنان در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سه کساند که پاداششان دوبار داده می‌شود:

۱ - مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.

۲ - مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳ - غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

قبل از همه باید گفت که: ایمانی دارای ارزش می‌باشد، که بر اساس معرفت و شناخت حق باشد. و در ضمن باید گفت که: شرایط و زمینه‌های اشخاص، در دریافت الطاف الهی متفاوت اند.

همچنان باید گفت: که مورد انفاق تنها مال نیست، از علم، توان و آبرو نیز می‌توان انفاق کرد. در حدیث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را می‌گیرند؛ شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم).

وَإِذَا سَمِعُوا الْغَوْ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالًا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

و هنگامی که سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی بر می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما برای ما واعمال شما برای شما، سلام بر شما [سلام متارکه]، ما خواستار [همنشینی و معاشرت با] ندانان نیستیم. (۵۵)

تفسیر:

«الْغَوْ»: سخنان پوچ. یاوه سرائی. بیهودگوئی چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا الْغَوْ أَعْرَضُوا عَنْهُ»: مؤمن واقعی کسی است که نه تنها به مجلس لغو نمی‌رود و به سخن لغو گوش فرا نمی‌دهد، بلکه اگر کلام بیهوده‌ای را هم می‌شنوند، در مقابلش عکس العمل نشان میدهد. و یکی از نمونه‌های صبر، بی‌اعتنایی به لغو و اعراض از آن است. البته اعراض و روگردانی و عدم از لغو در گفتن، شنیدن، دیدن و معاشرت، کمالی است که در همه‌ی ادیان الهی از آن ستایش بعمل آمده است.

ابن کثیر در شأن نزول این آیه مبارکه از محمدبن اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند... رسول الله برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلی الله علیه السلام بیرون رفتد، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شمارا ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته واو را در ادعایش

تصدیق کردید! ماهیچه قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جا هلان چه کار، ما با شما در این بگویم گو همراهی نمی‌کنیم...». (انوار القرآن هروی مخلص) انسان در برابر آنچه می‌شنود، مسئول است. وقاطعیت، صلابت و عدم سازش، نشان ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می‌گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از ایمان آوردن عده‌ای از اهل کتاب بحث بعمل آمد؛ اینک در آیات متبرکه (61 الی 56) در باره رد شباهت مشرکان، که از ایمان آوردن امتناع می‌ورزیدند - خبر می‌دهد و آن را مردود می‌شمرد.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (٥٦)

قطعًا تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است. (56)

تفسیر:

«إنك لا تهدي...»: مراد این است که پیغمبر، تبلیغ و ارائه طریق مینماید و بس. توفیق هدایت و ایصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره های: بقره آیه 272، یونس آیه 43، ابراهیم آیه 4).

شأن نزول آیة 56:

810- مسلم و دیگران از ابو هریره(رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم (به کاکای خود) گفت: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به زبان بیاور تا من در روز قیامت برای تو شهادت بدhem. گفت: اگر سرزنش زنان قریش نمی‌بود که می‌گویند: او را ترس بر این کار مجبور ساخت، با گفتن این سخن خوشنودت می‌کردم.

آنگاه خدای بزرگ آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 41 و 42، ترمذی 3188، احمد 2 / 434، واحدی در «اسباب نزول» 662 از ابو هریره(رض) بدون ذکر کلمه «زنان» روایت کرده اند. تنها مسلم این حدیث را به طور اختصار روایت و این کلمه را آورده است).

811- نسائی و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به سند محکم و دقیق از ابوسعید بن رافع روایت کرده اند: از این عمر سؤال کردم آیا این آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» در باره ابوجهل و ابوطالب نازل گردیده است؟ گفت: بله.

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعُ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضَنَا أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٥٧)

و گفتد: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم. آیا آنان را در حرم امن جای ندادیم، که ثمرات هر چیزی به عنوان روزی از جانب ما بهسوی آن رسانده می‌شود؟ لیکن بیشترشان نمی‌دانند. (57)

شرح لغات و اصطلاحات:

«الْهُدَى»: هدایت و رهنمود. مراد دین اسلام است. «نُتَخَطَّفُ»: ربوده می‌گردیم. از میان برداشته می‌شویم. «أَوْلَمْ نُمَكِّنْ»: آیا برای ایشان قرار نداده‌ایم و نساخته‌ایم؟ «ءَامِنًا»: دارای امن و امان. دارای امنیت. «يُجْبَى»: جمع اوری و حمل می‌شود.

شأن نزول آیه 57:

812- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از قریش به نبی کریم صلی الله علیه وسلم (گفتند): اگر از تو پیروی کنیم مردم ما را از سرزمین خودمان بیرون می‌کنند، آنگاه این آیه نازل شد) (طبری 27532).

813- نسائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائی در «الکبری» 11385 و «تفسیر» 405 از ابن ابو مليکه از عمر و بن شعیب از ابن عباس روایت کرده، نسائی می‌گوید: عمر و بن شعیب از ابن عباس نشنیده است. طبری 27531 از ابن ابو مليکه روایت و عمر و بن شعیب را نام نبرده است. این منقطع است).

**وَكُمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ بَطَرْتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَّكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا
وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثُونَ (٥٨)**

وچه بسیار قریه ها را که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش آنها را سرمست و مغورو کرده بود. پس این خانه‌های ایشان است که بعد از آنان جز اندکی (در آن) سکونت نشده بود و ما خود ما وارث (دیار آنان) شدیم. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطَرْتْ»: سرمست و مغورو شده است. طغیان و سرکشی کرده است. کفران کرده و ناسپاس گذاشته است (سوره: انفال / 47).

تفسیر:

در آیه‌ی قبل خواندیم که گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر ما به تو ایمان بیاوریم، کفار مگه ما را آواره خواهند کرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی که مگه را محل امن و رزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ایمان نیز میتواند نعمت‌هایش را برای شما حفظ نماید. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: فراموش نکنید که ما بسیاری از شهرها را که سرمست از نعمت‌ها و غرق در رفاه بودند نابود کردیم، شما نیز که به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ایمان نمی‌آورید، با قهر الهی چه می‌کنید؟!

منظور از «فَتَلَّكَ مَسَاكِنُهُمْ»، مساکن مخربه‌ی قوم عاد در منطقه احلاف (میان یمن و شام)، یا قوم ثمود در منطقه سدوم است که مردم حجاز در مسافرت‌های تجاری از کنار آنها عبور می‌کردند و با چشم خود می‌دیدند.

در البحر آمده است: این آیه مبارکه اهل مکه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می‌ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خداوند متعال آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران ساخت. (البحر المحيط ۱۲۶/۷)

بنابراین، عذر آوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیاوردن بهانه می‌آورند و معذور می‌پنداشند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق صرف داشتن پول و سرمایه ویا هم داشتن رفاه نه تنها مایه‌ی سعادت نیست که باعث غرور، طغیان و هلاکت است. ونباید فراموش کرد که: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنیا و یا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

**وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرْيَ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا
مُهْلِكِي الْقُرْي إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (٥٩)**

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده قریه ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلش ستمکار بوده اند. (۵۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: این بخش، از آیه مبارکه می فرماید: «**حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَا رَسُولًا**»: اشاره به این واقعیت است که لزومی ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبری مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبری ارسال شود، کافی و بسند است. «**وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ**»: این بخش، بیان کر این مطلب است که ظلم سبب ویرانی است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمی مانند.

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرْي»: یعنی نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش الله سبحان و تعالی نمی باشد. به قولی: مراد از ام القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده ایم» بعد از آنکه به سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالى و رسولش، سزاوار نابودی گرند.

امام قرطبی می فرماید: الله تعالى اعلام کرده است که آنها را نابود نمی کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند اما تا زمانی که بر آنان اتمام حجت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰/۲۱۳).

وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٠)
آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقلتان کار نمی گیرید؟ (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: کالای زندگی دنیوی است و تنها در مدت عمر کوتاه‌تanh از آن استفاده می کنید و بس. **«خَيْرٌ وَأَبْقَى»:** خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدی است.

تفسیر:

این آیه مبارکه در حقیقت سو مین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفار مگه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل می شود)، میدهد، که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیه مبارکه می فرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بھر می گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود.

ابن کثیر فرموده است: الله تعالى در بارهی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۳/۲۰).

«وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت های ناپایدار بهتر است. **أَفَلَا تَعْقُلُونَ** (۶۰) آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟

امام فخر رازی گفته است: الله تعالى ياداًور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه‌ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل و خردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۵/۲۶).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشأن:

در قرآن عظیم الشأن، از دنیا وزندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکری بعمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله: دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء، ۹۴).

دنیا، بازیچه پیش نیست. «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ» (انعام، ۳۲).

دنیا، اندک و ناچیز است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، ۳۸).

زنگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است. «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورُ» (آل عمران، ۱۸۵).

زنگی دنیا، برای کفار جلوه دارد. «زُرِّينَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (بقره، ۲۱۲).

مال و فرزند، جلوه‌های دنیا هستند. «الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (كهف، ۴۶). البته این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگر است و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافلشدن، سرمست شدن و حق فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل و انصاف سراغ دنیا بروند و از کمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حق محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَقْمَنْ وَعْدَنَا وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقيهٍ كَمَنْ مَتَعَناهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که متاع زنگی این جهان را به او داده ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱)

شرح لغات و اصطلاحات:

«لَاقيه»: رسانده بدان است. «الْمُحْضَرِينَ»: احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کسانی است که فرشتگان آنان را به پای حساب و کتاب می آورند و برای عذاب حاضر شان میگردانند (سوره های: روم آیه ۱۶، صافات آیه ۵۷).

تفسیر:

قبل از همه باید گفته شود که: وعده‌های الهی، قطعی و مسلم است و وعده‌های الهی و پاداش‌های اخروی، هم بزرگ است و هم نیکو واقعیت اینست که: مثلاً آن شخصی است که الله تعالى وی را در دنیا کوتاه از شهوت های گذرا و لذت های ناپایا بهره‌مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالى را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق تعالی حاضر ساخته می شود تا وی را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟

پس آیا این شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراین باید انسان بیندیشد که کدام انتخاب برایش بهتر است و بر همین اساس او باید گزینه برازندهتر و ارزندهتر را برای خویشن اختیار کند. در همه حال توفیق بهره‌گیری از متعای دنیا نیز به دست الله تعالیٰ است. ودر ضمن باید به عرض برسانم که: کامیابی دنیوی، به هیچ صورت نشانه‌ی آسودگی اخروی شمرده نمی‌شود.

شأن نزول آیه ۶۱:

814- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: خدای بی همتا آیه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ...» را در باره سرور کائنات و ابو جهل بن هشام نازل کرده است.

815- از وجه دیگر روایت کرده: این آیه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است.

خواندنگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی برخورداری مشرکان و کافران از نعمت‌های دنیا و ناسی‌پاسی آنان، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (62 الی 70) درباره درهم کوبیدن با نکوهش و تحقیر ، مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، که از آنها می‌پرسد و اعلام می‌دارد که صاحب مطلق و اختیاردار همه الله سبحان و تعالیٰ است و همگی برای رسیدن به مجازات و مكافات به سوی او باز می‌گردند بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنْثُمْ تَرْزَعْمُونَ (۶۲)

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می‌دهد، و می‌گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟!(۶۲)

تفسیر:

عزیزیان صحنه‌های قیامت را به فراموش نه سپارید. در این دنیا مرتكب عمل نشویم که؛ در قیامت، از جواب آن، درمانده و عاجز بمانیم باشیم. معبدهای دوست داشتنی دنیوی، ذلیلان و محکومان اخروی‌اند. هر کس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند، عذاب الهی برایش حتمی است.

انسان‌ها در انتخاب راه آزادند و مختار اند ولی نباید فراموش کنند که در آخرت جواب‌گو همه اعمال خویش در دربار عدل الهی می‌باشد.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هُوَ لَاءُ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَا هُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّاكَ يَعْبُدُونَ (۶۳)

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته می‌گویند پروردگار اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما همچنان که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم، [اینک] در نزد تو بیزاری می‌جوییم، ما را عبادت نمی‌کردند (بلکه خواهشات خود را عبادت می‌کردند). (۶۳)

تفسیر:

«أَغْوَيْنَا هُمْ كَمَا غَوَيْنَا»: ایشان را گمراه ساخته‌ایم، چرا که خودمان گمراه بوده‌ایم. مراد این است که اغواگران می‌گویند: پیروان ما به میل خود به دنبال ما آمده‌اند و به محض این که وسوسه‌های با شهوت ایشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده‌اند. لذا هر دو گروه یکسان و برابریم (سوره: مائدہ / 77).

«مَا كَانُوا إِيَّاكَ يَعْبُدُونَ»: عبادت، در اینجا علاوه از پرستش، معنی اطاعت را نیز دارد. «ترجمه معانی قرآن».

بعد از اینکه قیامت بر پا میشود در آنروز صحنه‌های عجیب و گوناگونی اتفاق میافتد که این آیات به برخی از صحنه‌ها و اتفاقات اشاره بعمل میآورد.

یکی از این صحنه‌ها، سؤالات توبیخ آمیز پروردگار با عظمت از کافران است: صحنه‌ی دیگر، اظهار تنفر و بیزاری معبدوها از کسانی است که آنها را میپرستیدند و صحنه‌ی سوم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم در جواب میگوید: مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «فَلَا تُلُومُنِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ» (آیه 22 سوره ابراهیم) در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری میاندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب میشنود که: «بَلْ كُنْثُمْ قَوْمًا طَاغِيْنَ» (آیه 30 صافات) گناه را به گردن ما نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْنَدُونَ (۶۴)
و [به آنان] گفته می‌شود: شریکان تان را (برای نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولی (ندای) شان را جواب نمی‌دهند. و عذاب را می‌بینند، (و آرزو میکنند) ای کاش راه یافته می‌بودند. (۶۴)

تفسیر:

یکی واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشد که: معبدهای دروغین، به ناله‌های شما در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.

طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ۶۳/۲۰) این بر اساس آن است که «لو» برای تمدنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محفوظ و تقدیر آن چنین است. لو کانوا یهتدون لما اتبعوهم و لاما رأوا العذاب).

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِبُوا»: دلبستان به غیر خدا در دنیا، مایه‌ی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوریکه در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداری تان را که به جای الله متعال می‌پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولی از آنها جوابی نمی‌شنوند. آنان و عذابی را با چشم سر می‌بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟ (۶۵)

تفسیر:

این کثیر میگوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَّثْ عَلَيْهِمُ الْأَتْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶)

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتی نمی‌توانند) از یکدیگر سؤالی کنند! (۶۶)

تفسیر:

«عَمِيَّث»: کور میگردد. مراد مخفی شدن و از یاد رفتن است. این فراموشی از شدت حیرت بدی شان دست می‌دهد. «لا يَتَسَاءَلُونَ»: نمی‌پرسند. مراد این است که نمی‌توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.

در روز قیامت، که محاکمه عدل الهی بر پا می‌شود، مطمین باشد که فرصت آنرا نخواهید

داشت که به توانید با همکران دنیوی خویش مصلحت و به مشوره بپردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (٦٧)

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد. (۶۷)

تفسیر:

«عَسَى»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معنی محقق و مسلم و حتمی است. مفسر صاوی فرموده است: صیغه‌ی ترجمی در قرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعده‌ی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف و عده نمی‌کند (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳).

مطالعه گندگان گرامی!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه‌های امید و رستگاری و سعادت را به وسیله‌ی توبه و بازگشت واقعی به سوی الله متعال گشوده است، که اگر انسان توبه کند، و شرایط آن را به جای آورند، به قرآن متول شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيرَةُ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٨)

و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار می‌کند، برای آنان اختیاری نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند (۶۸)

تفسیر:

«الْخِيرَة»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم الله، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / 36).

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»: قدرت مطلقه، از آن پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریع (قانون زندگی) به دست الله تعالی است. الله خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کاری را که بخواهد انجام میدهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقابل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيرَةُ» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می‌باشد و بس. «سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: الله تعالی پاک و منزه است و والاتر از آن است که احدهی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

شیخ قرطبی فرموده است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می‌گزیند و اختیار تمام از آن اوست. در تمام امور حکمت به خرج می‌دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ۱۳/۵۰۳ با کمی اختصار). انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالی است، نه مردم. و چه زیبا فرموده است: «ما کان لَهُمُ الْخِيرَةُ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» کسی حق قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. و کسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریک پذیرفته است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلَمُونَ {٦٩}

و پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان مینماید و آنچه را آشکار میکند، میداند. (۶۹)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {٧٠}

او خدائی است که معبدی جز او نیست، ستایش برای اوست. در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست، و همه شما به سوی او باز میگردید. (۷۰)

تفسیر:

چون معبدی جز او نیست، پس ستایش‌ها مخصوص اوست.

«**لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ**»: و اوست خدائی که غیر وی سزاوار پرستش نیست و ماسوایش شایستگی الوهیت را ندارد، همه ستایش‌ها او را است و جمله مدح و ثنایاً به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی با زیبای خاصی توضیح و بیان یافت که: آفریدگار مختار، فقط الله سبحان و تعالی است و نظریات مشرکان در بندگی غیر الله ابلهانه و احمقانه است و سپاس و نعمت از جانب الله سبحان و تعالی است.

اینک در ایات متبرکه (71 الی 75) یکبار دیگر به برخی از دلایل و براهین که بر عظمت و قدرت آفریدگار دلالت کند، اشاره بعمل آورده، و هشدار دادن دوباره به مشرکان که خدائیان دروغین آنان کجا هستند، نشان ابلاغ و تأکید است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيْكُمْ بِضِيَاءِ أَفَلَا تَسْمَعُونَ {٧١}

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت، پیوسته و همیشه بگرداند، کیست معبدی غیر از الله که برایتان روشنی بیاورد؟ آیا (حق را) نمی شنوید؟ (۷۱).

تفسیر:

یکی از اصولوب ها قرآن عظیم الشأن، مطرح کردن سوالات بیدار کننده است، طوریکه در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به کفار منکرین در مکه بگو: اگر خدا تا روز قیامت شب را بر شما جاوید بدارد، آیا غیر از او دیگر خدائی وجود دارد که برای شما روشنی بیافریند تا در آن تاریکی انبوه و پیوسته، بدان روشنی گیرید؟

«**أَفَلَا تَسْمَعُونَ**»: آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیله‌ی آن بر یگانگی خدا استدلال کنید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيْكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ {٧٢}

باز بگو: چه تصور میکنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قراردهد جز خداکیست خدائی که برای آرامش واستراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی‌گشايد؟ (۷۲)

تفسیر:

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که الله تعالی جمله «افلا تسمعون» را به سبب مناسبتی که با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش وتاریکی شب، بهکار گرفتن شنوایی کاراتر و مفیدتر است و جمله «افلا تبصرون» را به سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن

پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کارگر فتن بینایی مؤثرتر و کار اتر است.
وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٣)

و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرام گیرید و تا از فضل او روزی بجوئید و تا باشد که شکر بگزارید. (٧٣)

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: الله تعالى به وسیله‌ی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو نعمت اند و به دنبال هم می‌آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت بپردازد و این امر بدون نور و روشنایی روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند. اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسیر کبیر ۱۱/۲۵)

باید گفت طوریکه دیده می شود در آیات قرآنی، همیشه شب بر روز مقدم آمده است، شاید از آن جهت باشد که تاریکی شب، ذاتی زمین واژ خود آن است، ولی روشنی روز، از آفتاب است که بر زمین عارض می‌شود. یاد آور باید شود که: منشأ خلقت و اعطای نعمت، نیاز او، یا طلب ما نیست، بلکه بخشنده و رحمانیت الله تعالى می باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرْعَمُونَ (٧٤)

به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید کجا باید شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟ (٧٤)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با الله پرستش کرده‌اند متذکر می‌شود. پروردگار در ملاً عام به آنها می‌گوید: شریکانیکه در دنیا می‌پنداشتید کجا هستند؟ (مختصر ابن کثیر ۲۲/۳). روز قیامت الله تعالى کافران را ندا کرده و به آنان می‌گوید: خدایان تان که مدعی الوهیت آن ها همراه من بودید کجا باید؟ یعنی آیا آنها برای شما نفعی رسانده توanstه یا زیانی را از شما دفع می‌کند.

وَنَزَّعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ إِلَهٌ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٧٥)

و از میان هر امتی گواهی بیرون میکشیم و می‌گوییم دلیل خود را بیاورید پس بدانند که حق از آن الله است و آنچه که (به وحدانیت الله) افترا می‌کردند، از ایشان گم و ناپدید می‌شود. (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَّعْنَا»: نزع به معنی بیرون کشیدن است. ولی در اینجا هدف برگزیدن و احضار کردن است. «شَهِيدًا»: گواه. هدف از آن پیغمبر هر قومی است (سوره های: بقره آیه ۱۴۳، نساء آیات 41 و 42). «أَنَّ الْحَقَّ إِلَهٌ»: حق با الله است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقیقت است. الوهیت حق خدا است و بس.

تفسیر:

الله تعالیٰ از میان هر امّت از امّت‌های کافر، گواهی بر ضدشان بیرون می‌کشد تا به آنچه در دنیا از کفر و تکذیب کرده‌اند گواهی دهد و الله متعال به امّت‌های کافر دستور میدهد تا دلایل و برهان‌های خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا کرده‌اند بیاورند؛ آن هنگام است که کافران می‌دانند حجّت بالغه و منطق رسا از آن یگانه قهّار است و در واقع این اوست که به یگانگی سزاوار عبودیت بوده و شریکی برایش وجود ندارد. و همه ادعاهای باطل و حجت‌های دروغین از پیش کافران می‌رود و کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند یا عذاب را از آنان دفع کند. پس در آن روز نه عذری پذیرفته می‌شود، نه دوستی سودی می‌رساند، نه یاوری است که شفاعت کند و نه یاریگری که دفاع نماید.

خواندنگان گرامی!

پس از نکوهش و توبیخ مشرکان، الله سبحان و تعالیٰ داستان وقصه ی قارون را در میان می‌گذارد، تا فرجام کفر پیشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنیا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته های مادی اش را نابود کرد و فرو برد و به جز عبرت - اثربی از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت.

اینک در آیات متبرکه (76 الی 84) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَشْوَءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَئِكُو الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (٧٦)

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعذی و تجاوز کرد، و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش برگردهی نیرومند گران و دشوار می‌آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و معغورانه] شادی مکن، زیرا الله شاد شوندگان (به مال دنیا) را دوست نمی‌دارد. (76)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بغی»: سرکشی کرد. تکبر ورزید. خود را بزرگتر از دیگران شمارید و دیگران را پائین‌تر از خویش. «الکنوز»: جمع کنْز، گنجینه. دفینه. «الفرجین»: افراد شادمان. مراد کسانی است که بر اثر دست آوردن اموال و داشتن مادیات فراوان مغدور و متکبر می‌شوند و از باده پیروزی سرمست گردند و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجند.

ثروت و دارایی قارون:

آشنایی با تاریخ، بهترین درس عبرت برای انسانها می‌باشد. آشنایی با سرگذشت فرعون، قارون و هامان و مبارزات حضرت موسی عليه السلام درس بزرگی و آموزنده ای برای عالم بشریت و بخصوص ما مسلمانان می‌باشد.

باید گفت که قارون از جمله اقوام حضرت موسی عليه السلام و از قوم بنی اسرائیل بود. ابن عباس(رض) می‌فرماید که؛ قارون پسر کاکای موسی عليه السلام بود. و امام طبری گفته است: در تکبر و ستم برآنان از حد تجاوز کرد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۰).

طوریکه که گفته شد قارون در مصر و در زیر ظلم و ستم حکومت فرعون زندگی می‌کردند و تمامی وجودشان رادر خدمت فرعون قرار داده بود.

الله تعالیٰ موسی عليه السلام را فرستاد تا بنی اسرائیل را از ذلت و خواری نجات داده و غل و زنجیرهای ستم فرعونی را از دست و پای ایشان باز کند و آنان را در ایمان و عزّت

و سرافرازی به سرزمین موعود خویش بر گرداند. ثروت و داری قارون در طول تاریخ و برای نسل های متعدد و حتی تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراوانی ثروت و مال کسی را توصیف کنند، می‌گویند گنج قارون را داراست.

اموال قارون طلا و نقره و زیورآلات و در نهایت اشیای ذی قیمتی بود که در صندوق های آهنی و در اطاق های مخصوص در قصر های مجل شیشه‌ای اش نگاهداری می شود. ثروت و دارای قارون به حدی رسیده بود که؛ کلیدهای این صندوق ها، با زنجیر های طولانی به هم وصل بودند که و این کلید ها توسط اشخاصی قوی و نیرومندی و قوی هیکل حمل می شد که اشخاص ضعیف و لاغری از حمل این کلید ها عاجز و ناتوان بودند.

خواندنگان گرامی!

از آیات (23 و 24) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم می شود که رسالت موسی عليه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمین و ستمگران بود: «فرعون»، وزیرش «همان»، و «قارون»، ثروتمند مغorer: طوریکه میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانَ مُبِينٍۗ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَۗ فَقَالُواۗ سَاحِرٌۗ كَذَّابٌۗ»؛ (ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم، به سوی فرعون و همان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحر دروغگوئی است).

از این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ قارون همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می خوانیم که او از پکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود از سوی دیگر، وظیفه خزانه داری گنج های و ثروت های فرعون را بدوش داشت. و از همینجا است که نقش ظالمانه «قارون» بخوبی معلوم می شود:

فرعون برای این که بنی اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مرد منافق حیله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند. او بر اثر ظلم و تعدی ثروتی بزرگی برای خود نیزکمایی کرد.

قرائن، نشان میدهد که بعداز نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی عليه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی عليه السلام بر فرعونیان، ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زبر دستی خاصی که خصوصیت این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

در نهایت، هنگامی که موسی عليه السلام تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا منتهی گشت.

ثروت و قدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم میگفتند: این خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون میگفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا

نموده‌ام،)
«فرعون»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است. سلاطین قدیم مصر فرعون نام داشتند. فراعنه مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخ شان تقریباً سه هزار سال را شامل می‌شود. پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده است. قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم که از فراعنه تب بودند، به بالاترین درجه رسید.

راجع به اصل کلمه‌ی فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

۱ - فرعون مرکب از دو کلمه باشد، یکی «فاه» که به منزله‌ی حرف تعریف است، و دیگر «راء» که به معنی خورشید می‌باشد. بنابر این فرعون، نخست نام خورشید، بزرگترین معبد ملل شرق بوده، سپس پادشاهان که خود را مظہر او می‌پنداشتند این نام را به خود داده‌اند.

۲ - فرعون از لفظ «ادرو» که در زبان قبطی به معنای پادشاه است، اشتقاق یافته است، ولی این نظر برحسب قواعد اشتقاق بعيد می‌نماید.

۳ - فرعون، مرکب از دو کلمه است: «فارا» به معنای «قصر» و «آوه» به معنای «عالی» است، و «قصر عالی» یا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپایی به صورت «فاراوه» تلفظ می‌شود.

۴ - فرعون، مرکب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معنای «حاکم» یا «کاهن» است، چنان‌که پدرزن یوسف که «کاهن اون» بوده «فوتوی فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر است.

صاحبان نظر چهارم می‌گویند: کاهن و حاکم شهر «اون» وقتی بر تمام مصر حکومت یافت به آن مناسب است و فرزندانش را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید.

در تاریخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده است.

دوم: فرعونی که در زمان ولادت حضرت موسی بر مصر حکومت می‌کرده و در تواریخ اسلامی «قابوس بن مصعب» نامیده شده و عبرانیان او را «فرعون تسخیر» می‌نامند. و برخی او را «ولید بن مصعب» می‌نامند. [ر.ک: اعلام قرآن ص 481-482].

روابط فامیلی قارون با موسی عليه السلام :

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیره مؤرخین این روابط را بشرح ذیل بیان داشته اند:

قارون فرزند یصهر فرزند قاہث فرزند لاوی فرزند یعقوب است. و موسی عليه السلام فرزند عمران فرزند قاہث فرزند لاوی فرزند یعقوب عليه السلام پس آن دو، پسر کاکای همدیگر بودند.

مؤرخان می‌افزایند که: قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کردد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی عليه السلام بغاوت کرد و به الله تعالیٰ واحدی کافر شد.

ابن عباس(رض) میفرماید: «کلیدهای گنج‌های او را چهل مرد نیرومند حمل میکردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمیگزارند و سپاس نمیگویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردنش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهدکرد.

برخی از دانشمندان گفته‌اند: هر کس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد.

«توبه‌ی فرعون»:

چون فرعون و لشکریانش برای سرکوب کردن بنی اسرائیل و ظلم و ستم بر آنان به تعقیب آنها پرداختند. با دریای نیل مواجه شدند، اما بنی اسرائیل از دریا گذشتند، ولی فرعون و لشکریانش در امواج خروشان نیل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم و خورشان نیل می‌غلطید، در این هنگام پرده‌های غرور و بی‌خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و چیغ زد: «من به معبدی ایمان آورده‌ام که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند.» ولی بدیهی است که توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی‌فایده است، چنان‌که خداوند میفرماید:

﴿وَلَيْسَتِ الْتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الْسَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْثُتُ أَنِّي﴾ [النساء: 18]

پس توبه‌ی خلافکارانی که در آستانه‌ی مرگ توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست و ایمان آوردن در لحظه‌ی نزول عذاب الهی اثری ندارد.

و چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می‌شود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است که هرجانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می‌زند، بی‌آنکه ارزش و اعتباری داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت بسیار مشاهده شده که اگر امواج بلا فرونشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به برنامه‌های خلاف و ناهنجار و بدسايق بر می‌گردند. الفهرس الموضوعی لایات القرآن الکریم فهرست موضوعی آیات قرآن دکتر محمد مصطفی محمد

هامان:

هامان وزیر مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار میرفت. نام هامان بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته (سه بار در سوره قصص البته آیات: 6، 8، و 38 و یکبار هم در سوره عنکبوت آیه 39 و دو بار در سوره غافر آیه 24 و 36) مطابق روایات قرآنی هامان از شخصیت‌های کلیدی و بلند مرتبه و ذی نفوذی و صاحب صلاحیت و مغز اقتصادی حکومت فرعون بشمار میرفت. و در قرآن عظیم الشأن از سپاه مصر با نام لشکریان فرعون و هامان ذکری بعمل آمده است.

وَابْتَغْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (٧٧)

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین در تلاش فساد

مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷)

تفسیر:

«إِنَّهُ»: بطلب. بجوى.

«وَابْتَغِ فِيمَا»: مراد این است که نعمت دنیا باید وسیله باشد؛ نه هدف. به عبارت دیگر ثروت دنیا را باید در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به کار انداخت.

دکتور صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الْأَذَارُ الْآخِرَةُ» از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوى و احسان و صدقه و اتفاق در راه خدا را پیشه کن.

«وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»: و سهم خود را از دنیا ضایع مکن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش. (عدهای میگویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکو ضایع مکن. از ابن عباس(رض) و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن‌تر است و ابن کثیر آن را پذیرفته است.).

«وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: حسن گفته است: یعنی همان‌طور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن.

«وَ لَا تَتَبَعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ»: به وسیله‌ی این ثروت بر مردم گردانکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه میاندار.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»: خدا تبهکار و نافرمان و مفسد در سر زمین را دوست ندارد. **قالَ إِنَّمَا أُوتِيَتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمِيعًا وَلَا يُسَأَّلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ** (۷۸)

قارون گفت: البته این (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او نمیدانست خداوند اقوامی را قبل ازاو هلاک کرد که از اونیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمیشوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست). (۷۸)

تفسیر:

تفسیر بیضاوی فرموده است: آیه معنی شگفتی و توبیخ را میرساند؛ زیرا با وجود این که در تورات خوانده و آن را از مؤرخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۵/۲).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍ عَظِيمٍ (۷۹)

پس (قارون) با کوکه و زینت خود بر قومش بیرون شد، کسانی که زندگانی دنیا را میخواستند گفتند: ای کاش! ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است میداشتیم، بدون شک او از نصیب بزرگ (از نعمت های دنیا) برخوردار است. (۷۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که قدرت و ثروت در دست انسان‌های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی و تجمل‌گرایی است. و به رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیا پرستان و در نهایت آرزوی انسان‌های جاہل است.

قارون به پند و نصیحت قومش اهمیت و توجه بعمل نیاورد و به تکبر و ستم خود ادامه داد.

مفسران میفرمایند: قارون در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر از قصر خویش بیرون آمد، در حالیکه تعداد کثیری از انسانها و محافظین اش اورا همراهی میکردند که همگی سوار بودند و لباس‌هایی فاخری از طلا و حریر بر تن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می‌کردند.

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلُ مَا أُوتِيَ قَارُونُ**»: وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهای ضعیف الایمان، که با مشاهده زرق و برق و زیور دنیا فریب میخورند، قارون را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. واقعاً هم ظواهر زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوتاه فکران است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُلْكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰)

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمیابند. (۸۰)

تفسیر:

قارون، در حالی که خود را عالم و کسب ثروت رابه واسطه‌ی علم خود میدانست؛ ولی الله تعالی در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: علم حقيقی با مال اندوزی سازگار نیست. در حالیکه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می‌دهد. زمخشری گفته است: «وَيْلَكَ» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشت و تحрیک بر ترک امور غیر مطلوب به کار رفته است. (تفسیر کشاف ۳۴۱/۳).

عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجنوب نسازد و دنیاگرایان را تحیر کند. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

فَخَسَقْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ (۸۱)

پس او و خانه اش را در زمین فرو برдیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (۸۱)

تفسیر:

انسان میتواند در دو قوس حرکت کند: قوس صعودی که به معراج رسد و قوس نزولی که به زمین فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. و باید گفت که به هیچ صورت ثروت، وسیله‌ی نجات شده نمیتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخْسَفَ بِنَا وَيُكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲)

آنها که دیروز آرزو میکردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی الله روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد فراخ و تنگ میگرداند، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند! (۸۲)

تفسیر:

باید گفت که در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم. آنان که دیروز حسرت میخورند ای

کاش مثل قارون می بودیم، امروز میگویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم.
ماباید به جای تمنای ثروت دیگران، به داده‌های الهی قانع باشیم.

زمخشری میفرماید: «وَيَكَانُ» مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کأن» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطأ و ابراز پشیمانی به کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی برند و پشیمان شده (کشاف ۳۴۲/۳).

آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است.

در جلالین آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أَعْجَبْ أَنَا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است خدا روزی را به وفور میدهد؟ وشیخ طبری از قتاده نقل کرده است: «وَ يَكَانُ» به معنی «الْمُتَرَأْنِ» میباشد ویک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است).

واقعاً هم حوادث، روزگار دنیا سبب بیداری فطرت‌ها و تغییر پندارها و خواسته‌های غلط است.. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می‌رساند.

در حديث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسْمٌ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسْمٌ أَرْزَاقَكُمْ، وَإِنَّ اللَّهَ يَعْطِي الْمَالَ مِنْ يَحِبُّ وَمِنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يَعْطِي الإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يُحِبُّ». «خدای متعال اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳)

(بلی) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۸۳)

تفسیر:

این آیه مبارکه بمثابه فیصله نامه و در سنامه عبرت ناکی آزادستان قارون است که هر گونه ثروت اندوزی و برتری‌جویی، مایه‌ی هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت می‌شود. همچنان از وعید حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد که اراده ای جزم به گناه و قتی در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصیت است. (کما فی الرواح) تفسیر معارف القرآن تالیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) البته اگر او باز از ترس الله از این اراده باز آید پس به جای گناه در نامه‌ی اعمال او ثواب نوشته می‌شود و اگر کسی به سببی غیر اختیاری برای انجام آن گناه دست نیافت، و آن را انجام نداد، ولی تا حد توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت وکناه نوشته می‌شود. كما ذکرہ امام الغزالی.

و پرهیزکار کسی است که اراده‌ی تفاخر و برتری بر دیگران را در سر خود نه برواند. در حديث شریف آمده است: «كسي که در قلبش به مقداری ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. شخصی که گفت: يا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و بوت های خوب و زیبا داشته باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم».

همچنین در حديث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نورزد و کسی بر کسی برنشورد».

مطالعه کندگان گرامی!

قابل یادآوری است که: مالکیت شخصی و فردی مورد پذیرش و تأیید دین مقدس اسلام است و انسان می تواند از راههای مشروع از آن استفاده کند؛ اما وقتی کار به عیاشی و خوشگذرانی و بخل و تنگ چشمی ختم شود و انسان از دادن حق دیگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده کند و حق این و آن را پایمال نماید، باید او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان که ستم دیده اند، به حق خود برسند.

از فحوای آیات مذکره بر می آید: پایگاه ظلم نهایت و فرجام بدی دارد و نهایت اش نابودی و ویرانی را برای انسان ببار می آورد.

به یاد داشته باشید که: مال و مکنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغيان است.

انسانی که به مال و ثروت زیاد، مغروف شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان واحمق است والله متعال مغروفان مال دوست و ناسپاس رامجازات میکند.

وبایدگفت که: اصول تمدن اسلامی در چهار چیز خلاصه میشود که عبارتند از:

الف: کردار نیکو برای رسیدن به پاداش آخرت،

ب: تلاش برای عمران و آبادانی سرزمین با اطمینان کامل، بی آن که این کار بر احساس و خرد انسان چیره گردد.

ج: با مردم به نیکویی رفتار کردن؛ نیکویی مادی و مالی، معنوی و اخلاقی،
د: و، ریشه کن کردن فساد و تباہی و گناه و ویرانی در سرزمین از هر جهت.
 پس انسان مؤمن باید اموال دنیا را به خاطر برخورداری از نعمات آخرت انفاق و هزینه کند، آن را در راه خود خواهی و خود نمایی و ستم ورزی - هم بر خود و هم بر دیگران به کار نبند و عمر گرانقدرش را در مسیر کردار نادرست و پلید، نگذراند؛ زیرا نصیب انسان، همان عمر و کردار نیکوست.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴)

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، برای او پاداشی بهتر از آن است، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا سزا ای آنچه کرده‌اند، (افزون بر آن) سزا داده نمی‌شوند. (۸۴)

تفسیر:

«من جاء بالحسنة»: مراد از حسنة، هر گونه کار نیک است که پاداش مضاعف دارد (سوره های: انعام/160، بقره/261). یا این که مراد ایمان و عمل صالح است که جزای آن بهتر از خود آن است که رضا و خوشنودی الله تعالی است که همه خوشیها را به همراه دارد (سوره های: توبه/72، مائدہ/16). «لا يجزي... إلا ما كانوا يعملون»: در برابر سیئات و معاصی، کیفری جز کیفر همان عملی را که انجام داده‌اند دامنگیرشان نمی‌گردد (سوره های: انعام/160، یونس/27). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل) پروردگار با عظمت: پاداش نیکی ها را با فضل خود می دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می‌کند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (85 الی 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٌ (٨٥)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار قرار دارد؟ (۸۵)

تفسیر:

طوریکه در آیه هفتم این سوره مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر موسی الهام فرمود که فرزندت را به دریا بینداز و نگرانمباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ إِنَّ رَادُوكَ إِلَيْكَ» در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم و عده میدهد که او را به زادگاهش بازگرداند. «لَرَادُوكَ إِلَى مَعَادٍ»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را نیز (بعد از هجرت) به مکه برخواهد گرداند.

چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمزد کفار و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر(ص) دوباره به وطن اش مکه مكرمه برخواهد گرداند. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی تو را به مکه بازمیگرداند.

شأن نزول آیة 85:

816- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه مهاجرت کرد و به «جحده» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالى «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُوكَ إِلَى مَعَادٍ» را نازل کرد. (ابن جوزی ۲۴۹/۶).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ (٨٦)

و تو امید و انتظار نداشتی که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتی از سوی پروردگارت بود [که بر تو نازل اشد]: پس هرگز مددگار کافران مباش. (۸۶)

تفسیر:

تفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می خوانند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند و حق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است و منظور امتنش می‌باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٨٧)

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش. (۸۷)

تفسیر:

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد. «ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شرک قرار گرفته است.

«وَ لَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تاشما را از پیروی از آیات درخشنای که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند

باز دارند و اذْعُ إِلَيْ رَبِّكَ مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان.
 «وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۸۷): و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أَخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

و معبد دیگری را با الله مخوان که هیچ معبدی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی می‌شود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او باز می‌گردید. (۸۸)

تفسیر:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أَخَرَ»: جز الله کسی را پرستش مکن.
 «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبدی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲).

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ»: همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می‌ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.

ابن کثیر میفرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا بر جا می‌باشد. خلائق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَ الْأَكْرَامِ».

«لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» فرمان و حکم از آن او میباشد و عموم خلائق در روز قیامت نزد او بر می‌گردند.

باید گفت موحد واقعی کسی است که از همه معبدها، ابر قدرت ها، ایسم‌ها و طاغوت ها آزاد باشد. حاکمیت، مخصوص الله تعالی است.

پروردگار!

مزهی تلاوت، تدبیر و پندگیری از قرآن عظیم الشأن را به ما بچشان.
 پروردگار! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.
 پروردگار! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیره رسول الله صلی الله علیه وسلم قرارده. آمین یارب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة العنكبوت
جزء - (20 - 21)

سورة عنکبوت در مکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنکبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بتپرستان و خدایان مزعم را در آن به حشره بنام عنکبوتی تشبيه نموده، ایمانشان چون تار عنکبوت سست وضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوریکه در (آیه 42 سوره عنکبوت) میفرماید: «مَثُلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثُلِ الْعَنْكُبُوتِ اتَّخَذُتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبَيْوَاتِ لَبَيْتُ الْعَنْكُبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (41: عنکبوت)

در مورد اینکه خانه عنکبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنکبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند.

قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشأن برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل و عنکبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنکبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعب خود تار می تند. کلمه «عنکبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد 5، صفحه 58) از افلاطون نقل شده که مگس حریص ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرنی و ترشی، شیرینی، روی چتلی ها و کثافت و زخم ها می نشیند؛ ولی عنکبوت در گوشه ایتار میتند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال ترین و حریص ترین حیوان را طعمه گوشہ گیر ترین حیوان قرار میدهد، مگس باپای خود به سراغ عنکبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می کند.

محور اساسی سوره عنکبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکری داستان های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می باشد.

باید یاد آور شد؛ همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می آید، سوره عنکبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می آورد که: سوره عنکبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

این سوره پس از سوره روم در مکه نازل شده، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنکبوت» دارای شصت و نه آیه می باشد. این سوره دارای؛ هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنکبوت» به؛ چهار هزار و صد و نود و پنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنکبوت مختلف بوده)

که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.)
ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی:

در پایان سوره «قصص» الله تعالیٰ بشارت و انذار فرموده و اینک در آغاز سوره عنکبوت به ذکر تکالیف بندگان می‌پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنکبوت» با سوره ی قبلی اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و برداری در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ی قصص از برتری طلبی و قدرت جویی و دسته دسته گردانیدن مردم بني اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی عليه السلام و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می‌دادند و آنان نیز با صبر و برداری آن رنج و مشقت را می‌پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می‌کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشته و نابودی قومش اشاره می‌کند.

همچنان در سوره ی قصص آیه ۸۵ به هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در آیه ی ۵۶ سوره ی عنکبوت به هجرت مؤمنان می‌پردازد. در آیه ی ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ی مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ی ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنکبوت:

- اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوی و بیان فایده ی جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابر این مؤمن، مجاهدی بردار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور وشنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی است و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصائب و آزار و شکنجه‌ی دشمنان تحمل ندارد. (آیه ۱۰ عنکبوت)
- محنت و رنج دینهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند. (آیه ۴۰ عنکبوت).
- مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوییدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی و حکمت.
- اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی قرآن، پیامبری درس نخوانده و خط نوشته و رد شبهه های مشرکان در این بابت.
- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت می‌کنند و از مرگ خوف ندارند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.
- اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی رسان و برطرف کننده ی زیانها و نجات دهنده از مشکلات و پر ابلم ها است.
- دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جای نیاورند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.
- پاداش مؤمنان بردار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره هایی که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلك الكتاب»، آل عمران

«الْمَ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»، اعراف «المص». کتاب أُنزَل إِلَيْكَ» یس «یس، و القرآن الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. و القرآن المجید» سوره های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و سوری).

محتوای کلی سوره عنکبوت:

این سوره مانند سایر سوره های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی بخش، پیامبری، معاد، پاداش وکیفر و ایمان پاک در دل ها در همهی احوال و زمان بخصوص هنگام گرفتاری و رنج و محنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر میدهد و پیانش از هدایت و راهیابی مجاهدان

فادکار سخن میگوید که به سوی پایدار ترین راه ها و مدد الهی در حرکتن.

طوریکه یادآور شدیم محور سوره «عنکبوت»، ایمان و «سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان درمکه در اوج محنت و سختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش و فتنه» در این سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگویی داستان پیامبران.

سوره عنکبوت با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: «الْمَ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنُوا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» و سپس سوره در مورد اشخاصی سخن به میان میآورد که گمان میکنند ایمان عبارت است از کلمهای که به زبان گفته میشود، و چنانچه با دردرس و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی بر میگردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام بر میگردند و گمان میکنند که عذاب آخرت از عذاب دنیا آسانتر است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنُوا بِاللهِ فَإِذَا أُوذِي فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»

- این سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه میدهد و سختی ها خوف و ترس های را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور میشود. با قصه‌ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و لوط و سپس داستان شعیب عليه السلام را آورده است. و دربارهی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و دیگران داد بحث مینماید.

و در ضمن از نابودی و تباہی را یادآور می شود که این اقوام بدان گرفتار و ریشه‌کن شدند: «فَكُلًا أَخْدُنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا».

- در این قصه‌هاکه از پیامبران بعمل آمده است، درس های آموزندهای از آزمایش و امتحان نهفته است، درس‌هایی که در تلاش مستمر و شبانه روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا میکند؛ مثلاً نوح علیه السلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالی دعوت می کند، در حالی که جز تعدادی قلیل به آن ایمان می آورند. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَمْ يَثِرْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الظُّفَرَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ» و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش میکند هر طورکه شده قوم خود را هدایت نماید. و با دلیل و بر هان با آنها به محادله میبردازد، اما جز خودستمگری و بغاوت قومش نتیجه‌ای عاید او نمی شود: «قَالُوا أَقْتُلُوهُ أَوْ حَرْقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ...»

- در قصه‌ی لوط با این نکته بر میخوریم که چگونه این قوم به غصب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

- بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سوره‌ی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بیان میکند. محمد صلی الله علیه و سلم مردی امی (ناخوان)

بود، خواندن و نوشتن را نمی دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: «وَ مَا كُنْتَ تَنْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُلُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْرَثَابَ الْمُبْطَلُونَ.»

- سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگی پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی و مالی میپردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می یابد: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُّلًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (بنقل از تفسیر صفوة النفاسیر)

ترجمه و تفسیر سوره عنکبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشانیده و مهریان

الْمٰء

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست). (۱)
شأن نزول آیات ۱ - ۲:

817- ابن ابوحاتم از شعبي روایت کرده است: عدهاي در مكه زندگي ميكردند و اسلام را پذيراي شده بودند. اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار ديار هجرت نشويده [اقرارтан به اسلام] پذيرفته نمي شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبالشان کردند و آنها را دوباره به مكه بازگرداندند. پس اين آيه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در باره شما اين کلام الهی نازل گردیده است. مسلماناني که در مكه مي زیستند به يكديگر گفتند: به سوي مدینه حرکت ميکنیم و هر که دنبال ما بباید دست به شمشير بردء با او مي جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آنها آمدند و در میان راه به آنها رسیدند.

مسلمانان دست به جنگ زند طوريکه بعضی از آنها به درجه رفيع شهادت هم نايل شدند و گروهي نجات یافتند. پس الله اين آيه مبارکه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتُّنُوا» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (حل: 110) را نازل کرد. (طبری 27693 و واحدی در «اسباب نزول» 666 از شعبي روایت کرده اند).

- و از قتاده روایت کرده است: جماعتي از مسلمانان مكه به قصد ديدار رسول الله صلي الله عليه وسلم (به سوي مدینه رهسپار شدند، مشرکان مانع هجرت آنها گردیدند و آنها دوباره به مكه مراجعت کردند. در باره آنها الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] اين کلام الهی را برای آنها نوشتند. آنها دوباره از مكه خارج شدند، عدهاي در راه شهيد شدند و عدهاي نجات یافتند. بر همین اساس الله (آيه وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينَا لَنَهَدِيَّهُمْ سُبُّلًا...» (عنکبوت: 69) را نازل کرد.

819- ابن سعد از عبدالله بن عبيد بن عمیر روایت کرده است: آية «أَحَسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب مي شد، نازل گردیده است (طبری 27692. «زاد المسير» 1083).

خواندنگان گرامی!

از آيات متبرکه (۱ الی ۷) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و مكافات آنها، بحث بعمل آمده است.

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

آيا مردم گمان کرده اند، همین که بگويند: ايمان آورديم، رها مي شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمي شوند؟ (۲)

تفسیر:

در آيه مبارکه به يك اصلي عالي اشاره به عمل آمد ه است، طوريکه ميفرمайд که: ايمان، تنها و تنها به گفتن در زبان و يا هم با اادي شعارها خلاصه و منحصر نميشود، بلکه ايمان

همراه با آزمایش است. صرف ادعا کردن کافی نمیباشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد.

باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه و هر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوریکه در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان از انبیاء گر فته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرارداده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت وقوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار میباشد.

«لَا يُفْتَنُونَ»: آزمایش نمی گردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات 155 و 214).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه‌ی «فتنه» به معنای گذاختن طلا برای جدا کردن ناخالصی‌های آن است و چون در حوادث و سخنی‌ها، جوهره‌ی واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش‌ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله‌ی این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳)

وَلَقَدْ فَتَّنَ اللَّهُ الَّذِينَ قَبْلَهُمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^(۳)

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد. (۳)

تفسیر:

در این هیچگونه جای شکی نیست که: آزمایش، یک سنت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت؛ نه مدعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَلَقَدْ فَتَّنَ اللَّهُ الَّذِينَ قَبْلَهُمْ» (و هر آئینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیای سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم یک مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه مرتبا درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بوند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت

و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهني از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»: تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعاليٰ امّت های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سوی شان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعاليٰ میخواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلي از جانب حق تعاليٰ است، از جهتي دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت برای آنان است. بنابر همین عوامل است که: ابن عباس(رض) وساير مفسران سلف، در تفسیر اين فرموده خداوند متعال: «الالنعلم» و نظاير آن ميفرمайд: اين جمله و نظاير آن در قرآن كريم به اين معنى است: (مگر برای اين که ببینيم). زира رؤيت به موجود تعلق ميگيرد در حالی که علم از رؤيت عامتر بوده به موجود و معصوم هر دو تعلق ميگيرد. (بنقل از تفسير انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاعَةً مَا يَحْكُمُونَ (٤)

آيا کسانی که کارهای بد می کنند، گمان می کنند که از ما پیشی میگیرند؟ چه بد قضاوت می کنند! (۴)

تفسیر:

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ايمان را می شنود و هم پندار و روحیات ما را بطور دقیق میداند. «وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعاليٰ از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسيار بد فيصله پيش خود می نمایند، و تصور شان قابل اشتباه است.

تفسر صاوي در مورد اين آيه مباركه مي نويسد: اين آيه توبیخ شدیدتر از توبیخ اول را نشان ميدهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل اين گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشية الصاوي على تفسير

الجاللين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوي ۲۳۰/۳).

ابن عباس(رض) در شأن نزول اين آيه مباركه ميفرمайд: هدف الله متعال از مرتكبان بدی ها در اين آيه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، اسود، عاصي بن هشام، شيبة، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابي معيط، حنظله بن وائل و هماندانشان از سردمداران قريش اند ولی آيه كريمه عام است و هر کسی را که به اين وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر میگيرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

هر کس که به لقای الهی اميد داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرار سنه است و او شنوای داناست. (۵)

تفسیر:

از فحوای آيه مباركه معلوم ميشود که: هر کس به آخرت معرف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده ونا اميد و مأیوس نخواهد شد.

يعني هر کس اميدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وي است طمع می ورزد، پس یقیناً میعادی که وي به بندگانش از رستاخیز و ثواب و عقاب داده است

خواه ناخواه تحقق یافتنی است.
«وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»: الله متعال گفتار بندگان را میشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل میآورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی‌گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (٦)

و هرگز جهاد و تلاش کنند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی نیاز است. (۶)

تفسیر:

«جَاهَدَ»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس امّاره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمل کرد.

و هرگز در اطاعت الله تعالى و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقین باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر می‌گردد. یعنی پاداش و مكافات جهاد وی به خودش تعلق میگیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان برنمی‌گردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهاد‌بانفس باشد یامبارزه باوسوسه‌های شیطان ویا بادشمنان خارجی.

«إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی نیاز است» پس به طاعات و عبادات شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد. و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او میرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنَكَفَرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (٧)

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می‌سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده اند، پاداششان می‌دهیم. (۷)

تفسیر:

در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل امد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت میرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می‌باشد.

بناآ شخصی که به الله تعالى ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعات و پیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهدن، حق تعالی گناهان شان را خواهد آمرزید و خطاهای شانرا خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترين آنچه عمل می‌کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداششان را به حسب نیکوترين اعمالشان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش میدهیم، طوریکه در (آیه: 160 سوره انعام) میفرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است).

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَا إِلَيْنَا بِوَالدِّيَهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِهِمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَإِنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. و اگر آن دو (مشارک باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به سوی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می‌کردید، آگاه می‌سازم. (۸)

تفسیر:

«وَوَصَّيْنَا»: سفارش کردیم، دستور دادیم. **«حُسْنًا»:** نیکی. **«جَاهَدَا»:** کوشیدند. إن جاهدا: اگر بکوشند. ما لیس لک به علم: آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه یک امر انسانی می‌باشد.

طوریکه یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید و شرط وجود ندارد. در کلمه «**حُسْنًا**» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرط نژادی، سنتی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتی اگر والدین کافر و مشرک باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَا إِلَيْنَا بِوَالدِّيَهِ حُسْنًا»

«وصينا»: وصی: به معنی متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. **«وصينا»:** سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصينا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فدایکاری را به عهده دارد.

شیخ القاضی محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظہری» در تفسیر آیه **«وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَا إِلَيْنَا بِوَالدِّيَهِ حُسْنًا»** مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است. (تفسیر مظہری)

«بِوَالدِّيَهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر و به معنای خوبی است، در اینجا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید.

امام صاوی می‌فرماید: از این رو خداوند متعال اولاد ها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خاقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳).

طوریکه یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به

احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است.

با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مساله توحید و شرک، با هیچ کس کار اید و به اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد. یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشنند تا فرزندشان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوریکه در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می آزاد و به بیراوه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از التواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر(ص) میفرماید: لاطاعة المخلوق في معصية الخالق المصدر: تخريج مشكاة المصايب الصفحة أورقم 3624 صحيح التخريج: اخرج البغوي في (شرح السنة) 2455.

و همچنان حدیث شریف (لاطاعة المخلوق) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصاری نیز روایت شده است (المحدث: المصدر: صحيح الجامع الصفحة او رقم 7520).

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی(رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث البانی) مصدر صحيح الجامع صفحه او رقم 7519.

شأن نزول آیه 8:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقار(رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده است؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابه‌ای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد بهنzed وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جان ها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر میخواهی بخور و اگر میخواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد میگوید: این آیه «وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَاهُ بِوَالدِّيَهِ حُسْنًاً وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ...» نازل شد (صحيح است، مسلم ص 1877 ح 1748 و ترمذی 3189، مسلم مفصل بیان داشته است. «تفسیر شوکانی» 1996)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُذَلِّنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ^(۹)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، حتماً در زمرة شایستگان در می آوریم.^(۹)

ایمان از عمل جدا نیست:

صرف کار و عمل نیک، انسان را در زمره‌ی نیکوکاران قرار نمی‌دهد. بلکه کار نیکی که از ایمان به الله سبحان و تعالی برخیزد پر ارزش، قیمتی، و گرانبها، است.

خوانندگان گرامی!

در دو آیه‌ی قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، در زمره‌ی افراد صالح نیز قرار می‌گیرند.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: کسانی که به الله تعالی ایمان آورده، از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و کارهای نیک مشروع را انجام داده‌اند آنان را در زمره صالحان در می‌آوریم. یعنی: در زمره کسانی که در صالح و شایستگی راسخ قدم گردیده‌اند.

امام قرطبی فرموده است که: الله تعالى به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، **الصالحین** متنضم مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صالح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ أَمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَئِسَ اللَّهُ بِأَعْلَمُ بِمَا فِي الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

در میان مردم کسانی هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی میشمارند (و از آن سخت و حشمت میکنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکم!) آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است داناتر نیست؟ (۱۰)

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثرب ایمان شان در قلب دیده نمی شود. در ضمن قابل یاد آوری است که: جوهر واقعی انسان را میتوان در فراز و نشیب ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبی درک نمود. طوریکه ایمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبی روشن می شود. و شخصی ایماندار با شخص غیر ایماندار به خوبی تشخیص شده می تواند.

تفسیران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: تشبیه در «**كَعَذَابِ اللَّهِ**» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکیبا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پذارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. گاهی ایمان، اذیت و آزار مردم را بدباند دارد که باید تحمل کرد. (صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، و در گرفتن مزايا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند و اساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی اگاهی دارد.

امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، وکافر که کفر و انکار خودرا علی میکند، و مذنب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیه‌ی **فَلَيَعْلَمَنَ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَ الْكَاذِبِينَ** دو گروه را یادآور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و میفرماید: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَّا**. نکته‌ی ظرفی که در این آیه نهفته است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او میتوانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۲۵/۳۷).

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری‌که چون از کفار آزار می دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از موضع و در سنگری از سنگرها نصرت می داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلَيَعْلَمَنَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَ الْمُنَافِقِينَ (۱۱)

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می شناسد و بی تردید منافقان را نیز می شناسد. (۱۱)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها اگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می شناسد.

در آیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و توده‌ی مردم بیان میکرند، «إِنَّا كُنَّا مَعْكُمْ»، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می شناسم. الله تعالی حال مؤمنان وحال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلسان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می بیند، متزلزل نمی شود و در راه الله چنان‌که باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده آفتاب پیروزی آن بدراخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد و میندارد که از مسلمانان است.

تفسران گفته‌اند: منظور از «وَ لَيَعْلَمَنَ اللَّهُ» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، و گرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است. (به آنچه که علامه ابن‌کثیر در این رابطه نوشت)ه است مراجعه کنید. مختصر (۳/۲۸).

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲)

و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. (۱۲)

تفسیر:

«إِنَّعُوا سَيِّلَنَا»: از راه و روش ما پیروی کنید. از دین و مکتب ما پیروی کنید. اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر و منحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی می‌گویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود می‌گیریم، چه فرق می‌کند، آنرا انجام دهید. در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد.

تفسر ابن کثیر در این مورد فرموده است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من. (ابن کثیر ۳۰/۳)

کافران در سخن و گفتار خویش دروغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی‌کشد. «وَلَا تَزِرْ وَازْرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۱۶۴ سوره انعام) و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی‌کشد، بنابر این وعده‌های کفار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

تفسر مُجاهِد بْن جَبْر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شده است

وَلَيَحْمِلُنَّ أَنْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَنْقَالِهِمْ وَلَيُسَلَّنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)
و مسلمًا بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افtra می‌بینستند، حتی بازخواست خواهند شد. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْقَالٌ»: جمع ثقل، بارهای سنگین. هدف از آثار گناهان است. «أَنْقَالًا مَعَ أَنْقَالِهِمْ»: بارهای گناهان گمراه سازی دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهی خود (سوره: نحل آیه: 25).

تفسیر:

باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش می‌کشند. از این آیه مبارکه معلوم می‌شود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یاد رگناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است. طوریکه در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجری کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آنکه از پاداش های خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آنکه چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن أبي هريرة و ابن ماجه، عن أنس، قرطبي).

مطالعه کننده گرامی!

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط،

حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصرآ با نمونههایی از آزمایش امّت های پیشین آشنا میسازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (14 الی 15) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَيْثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴)

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت. (۱۴)

تفسیر:

«لَيْثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد و پنجاه سال. عاماً: سال.أخذهم: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولی مدت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس(رض) منقول است که حضرت نوح(ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صد و پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یکهزار و پنجاه سال شد. (تفسیر کابلی)

باید یادآور شد که: هر یکی از پیامران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلی الله علیه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

تفسیران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائی، ثعلبی، صفحه ۴۶.)

تفسیر شیخ ابوالسعود محمد بن مصطفی عمامی (متوفی ۹۸۲) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴)

شیخ الإسلام فخر الدین رازی (544 هـ - 606 هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متنضم اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار برظلم عذاب میدهد. به همین سبب گفته است: «وَهُمْ ظَالِمُونَ» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۴۲/۲۵)

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی علیه وسلم پایداری و صبر و مقاومت وی در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان می سازد که نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال

قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش ماندهای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ {١٥}

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم. (۱۵)

تفسیر:

أصحاب السفينة: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی. یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدد برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن).

در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که: اگر قابلیت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوریکه در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرختنی مردم را نشان دهد. واقعیت امر اینست که: بی توجهی به پیام انبیاء، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است.

آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجه قرآن است. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است).

سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافته؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت و خانه اش دارای دو دروازه باشد که از یک دروازه داخل میشود و از دروازه دیگری بیرون میشود.

عالی دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره هایی را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل و سه سوره بر شمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعرا، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۳ الی ۱۶) داستان و قصهی ابراهیم علیه السلام و قومش دلایلی بر اصول سه گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ {۱۶}

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را پرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید. (۱۶)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولو العزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سر لوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بند و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشدند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمیکند. (مختصر ابن کثیر ۳۲/۳).

دستیابی به خیر، در گرو خدایرانی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شر تمیز کرده و راه خیر را بر گزیده‌اند.

کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می روند، در حقیقت جاہل اند. (عالی بی تقوا، جاہل است).

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُوْثَانَا وَتَخْلُقُونَ افْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {١٧}

شما فقط بتهایی را به جای الله می پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی گمان کسانی که به جای الله می پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجویید و او را (به یگانگی) بپرستید و او را شکر گزارید که به سوی او باز گردانیده می شوید. (۱۷)

تفسیر:

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبدانی را که غیر از الله بزرگوار می پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته‌های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار میدهید تو امندی دادن روزی را به شما ندارد. بناءً در می یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالیی تشکیل میداد، وی عبادت غیر الله را مردود و بی نتیجه اعلام داشت.

در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده و میفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالیی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سوی اوست و هر کس را دربرابر اعمال‌شان مورد حساب قرار می‌دهد.

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَبَ أَمْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ {١٨}

و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امته‌ای پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کرند. و بر عهده پیغمبر ما (وظیفه‌ای) جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۸)

تفسیر:

در این آیه مبارکه با تمام صراحة اعلام می دارد که: اگر محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت. (ابن کثیر گفته است: ظاهرآ تمام این سخن جزو گفته‌های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: فما كان جواب قومه، و امام طبری بر

این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشنتر است. رسالت پیامبران «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

طبری گفته است: معنی «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» این است که مبلغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تقهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبَدِّئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹)

آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز می‌کند و سپس بازش می‌گرداند، بی‌گمان این (اعاده خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

تفسیر:

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکر است و از همه انسانها برای اندیشیدن و تفکر دعوت به عمل می‌آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی‌خبری از قدرت خداوند، مایه‌ی انکار از معاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته‌اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدداً همچون مثل اول باز می‌گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به کار بردن فکر و اندیشه در نمی‌یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟

«إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی می‌فرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسرین گفته‌اند: آیا نمی‌بینند خدا چگونه میوه‌ها را می‌آفریند و مدتی دوام می‌آورند و سپس از بین می‌رونند و باز آنها را اعاده می‌کند و این چرخه تا ابد تکرار می‌شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از این‌که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می‌فرستد و سایر جانداران نیز چنین می‌باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند می‌گوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّسَاءَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد می‌کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيرُوا»: بگردید. یعنی سیر و سیاحت کنید. «انظُرُوا»: بنگرید. دقّت، مطالعه و بررسی نمائید.

تفسیر:

شیخ سعید حوي در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان‌ها را

میگند. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست شناسی و تحقیق در طبقات زمین و علم باستان شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکز تحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش میکند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد». (تفسیر انوار القرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلِبُونَ (٢١)

هر کس را بخواهد عذاب میکند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار میدهد، و فقط به سوی او بازگردانده میشوید. (۲۱)

تفسیر:

يعني اينكه الله تعالى هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتكب شده عذاب میکند و هر کس از بندگانش را که بخواهد در صورتي که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی هايش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خويش قرار ميدهد. و بازگشت تنها به سوی ا Ottoali است تا فرمانبردارن را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شيوه‌ی تربیتی قرآن چنان است که هرگاه مهر و قهر خداوند را بیان میکند، ابتدا از مهر و رحمت و سپس از قهر و عذاب سخن میگوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٌ (٢٢)

و شما نه در زمین و نه در آسمان نمیتوانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یاوری نیست. (۲۲)

امام قرطبی گفته است: يعني اگر در آسمان هم باشید، خدا را در مانده نمیکنید: و لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدِةٍ. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳).

تفسیر:

يعني اي بندگان! شمانه در زمین و نه در آسمان عاجز کننده پروردگار تان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.

«وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٌ» «وَ جزَ اللَّهِ بِرَأْيِ شَمَاءِ وَلِيٍّ نِيَسْتَ» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت الله تعالى متعال بازدارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که پاریتان داده و عذاب الله تعالى را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئْسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢٣)

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من ناامید شدند، و اینانند که عذابی در دنیاک [در پیش] دارند. (۲۳)

تفسیر:

آن عده از کسانی که بر هان هایی را که الله تعالى بر پیامبرش در کتابش نازل کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادله یگانگی و الوهیت را منکر شود، و آن عده کسانی که منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه که پیامبران صلی الله علیه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکرند؛ این عده از اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت

است محروم می شوند.

«وَ آنَّ گُرُوهُ رَا عَذَابِيْ دَرَدَنَاكَ اَسْت» در دنیا و آخرت.

ابن جریر میفرماید: این نا امیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند. (تفسیر طبری ۹۰/۲۰)

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اوئلک» در آیه ۲۳ به این دلیل است که نامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می گردد.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۴ الی ۳۵) موضوعاتی: جواب قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام ، نعمت های الهی، قصه‌ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار میگیرد:

فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرْقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴)

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، اورا به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بیگمان در این (ماجراء) برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی (قدرت الله) است. (۲۴)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه گندگان گرامی! یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی‌دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی نیشنند.

طوریکه حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش میرود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دوّمین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را در هم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می‌پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه و امنی دارد.

نتیجه فعالیت های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می شود که بعد از شکستاندن بتها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختنان حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوری هیزم آغاز می کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر میکرندن اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازنند. بعد از جمع آوری هیزم های زیاد آنها را آتش زندند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يَنَارٌ كُوْنِيٌّ بَرَداً وَ سَلَمًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 66 سوره انبیا) میفرماید: «**قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ**»(ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟!

أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفْلَأَ تَعْقُلُونَ(67) (اف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!)

«**قَالُوا حَرَّفُوهُ وَأَنْصُرُوا إِلَهَنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعْلِمُ**»(68) (اما مشرکان لجو و متعصب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«**قُلْنَا يَا نَارُ كُوْنِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ**»(69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

«**وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ**»(70) و (اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و) کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم.

و**قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُوتَانَا مَوَدَّةً بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بِعَضُّكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَا وَأَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**»(۲۵) و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می فرستد و جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما مددگارانی نیست. (۲۵)

تفسیر:

«**مَوَدَّةً بَيْنِكُمْ**»: به خاطر محبت میان خود. مراد این استکه بتهائی که میپرستید، مجسمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بتهائی دیده اید و محض تقليد از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می پرستید. و یا این که پرستش بت های مخصوص رمز وحدت هرقوم و قبیله ای بشمار می آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود و بس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

فَأَمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(۲۶)

پس لوط عليه السلام به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم عليه السلام] گفت: به درستی که من به سوی پرورده کار مهاجرت می کنم، که فقط او توانایی شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶)

لوط عليه السلام:

شخصیت والای معاصر ابراهیم عليه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء ۱۶۰-۱۷۵). لوط عليه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است، که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، داستان لوط عليه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره های بیان یافته است.

اکثریت مفسران از جمله ابن عباس(رض) در تفاسیر خویش لوط عليه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم عليه السلام معرفی داشته اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب ۱۴ آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود.

طوریکه در آیه فوق خواندیم: «**فَأَمَنَ لَهُ لُوطٌ**» حضرت لوط عليه السلام که برادر زاده اش

بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط عليه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم عليه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي»: «وَكَفَتْ» ابراهیم عليه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می کنم» یعنی: من از دیار قوم به جایی هجرت میکنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

تفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط عليه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند.

قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم عليه السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این مهاجرت در سن هفتاد و پنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبي)

خواندنگان گرامی!

لوط عليه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلى اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترين و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می رفتد. این قوم از جمله مردمان قطع الطريق بودند، مجالس و شب نشینی های مجلی را غرض بر پا کردن منكرات (همجنس بازی) بر می داشتند. همدیگر را از انجام منكرات منع نمی کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی زندن.

آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیعترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازی» این قوم، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «أَتَأَتُونَ الْذُكَرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ(165) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ(166)» (الشعراء: 165-166) (ایا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران راکه پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید).

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط بر می خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبایح دعوت نمود بلکه هیچ اهتمامی به او نکرند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعكس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلْوَطْ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخَرِّجِينَ(167)» [الشعراء: 167] (گفتند: ای لوط! اگر (از عیجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون رانده شدگان خواهی بود).

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آنها بیزاری می کرددند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند.

سبب این اخراج چه بوده؟ بی شرمانه و وحشیانه می گویند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ(82)» [الأعراف: 82]. (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند). آنها انسان هایی هستند که

می خواهند خود را پاک نگهدارند! عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بخصوص همجنس بازی از نظر این بدخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوّة إِلَّا بِاللهِ. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابوئی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (٢٧)

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از جمله صالحان است. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الكتاب»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن میگردد.
 «الصالحين»: (بقره/130). صالح بودن، عالی‌ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده‌اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره های: نمل/۱۹، قصص/۲۷، شعراء/۸۳، صافات/۱۰۰).
 «أَجْرَهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خط نبوت در دودمان او. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد و بعد از اسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قراردادکه از بارگاه خداوند متعال کتابهای نازل شده را اوردند.

هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی، این کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلی الله علیه و سلم پیامبری بر نخاست.

همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می‌باشد.

اسحاق علیه السلام:

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملایکه‌ی اطهار تولد اورا مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است.

«وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» (العنکبوت: 27) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت

داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالأنبیاء ابراهیم علیه السلام می زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی میکرد.

حضرت اسحاق علیه السلام 180 سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. عليهم أفضل الصلاة والسلام.

يعقوب عليه السلام:

يعقوب عليه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفقهی دختر بتولیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تاریخ) میگفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

يعقوب عليه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند میفرماید: «كُلُّ الْطَّعَامِ كَانَ حَلَّ لِبْنَيْ إِسْرَاعِيلَ إِلَّا مَا حَرَمَ إِسْرَاعِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْزَلَ التُّورَىةُ فُلْ فَأَثُوا بِالْتُّورَىةِ» [آل عمران: 93]. (همهی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات يعقوب عليه السلام:

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد الله سبحانه وتعالی روشنایی دیده را به او بازگردانید. «فَلَمَّاً أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَيْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَ بَصِيرًا» [یوسف: 96]. (هنگامی که مژده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.)

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام درسن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام ، فرزند دلبندش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پرسش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در شهر حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران درقرآنکریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) **وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاجِحَةَ مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ** (۲۸) ولوط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتكب میشوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفاحشة»: عمل بی نهایت رشت و ناپسند. اهل لغت میگویند: «قبیح» عملی است که رشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که رشتی آن بیش از اندازه و خارج از حد باشد، «فالحشة» نام دارد. **نادیکم** «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی.

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: پیامبر خدا لوط را یادکن؛ روزیکه به قومش گفت: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

الفاحشةَ: ای جماعت! شما مرتكب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبرداد که «**مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ**» هیچکس از امتهای پیشین و هیچ مخلوقی مرتكب این عمل زشت نشده است و بر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌های آسمانی است.

تفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتكب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتكب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکوری بر مذکوری دیگر این کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحيط ۱۴۹/۷).

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمدانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان‌ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنی ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، و رشني هدایت شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۱۱ سوره یوسف) میفرماید: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبَرَةً لِّأُولَئِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند.)

لوط عليه السلام:

لوط عليه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط عليه السلام:

لوط عليه السلام پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم عليه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم عليه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم عليه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم عليه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط عليه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح عليه السلام و هود عليه السلام و شعیب عليه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

أَإِنْكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيْكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّنا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش میکنید و راه (فطري و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در محفظ عمومی خود [در انتظار یکديگر] این کار بسیار زشت را مرتكب میشوید. پس جواب قوم

او جز این نبود که گفتند: اگر راست میگوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«تقطّعُونَ السَّيْلَ»: راه زنی میکنید و مردمان را میکشید و اموال شان را به سرقت میبرید. با عدم زناشویی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل میکنید. «ترجمه معانی قرآن» «نادِیکُم» «کلمه «نادی»» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی.

تفسیر:

تفسران در تفاسیر خویش می نویسند: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباہی غرق بودند؛ طوریکه در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق های قبیح استعمال می نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را بر همه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوب میزدند. و در حضور مردم، از خود باد معده خارج می کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می برند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضی غریزه شهوت، قوم لوط مصروف همجنس بازی، بودند.

عمل قبیح وزشت و تنفر انگیزی که در این قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزدیک بود..(به نقل از البحر المحيط ۱۴۹/۷).

قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم های رهزن و قطع الطريق بودند: «وَ تقطّعُونَ السَّيْلَ» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافرین را گرفته و اموال شان را به غارت می برند. قوم لوط در رهزنی خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین میگرفتند، آنها را می کشند و اموالشان را میبرند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵).

«وَ تأثُونَ فِي نادِيْكُمُ الْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می نویسد: آنان در ملا عالم و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکور را انجام می دادند. ابن عباس(رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می کرد، بند تنبان را باز می کردند و با سنگ و فحش و سوته زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را بر حذر می داشت، جوابی نمی دادند جز اینکه: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بِعَذَابِ اللَّهِ» به طریق تمسخر و استهزا می گفتد: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می کنی، راست می گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا» آمده و در جای دیگر «إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرُجُوا إِلَى لُوْطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه میباشد؟ در جواب میگوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را برآنان تکرار می کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساكت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۲۵/۵۹)

سپس وقتی از آنان نالمید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند: «فَأَتَنَا بِمَا تَعْدُنَا» «هود، ۳۲»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند: «فَأَتَنَا بِمَا تَعْدُنَا» «اعراف، ۷۰»، همچنین در زمان

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند: «اَتَنَا بِعَذَابٍ» (انفال، 32) اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می دهید. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود. رسم و رواج دادن گناه علی، از قبیح ترین گناهان بشمار می رود.

نباید فراموش کرد که: عاقبت گناه علی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدتی کوتاه، گناه علی داشتند؛ اما دهها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ اُنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰)

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. (۳۰)

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّكَ إِنْ تَذَرْ هُمْ يَضْلُلُوا عِبَادَكَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسند و در آینده هم امید صلاحشان نمی‌رود، برای آنها خواستار عذاب شد. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵).

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگار! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبهکار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلًا إِلَيْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهَلِّكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱)

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کننده این شهربیم، چرا که اهل آن ظالمان اند. (۳۱)

تفسیر:

«رُسُلًا»: فرستادگان ما هدف از آن فرستگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است. زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند وی را به تولد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سده است که قوم لوط در آن زندگی بسر می برند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» و در ستم و فساد غرق شده‌اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

تفسران گفته‌اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعايش را مستجاب نمودو برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. این ملائک در اوی سری زندند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهیم علیه سلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده‌اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنْجِينَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲)

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات میدهیم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود.

(۳۲)

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی‌گناه، او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟

فرشتگان جواب دادند: «**قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا**» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه تریم.

تفسر صاوی فرموده است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «**يَجَادِلُنَا فِي قَوْمٍ لُّوطٍ**»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران می‌کنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: «**إِنَّ فِيهَا لُوطًا**»، در جوابش گفتند: «**نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا**» (hashiyeh‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۶/۳).

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات میدهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی می‌ماند و جزء نجات یافتنگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذایی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعدی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آن‌ها بود: «**فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتُهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**» [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید).

خواننده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است.

«**لَنْنَجِيَّنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتُهُ**» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ اما خود فروتن نبود).

هکذا دیده می‌شود که داشتن القاب و عنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «**إِلَّا امْرَأَتُهُ**» (همسر پیامبر بودن به تنها بی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والله» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیداکرد. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسْلَنَا لُوطًا سِيَّعَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذِرْعًا وَقَالُوا لَا تَخْفَ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (۳۳)

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین و خفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهنده تو و خانواده‌ات هستیم، مگر همسرت‌که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۳)

تفسیر:

بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدن‌شان غمگین و ناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قوش خوب آشنا بود، می‌دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند. در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا و حالت

دشوار و سختی قرار می‌گیرند و حتی در مورد حفظ مهمان و ذریه‌ی خود نیز نگرانند. از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، می‌گذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهمانند که: از جانب الله تعالى مأمورند. و برای شان گفت: «وَ قَالُوا لَا تَحْفَ وَ لَا تَحْرَنْ» به خاطر ما ترس و نگرانی را به خودراه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی‌رسد.

«إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا إِمْرَاتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» زیراً خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می‌باشد. ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمی‌تواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب اختر است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمتابه کلید نجات می‌باشد. واز جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حق و آرام بخش، غصه و اضطراب نجات می‌یابند.

إِنَّا مُنْزَلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقُرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (٣٤)
ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتكب می‌شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم. (٣٤)

تفسیر:

هدف از «قریة»، در آیه مبارکه همان «سدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می‌برند و نفوس زیادی داشتند. «فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن‌ترین نمونه آن شرک و کفر می‌باشد.

در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی‌تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چراکه آنان با سنگ‌هایی سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندن‌شان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگباران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است. «به سبب آن‌که فسق می‌کردد» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

ابن کثیر می‌فرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو(سرچپه) کرد و سنگ‌های «سجیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۶).

واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می‌باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر و عمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی می‌گردد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (سوره اعراف آیه ۹۶) می‌فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْيَةِ آمُّوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به عکس، گناهان، نعمت‌ها را تبدیل به عذاب می‌کند.

تکرار گناه و اصرار برگناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل می‌شود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيْنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٣٥)

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می‌کنند، نشانه روشن باقی گذاشتیم. (٣٥)

تفسیر:

باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقت و تعقل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 40) مطالبی را درمورد داستان و قصه‌ی شعیب عليه السلام، هود عليه السلام، صالح عليه السلام و موسی عليه السلام و اقوام شان، مطالعه میفرمایید.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٣٦)

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و روز قیامت را انتظار بردید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۳۶)

تفسیر:

تعثوا «عثو» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعنی، و عثا یعنی به یک معنی می باشند. (تفسیر قرطبی ۱۳/۳۴۳)

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه میکاستند و راه را بر مردم می زدند.

«مدین» از جمله شهری های است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعیب عليه السلام:

نام حضرت شعیب عليه السلام بصورت کل ده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است از جمله در سوره های: (اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) الله تعالی او ریا به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیکة» نیز شهرت دارند. «كَذَبَ أَصْحَابُ لِيَكَةِ الْمُرْسَلِينَ (176) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ لَا تَتَّقُونَ (177)» (الشعراء: 176-177). (ساکنان ایکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.) بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلہ» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. شعیب پسر میکیل پسر پیشتر موسی یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط عليه السلام بود. بعد از لوط عليه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِيَعْيِدُ (89)» [هود: 89] (قوم لوط عليه السلام از شما چندان دور نیست). رسالت شعیب عليه السلام قبل از رسالت موسی عليه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح عليه السلام و هود عليه السلام و صالح عليه السلام و لوط عليه السلام و شعیب عليه السلام بحث از موسی عليه السلام به میان می‌آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِاِيتَنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِيْهِ» [الأعراف 103]. (سپس به دنبال آنان موسی عليه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم).

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب عليه السلام قبل از موسی عليه السلام و هارون عليه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطأ رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب

علیه السلام چند قرن بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعیب علیه السلام گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند. (برای تفصیل بحث میتوانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مراجعه فرماید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخْذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

پس او را تکذیب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود از پای درآمدند. (۳۷) جاثِمِینَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مَمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَئِكَ فِينَا ضَعِيفًا» [هود: 91]. (بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شمارا در میان خود ضعیف می‌بینیم.)

با اینکه دعوت شعیب علیه السلام برای قوم مثل افتاب واضح بود، زیرا آن‌ها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آنها او را به اخراج از شهر تهدید می‌کردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمانه و میزان) دعوت می‌کرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می‌نمودند. «فَالْأُولُو يَشْعُبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ عَابِرُونَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشُوَّطُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الْرَّشِيدُ» [هود: 87]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه واحمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی و خیالی و بیبینی‌داش، بر خصمي که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا می‌خواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغي و عدوان فضیلت و شرافت می‌باشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرِيَّتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» [۸۲] «وقف قوم شعیب نیز با پیغمبر شان چنین بود و می‌گفتند: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِّي أَتَبَعَثُمْ شُعَبِيًّا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ» [۹۰] [الأعراف: 90]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

هلاکت قوم مدين:

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان

فروند آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوْهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظِّلَّةِ اِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمِ عَظِيمٍ» [الشعراء: 189]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود.

شعیب عليه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف عليه السلام و تولد و نشأت موسی عليه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبِصِرِينَ (۳۸)

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند. (۳۸)

تفسیر:

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمین احقاد به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می‌کردند. سرزمین احقاد از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالي و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحراء و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمی‌کند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود.

القوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری می‌شوند. اما عاد دوم، متاخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند در قلعه‌های محکم و استوار زندگی می‌کردند اطراف آنها را با غارها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند.

عادیان چنان قوی هیکل دارای بینیه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتد زمین زیر پای آن‌ها به لرزه در می‌آمد، مغور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر و رزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هود عليه السلام بت‌هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش می‌کردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. این کثیر می‌فرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البداية والنهاية ج 1 ص 121). آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می‌زد. نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها می‌آورد و برای آنها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت

اجری از آن‌ها نمی‌طلبید. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاht نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردن نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند ترس و خوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متواتی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنّه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود:

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «وَلَقَدْ كَذَبَ أَصْحَبُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ»⁽⁸⁰⁾ وَعَاتَيْنَاهُمْ عَائِتَنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ⁽⁸¹⁾ [الحجر: 80-81]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی گردان شدند). منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام می‌شوند از آنجا عبور می‌کنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود:

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثربی از آن‌ها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید می‌کند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْكُمْ فِي الْأَرْضِ تَخَذُّلَنَّ مِنْ سُهُولِهَا فُصُورًا وَتَحَثُّونَ الْجَبَالَ بُيُوتًا» [الأعراف: 74]. (و یاد کنید هنگامی که شمارا پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید).

ابن کثیر می‌فرماید: آن‌ها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان

حجر و تیوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تیوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاههای آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد مشوید مگر گریه کن، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمم نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باعث ها و بست آن های زیبا، روبارها و چشم سارهای جاری و بسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آورند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابوئی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (٣٩)

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلائل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، اما ایشان در زمین تکبر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده [برار اده و قضا وقدر ما] نبودند[تا بتوانند از عذاب ما بگریزند].[۳۹]

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباھی و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل واشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف و متتنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حق مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «ست الله متعال، اتمام حجت و سپس مؤاخذه است.

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و در خشان و آیات نمایان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ» پس در زمین استکبار ورزیدند» و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سر پیچی کردند. «وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزند نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه

در قبضه وی قرار داشتند امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰)

فَكُلًا أَخْذُنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخْذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشن ظلم می‌کردند. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه‌ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست. مفسرکبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزا‌ای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳/۳۷)

طوریکه در آیات مذکوره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا»: «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تنبدبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می‌آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخْذَتْهُ الصَّيْحَةُ»: و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی‌ها و مردم مدین بودند.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا»: و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح عليه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند.

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»: و البته چنان نبود که الله تعالیٰ آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهانی که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم و ستم کردند.

سزا‌ای هر قومی متناسب باگناه آن قوم از جانب پروردگار باعظمت داده می‌شود. بلی سزا‌های الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است.

و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزاها تنها به روز قیامت محول نمی‌گردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا می‌گردد. بناءً از مهلت دادن الله تعالیٰ نباید مغروف شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 43) به مبحث؛ تشییه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

**مَثُلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذُتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ
لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٤١)**

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سستترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...**»: خانه عنکبوت هر چند از عجائب آفرینش است، ولی در سنتی ضرب المثل است و سستتر از آن تصور نمی شود. «أَوْهَنَ» ضعیفتر. و هن یعنی ضعف.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می سازد، طوریکه شرک نیز هم در روح های دور از الله جا گرفته و تاثیر می گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می سازد که گویا صاحب خانه است، و خانه اش دربرابر حوادث، امکان مقاومت را دارد، مشرک نیز به چنین توهمی دچار می باشد. در حالیکه خانه عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس و بنیادی نمی باشد. بنای شرک، مانند خانه عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبدانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می دارند مانند وصف عنکبوت است که خانه سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزیند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی آید.

امام قرطبی می فرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می کنند، همان طور که خانه عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می کند و نه از سرما. (قرطبی ۳۴۵/۱۳)

«وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»: و بی گمان سستترین ناچیزترین و بی ارزش ترین، خانه عنکبوت که هیچ خانه ای از خانه هایی که حشرات برای خود می سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر میدانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت ها را پرستش نمی کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْغَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤٢)

بی گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می گیرند، می شناسد و او غالب با حکمت است. (۴۲)

تفسیر:

در حقیقت الله متعال به بتان و همتایانی که جز وی می پرستند دانا است و میداند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی میرسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه عنکبوت سست و بی اساس است، باید به خداوند قوی و شکست ناپذیر توکل و اتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ (٤٣)

و این مثل ها را برای مردم بیان می کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی کنند. (۴۳)

تفسیر:

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک وفهم حاصل میکنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر واندیشه نمی کنند، تا برای آنها واضح گردد. امام بغوی با سند خود از حضرت جابر(رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله عليه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کار های ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن و حدیث به نزد الله متعال عالم نمی باشد، تا وقتی که در قرآن و به تدبیر و فکر واندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 45) درباره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (٤٤)

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بیگمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است. (۴۴)

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (٤٥)

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می دارد و البته ذکر الله بزرگتر است. و الله آنچه را انجام می دهید، می داند. (۴۵)

تفسیر:

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می گردد: در آیه مبارکه میفرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کامل ترین روش به اقامه نماز بپرداز؛ چون پاییندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می دارد. و نماز ستون دین است. بلي! کسي که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ايمان آباد می سازد و ضمیرش را به يقين منور می نماید.

«وَ لِذِكْرِ اللَّهِ أَكْبُرُ»: ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگتر و بهتر از هرچیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می دارد بزرگ تر است.

ياد خدا عبارت است از اين که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خريد و فروش و امور زندگی او را مدد نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی. **«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»:** پروردگار منان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.

ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادر به امر به معروف می کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست بازمی دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳/۲۸).

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «**مَنْ لَمْ تَنْهِهِ صَلَاتَهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزَدِ بَهَا مِنَ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا**». «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است».

واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصی برخودار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند.

حضرت انس(رض) صحابی جلیل القدر حکایت می کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «**يَقِينًا نَمازَشُ بِهِ زَوْدٌ** او را باز خواهد داشت». پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالتش به صلاح آمد آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

پایان جزء بیستم

خواندنگان گرامی!

در آیات قبلی از شیوه‌ی راهنمایی مشرکان، بت پرستان و غیره بحث بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (46 الی 49) نیز از شیوه‌ی وسبک راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل می اورد ، هکذا از ایمان اوردن عده‌ای از اهل کتاب و مشرکان مکه به قرآن عظیم الشأن اشاره می کند.

**وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابَ إِلَّا بِأَنَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَّا
بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ {٤٦}**

با اهل کتاب جز به روشي که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها

مرتكب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. (۴۶)

تفسیر:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْتِي هِيَ أَحْسَنُ»: کلمه «جَدَل»، «جَدَال» و «مجادله» از کلمه «جَدْل» گرفته شده‌اند که اولین معنای آن به شدت تباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشri میگوید: «جَدَلُ الْحِلْبَةِ: فَتَلَهُ». معنای دوم «جَدْل» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: «وَ طَعْنَهُ فَجَدَلَهُ: أَلْقَاهُ عَلَى الْجَدَالِهِ وَ هِيَ الْأَرْضُ» به او نیزه زد، پس اورا برروی جداله (زمین) انداخت (زمخشri، ۱۹۷۹م، صفحه ۸۵).

سومین معنای «جَدْل» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: «جَدَلَ وَلَدُ الظَّبَّيْنَ» و باز شکاری را به دلیل نیرومندیش «أَجَدَلَ» نامند (فیروز آبادی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۷۴) از طرفی، ابن اثیر «جَدَلَ» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۴۸) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می‌داند و می‌گوید: «رَجُلُ جَدَلٍ» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۱۰۵).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌و‌گوی خصمانه آمده است.

صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌و‌گوی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۹).

معانی اصطلاحی جَدَل و جَدَال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، روایا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم بهکار می‌رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام میگوید: «جَدَلُ، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که در حقیقت همان خصومت است» (جرجانی، ۱۴۰۳ق، صفحه ۷۴). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می‌شود.

وجوه جَدَال در قرآن:

مشتقات جدل 29 بار در قرآن عظیم الشأن بهکار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می‌پردازند، دو آیه 125 حل و 46 عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حَسَن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همه این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقة احسن:

دستور الله سبحانه وتعالى به انجام شیوه احسن، تنها در مرور جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریع نیز بر تراز احسن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همه عرصه‌های زندگانی انسان ارائه شده است؛ از جمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «إِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِي حَمِيمٌ» (فصلت / ۳۴) و بهترین گفتار در آیه «وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (إسراء / ۵۳) و

دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذَا حُبِيْتُم بِتَحْيَةٍ فَحَيُوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء/ 86) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمرا/ 55).

گفتنی است تعبیر «بالتي هي احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد درباره نحوه تصرف در مال یتیم در آیات «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَيمِ إِلَّا بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ حَتَّى يَبْلُغَ أَشْدَهُ وَ أُوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/152) «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَيمِ إِلَّا بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ حَتَّى يَبْلُغَ أَشْدَهُ وَ أُوفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء/34) بهکار رفته و دو مورد درباره نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِي حَمِيمً» (فصلت/ 34) و «ادْفَعْ بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ السَّيِّئَةَ تَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمنون/23) بهکار رفته است.

مطالعه کندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعن، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد. از کلمه‌ی «قولوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ». (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «التي هي احسن»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتك احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روشن، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. که میفرماید: «وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْتَّيْهِيْ أَحْسَنَ» (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت پیردادزد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقر و معترض نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثیت اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاوه‌گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۲۵/۷۵).

و قولوا آمناً بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ بِهِ آنَّهَا بِكُوْيِيد: ما به قرآنی که برما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که برشما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خوانند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به آنچه برما نازل شده و آنچه برشما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۳۵۱/۱۳.)

ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگویید: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نزول یافته ایمان آوردیم. خداییگانه و یکتا معبد بر حق ما و چیزی در ذات، نامها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبر مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ هُوَ لَاءٌ مِّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷)

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند. (۴۷)

تفسیر:

ایمان داشتن به کتاب های آسمانی:

ما به همهی کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، کتابهایی که در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی ایمان داریم، معتقدیم که همهی آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، و همهی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق‌اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.

قرآن همهی کتاب های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همهی کتاب های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشأن نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب های گذشته سه نوع است:

1 - قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده است.

2 - قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده است.

3 - قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.

به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می پنداشیم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می نماییم نه آنرا تصدیق می کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب های گذشته میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدہ: 48].

«وَ بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».

نزول قرآن تصدیق کننده‌ی کتاب های گذشته است، کتاب هایی که در برگیرنده‌ی مدح و ستایش و نزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه السلام بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان میفرماید که

قرآن بر کتاب های گذشته حاکم و امین و گواه است، هر آنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب های خدا ایمان داریم، داستانها و مثلهای قرآنی را معتبر و واقعی می پنداریم، به محکماتش عمل می کنیم، و در مقابل متشابهات آن سر تسلیم فرود می آوریم و از حدود آنها تجاوز نمی کنیم، حق تلاوت آن را به جای می آوریم و مطیع اوامر و نواهی رسول الله هستیم. (آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدي) 1394 شمسی، ربیع الاول 1437 هجری)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُطْهُ بِيَمِينِكِ إِذَا لَأْرَتَ الْمُبْطَلُونَ (٤٨)

تو هرگز قبل از این کتابی نمی خواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می افتدند. (۴۸)

یکی از دلایل حقانیت قرآن، امی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغدور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امی و درس نخوانده، فرهنگ بشریت را تبدیل و تغییر می سازد.

همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت و رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امی بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

ابن عباس(رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۲۱/۴)

«إِذَا لَأْرَتَ الْمُبْطَلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را می دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می کردند و می گفتند: شاید از کتاب های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت میدهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می دهد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم شخصی درس ناخوانده بود و این کتاب معجزه‌گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پیشین و امور غیبی می باشد. و این بزرگترین دلیل بر درستی ادعای او است.

ابن کثیر گفته است: یعنی ای محمد! قبل از این که این قرآن را بیاوری مدت‌های مديدة در بین قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر برده و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی، خواندن و نوشتن را نمی دانی، و این چنین بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می نوشتند. (مختصر ابن کثیر ۳/۴۰)

بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (٤٩)

بلکه این قرآن، آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند. (۴۹)

تفسیر:

تفسیران فرموده اند: از خصوصیات قرآن این که خدا به دو طریق آن را از تحریف، تبدیل و تغییر حفظ کرده است: اول، این که به صورت مکتوب درآمده و دیگر جای هیچ تغییری نیست. دوم، در سینه حفظ شده است، به عکس سایر کتب؛ چون نوشته شده‌اند اما در سینه ها حفظ نشده‌اند، از این‌رو تحریف بر آنها وارد شده است. در وصف این امت چنین آمده

است: «انجیل‌ها را در سینه هایشان جا داده‌اند». حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب‌ها فقط از روی تلاوت می‌شد. وقتی کتاب را می‌بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی‌کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳)

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۰ الی ۵۵) به برخی از شباهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه می‌گردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّنْ رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْأَيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾
و(مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بیم دهنده آشکارم. (۵۰)

تفسیر:

مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معجزات مادی می‌خواستند (مانند عصای موسی، ید بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد، لذا معجزه‌ی خاتم انبیاء از جنس سخن و کلام است. به راستی با وجود معجزه‌ای همچون قرآن، تقاضای معجزه‌ی دیگر ناسپاسی نیست؟

طوریکه در فوق یاد آوری شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالیٰ بر محمد صلی الله علیه وسلم معجزات محسوسی مانند معجزات عصای، وید بیضا حضرت موسی علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

ای پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالیٰ اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فروود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد، بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند.

برای آنان بگو: آیات و نشانه‌ها در تصرف و مشیت الله تعالیٰ است که هرگاه بخواهد فرود می‌آورد و چون نخواهد نازل نمی‌کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بیم دهم و هدایت و ضلالت را برای تان واضح سازم؛ از این رو نمی‌توانم از خود نشانه‌ای بیاورم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم دربرابر بهانه جویان مقاومت می‌کرد و به آنان جواب می‌داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذِلِّكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می‌شود، بی‌گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است (۵۱)

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی خواندیم که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم معجزه هایی مشابه ماننده معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست

میکرند؛ در این آیه مبارکه برای شان جواب داده شد که: قرآن عظیم الشأن، کتابی جامع و کامل است و همه‌ی ضرورت‌های معنوی را به شکل از اشکال جواب میفرماید. همانطوریکه پیامبر صلی الله عليه وسلم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» کتابش. قرآن عظیم الشأن هم «رَحْمَةً» نشانه ی بزرگی و عظمت آن است.

واقعاً هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتی برای مؤمنان است؛ برای آنان‌که بدان ایمان آورند، پیرو و هدایتش باشند و به احکامش عمل نمایند. همچنان موعظه و پندی سودمند برای کسانی است که در آن تدبیر کنند و احکامش را بیاموزند.

«يُتْلَى عَلَيْهِمْ»: برآنان تلاوت میشود. مراد این است که قرآن معجزه جاویدان است و برای صحّت و سقم آن میتوان پیوسته آن را دید و آزمود. دیگر همانند معجزات حسّی پیشنهادی شما گذرا و نایابدار نیست. **«فِي ذَلِكَ»:** درنزول قرآن. **«لِرَحْمَةً»:** رحمت است و مردمان را از ضلالت میرهاند و به سعادت میرساند. **«ذَكْرِي»:** یادآوری اعجاز قرآنی و درس‌های آسمانی. **«تَرْجِمَهُ مَعَانِي قُرْآن»**

ابن کثیر فرموده است: خدا خیره سری و جهالت خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلی الله عليه و سلم درخواست دلایل کردۀ‌اند، در حالی که کتاب پرقدرش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن درمانده‌اند.

بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز درمانده‌اند. آیا آنان را بس نیست که ما این کتاب را برتونازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطلع می‌کنی. (مختصر ابن کثیر ۳/۴۱).

شأن نزول آية 51

821- ابن جریر، ابن ابوحاتم و دارمی در «مسند» خود از قول عمر بن دینار از یحیی بن جعده روایت کرده اند: برخی از مسلمانان اوراقی را که در آن‌ها شنیده‌های خود از یهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردن). پیامبر اکرم گفت: برای ضلالت و گمراهی قومی همین کافی است که آن‌ها از آنچه پیامبرشان برای هدایت ایشان آورده است روی برتابند و به آنچه غیر آن برای دیگران آورده است تمایل شوند. پس خدا آیه «أَوْلَمْ يَكُفِّهُمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلُى عَلَيْهِمْ» را نازل کرد. (دارمی 1/124، طبری 27838، ابو داود در «مراasil» 416 از یحیی بن جعده به قسم مرسل روایت کرده اند).

قُلْ كَفِي بِاللَّهِ بَيْتِي وَبَيْتُكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲)

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند. و کسانی که به (معبدان) باطل ایمان آورده‌اند و به الله کفر ورزیده‌اند، همین گروه زیانکاران‌اند. (۵۲)

تفسیر:

«شَهِيدًا»: گواه. **«بِالْبَاطِلِ»:** مراد از باطل. همه آن چیزهایی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله‌ای میرسید که: استدلال با

مخالف سودی و فایده نمی داشته باشد، بهتر ومصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد و امور را به الله تعالیٰ واگذارید.

او تعالیٰ همه امور آسمان‌ها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنایکه به آیات الهی کفر می‌ورزند، مطمین باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت می‌شوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروم‌اند و مستحق عذاب بزرگی در دنیا و آخرت می‌گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمٌّ لِجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳)

آنها با عجله از تو عذاب را می‌طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهي) به سراغ آنها می‌آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می‌شود در حالی که نمی‌دانند. (۵۳)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشأن چند بار آمده است: هر زمانیکه کفار تهدید به عذاب الهی می‌شند، به خاطر نباوری، استبعاد با استهزا، پیوسته از پیامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می‌نمایند، آنان نمی‌دانند، که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معین است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

در ضمن باید گفت که: این عجله‌ی جاهلانه کفار در چندین آیات قرآنی ذکری از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالیٰ قرار گرفته است. و الله تعالیٰ برای مجازات آنان زمان مشخص و تغییر ناپذیری را مقدّر نمی‌کرد، «و البتہ بی آنکه خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب در حالی به سوی شان در میعاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله‌ی این و آن تغییر نمی‌کند.

در ضمن در میباییم که: سقوط فکری انسان‌ها در حالتی به قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی‌خواهد حق را بپذیرد

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لِمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴)

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴)

شرح لغات و اصطلاحات:

«**لمحیطة**»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که برایر کفر و معاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

می‌بینیم که: کفار به خاطر نباوری یا استهزا، عذاب فوری را از پیامبر توقع دارند، ولی باید بدانندکه احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتور محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفوۃ التفاسیر» می‌نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرخستی و لجاجت آنها می‌باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می‌خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟

ای پیامبر! به کافران بگو عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هر آنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ {٥٥}

روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و (الله) می گوید: بچشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است). (۵۵)

تفسیر:

عذاب دوزخ، تجسم عملکرد و نتیجه اعمال ناراوی خود ماست. در همه ای احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خواندنگان گرامی!

در آیات قبلی به مشرکان و اهل کتاب هشدار داد که اگر بر سر افکار و عقاید باطل خویش پای فشاری نمایند آز جمله دوزخی اند. آنان بر عناد و فسادشان افزودند و مؤمنان را بیشتر آزار دادند و از عبادت و مراسم دینی در سرزمین خود، منع شان داشتند.

از این رو، الله سبحان و تعالی در ایات متبرکه (56 الى 63) فرمان مهاجرت در صورتی که انجام و بر پایی شعایر دینی برایشان دشوار و سخت میباشد واجب گردانید ، و گفته شد که: در این صورت ماندن در مکه حرام است و دیگر این که: نباید رنج و فشار، انسان را از هجرت باز دارد.

يَا عَبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّاهُ فَاعْبُدُونِ {٥٦}

ای بندگان من که ایمان آوردهاید! یقیناً زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید. (۵۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَرْضِي وَاسِعَةٌ»: اشاره به این است که مسلمانان از سرزمین کفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزمینی مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / 97 - 100). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمد)

تفسیر:

برای حفظ دین و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد که در سایه‌ی ایمان باشد.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام(رض) آمده است: «الْبَلَادُ بِلَادُ اللَّهِ، وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ، فَحِيثُمَا أَصْبَتَ خَيْرًا فَاقْمُ». «سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خدایند پس در هرجایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

طوریکه یاد آور شدیم: این آیه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق میکند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران نمانید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است.

مقاتل در شان نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است. (تفسیر صفوۃ التفاسیر).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (٥٧)

هر نفسی چشنه مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهد شد. (۵۷)

تفسير:

مرگ، استثناندار و برای همه است. و باید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوَّنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ عُرْفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (٥٨)

کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائی از بهشت جای میدهیم که در زیر آنها نهرها روان است و در آنجا همیشه خواهد ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

تفسیر:

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است. اساس دستیابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٥٩)

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می‌کنند و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند. (۵۹)

تفسیر:

در البحار آمده است: این دو صفت در برگیرنده تمام نیکی‌ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷) و صبر و توکل، دو نمونه‌ی روشن از عمل صالح است.

وَكَائِنُ مِنْ دَآبَةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦٠)

و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می‌دهد، و او شناوی داناست. (۶۰)

تفسیر:

در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسد؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می‌دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳).

شأن نزول آیة 60:

822- عبد بن حميد، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده اند: با رسول خدا (بپرون رفت و آن بزرگوار در یکی از بوستان‌های مدینه داخل شد و خرما می‌چید و می‌خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی‌خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیده‌ام و نه غذای پیدا کرده‌ام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری و قیصر برایم عطا می‌کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک ساله خویش را پنهان می‌کنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «وَكَائِنُ مِنْ دَآبَةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ

يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^(٦٠)» نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزه شهوانی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزوون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسیط 3 / 425 و در «اسباب نزول» 673 و بغوی 163 به شماره‌گذاری محقق از جراح بن منهال از زهري از عطاء از ابن عمر روایت کرده‌اند). («تفسیر بغوی» 1653).

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَإِنَّمَا يُؤْفَكُونَ^(٦١)

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه را مسخر کرده است؟ حتماً می‌گویند: الله. پس چگونه به بیراوه برده می‌شوند؟^(٦١)

الَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^(٦٢)

الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست،^(٦٢)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می‌کند.

یعنی تنگ گردانیدن و کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست. همانا از سوی خدای گشاشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ بر حسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ اما میزان در آمد و رزق در اختیار ما نیست.

لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میداند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می‌دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاوَاتِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثُرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ^(٦٣)

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتماً می‌گویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی‌دانند.^(٦٣)

تفسیر:

«أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف وباران است.

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثُرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ای محمد! بگو: «الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گوییم خدا را سپاسگزارم که حجم را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معرفت گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و وتعقل ندارند، به طوری که اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است و انگهی دیگری را پرستش می‌کنند.

پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند. باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی و کوشش بعمل اریم تابا استفاده از

شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق اشنا سازیم. خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می‌دهد که با تعقل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: در قضاوی ها، نظر به اقلیت و اکثربیت نداشته باشیم، چه بسا اقلیت بر حق و اکثربیت بر باطل باشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴)

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لهُو»: به مصروفیت های گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می دارد؛ **«لَعِبٌ»:** انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب)

تفسیر:

افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه وجاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند و گرنه به دنیا دل نمی بستند. حیات واقعی، حیات آخرت است.

به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغض و تلخ نمی گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبر ش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فناشدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات ها را به گونه واقعی می دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعي وتلاش برای آخرت مقدم نمیداشتند و دنیایی فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵)

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرك میشوند! (۶۵)

تفسیر:

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فلما»، نشانه استجابت دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات وحوادث، راهی است برای شکر نه شرک. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعي باشد. در آیه متذکره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است!

قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت الله تعالی بر خویشتن را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای برای افزونی طاعات‌شان می‌گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَّثُّوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶)

(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید! (۶۶)

تشريح لغات واصطلاحات:

هدف از «لِيَكْفُرُوا» کفران نعمت است، زیرا در کنار «آتَيْنَاهُمْ» یعنی نعمت دادن، آمده است.
تفسیر:

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت‌های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوۃ التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)
باید گفت که در دنیا راه کامپابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است. به کامپابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می‌دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَإِلْبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللهِ يَكُفُرُونَ (۶۷)

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت الله کفر می‌ورزند. (۶۷)

تفسیر:

آیا کفران مگه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنان‌که خون‌ها و مال‌ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر می‌برند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند در حالیکه مردم اطراف در خارج حرم با قتل، اسارت، غارت و اخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرار گرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمی‌کنند.

آیا به شایستگی امور باطلي چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش در حرم امن چشم پوشی می‌کنند و انکار می‌ورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می‌کنند؟

یکی از راه‌های دعوت مردم به الله تعالی، توجّه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری نامنی‌های پیرامون انسان، امنیت را در نزد او ارزشمند امنیت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی‌دانند و به سوی کفر می‌روند.

شأن نزول آية 67:

823- جوییر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: [اہل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمی‌شود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بر بایند و به

سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته‌ایم ما را میربایند، همه ما ناشتایی یک نفر آنها هستم. پس خدای عزوجل «أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا أَمِنًا» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ الَّيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثُوِّي لِكَافِرِينَ (٦٨)

و کیست ظالمتر از کسی که بر الله دروغ بیندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

تفسیر:

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچ‌کس ظالم تر از آن نمی باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبْلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (٦٩)

و کسانی که برای [به] دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است. (٦٩)

تفسیر:

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد کردن هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس اسلام انجام پذیرد. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را هدایت میدهیم و رهنمود میگردانیم و به خیر و حق می رسانیم. «سُبْلَنَا»: راه های منتهی به خودمان.

راه‌های حرکت و سیر به سوی الله و وصول به رضایت الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره های: محمد / ١٧، مریم / ٧٦).

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (٦٩)» (و هر آئینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می باشد. («ترجمه معانی قرآن»

بلی! الله سبحان و تعالی با آن بندگانی است که به درجه احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید و عنایتش قرار میدهد، به دوستی بر میگزیند و این همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسر است.

تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: کسانیکه در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راه‌های قرب و رضای خود و یا جنت را می فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده میروند و سخنای را میفهمند که دیگران آنرا احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ، وَرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

«هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است». برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اول را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، یک گام و یک لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش‌ها ارزش می‌دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. وما باید به وعده‌های الله متعال اطمینان داشته باشیم. همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به مانشان میدهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره روم

جزء - (21)

سوره روم در مکه نازل شده و دارای شصت آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان بدست فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت چند سال، «روم» نامیده شد. طوریکه خداوند متعال میرماید: «الْ۝(۱)

عُلِّيَّ الرُّومٌ(۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَبِّهِمْ سَيَغْلِبُونَ(۳)

و آن هم بعضی از معجزات قرآن می باشد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخداد های غیبی آیندهای خبر می دهد که به واقعیت می پیوندد.

روم:

روم نام اقوامی از انسانهاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی میکنند، در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی را تشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان...) توسعه یافته بود.

ارتباط سوره روم با سوره قبلی:

در پایان سوره عنکبوت، الله تعالی از اشخاصی که در راه او جهاد نموده اند تقدير نموده و به اجمال و اختصار از آن بحث بعمل آورده بود و اینک در آغاز سوره روم به تفصیلش می پردازد. هر دو سوره با حروف مقطع «الْ۝» شروع می شوند.

سوره ی روم به اثبات و خبر از پیروزی رومیان بر فارس در جنگ در مدت 3 تا 9 سال و دلایل یکتایی و قدرت الهی در هستی، اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین، پند گیری از فرامام بی باوران و منکران عصر های گوناگون می پردازد؛ و این که: مشرکان ناتوانند و برای روز قیامت نه سودی کسب کرده اند و نه می توانند ضرری از خود دفع نمایند. سپس راه نیکان و بدان را با هم می سنجند و فایده ی ایمان و زیان شرک و کفر روشن تر می گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره روم:

قبل از همه باید گفت که: این سوره پس از سوره ی انشقاق، نازل شده، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که سوره روم دارای شصت آیه بوده و تعداد کلمات آن به هشتصدونوزده کلمه میرسد، و تعداد حروف سوره روم به هزاروپانصدوسی و چهار حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا میتوان در سوره فاطر مطالعه فرماید).

همچنان سوره روم با حروف مقطعه آغاز شده و از سور مثنی می باشد مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مثنی قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مثنی مبادی باشند و توالی آن مثنی آن فرض شده اند سوره های مثنی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سباء و فاطر و إبراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

محتوای و موضوعات سوره روم:

- سوره ی روم در مکه معظمه نازل شده است و همان اهدافی را دارا می باشد که سایر

سوره های مکی آن را دنبال میکنند؛ یعنی مسائل عقیده اسلامی را به طور کلی و در دایره‌ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

- سوره با پیشگویی در رابطه با حوادثی بسیار مهم آغاز شده است. که قرآن عظیم الشأن قبل از وقوع این حوادث از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو در میگیرد. و طوریکه قرآن کریم خبرداده بود، همانطور اتفاق افتاد و بدین ترتیب پیشگویی تحقق یافت.
این خبر از جمله ظاهرترین و روشن ترین دلیل بر صدق محمد صلی الله عليه وسلم است و دلیل است بر این که وحی نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می‌آید.
- در سوره روم مبحث مقابله بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث گرفته شده است، طوریکه این مبارزه از قدیم الایام وجود داشت و در طول زمان ادامه داشته است، ومادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این مقابله و مبارزه برقرار است، ومadam که شیطان یاران و هواداران خود را برای خاموش کردن نور الهی و ستیز با پیامبران بسیج می‌کند، این ستیز برقرار است.
آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه‌ای که در قرون و زمان های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خداوند متعال می باشد و سنت خدای متعال را تبدیلی نیست.
- سوره روم همچنان به بحث در باره روز قیامت وحوادث روز رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باع ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان و تبهکاران چنین است. و سرانجام نیک از آن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سر انجام شوم محظوظ گرفتار می‌آیند.
- سوره روم به منظور اقامه دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده و گردنشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و تمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت پرستان مثال های درخشان آورده است.
- سوره روم با بحث درباره کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و بر حذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند و نه می دیدند.
- تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است. (تفسیر صفوۃ التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره «روم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشانیده و مهربان

(الم)

این کلمه «الف، لام، میم» خوانده می‌شود. (اشاره به آسماء یا اسرار کتاب الهی است).
تفسیر:

این سوره با حروف مقطعة «الف و لام و میم» آغاز گردیده است. در مورد تفسیر حروف مقطعه شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد که: ارجح اقوال این است که الله تعالى مردمان را توجه میدهد به این که این قرآن - از جمله این سوره آن - از همچون حروفی فراهم آمده است، حروفی که عرب ها آنها را می‌شناسند، و با وجود این، قرآن معجزه‌ای برای ایشان است، و آنان نمی‌توانند به سان قرآن را بسازند، در حالیکه این حروف در دسترس آنان است و زبان ایشان از آنها ساخته و پرداخته گردیده است.

شأن نزول آیات ۱ - ۵:

824- ترمذی از ابو سعید (روایت کرده است: همزمان با روز بدر روم بر فارس غلبه حاصل کرد و آن پیروزی مسلمانان را خوش و خوشحال ساخت. پس «الم(۱) غلبَتِ الرُّومُ(۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ(۳) فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدٍ وَيُوْمَئِذٍ يَفْرَخُ الْمُؤْمِنُونَ(۴) بِنَصْرِ اللَّهِ» نازل شد.

825- ابن جریر از ابن مسعود به همین معنی روایت کرده است (طبری 27876 در این اسناد میان شعبی و ابن عباس ارسال است).

826- ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت می‌کند: در مکه قبل از هجرت رسول الله، مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتاب اند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که به پیغمبرتان نازل شده است، بر ما پیروز میشوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتاب اند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می‌دهیم. آنگاه خدای عزوجل «الم(۱) غلبَتِ الرُّومُ» را نازل کرد.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (الی 7) موضوع خبردادن از غیب مورد بحث قرار گرفته است.

غَلَبَتِ الرُّومُ(۲)

رومی ها مغلوب شدند (شکست خورند). (۲)

تفسیر:

«الرُّومُ»: ملت روم اساساً به دیانت مسیحی بودند و پادشاه شان در عصر نبوت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، هر قل نام داشت. در ضمن باید گفت که: حکومت بیزانس، نام حکومتی بود که در زمان خویش بر مناطق و سیعی از سرزمین های اروپا، آسیا و آفریقا و قسمتی از ایتالیا مسلط بود، این امپراتوری با امپراتوری فارس در وقت خود قدرت های بزرگی را در جهان تشکیل میداد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد که: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند».

تفسران می‌نویسند که: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب

بودند، پیروز شدند و این واقعه البته چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره به وقوع پیوست. بعد از پیروزی فارسان به رومیان، مشرکین طعنه آور به یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم می گفتند: شما و اهل روم دارای کتاب می باشید و ما ناخوانده کتاب هستیم، برادران ما در فارس بر برادران شما یعنی رومیان پیروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می آییم. بدین ترتیب، این پیروزی را به رُخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. در این مورد ابوبکر «صدیق» فرموده است: خدا چشم شما را روشن نفرماید! آنگاه آیه‌ی «وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِيْمٍ سَيَغْلِبُونَ» فی ِضُعُّ سِنِينَ نازل شد.

حضرت ابوبکر صدیق این خوشحالی و خرسندي مشرکین مکه را در پیروزی فارس‌ها با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند».

آنگاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این... و این... تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما راست برآمد و رومیان پیروز شدند، این... و این... تعداد شتر به شما میدهیم. چنین بود که با ابوبکر صدیق، شرط‌بندی کردند و ابوبکر صدیق میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این میعاد را تانه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

شیخ امام نسفی مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «به قول قتاده، شرط‌بندی ابوبکر صدیق با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابو حنیفه و امام محمد رحمه الله علیهمَا، این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند». (تفسیر انوار القرآن).

فِي أَذْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِيْمٍ سَيَغْلِبُونَ (۳)

در نزدیک ترین سرزمین [خود به حجاز که نواحی شام است]، و آنان پس از شکستشان به زودی پیروز خواهند شد. (۳)

تفسیر:

ابو سعود در تفسیر آین آیه مبارکه می‌نویسد: این آیات از جمله آیات درخشانی می‌باشد که بر صدق نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و این که قرآن از جانب خدای عز وجل آمده است، گواه است؛ زیرا از غیبی خبر داده است که جز دانا و باخبر به غیب أحدی از آن آگاه نیست، و جریان مطابق خبر اتفاق افتاد. (ابو سعود ۱۷۶/۴).

امام بیضاوی در این مورد میفرماید: این آیه از جمله دلایل صدق نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون از غیب خبرداده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲).

شأن نزول:

مطالعه گننده گرامی!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: آیات ابتدایی سوره‌ی روم به پیروزی رومیان بر ایران اشاره دارد. در این مورد علامه عبدالرحمن سعیدی در تفسیر خود مینویسد: «فارس و روم در آن زمان قدرتمندترین دولت‌های روی زمین بودند و چون رقیب یکدیگر بودند و جنگ هایی میان آنها در میگرفت.

فارسي ها مشرك و آتش پرست و رومي ها اهل كتاب بودند و به تورات و انجيل نسبت داده مي شدند، و آنها از فارس ها به مسلمانان نزديکتر بودند.

بنابر اين مسلمانان دوست داشتند که آنها بر فارس ها پیروز شوند، و مشرکين از آن جا که در شرك با فارس ها اشتراك داشتند دوست داشتند فارس ها روميان را شکست دهند و بر آنها پیروز شوند. پس فارس ها بر رومي ها پیروز گردیدند اما همه ي سلطنت آنان را نتوانستند تصرف کنند، بلکه آن بخش از سرزمين آنها را تصرف کردند که به سرزمين فارس ها نزديك تر بود. بنابر اين مشرکين مكه خوشحال شدند و مسلمانان غمگين گشتند. پس الله متعال به آنها خبر داد و آنان را وعده داد که به زودي روميان فارس ها را شکست خواهند داد و بر آنان پیروز خواهند شد.

امام سيوطي رحمه الله در كتاب «اسباب النزول» مي آورد: «ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت ميکند: در مكه قبل از هجرت رسول الله مشرکان با مسلمانان بحث ميکردند و ميگفتند: رومي ها يقين دارند که اهل كتابند، مجوس برآنها پیروز شد، شما گمان ميکنيد با كتابي که بر پيغمبرتان نازل شده است بر ما پیروز مي شويد. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل كتابند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست مي دهيم. آنگاه خدای عزوجل آيات زير را نازل فرمود:

«الم(۱) عَلِّيْتُ الرُّومُ(۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدٍ غَلِّيْهِمْ سَيَعْلَمُونَ(۳)» في بِضْع سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَخُ الْمُؤْمِنُونَ(۴) إِنَّصَرَ اللَّهُ يَئْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(۵) وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدُهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(۶)» (روم ۱-۶). يعني: «روميان شکست خورند. در نزديکترين سرزمين. و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در عرض چند سال. پيش از اين و پس از اين، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به ياري خدا شادمان شوند. به نصرت و ياري خداوند. اين وعده اي است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمي کند؛ولي بيشتر مردم نمي دانند».

في بِضْع سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَخُ الْمُؤْمِنُونَ(۴)»

در چند سال (آينده). فرجام کار و فرمان، پيش از اين و پس از اين از الله أست، و آن روز مؤمنان خوشحال مي شوند. (۴)

تفسير:

«**بِضْع**»: به عددی گفته مي شود که در ما بين سه و نه باشد. اين پیروزی و تسلط، عنقریب در ظرف سال هاي اندکي بين ده سال تا سه سال، به وقوع مي پیوندد. اما تدبیر همه امور، پيش از پیروزی فارس بر روم و بعد از پیروزی روم بر فارس، خصوص الله تعالى است.

در سال هفتم لشکريان دو سپاه يکبار دیگر وارد ميدان جنگ شدند، اينبار روميان بر فارس ها در جنگ غالب شدند، مسلمانان از اين پیروزی بي نهايت مسرور شدند.

چه زيبا است که الله تعالى ميفرمайд: «**لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدُ» (4: روم) فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن الله تعالى مي باشد. پس تمام اينها به امر و اراده اي او اتفاق مي افتد. و هيچ جزئي از آن دو بدون قضائي او تحقق پذير نیست.**

مفسر تفسير انوار القرآن، عبدالرؤوف مخلص هروي، مينويشد: اين آيات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمين شام، سرزمين جزيره و دور دست ترين نقاط سرزمين روم غالب شده بود به طوريکه هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنيه پناه ببردو

او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (627م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نبینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

ابن جوزی فرموده است: یعنی پیروزی و شکست به فرمان و قضای خدا تحقق پذیر است همچنان ابن کثیر می نویسد که: این پیروزی مصادف بود به روز غزوه بدر، طوریکه ابن عباس(رض) گفته است: روز بدر روز شکست بت پرستان و آتش پرستان بود.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْغَرِيْزُ الرَّحِيمُ (۵)

به سبب نصرت و یاری الله (رومی ها را بر فارس). هر کس را که بخواهد نصرت می دهد و او غالب مهربان است.(۵)

تفسیر:

یکی از نشانه های اعجاز قرآن، پیشگویی های صادقانه و محقق آن است.
«عَلِيَّتِ - سَيَغْلِبُونَ» است، با یک شکست، نباید مأیوس شویم، باید در هردو حالت چه در پیروزی ها و چه در شکست ها، محوریت توحید را نباید فراموش کنیم. هم پیروزی را از او بدانیم و هم ساز و برگ نظامی را.

دلیل نصرت الهی، عزت و رحمت اوست:

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی هر که از بندگانش را که بخواهد پیروزی می بخشد و هر که را بخواهد به حالت رها می سازد. او ذات باعترتی است که با اعمال غلبه قهر می کند و با حکممش امور رامقرن ساخته است. بر مخلوقات طالب رحمت مهربان است و رحمت وی همه چیزها را فرا گرفته است.

واقعاً! وعده الهی به وقوع پیوست، اهل روم بعد از چند سال بر فارس پیروزی یافتد و بندگان مؤمن حق تعالی به این امر شادمان شدند.

همچنان باید گفت که: دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایشها و پیرایش هایی است که جهال دنیا پرست آن را می دانند و بدان دلسته اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می باشد پس نباید فراموش کنیم که در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت خویش توشه گرفت.

وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلِكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

این وعده الله است که خدا هرگز خلاف وعده نکند، و لیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند.(۶)

تفسیر:

باید گفت که: سرچشمہ تخلف ازو عدها، یا عجز است یا جهل و یا پشیمانی، که خداوند از آنها منزه است. در ضمن باید گفت که: خلاف ورزیدن از وعده بد از جمله عمل بد محسوب می شود ولی مخالفت با وعید، نوعی رحمت است. اکثریت همیشه ملاک نیست؛ دانش، ایمان و تعهد مهم است.

حق تعالی بندگان مؤمنش را طور مؤگد به پیروزی رومیان نصرانی اهل کتاب بر اهل فارس بت پرست وعده داد، اما بیشتر کافران قریش نمی دانند که وعده خداوند متعال به بندگانش حق است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (٧)

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند.(٧)

تفسیر:

هدف اساسی از جمله «**ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**»: در آیه مبارکه این است که شناخت آنان درباره جهان بی نهایت سطحي و اندک است و برداشت ایشان از زندگی، مجموعه‌ای از خور و خواب و سرگرمی‌ها و لذات زودگذر است.

خواندنگان گرامی!

کوتاه بینی، سطحی نگری و توجه نکردن به ماورای مادیات، ملاک انحراف و نوعی از جهل که در برخی از انسانها وجود دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان باید متعمق. و باریک بین باشد، نه ظاهر بین و غافل.

دنیا بد نیست، ولی باید متوجه باشیم که غفلت از آخرت بی نهایت بد و گناه است. بنابر همین منطق است که: علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجه به آخرت، مورد انتقاد سخت شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

در این هیچ جای شکی نیست که: دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. و چیزی واضح است که: توجه پیش از حد به ظواهر دنیا، سبب غفلت انسان‌ها از آخرت می گردد.

لطیفة:

تفسیر شهیر جهان اسلام شیخ جار الله زمخشri در تفسیر خویش در مورد جمله «**يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (٧)**» مینویسد: از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود که: دنیا دارای ظاهر و باطنی می‌باشد. ظاهر آن است که ابلهان (احمقان) به آن آشنا هستند از قبیل بهرگیری از خوبی‌ها و لذائذ آن. و باطن و حقیقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنیا برای آخرت توشه می‌گیرند و در این راستا به طاعت و اعمال نیکو می‌پردازند. (تفسیر -کشاف ۳۶۸/۳).

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (٨ الی ١٦) در مورد واداشتن به تفکرو اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.

أَوْلَمْ يَتَكَبَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءَ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (٨)

آیا آنها در دل خود فکر نکردند که الله آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده، ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند.(٨)

تفسیر:

«**أَوْلَمْ يَتَكَبَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ؟**»: آیا با خود نمی‌اندیشند؟ آیا درباره خود فکر نمی‌کنند تا دریابند که چه کرده‌اند و چه می‌کنند و سرنوشت ایشان به کجا می‌انجامد؟

در باره جمله «**فِي أَنفُسِهِمْ**»: در آیه مبارکه برخی از مفسران میفرمایند که آنان حتی در باره اسرار وجود و خلقت انسانی خویش که بمنابه عالم صغیر میباشد حتی فکر نمی‌کنند.

امام قرطبی میفرماید که: این بیان به فناپذیری و ناپایداری اشاره می‌کند. و نشان میدهد که هر مخلوقی اجلی معین دارد. و نشان می‌دهد که نیکوکار به پاداش نایل می‌آید و بدکار

مجازات می بیند. (تفسیر امام قرطبی ۹/۱۴.)

باید گفت که: تقدیر، داروی بسیاری از امراض و از جمله دوای غفلت است. نتیجه‌ی فکر سالم، ایمان به حقانیت و هدف داری هستی و آخرت است و نتیجه‌ی بی‌فکر، کفر و انکار روز جز است.

أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينِ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ فُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفَسَهُمْ يَظْلِمُونَ {۹}

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را بهتر کاویدند و زیر و رو کردند و آن را بیشتر از آنچه (ایشان) آباد کرده‌اند، آباد نمودند. و پیغمبر انسان با معجزه‌ها به سوی آنان آمدند، پس الله بر آن نبود که بر آنان ظلم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ظلم میکردند. (۹)

تفسیر:

امام بیضاوی رحمه الله عليه میفرماید که: در آیه مبارکه سرزنش مردم مکه درک میشود که به دنیا مغور گشته و به آن افتخار میکرند، در حالیکه ضعیفترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف و حکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین ها می باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دریای بی‌آب و علف که هیچ اهمیتی نداشت، سکونت داشتند. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲)

«وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبران الهی دلایل قاطع و براهین روشنی را که به الوهیت خداوند متعال دلالت داشت با خود آورند، اما آنان ارمغان پیامبران را رد کرده به تکذیب شان پرداختند و به ایشان مقابله کردند. خداوند آنان را هلاک نمود و در هم کوبید. «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: اما حق تعالی با این کار بر آنان ستم نکرد؛ زیرا مستحق عذاب بودند و خود با کفر و تکذیب بر نفس های خویش ستم روا داشتند. و در نتیجه مستحق هلاک و نابودی شدند.

مطالعه تاریخ بشری، سیر و سفر و استفاده از تجارب دیگران، از راههای شناخت، بسیاری از مواردی است که انسان از عمل به آنها منع شده است، آگاهی از تاریخ و فلسفه آن و آشنایی با سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهر بینی نجات می دهد. قبل از اسلام، تمدن و قدرت های بزرگی پدیدار شده و نابود شده‌اند. اگر الله تعالی غصب کند، هیچ قومی با هیچ قدرتی، تاب مقاومت به آنرا ندارد. توجّه به هلاکت و نابودی قدرت های بزرگ، عامل باز دارنده‌ی غرور است. خداوند متعال ذاتی عادل و مهربان است؛ عامل اصلی هلاکت اقوام پیشین، خود آنان هستند.

عامل اصلی هلاکت آنان سرپیچی و بغاوت این اقوام از دستیر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، هستند. بغاوت گران به خود ظلم نموده و متوجه خویش در واقعیت عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مواجه می‌سازند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينِ أَسَاعُوا السُّوَّاًيْ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ {۱۰}

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزاء می‌کردند. (۱۰)

تفسیر:

باید گفت که: تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان، هیچ فایده ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند. در ضمن باید یاد آور شد که سقوط انسان دارای مرافقی است: در مرحله اول مطابق فحواي آيه مباركه: گناه است به «أَسَوْاُ السُّوَايِ» تعبیر گردیده است. سپس تکذیب، «كَذَّبُوا» و سپس عملی تمسخر و استهزا. «يَسْتَهْزُؤُنَ» آمده است.

با قوت باید گفت که: بغاوت و فساد در روی زمین، بدترین بازگشت و زشتترین سر انجامی است برای یک انسان؛ زیرا آنان به الله متعال کفر و رزیده پیامبر و آیات الهی را به مسخره گرفتند و در نتیجه مستحق عذاب شدند.

اللَّهُ يَبْدَا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١١)

خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید. (۱۱)

تفسیر:

تنها و تنها پروردگار با عظمت همه مخلوقات را پدید آورده و هیچ قدرت دیگر در خلقت و آفرینش با او شرکت نداشته است. اوست که همگان را بعد از نابودی به حیات نخستین باز میگرداند و سپس همه مردم در روز قیامت برای محاسبه و جزای اعمال به پیشگاه او بر میگردند. که در نتیجه نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب میدهد.

نباید فرموش کرد که: بازگشت همه ما به سوی پروردگار با عظمت و حضور در قیامت، احباری است. به یاغی گیری و به سرمتشی امروز ظالمین و جنایتکاران نه بینید، مطمین باشید که روز غم انگیزی و دشواری را در پیش رو خویش خواهد داشت ان شا الله.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرُمُونَ (١٢)

آن روز که قیامت برپا میشود مجرمان در ناامیدی و غم و اندوه فرو میروند. (۱۲)

تفسیر:

در روز قیامت زمانیکه محکمه عدل الهی برپا می شود، و دوسيه اعمال باز میگردد. مطمین باشید که: کافران از نجات مأیوس میشوند در آن روز تبهکاران ساکت میمانند و دلیل و بهانه‌ی آنها قطع میشود و زبانشان بند می‌آید و به هلاکت خویش یقین و اعتراف پیدا می‌کند. در آن وقت دیگر هیچ دلیل و عذر شان پذیر فته نمی شود.

ابن عباس(رض) در تفسیر جمله: «يُبْلِسُ الْمُجْرُمُونَ» آیه مبارکه میفرماید: یعنی مجرمان نا اميد میشوند. و مجاهد میفرماید: یعنی مجرمان مقتضح و رسوا میشوند. امام قرطبي میگوید: «أَبْلَسُ الرَّجُلِ» یعنی ساکت شد و بهانه‌ای برایش نماند. (تفسیر قرطبي ۱۰/۱۴).

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (١٣)

و برای آنان از شریکانشان هیچ شفاعت کننده ای نیست و نسبت به معبدهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند. (۱۳)

تفسیر:

یعنی در آن روز خدایان باطل کافران که در دنیا به عبادت آنها پرداختند و آنها را شریک حق تعالی دانستند شفیع و عذر خواه آنان نمی شوند یعنی شفیعی ندارند که برایشان شفاعت کنند. یعنی به سرنوشت مبتلا می شوند که: آنها از شرکاتبری کرده و شرکا نیز از آنان تبری

می‌کند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴)

و روزی که قیامت برپا شود آن روز [همه] از هم جدا می شوند. (۱۴)

تفسیر:

در روز قیامت، پاکان از ناپاکان جدا می‌شوند.

مراد از «**يَتَفَرَّقُونَ**» جدا شدن صفات مؤمنان از صفات کافران است که دستهای به بهشت و گروهی به دوزخ می‌روند و هر یک سرنوشت ابدی خود را می‌آغازد.با در نظر داشت اینکه قیامت از یک سو «**يَوْمَ الْجَمْعِ**» (شوری، ۷) یعنی روز گردهمایی است ولی از سوی دیگر «**يَوْمُ الْفَصْلِ**» (صفات، ۲۱) روز جدایی هم بشمار می‌رود.

در روز قیامت، مسلمانان باور مند و کافران تکذیبگر از هم جدا می‌شوند. روز قیامت روز پیان پیوند ها و دوستی های غیر الهی است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵)

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکه انجام داده اند، آنان را در بستان [سرسبز و خرم] مسرور و شادمان می‌گردند. (۱۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:«**رَوْضَةٍ**»: به باغی اطلاق می‌شود که: آب و درخت فراوان داشته باشد.«**يُحْبَرُونَ**»: از «**حَبْرٌ**»، به معنای حالت سروری است که آثار آن در چهره انسان ظاهر می‌گردد. ابن کثیر میرماید: «**حَبْرٌ**»: معنایی عام دارد که شامل هر نوع فرحت و بهجهت می‌شود».**تفسیر:**

از فحوای آیه مبارکه در میبابیم که: یگانه راه کامیابی و راه ورود به بهشت، همانا ایمان و عمل صالح است.

بناءً کسانی که با ایمان به الله متعال و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و پیروی کردن و اعمال پسندیده‌ای را انجام داده‌اند، به سوی باغ های پُر از نعمت و آسایشی باز می‌گردند و با برخورداری از نعمت‌ها در آنجا مورد اکرام و مهمان نوازی قرار گرفته در شادمانی به سر می‌برند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)

و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کرده اند، پس این گروه در عذاب احضار خواهد شد. (۱۶)

تفسیر:

سر نوشت کسانی که؛ به آیات الهی و به روز قیامت کفر ورزیده اند و آنرا مورد تکذیب قرار داده اند، و زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ را انکار نموده اند، آنان در عذاب دوزخ برای همیشه ماندگار مقیم خواهد بود؛ نه از آن بیرون می‌شوند و نه عذاب شان تخفیف خواهد یافت.

باید گفت که: تکذیب آیات و قیامت، از کفر و عناد انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. سرنوشت انسان، در گرو عملکرد خود اومی باشد.

تصورت کل خدمت مطالعه کنندگان گرامی باید بعرض بررسانیم: که با استناد آیات قرآنی و

احادیثی نبوی مردم در قیامت به دو دسته تقسیم میشوند: الف: مؤمنان راستکردار، از نعمت‌های گوناگون الهی برخودار میشوند و دل و درونشان از شادی و سرور مالامال می‌گردد و برای همیشه در خلد بربین و در باغ‌های پر از آب و درخت به سر می‌برند.

ب: کافرانی که منکر وجود یکتاپی الله متعال بوده، پیامبران را دروغگو پنداشته و به روز معاد باور نداشته اند. اینها در آتش دوزخ خواهند ماند و اگر بخواهند از آن بیرون روند و از غم و اندوه فراوان خود را بر هانند؛ به آن باز گردانده می‌شوند، تا طعم عذاب کردارشان را بچشند. (سوره حج آیه 22)، (سوره زخرف آیات: 74 و 75) و از عذابشان کاسته نمی‌شود.

خواندنگان گرامی!

در ایات قبلی از عظمت و قدرت الله سبحان وتعالی در آفریدن هستی تا پایان آن و از جنتیان و دوزخیان بحث بعمل آورد. اینک در آیات متبرکه (17 الی 27) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، همچنان به برخی از دلایل بر یکتاپی و توانایی الله متعال و این که: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست و خلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی کردن بشریت همه نشان یکتاپی او و مایه‌ی عبرت خردمندان است، بحث بعمل می‌آورد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷)

پس هنگامی که در شام و در وقت صبح وارد می‌شوید خداوند را به پاکی یاد کنید. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سبحان الله»: خدا پاک و منزه و دور از عیب است. «تُمْسُونَ» (مسی): به شب می‌رسید، داخل شب می‌شوید، به شب در می‌آید، به عصر در می‌آید. «تُصْبِحُونَ»: به سحر می‌رسید، به صبح در می‌آید. له الحمد: ستایش از آن اوست، سپاس مخصوص اوست.

تفسیر:

این بین معنی است که: پروردگار خویش را در هنگام شب و در صبحگاهان تسبیح گویید، آنرا به پاکی یاد کنید، بزرگش بدارید و از شریک و همسر و فرزند منزه بشمارید.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظَهِّرُونَ (۱۸)

همه ستایش‌ها در آسمان‌ها و زمین و به هنگام عصر و نیز زمانی که به وقت ظهر وارد می‌شوید، برای اوست. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عشیًّا»: فاصله‌ی زمان عصر تا غروب آفتاب. أبوهیثم می‌گوید: «عشی» پس از زوال آفتاب است. از هری می‌گوید: «صلاتا العشی» یعنی، نماز‌های ظهر و عصر (لسان العرب). «تُظَهِّرُونَ»: (ظهر): به نیم روز می‌رسید، به ظهر در می‌آید.

تفسیر:

حضرت ابن عباس میفرماید: ساکنان آسمان‌ها و زمین و او را سپاسگزارند و برایش نماز میخوانند (زاد المسیر ۲۹۴/۶).

تفسیران گفته‌اند: «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله ایست معتبرضه و اصل سخن چنین است: «فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و عشيا و حين تظهرون»، و نکته‌ای که در این مسأله نهفته این است که توفيق انجام دادن عبادت نعمتی است که باید در مقابل آن الله متعال راسپاسگزار بود. (تفسیر صفوة التفاسير).

همچنان محتوای این آیه مبارکه: اوقات پنجه‌گانه نماز را در خود جمع کرده اند. طوریکه در فوق هم بیان داشتیم: بین ترتیب: «**حِينَ تُمْسُونَ**»: شامل مغرب و عشاء است که خیلی به هم نزدیک هستند. «**حِينَ تُصْبِحُونَ**»: نماز صبح را شامل است. «**عَشِيًّا**»: بیان‌گر نماز عصر است.

«**حِينَ تُظْهِرُونَ**»: نماز ظهر. اگر معنی امری از «الْحَمْد» منظور نظر نباشد، مفهوم آیه چنین است: حمد و ستایش (ساکنان عالم افلاکی و بندگان کره خاکی) در آسمان‌ها و زمین (در همه وقت و حین، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به وقت ظهر میرسید، سزاوار و زیبنده خدا است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

در حدیث شریف آمده است: «**هُر كَسْ هَنَّكَامْ صَبَحْ فَسْبُحْنَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ**» [الروم: 17] را بخواند، آنچه را که از وي (از اذکار) در شب فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وي در روزش فوت شده، جبران کرده است». هدف از آن همان فراموش شدن اذکار و آوراد می باشد.

يُخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيْتِ وَيُخْرُجُ الْمَيْتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرِجُونَ (١٩)

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را پس از مردگی اش زنده می کند؛ و این طور (در روز قیامت از قبرهای تان زنده شده) بیرون آورده می شوید. (۱۹)

تفسیر:

قبل از همه باید بگوییم که؛ نباید در برپا شدن قیامت و روز رستاخیز هیچ گونه شک و شکاکیت را بخود راه دهیم، زیرا کار خداوند میراند و برانگیختن است.

«**يُخْرُجُ**»: بیرون می آورد. مراد از بیرون آوردن، آفریدن است. «**يُخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ...**»: موجودات مرده دائمًا جزو اندام موجودات زنده می‌شوند، و چرخه حیات و ممات و تبدیل بی جان به جاندار و بر عکس ادامه دارد (ملحظه شود: آل عمران / 27، انعام / 95).

طوریکه یاد آور شدیم: الله تعالیٰ زنده را از مرده بیرون می آورد؛ همچنان که جوجه از تخم پدید می‌آید، مرده را از زنده بیرون می آورد؛ چنانکه تخم را از مرغ به وجود می‌آورد و زمین را بعد از اینکه سربزی اش را با خشک سالی و قحطی از دست داده زنده می‌سازد. همانطوریکه الله تعالیٰ زمین مرده را حیات می‌بخشد شمارا نیز بعد از مردن از قبرهای تان زنده می‌گرداند و برای حساب اعمال بیرون می‌آورد.

امام قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده است.

پس همان‌طور که زمین را بعد از خشک شدن با رویاندن سبزه باز زنده می‌کند، همان‌طور هم شمارا برای حشر زنده می‌کند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۶).

برخی از مفسران در معنای این دو جمله «**يُخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيْتِ وَيُخْرُجُ الْمَيْتَ مِنَ الْحَيِّ**» فرموده اند که: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد.

این جمله: «**حَيٌّ**» برای مؤمن و «**مَيْتٌ**» برای کافر استعاره شده است. که استعاره ایست در اوج حسن و جمال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّ خَلَقْنَا مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تُنَتَّشِرُونَ (۲۰)

از نشانه های او این است که شمارا از خاک آفرید، سپس انسانهایی شدید و در روی زمین انتشار یافتد. (۲۰)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل، یازده بار جمله «وَ مِنْ آيَاتِهِ» تذکر رفته، که از جمله هفت مورد آن در این سوره مبارکه می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعل آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان این ها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت خوی و میان این ها (از طبایع) پدید آمد».

در آیه مبارکه منشاً وجودی همهی انسان ها خاک معرفی شده است، بناءً بر ما انسانها است که: تفاخر های بی ارزش در بین خود را کنار بگذارند. در خاک، حسّ و حرکت نیست، ولی در انسان هست و این، نشانه درخشان قدرت و عظمت پروردگار است.

**وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)**

و از نشانه های قدرت الله این است که از جنس خودتان برایتان همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و در میانتان دوستی و مهربانی نهاد، البته در این نشانه هایی است برای قومی که می اندیشنند. (۲۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لتسكنوا» سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نیز آمده است در لغت آمده: «سكن الیه: ارتاح» منظور از آن در آیه همین است. «لتسكنوا إلیها»: تا در کنار آنها بیار امید، تا به آنها انس و الفت گیرید و میل کنید. موده: دوست داشتن و دوستی.

تفسیر:

«خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ»: از جنس خودتان برایتان همسرانی بیافرید. یعنی انسانها را در دو نوع زن و مرد خلق و هر یک را مکمل دیگری کرد (ملحوظه شود سوره: نحل / 72).

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «بِذِكْرِ اللَّهِ تَطَمَّئِنُ الْقُلُوبُ» (رعد، 28). (یاد الله بزرگوار مایه‌ی آرامش دل و روح است. و در این آیه مبارکه فرموده است: «أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» و همسر مایه‌ی آرامش جسم و روان. و نقش همسر، آرام بخشی است. به یاد داشته باشید که: هدف از ازدواج، تنها ارضای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه رسیدن به یک آرامش جسمی و روانی است. واقعاً هم همسر باید عامل آرامش باشد نه مایه‌ی تشنج و اضطراب از این رو در میان زن و مرد محبت و مهربانی را برقرار ساخت. به یقین که ایجاد این امور از جانب الله تعالی در نظر کسی که در آیات بیندیشید و در دلایل تدبیر نماید. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» در مطالب مذکور بر هان روشنی است براینکه اوتعالی در خدای خود یکتاست و به کمال قدرتش یگانه میباشد.

خصوص برای کسانیکه در مطالب مذکور برای افرادی که در قدرت و عظمت الله می اندیشنند، پند و عبرت مکنون است، تا حکمت والایش را دریابند.

«وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»: و در بین زوجین محبت و شفقت قرار داده است. این عباس(رض) میفرماید: «موده» یعنی این که مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت یعنی

این که از جانب او به زنش آزاری نرسد.
ابن کثیر(رح) میفرماید: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می‌داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی‌شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می‌شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۳).

رابطه‌ی بین زن و مرد، باید بر اساس مودّت و رحمت باشد. زیرا حکم الهی همین است که میفرماید: «مَوَدَّةٌ وَ رَحْمَةً» و واقعیت امر همین است که: مودّت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترک است.

مودّت و رحمت، هر دو با هم کارساز است. مودّت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده میشود و رحمت بدون مودّت نیز دوام ندارد.
هر کس با هر عملی که آرامش و مودّت و رحمت خانواده را خدشیدار کند، از مدار الهی خارج و در خطّ شیطان است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَسْنَاتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (۲۲)

واز جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست، البته در این (امر) برای اصحاب علم و بصیرت نشانه‌هایی عبرت انگیز است.(۲۲)

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر می‌نویسد: اختلاف زبان‌ها، تعدد لهجه‌ها، تباین شکل‌ها و تنوع رنگ‌های سفید، سرخ و سیاه در نسل انسانی، همه براهین و دلایلی اند که به قدرت با عظمت و بی نهایت و کمال بزرگی الله متعال دلالت دارند. به راستی که این دلایل، کسانی را که علمی نافع دارند به فهم حقایق میرساند و به اسرار آفرینش آگاه می‌سازد.

قابل یاد آوری است که: یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن الله تعالی سازگار نیست. در ضمن باید گفت که: انسان‌های عالم و دانشمند، از اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها به معرفت الهی می‌رسد ولی جاہل، رنگ و زبان را وسیله تحقیر و تفاخر قرار می‌دهد.

همین موجودیت زبان‌های مختلف در بین بشریت، و تعداد الوان در ذات خود از دلایل وجود خداوند متعال می‌باشد چنانکه هیچ دو نفری از یک صدا یا از یک رنگ برخوردار نیستند بلکه تفاوت هایی میان آن‌ها وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاوُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳)

واز جمله دلایل قدرت الله، همین است که شما در شب و روز به خواب رفته (و بیدار میشوید) و از فضل خدا (یعنی روزی) طلب میکنید. بی‌گمان در این (امر) برای قومی که (موقعه‌ی مارا) میشنوند، عبرت‌ها و نشانه‌هایی است.(۲۳)

تفسیر:

به نعمت‌های الهی نباید به چشم ساده ببینیم، خواب هم یکی از نعمت‌های بزرگی الهی است. پروردگار با عظمت خواب را برای بندگان راحتی از دشواری کارها و راهی برای جدایی

از مصر و فیت‌ها ساخته؛ چنان‌که نه زندگی است و نه مرگ به شمار می‌رود و روز را آفریده و تعیین کرده تا به طلب رزق و روزی و کار و کوشش بپردازند.

بدون شک در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت الله و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند متعال.

در ضمن باید گفت: نعمت‌هایی که ما دریافت می‌کنیم، به خاطر استحقاق ما نیست، بلکه لطف و فضل الهی است. که الله تعالیٰ بر مخلوقات خویش ارزانی فرموده است.

مطالعه کنندگان گرامی!

پدیده‌ی خواب، پدیده‌ی ای مهم و حیاتی آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه‌ی الله متعال است. این موهبت ارزنه‌ی الله پس از خستگی و کار و کوشش روزانه، جسم و روح را شاداب می‌کند و نیرو می‌بخشد. بی‌گمان اگر خواب در زندگی انسان نمی‌بود، روح و جسم انسان بسیار زود افسرده و ناتوان و شکسته می‌شد و از کار می‌افتد.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحِيِّ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴)

و از نشانه‌های قدرت الله این است که برق (صاعقه) را برای ترس و امید به شما نشان می‌دهد، و از آسمان آب نازل می‌کند، پس زمین را بوسیله آن پس از خشک شدن زندگان و سر سبز می‌گرداند. یقیناً در این (امر) برای مردمی که عقل و خرد می‌ورزند، نشانه‌ها (و عبرت‌ها) است. (۲۴)

تفسیر:

برق (صاعقه) آسمان، بارش و سبز شدن زمین کاری تصادفی نیست، بلکه بر اساس یک برنامه‌ی دقیق و حساب شده است. واژ دلایل قاطعی که به قدرت آفریدگار سبحان، حکمتش در مخلوقات و قدرتش بر اجرای امور دلالت دارد این است که صاعقه را برای بندگان طوری نشان می‌دهد که از آوازش می‌هراسند، اما با نزول باران امیدوار می‌شوند. او تعالیٰ از ابرها آب با برکتی را فرود می‌آورد که به وسیله آن زمین را با نباتات، کشت‌ها و میوه‌ها بعد از قحطی و خشک سالی زندگی می‌سازد. قناده گفته است: برای مسافر ترس را در بر دارد و برای مقیم امید و انتظار. (تفسیر طبری ۲۱/۲۲).

خوانندگان گرامی!

در این آیه و آیات قبل، توجه شما را به چهار تعبیر جلب مینمایم: این تعبیر چهارگانه عبارتند از: «**يَنَفَّرُونَ**»، «**الْعَالَمِينَ**»، «**يَسْمَعُونَ**» و «**يَعْقِلُونَ**».

برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله‌ی طبیعی بیان شده است:

1 - انسان در بدایت، فکر می‌کند. «**يَنَفَّرُونَ**»

در دین مقدس اسلام برای تفکر و تأمل و اندیشیدن اهمیتی بسزایی قائل شده است. زیرا، اساس هر عملی چه نیک باشد و چه بد تفکر است. به عبارت دیگر اندیشیدن درست انسان را به سمت با الله بودن سوق می‌دهد و نه اندیشیدن و افکار بد او را به طرف شیطان می‌کشاند.

2 - سپس می‌فهمد و عالم می‌شود. «**الْعَالَمِينَ**»

علم مقام بالایی دارد چون نه تنها حامل علم، بلکه خود نیز دارای علم است؛ علم ارزش ذاتی دارد، ارزش ذاتی یعنی این که کسی به علم ارزش نداده، بلکه همانطوری

که طلا و نقره و بعضی از فلزات ذاتا دارای ارزشند، علم نیز چنین است؛ لذا عالم نیز ارزشمند است و مقام محترم و منصب عالی دارد.

۳ - کسی که آگاه شد، حرف‌ها را با دقّت گوش میکند و نکته سنجی میکند.«یَسْمَعُونَ»
گفتن و شنیدن، دو خط اتصالی در بین انسانها است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهی، قدرت گویایی و شنوایی است که سهم مهمی در ایجاد ارتباطهای مهم انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.

وقتی دیگری سخن میگوید، ما باید گوش فرا میدهیم و از این رهگذر، نکاتی می‌آموزیم یا باخبر میشویم. خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه استفاده بهتر، بیشتر و سالمتر از این نعمت خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب دانی و مراعات حقوق و حدود دارد.

۴ - در اثر شنیدن عمیق، انسان به تعقل و اندیشیدن میرسد. که در کلمه «يَعْقِلُونَ» آیه مبارکه به بیان گرفته شد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

و از نشانه‌های قدرت الله این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا و قایم است. هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا می‌خواند ناگهان همه خارج می‌شوید (و در صحنه محشر حضور می‌یابید). (۲۵)

تفسیر:

در این آیه متبرکه، هم آفرینش انسان از خاک، نشانه‌ی قدرت الهی شمرده شد، «خَلَقْكُمْ مِنْ تُرَابٍ» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» نشانه قدرت الهی بحساب می‌آید.

از جمله دلایل واضح و اشکارایی بر عظمت، قدرت و یگانگی خداوند متعال دلالت دارد این است که آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبیرش زمین را ثابت نگهداشته چنان‌که از بین نمی‌رond و به سقوط مواجه نمی‌شوند.

وقتی که از شما خواست از گورهایتان بیرون بیایید، بدون درنگ و توقف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است برای محاسبه و جزا بیرون می‌آید، و حتی یک لحظه هم تأخیر نمی‌کنید.

تفسیر میفرمایند: این امر زمانی است که اسرافیل برای بار دوم در صور میدمد و میگوید: ای آنان که در قبرها غنوده‌اید! یعنی در خواب خفته‌اید، برخیزید، و مردگان اولین و آخرین همه بر میخیزند و می‌نگرنند. (البحر المحيط ۱۶۸/۷).

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَاتِلُونَ (۲۶)

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و همه برای او فروتن و فرمانبردار او هستند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلُّ لَهُ قَاتِلُونَ»: در جهان بینی الهی، همهی هستی آگاهانه و خاضعانه، تسلیم و سر سپردهی خداوند متعال هستند. «قَاتِلُونَ»: جمع قاتلت، خاضع و منقاد. مطیع و فرمانبردار.

مراد انقیاد و اطاعت تکوینی است که همه موجودات جهان در آن یکسانند. چرا که از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست الله متعال است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

الله تعالی در همه چیز یکتاست: در مالکیت: «لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» تنها خداوند یگانه، مالک و صاحب اختیار همه موجودات آسمان‌ها و زمین است؛ (فرشته و انسان و جن) زیرا اوست که آن‌ها را آفریده و روزی داده است. در عبادت: «كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ» در خالقیت: تمام آنها فروتنانه فرمانش را می‌پذیرند و در برابر آن تسليم‌اند. «هُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخُلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ». {27} و در کمالات: «وَلَهُ الْمَثُلُ الْأَعْلَى». {27}

بلی! اوست که در امور همگان تصریف می‌کند، تدبیرشان را به دست دارد و همه به پیشگاه هیبت و شکوهش فروتن و به فرمانش منقاد‌اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخُلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهُونُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثُلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَرِيزُ الْحَكِيمُ {٢٧}

و او ذاتی است که خلقت را آغاز می‌کند باز آن را دوباره ایجاد می‌کند، و این امر بر او آسان‌تر است، و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او است شکست ناپذیر و حکیم. {27}

تفسیر:

ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی برای او آسان‌تر است. مجاهد گفته است: آفرینش دوباره از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است و آفرینش اولیه نیز برای او آسان است. (مختصر ۵۲/۳).

مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردنیان و تجدید حیات، بر خداوند متعال از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هر چند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان‌می‌باشد». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مراتکذیب کرد در حالیکه این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد در حالی که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن‌گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجددا باز نمی‌گرداند. در حالیکه آفرینش اول از اعاده آن بر من آسان‌تر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته است) «بقره/116» در حالیکه من یگانه بی‌نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ‌کس برای او همتا نیست) (اخلاص آیات: 3 - 4).

هر صفتی که او تعالی بدان موصوف است کامل‌ترین، بزرگ‌ترین و والترین مرتبه‌اش برای او ثابت است. او تعالی ذات عزیزی است که هیچ‌کس بر او غلبه نمی‌کند، هر که باوی محاربه نماید قهرش می‌کند و چون باوی مقابله نماید ذلیلش می‌سازد. او در آفرینش و تدبیر، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیة 27:

- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: مشرکان از زنده‌شدن مرده‌ها به قدرت کردگار تعجب کردند. پس الله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخُلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهُونُ عَلَيْهِ» را نازل

کرد (طبری 27942 و 27943) . خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 32) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستور به پیروی از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَالَكُتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنَّتِمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَيْفَيَتُكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقُلُونَ (۲۸)

خدا برای (هدایت) شما هم از عالم خود شما مثالی زد: آیا در آنچه به شماروزی داده ایم (می پسندید کسی) از غلامان تان شریک تان باشند که شما و ایشان هردو در آن یکسان و برابر باشید؟ و همانطور که شما (آزادگان) از یکدیگر میترسید، از بندگان هم بیمناک باشید؟ این چنین آیات را برای قومی که خرد می ورزند به تفصیل و روشنی بیان می کنیم. (۲۸).

تفسیر:

و ج دان خود را باید قاضی بسازیم:

ای انسان! شما که انسان های مشابه امّا زیردست خود را شریک خود نمی دانید، چگونه غیر مشابه خدا را شریک او می دانید؟!
شما که برای یک لحظه شریک را تحمل نمی کنید، چگونه برای خداوند شریک دائمی می پذیرید؟!

شما که شریک در بهره گیری از رزق را قبول نمی کنید، چگونه شریک در آفرینش را برای او می پذیرید؟!

شما که از دخالت افراد مشابه خود بیمناکید، چگونه سنگ و چوب را در کار خدا دخالت می دهید؟!

شما که مالک حقیقی نیستید، حاضر به شریک شدن نیستید، چگونه سنگ و چوب را شریک آفریدگار و مالک حقیقی قرار می دهید؟

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه متذکر مینویسد:
ای کافران! برای تان مثّلی از خودتان ارائه نموده، آیا بردهگان و کنیزانی دارید که در رزق و روزی با شما شریک باشند و حقوق مساوی داشته باشند؟ و آیا شما در تقسیم مال ها در صورتی که شریکان آزادی داشته باشید هراس دارید؟ شما به چنین معامله ای راضی نیستید. پس چگونه به چنین امری در حق خداوند راضی میشوید و برایش از بندگان شریکانی را در الوهیت و ربویت مقرر میدارید؟ پروردگار برآهین و دلایل قاطعش را، برای صاحبان عقل های سليم و فطرت های معتدل، به وسیله این مثّل واضح و روشن بیان می دارد. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

شأن نزول آیه 28:

- طبرانی از ابن عباس(رض) روایت کرده است: اهل شرک می گفتند: «لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ، لَبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكَهُ وَمَا مَلْكٌ» «خداها تنها تو را فرمان بردارم، هیچ شریکی برای تو نیست مگر شریکی که خاص توست تو او را مالک گردانیدی او مالک هیچ چیز نبود» بنابراین خدای بزرگ آیه «هَلْ لَكُمْ مِنْ مَالَكُتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ» را تا آخر آیه نازل کرد (طبرانی 12348 روایت کرده اسناد این به خاطر حماد بن شعیب ضعیف است. «ابن کثیر» 5188).

830- جویبر نیز مانند این روایت را از داود بن ابو هند از ابو جعفر محمد بن علی از پدرش نقل کرده است (مرسل است، در این اسناد جویبر بن سعید متروک پس اسناد جداً ضعیف است).

بَلْ اتَّبَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

بلکه ظالمان از هوی و هوشهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند، پس کسی را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت می‌کند؟ و برای ایشان مددکارانی نیست. (۲۹)

تفسیر:

«**بَلْ اتَّبَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**»: کافران در شرک ورزیدن به الله متعال از خواهش‌های نفسانی پیروی کردند، از پدران خود بدون دلیل تقلید نمودند و با نادانی و گمراهی کار خویش را انجام دادند.

خداوند کسانی را گمراه می‌کند که به جای پیروی از علم و عقل، پیرو هوش‌های خود باشند. مشرکان تعقل نمی‌کنند و به خود ظلم می‌کنند مشرک، برای شرک خود بر هان علمی ندارد و سرچشمی انحرافش هوش‌های درونی است. شرک، ظلم به خود است.

امام قرطبي گفته است: بعد از این‌که دلیل بر آنان اقامه شد، این نکته را خاطر نشان کرده است که آنها با پیروی از هوای نفس و تقلید از پیشینیان خود بت‌هارا پرستش می‌کنند. (تفسیر قرطبي ۱۴/۲۳).

«**فَمَنْ يَهْدِي مِنْ أَضَلَّ اللَّهُ**»: کسی که الله تعالی گمراهی را بر او مقدّر کرده باشد، هیچ کس توان ندارد به سوی هدایتش رهنمایی کند و توفیقش بخشد «**وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**» برای کافران یاری کننده‌ای نیست که عذاب پروردگار یگانه قهار را از آنان دفع کند. به یاد داشته باشید که روزی آمدنی است که: ستمنگران هوا پرست، روزی غریب و تنها خواهند ماند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

پس رویت را با پیروی از حق و بیزاری از ادیان باطل به سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم واستوار، و لیکن بیشتر مردم نمیدانند. (۳۰)

شرح لغات و اصطلاحات:

«**أَقِمْ وَجْهَكَ**»: روی خود را متوجه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش الله تعالی. «**حَنِيفًا**»: حق‌گرایانه و مخلصانه (سوره: بقره / 135). حال ضمیر فاعلی مستتر در (أَقِمْ) یا حال (الدِّين) است. یعنی خالصانه و مخلصانه رو کن، یا رو به دین خالص و حقیقی کن (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

تفسیر:

فطرت در لغت به معنای خلقت و شکافتن پرده‌ی عدم و آفرینش یک موجود است. گویا خداوند انسان را به طوری خلق نموده است که به جانب حق تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است. در آیه متبرکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده می‌فرماید: ای پیامبر! با مؤمنانی که با تو هستند اخلاص‌مندانه به جانب دین اسلام که از شرک به سوی توحید مایل است

روی بیاور و خویشن را به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام ثابت نگهدار؛ یعنی: الله متعال مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نماید که به سبب آن به کفر گرایند، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد.

باید یاد آور شد که: انسان ذاتاً دین‌گرا و طرفدار حق است. بر خلاف تصوّر تعدادی که می‌گویند: انسان مثل ظرفی خالی است که با آداب و رسوم و افکار حق یا باطل پر می‌شود و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به او رنگ می‌دهند، خداوند شناخت حق و حق‌گرایی را به ودیعت نهاده است.

انحراف، یک عارضه است؛ زیرا گرایش به دین حق، در نهاد هر انسانی نهفته است. حرکت در مسیر دین، حرکت در مسیر فطرت است.

طوریکه در حدیث شریف به روایت ابو هریره(رض) آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسي می‌گردانند».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی خطبه می‌خوانند و در خطبه خویش به نقل از الله سبحان فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دین شان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، برآنان حرام گردانیدند».

این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و الفاظ انجرافی و موروثی و تقلید های باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند. با تأسف باید گفت که: بسیاری از انسانها نمی‌دانند که آنچه خداوند ترا بدان مأمور داشته فقط اسلام است نه دیگر ادیان.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَإِنْقُوْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٣١)

رجوع کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید. (۳۱)

تفسیر:

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَإِنْقُوْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: ای مردم! به سوی دین حق روبرویید با توبه از گناهان، اخلاص عمل، راستکاری و طاعت به سوی الله تعالیٰ باز گردید؛ و در محضرش توبه کنید و اخلاص عمل را نشان دهید. با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی اش تقوا را پیشه سازید؛ از او بترسید و درگفتار و افعال خود مراقب باشید و او را در نظر داشته باشید، اقامه‌ی نماز، تجلی روح تقوا در انسان است بناءً نماز‌های مشروع را با کامل‌ترین طریق و با مراعات ارکان، و اجبات، و شرایط آن در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید، ادا نمایید و نماز را به صورتی ادا نمایید که مورد رضایت الله تعالیٰ قرار گیرد. مؤحد باشید عبادت را اخلاص‌مندانه به پیشگاه او تقدیم دارید.

باید یاد آور شد که انسانها در سایه‌ی توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرک و تفرقه را پیدا می‌کنند.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدِيهِمْ فَرِحُونَ (٣٢)

از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند خرسنداند.(۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَّقُوا دِيَئُهُمْ»: دین خود را به هنگام تکرر فطرت، به تبع هوی و هوس پراکنده و جدا ساخته‌اند و آن را بخش کرده‌اند و به جای خداپرستی، هوایپرستی نموده‌اند. «شیعاء»: جمع شیعه، گروه‌ها و دسته‌ها. فرقه‌ها و حزب‌ها.

تفسیر:

قابل یاد آوری است که: شرك، تنها و تنها پرستش آفتاب و مهتاب، و بت و مجسمه نیست؛ بلکه هر آن کسیکه عامل تفرقه در دین الهی گردد مشرک است.

الله متعال در آیه متذکره از عمل تفرقه منع میفرماید: از جمله کافران، هوا پرستان و اهل بدعت که دین خویش را تحریف نموده کتاب الله و سنت رسولش را تغییر دادند نباشید؛ جزو آنها ی نباشید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آنرا تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف در آمدند و هر گروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش می‌کند.

جز آناني نباشید که مطابق خواهشات نفساني خود به بعضی از احکام دین ايمان آورند و به برخی دیگري کافر شدند. با تأسف: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» به گروه‌ها و جماعت‌های مختلفی تقسیم شدند که در بین خود با هم نزاع دارند، هر جماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است و به دفاع از سرکرده‌های خود به دفاع از عقاید مرشد خویش اقدام می‌کنند، و کوشش می‌کنند که مسلک باطل خویش را حق معرفی بدارند.

حضرت عباس(رض) میفرماید: از جمله‌ی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳)

پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، و هر گروه گمان میبرد برحق است. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳)

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشه باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 40) در بیان طبیعت برخی از مردم... تشویق به انفاق و عطاها به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳)

هنگامی که به مردم آسیب و بلایی برسد پروردگارشان را رجوع کنان میخوانند، باز چون از سوی خود رحمتی به آنها بچشاند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَسَّ»: لمس کرد. دست داد. «ضُرُّ»: ضرر و زیان عظیم. مراد حوادث زیانبار و وقایع گرانبار است. «إِذَا مَسَ النَّاسَ ضُرُّ دَعَوا رَبَّهُمْ...»: مراد این است که به هنگام مصائب سخت و بلایای شدید، مردم به یاد خدا می افتدند و این یکی از نشانه های فطرت توحیدی است (عنکبوت / 65). «أَذَاقُهُمْ»: بدی شان چشاند. مراد از چشاندن، رساندن و دادن است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

با تأسف باید گفت: تعدادی از انسانهای ناسپاس: همین که به رحمتی الهی دست می یابند، به جای شکر، شرك می ورزند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا مَسَ النَّاسَ ضُرُّ»: طبیعت مردم این است که چون به دشواری، خواری و بلایی مريضی وساير بلا ها مواجه و گرفتار شوند «دَعَوا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» با تمام، با اخلاص در دعا به پیشگاه الله تعالى زاری می کنند و بت ها را رها می کند؛ چون می داند غیر الله هیچ چیز و هیچ قدرتی عذاب و سختی را از انسان برطرف کرده نمیتواند، بناءً به سوی الله سبحان و تعالی دست به تضرع می زند تا سختی و دشواری شان را مرفوع سازد. نشانه فطری بودن گرایش به الله تعالی آن است که هرگاه سختی ها و فشار ها، غبار غفلت را بر طرف کند، انسان به سوی او توجه می کند.

هدف کلی آیه مبارکه همین است که توضیح میدارد که مشرکین؛ چون آنها در تنگی خدا را می طلبند و در حال آسایش برایش شریک می آورند.

ارتباط و مناسبت آیات 33 تا 37:

این آیات متبرکه حال و وضع دو گروه از مردم را بیان گرفته است:

الف: طوریکه گفتیم برخی از مشرکان، هنگام سختی و فشار و گرفتاری، دست به زاری و فغان و گربان می زند، ولی در حالاتیکه برایش آسایش و راحتی، بتان و امثالشان را با ذات پروردگار شریک می گردانند.

ب: گروهی از کافران و مشرکان، عبادتشان برای کسب دنیاست؛ اگر از دنیا برخوردار شوند، خوشحال و مسورو میگردند ولی اگر محروم گردند، ناخشنود و نا امید می شوند.

لِيَكُفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (٣٤)

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم، ناسپاسی کنند، بنابراین [از نعمت های اندک و زودگذر] برخوردار شوید که سپس خواهید دانست [سرنوشت و کیفر ناسپاسان چیست؟] (۳۴)

تفسیر:

«لِيَكُفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»: یعنی بگذار به نعمت های خدا کافرو ناسپاس باشند به آنچه به آن ها بخشیده ایم، کفران ورزند، و ناسپاسی پیشه کنند.

«زوداست که بدانید» آنچه را که این بهرمندی زوال پذیر، از عذاب در دنک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

گروه از مشرکین؛ عاقبت بهرمندی زوال پذیر از زینت حیات دنیا و نعمت های ناپایدارش را خوا هند دانست. و به زودی خواهند دانست که: نتیجه کفر و کفران چیست؟

باید گفت که: شرك اولین قدمی است که انسان به سوی کفر و ناسپاسی بر میدارد، بازگشت به سوی شرك، در حقیقت نوعی از کفران نعمت الهی است.

باید اضافه کرد که نه شرك دلیلی دارد و نه مشرک دارای منطقی میباشد، در ضمن قابل یاد

آوری است که:

توجه به غیر خدا ممکن است برای هر کسی پیش بباید، ولی استمرار در آن بی نهایت خطرناک است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَكْلُمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (٣٥)

آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن میگوید و آنرا موجه می شمارد؟ (۳۵)

تفسیر:

محمد علی صابونی مؤلف تفسیر: صفوۃ التفاسیر می نویسد: آیا دلیلی روشن و آشکار در رابطه با صحّت شرک مشرکین نازل کرده‌ایم؟ یا اینکه کتابی از آسمان فرو فرستاده‌ایم که به صورتی گویا بر درستی روش برگرفته‌ی آنها گواهی بدده؟ مسأله آن طور نیست که آنها تصور می‌کنند.

غرض این است که آنها دلیلی ندارند. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند متعال شریک می‌آورند؟!

وَإِذَا أَذْقَنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمُتُ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ (٣٦)

وهنگامیکه رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال میشوند. و هرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسید ناگهان ماعیوس میشوند. (۳۶)

شرح لغات و اصطلاحات:

«فرِحُوا»: مغورو و سرمست می‌گردند. «بِمَا قَدَّمُتْ أَيْدِيهِمْ»: به سبب کارهائی که کرده‌اند.

مراد مكافات عمل و بازتابهای معاصی انسان است.

«يَقْتُلُونَ»: نالمید و مایوس از رحمت خدا می‌گردند و یاًس سراسر وجودشان را دربر میگیرد. این آیه بیان میدارد که هم عجب و غرور مذموم است و هم یأس و نامیدی از رحمت خدا.

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: این بیان اعتراض است که عموم انسان‌ها را دربرمی‌گیرد، مگر اشخاصیکه در حفظ و حمایت الله قرار دارند؛ چرا که بیشتر انسان‌ها در وقت و فور نعمت سرمست شده و افراط می‌ورزند و اگر با سختی و کمبود مواجه شوند نومید می‌گردند. (مختصر ۳/۵۵)

قطوط: طوریکه در فوق مذکور شدیم؛ به معنی مایوس شدن از رحمت الهی است. ولی در آیه «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنای قرار داده است. طوریکه در حدیث شریف به روایت صهیب(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شَكَفْتَا بَرْ كَارَ مُؤْمِنٌ، اللَّهُ تَعَالَى درَ بَارَهُ او هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

انسانهای لا عقیده به خداوند پاک اکثراً کم ظرف و پوک مانند می‌باشند، با کمترین نعمت مست و متکبر می‌شوند، و با کمی سختی و غم، به بن بست مواجه می‌شود.

در کلمه «يَقْتُلُونَ» پروردگار با عظمت ما از مردم تحمل و ظرفیتی را میخواهد که از دست

رقط نعمت ها آنان را نگران و به دست آوردن نعمت ها آنان را سرعت نکند.
در این هیچ جای شکی نیست که: برخورداری از رحمت الهی، قطعی است، ولی مبتلا شدن
به ناخوشایندی وتلخ قطعی نیست.

أَوْلَمْ يَرَوَا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٣٧)
آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد فراخ یا تنگ میگرداند؟ در این نشانه
هائی است برای قومی که ایمان می‌آورند. (۳۷)

تفسیر:

توجه داشتن به اینکه رزق و روزی به دست پروردگار با عظمت است، انسان را از یأس و
نامیدی باز می‌دارد.

انسان باید برای کسب معاش تلاش کند، ولی بداند که تقدير معیشت به دست پروردگار با
عظمت است. هر که از بندگان را که بخواهد به گونه آزمایش رزق و روزی او را فراوان
می‌سازد؟ تا دیده شود که آیا شکر می‌کنند یا به کفران می‌پردازند؟

تنها اهل ایمان از دقت در روزی رسانی خداوند، درس و عبرت می‌گیرند. ولی انسان های
غافل همه چیز را بطور سطحی و تصادفی می‌پندارند.

به راستی در فراوانی روزی و کمبود آن بر مردم، دلیل واضحی است که حکمت، آگاهی و
مهربانی پروردگار می‌دان بر بندگان را در نظر اهل ایمان نمایان می‌سازد.

مطالعه کندگان گرامی!

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال روزی رسان همه ای مخلوقات است؛ خواه کم
باشد و یا هم زیاد باشد. بنابر این، انسان نباید از نیکی با فقراء، مساکین و بیچارگان کوتاهی
کند، چون که اگر الله روزی فراوان عطا فرماید، با انفاق و احسان کردن خالصانه تقلیل نمی
باید و کم نمیشود؛ بلکه افزون میگردد و اگر روزی کم و انده بدهد، با امساك و خود داری
از نیکوکاری، زیاد نخواهد شد. قطعاً مهر و محبت و دلسوزی به بندگان الله، بخصوص
توجه به خوشاوندان و درماندگان از ایمان پسندیده و پایدار حکایت می‌کند.

فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٣٨)

چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای الله
را می‌طلبند بهتر است و این گروه نجات یافته‌گان اند. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ذَا الْقُرْبَى**»: نزدیکان و خوشاوندان. «**الْمِسْكِينَ**»: مستمند. «**إِبْنَ السَّبِيلِ**»: مسافر و وامانده.
گدای راه نشین (سوره: بقره آیه ۱۷۷). «**وَجْهَ اللَّهِ**»: (ملحظه شود سوره های: بقره آیات
۱۱۵ و ۲۷۲، رعد آیه ۲۲).

تفسیر:

در این شکی نیست که: مالک اموال پروردگار با عظمت است، بنابر همین حکمت است که:
موارد مصرف آنرا هم باید خداوند مشخص کند.

مفسر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی، در تفسیر آیه می‌نویسد: احناف با این آیه بر
وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی باشند،
استدلال کرده‌اند «و نیز» بدء «به مسکین» حق وی را.

ابن عباس(رض) میفرماید: «مسکین‌گدای گشت کننده بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بدہ «به ابن السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدھی و کمک کنی و حق ابن السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساك است «و این گروه اند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای الله تعالی و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

وَمَاءَاتِيْتُمْ مِنْ رَبَا لِيَرْبُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَاءَاتِيْتُمْ مِنْ زَكَاءٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

و آنچه به عنوان سود میدهید تا (سهم شما) در اموال مردم افزایش یابد، پس (بدانید که) نزد الله افزایش نخواهد یافت، و آنچه از زکات را که در طلب خشنودی الله پرداخت می‌کنید (و عوض آن را از کسی انتظار ندارید) پس همین گروه دارای پاداش چندین برابر خواهد بود.. (۳۹)

تفسیر:

ای مردم! آنچه را به منظور به دست آوردن سود به قرض می‌دهید تا ذریعه مال مردم افزونش سازید در نزد الله تعالی فزونی نخواهد یافت، بلکه حق تعالی برکتش را محو و نابود می‌گرداند. اما چیزی را که به طور زکات و خیرات برای مستحقان میدهید و با آن رضای الله متعال و پاداش اخروی را اراده دارید عملی است پذیرفته شده که در نزد او تعالی چندین برابر ثواب دارد؛ یعنی صدقات، رشد و برکت به ارمغان می‌آورد ولی سود و ربا، نابودی و خسارت را با خود دارد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

زمخشی گفته است: این آیه درست مانند آیه‌ی «يَمْحَقُ اللَّهُ الْرِبَا وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ» می‌باشد، نه کم و نه زیاد. (تفسیر کشاف ۳۷۹/۳).

وَمَاءَاتِيْتُمْ مِنْ زَكَاءٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ: صدقه و احسانی که خالصانه برای الله داده‌اید، **فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ** (39) همان افراد به چند برابر احسان و نیکی‌های خود نایل می‌آیند و احسانشان مضاعف می‌شود.

عکرمه می‌گوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان‌که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستدو ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلي در قبال آن همراه باشرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعيت ندارد».

در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانه خرمایی را صدقه نمیدهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبی پرورش میدهد چنان‌که یکی از شما چوچه اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانه خرما، از کوه احد بزرگ‌تر می‌شود».

یک یادداشت: نام گذاری کلمه «هدیه» در اینجا به کلمه ی «ربا»، مجاز است و چون هدیه چیزی بر اموال انسان می‌افزاید، بدین سبب ربانام دارد، یا اینکه: مالی اضافی است و دادنش بر عطا کننده واجب نیست. ابن عباس(رض) میفرماید: مراد از ربا (در اینجا) هدیه ای

است که انسان به خویشاوندان نزدیک خود می بخشد تا اموالشان افزون گردد. (روح المعانی، جلد 11 صفحه 45-46، بخش اول).

اللهُ الَّذِي خَلَقْتُمْ ثُمَّ رَزَقْتُمْ ثُمَّ يُمْيِنُكُمْ هُنَّ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

الله ذاتی است که شما را آفرید، آن گاه به شما روزی داد، سپس شما را میمیراند، و پس از آن شما را زنده می کند؛ آیا از معبدان شما کسی هست که چیزی از این [کارها] را انجام دهد؟ او منزه و برتر است از اینکه به او شرک ورزند. (۴۰)

تفسیر:

در این آیه به چهار صفت الله تعالی اشاره بعمل آمده است: که هر یک از این صفات به تنها یی برای تسلیم و تعبد انسان کافی است:

- «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: 21) آفرینش انسان، دلیل مستقلی بر لزوم بندگی انسان است.

- «فَلَيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» (قریش، 3-4). روزی دادن خداوند به ما، دلیل بر لزوم بندگی ماست.

- «اللهُ الَّذِي خَلَقْتُمْ ثُمَّ رَزَقْتُمْ ثُمَّ يُمْيِنُكُمْ هُنَّ مِنْ شُرَكَائِكُمْ» (روم: 40) میراندن و زنده کردن نیز هر یک به تنها یی، دلیل لزوم تعبد و تسلیم انسان در برابر پروردگاربا عظمت است.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی، گذشته، حال و آینده و رزق و روزی ما به دست پروردگار با عظمت است.

خواندنگان گرامی!

بعد از اینکه حال مشرکان و موضوع فساد و تباہی در جهان، به بیان گرفته شد ، الله سبحان و تعالی به سیر و گردش در سرزمین فرمان می دهد تا مردم، حال و وضع بدکاران را دریابند، و درس بگیرند و بر سر دین حق استوار بمانند. اینک در آیات متبرکه (41 الی 45) در باره مجازات تباہکاران و کافران و پاداش مؤمنان، بحث بعمل می آید.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَغَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱)

فساد در خشکی و بحر به خاطر کارهائی که مردم انجام داده اند آشکار شده، خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردد. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَهَرَ»: پدیدار گشته است. فراوان شده است. «الْفَسَادُ»: تباہی. مراد بلaha و مصیبت هائی چون خشکسالی و امراض و از میان رفتن خیرات و برکات است.

تفسیر:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»: در این هیچ جای شکی نیست که: اعمال انسان ها، در طبیعت تاثیرگذار بوده، اعمال ناروای انسان، مانع از سود بخشی حتی آب که همانا خشکی سالی و کمبود آب و سایر مصایب در خاک و زمین و عامل بروز حوادث ناگواری مانند قحطی، بیماری، نداری، گرسنگی و سایر مصیبت ها در طبیعت هم می

گردد.

امام بیضاوی میفرماید: منظور از فساد خشک سالی و کثرت آتش سوزی و غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدینمی گناهان افزایش یافته است. (بیضاوی ۱۰۶/۲). ابن کثیر فرموده است: به سبب معاصی محصول زراعت و میوه‌جات کم گشته است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است. (مختصر ۵۷/۳).

«لِيَنْعِمُ بَعْضُ الَّذِي عَمِلُوا»: در ضمن قابل یاد دهانی می‌دانم که: همه ی سزاها به روز قیامت معطل نمی‌شود، بلکه بعضی از جزاها در همین دنیا هم تحقق می‌یابد. و علت چشاندن برخی از جزا گناه در این دنیا همانا توبه و بازگشت می‌باشد. تا با توبه خالص به سوی پروردگار خویش برگردند و از گناهان و معاصی بپرهیزنند. برای اینکه نعمت‌ها تداوم یافته عذاب‌ها برگشتنده شود، حال‌ها صلاح یابد و آینده‌ها نیکوتر و بهتر شود.

البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بِيَغْمَانَ بِرِبَادَشْتَنَ حَدِيَّ اَزْ حَدُودَ حَقَّ تَعَالَى دَرْ زَمِينَ، بِرَأْيِ اَهْلِ زَمِينَ اَزْ چَهْلِ رُوزَ بَارَانَدَنَ بَارَانَ مَفِيدَتَرَ اَسْتَ». اُری! هرگاه عدالت برپاشد، خیر و برکت بسیار می‌شود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی‌علی‌وسلم فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهار پایان همه از شر وی احساس راحتی می‌کنند».

فُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲)

بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است. (۴۲)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: یک جامعه با اکثریت منحرف، به قهر الهی مبتلا خواهد شد، گرچه تعدادی اشخاصی صالح هم در آن مسکن گزین باشند.

در آیه مبارکه پروردگار باعظامت خطاب به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم میفرماید: ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالتت بگو: به سیر و سفر در اطراف و اکناف زمین بپردازید و با تأمل و اعتبار ببینید و بنیایشید که بازگشت و انجام کسانی از امّت‌های پیشین، مانند قوم نوح، عاد و ثمود که به تکذیب پیامبران پرداختند چگونه بوده است؟ منازل شان خالی و بدون سکنه است و سرزمنی‌های شان به بیابان‌های وحشتناکی تبدیل شده‌است.

«كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ»: اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ الْقِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَدَّ عُونَ (۴۳)

پس رویت را به سوی دین راست استوار بگردان پیش از آنکه روزی برسد که برای آن بازگشتی از (سوی) الله نیست. در آن روز (مردم) متفرق می‌گردند. (۴۳)

امام قرطبی گفته است: یعنی توجهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی دین اسلام معطوف بدار. (تفسیر قرطبی ۴۲/۱۴).

تفسیر:

«مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَ لَهُ مِنَ اللَّهِ» یعنی قبل از فرار سیدن آن روز هولناک یعنی روز قیامت که هیچ‌کس وقوع آن را جلوگیری کرده نمی‌تواند.

«يُوْمَئِذٍ يَصَدَّعُونَ»: یعنی: مردم در روز قیامت از یک دیگر برای دریافت نتیجه اعمال نامه خود پراگنده و متفرق اند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرٌ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٌ هُمْ يَمْهُدُونَ (٤٤)

کسانی که کافر شوند کفرشان به زیان خود آنان است، و آنان که کار نیک انجام دهند، پس (از اکنون زمینه عاقبت نیک را) برای خودشان آماده سازی میکنند. (۴۴)

تفسیر:

طوریکه در آیه قبل خواندیم که در روز قیامت، مردم پراگنده و در گروههای مختلف از هم جدا میشوند. پروردگار با عظمت در این آیه، جدایی مذکور را توضیح و بیان می دارد؛ که هر یک از اهل ایمان و کفر به پاداش و کیفر خود می رسد.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است این بدین معنا است که: ایمان و کفر را به تصمیم خود انتخاب می کند.

باید گفت که؛ کفر به تنهایی سبب بدختی است، گرچه به کاری خلافی دست نزند، ولی ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه نیازمند عمل صالح است.

- برای رفتن به بهشت، تنها ایمان داشتن کافی نمی باشد، بلکه اعمال صالح نیز لازمی و ضروری میباشد. طوری که الله تعالی میفرماید: «أَمْنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی در قیامت، فضل الهی شامل حال کسانی میگردد که: اهل ایمان و عمل صالح باشند، نه دیگران.

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرٌ»: هر کس به الله متعال کافر شود، زیان و عقوبت کفرش را خودش به تنهایی بر می دارد.

«وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٌ هُمْ يَمْهُدُونَ»: اما هر که به اوتعالی ایمان آورد و اعمال نیک و مشروعی را انجام دهد، مقام و جایگاه راستینی را برای خویشن آماده می سازد.

امام قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسکن و مقری فراهم میسازند. «مهد الفراش» یعنی بستر را گسترد. (تفسیر قرطبی ۴۲/۱۴).

لِيَجُزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (٤٥)

تا خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند از فضل خود پاداش دهد [و کافران را از رحمتش محروم کند]؛ زیرا خدا کافران را دوست ندارد. (۴۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 51) در باره اینکه باد و باران از نشانه های قدرت و یکتایی الله است بحث بعمل آمده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذْيِقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٤٦)

و از نشانه های قدرت و وحدانیت الله این است که بادها را مژده رسان میفرستد تا از رحمت خود به شما بچشاند و کشته ها هم با امر او به حرکت درآیند و تا از فضل او بجویید و باشد که شما سپاس گزاری کنید. (۴۶)

تفسیر:

«مُبَشِّراتٍ»: مژده رسان ها. مژده رسان به این که ابرها را به حرکت درآورده و آنها را متراکم و تلقیح مینمایند و از آنها باران ها میبارانند و گرده گیاهان را جابه جا و آنها را باور

میکنند و باعث حرکت کشتی های بادبانی و تکان آبها در سطح ابحار واقیانوس های فراخ، و نعمت ها و برکت های دیگری میگردند.

بلی ! بادها هم وسیله نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، وهم وسیله انتقال ابرها و پخش گردها وهم باعث سرعت و رونق کار تجارت.

از دلایلی که بر الوهیت، قدرت و عظمت خداوند متعال دلالت دارد این است که باد را پیش از باران میفرستد تا به فرود آمدن باران مژده داده ابرها را پراکنده سازد.

زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادها عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دور، باد عذاب است چنان که در حدیث شریف آمده است: «**اللَّهُمَّ اجْعِلْهَا رِياحًاً وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحاً**». «خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری ! بادهای رحمت را میفرستد «و تا به شما از رحمت خود بچشاند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت هاست.

تذکر: باد دور بادی است که از مغرب میورزد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: این همه برای آن است که بندگان، پروردگار خود را شکر گزاری کرده یگانه اش بشمارند و تنها او را پرستش کنند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رَسُلًا إِلَى قَوْمٍ هُمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلایل واضح و آشکار برای شان آوردند، پس از کسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم. و نصرت دادن مؤمنان حق است بر (عهدہ) ما. (۴۷)

تفسیر:

این پیامبران با دلایل قاطع و براهین روشنی به نزد اقوام خویش آمدند، اما بیشتر مردم کافر شدند و جز اندکی ایمان نیاورندند. الله متعال از تکذیب کنندگان انتقام گرفت، کافران را به هلاکت رساند و بندگان یکتا پرستش را پیروزی بخشدید. آری! یاری و نصرت حق تعالی برای دوستانش حق است؛ زیرا به بارگاه او منزلت و تقریب دارند.

خواننده محترم! در این آیه مبارکه چهار اصل سنت الهی مطرح بحث قرار گرفته است:

اول: سنت فرستادن پیامبر.

دوم: سنت معجزه داشتن انبیا.

سوم: مجازات مجرمان.

چهارم: نصرت مؤمنان.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَلِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸)

خداوند ذاتی است که بادها را میفرستد که ابرها را بر می انگیزد، و آن را در آسمان هرگونه که بخواهد میگستراند، و آن را پاره پاره میکند، و می بینی که قطرات باران از لابلای آن بیرون می آید. و هنگامی که این(باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد میرساند خوشحال میشوند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثُثِيرُ»: به حرکت در می‌آورد و بر می‌انگیزد. «سَحَابَأً»: ابرها. اسم جنس جمعی است. **«كِسْفًا»:** جمع کسفه، بر وزن و معنی قطعه. تکه‌ها و توده‌های ابر بالای یکدیگر. توده‌های متراکم و انباشته (سوره: اعراف / 57، نور / 43). «يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد می‌گردند. خوشحال می‌شوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل).

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمْبُلِسِينَ (٤٩)

و همانا پیش از آنکه باران بر آنان نازل شود، سخت نامید بودند. (۴۹)

تفسیر:

امام بیضاوی میرماید: به منظور بیان آشنایی طولانی آنان با باران و نومیدی شدید آنان، تکرار آمده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۷/۲)

فَانظُرْ إِلَى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٥٠)

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، بی‌گمان این(الله) زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیز تواناست. (۵۰)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: بارش باران و حیات مجدد زمین، نشانه‌ای از برپایی قیامت است. **«يُحْيِي الْأَرْضَ- لَمُحْيِي الْمَوْتَى»:** صحنه‌ی مرگ و حیات، هر لحظه در برابر چشم ما قرار دارد، «إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى» و مشت نمونه‌ی خروار است.

در واقعیت هم ذاتی که زمین را بعد از مردنش با سبز کردن زنده نماید، به زنده ساختن بعد از مرگ مردم و بیرون آوردن شان از قبرها نیز توانست؛ زیرا او به هر کاری قدرت دارد، هیچ چیزی او را عاجز ساخته نمی‌تواند و هیچ کاری بر او ممتنع نمی‌باشد.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْنَفًا لَظَلَّوْا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (٥١)

و اگر بادی [آفتزا] بفرستیم و [کشت خود را] زرد شده ببینند، حتماً پس از آن (به جای توبه) راه ناشکری پیش می‌گیرند. (۵۱)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: در حالت وفور نعمت و محصول خوب، شاد و مسرور می‌شوند و وقتی که کشت و زراعت شان دچار آفت و نارسایی شود، نعمت قدیمی و قبلی خدا را ناسپاس و منکر می‌شوند. پس از آن خدای متعال یادآور شده است که چنان کافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و یادآوری آنان را سودی نمی‌دهد:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (52 الی 60) در باره: دلداری پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه‌ی قرآن و آیه‌های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصَّمَدَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَوْا مُذْبِرِينَ (٥٢)

پس تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران او از بشنوانی هنگامی که پشت کرده روی بگردانند. (۵۲)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: این مثلی است که الله تعالیٰ آن را در مورد کافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نایبنا تشبیه کرده است.

در ضمن باید گفت که: اعراض از حق، زمانی خطرناک است که پشت کردن به حق، با عنایت و لجاجت باشد و از جانب دیگر بحیث شیوه‌ی دائمی اشخاص قرار گیرد.

تفسیر مسیر داکتر عایض در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! به راستی که تو پند و موعلمه را به کسی که خداوند اقبالش را بمیرانده و گوش‌هایش را از شنیدن حکمت بند کرده شنوانده نمی‌توانی. بنابراین کفر کافران غمگین مشو و به خاطر عدم پذیرش دعوت نا آرام مباش؛ زیرا آنان مانند ناشنوايان و مردگانی اند که نه می‌شنوند و نه می‌دانند. حضور آنان مانند غیاب است و زندگی شان چون مرگ؛ بدان سبب که از پذیرش حق اعراض کردن و از هدایت رو گشتنند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)
وتو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی. ونمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی، چون آنها منقاد و فرمانبردارند. (۵۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْعُمَىٰ»: کوران. مراد کوردلانی است که آمده پذیرش حق نبوده و کفر را بر ایمان ترجیح میدهد.

تفسیر:

قابل پاد آوری است که فهم کلی این آیه مبارکه با سنت رسول الله صلی الله عليه وسلم که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا هدف از عدم شنوانیدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبیر و فهم و پندگرفتن شان است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر(رض) آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم کشتنگانی را که در چاه بدر افگنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردن تا بدانجا که عمر (رض) گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجساد شان گندیده است، چه سود؟ رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما از آنان به آنچه می‌گوییم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند».

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وي سلام نمیدهد، جز این که خداوند روح وي را به وي بر می‌گرداند تا جواب سلام او را بدده».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورها اند، به امت خویش هدایت فرموده اند، تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «**السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين وإنما إن شاء الله بكم لاحقون، يرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين، نسأل الله لنا ولكل العافية**». «سلام بر شما اي اهل ديار از مؤمنان! ما نيز اگر الله بخواهد به شما خواهيم پيوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آيندگان ما رحم کند، از خداوند بر اي خود و بر اي شما عافيته مي طلبيم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع

دارند

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْءَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ. (٥٤)

الله ذاتی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت بخشید، و باز بعد از قوت ضعف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد می‌آفریند، و اوست عالم و قادر. (٥٤)

تفسیر:

مراحل ضعف و قدرت انسان، با یک حکمت، حکیمانه طراحی و نقشه بنده شده است. آغاز و پایان انسان ضعف است، در چند روزی که توان و قدرت داریم از آن باید قدردانی کنیم. (یک قوت میان دو ضعف) «ضعف- قوّة- ضعف» ضعف دوران کودکی به قوت تغییر میکند، ولی ضعف دوم باقی میماند، زیرا کلمه «شیءة» در کنار «ضعف»، نشان آن است که این ضعف همراه پیری و ثابت است. بناءً کسی که میان دو ضعف قرار گرفته، نباید به چند روز قوت مغرور شود. طوریکه در آیه مبارکه با زیبایی خاصی فرمودکه: ای مردم! پروردگار با عظمت ذاتی است که شما را از آبی بیارزش و ناچیز یعنی نطفه، خلق نمود، پس تکبر نکنید. سپس شما را بعد از ناتوانی کودکی، قوت مردانگی بخشید و بعد از توامندی مردانگی، به ناتوانی کلانسالی و پیری رساند. او هرچه را بخواهد از ناتوانی و قوت، کودکی و جوانی، پیری و کلانسالی پیدی می‌آورد، به مخلوقاتش دانست و به هر چیزی تواناست. آفرینش خود را باعلمش مستحکم ساخته و مرادش را با قدرتش نفاذ میبخشد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

مطالعه کنندگان گرامی! از ضعف و پیری گلایه نکنید، زیرا برنامه حکیمانه الهی است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرَمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (٥٥) وروزی که قیامت برپا شود گنهکاران قسم یاد میکنند که جز ساعتی (در عالم بزرگ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم میشند! (٥٥)

تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: مدت ماندن خود را در دنیا در مقایسه با مدت عذابشان در آخرت کوتاه میدانند یا اصلاً مدت توقف خود را در دنیا فراموش میکنند. اما دنیا زمان اندکی نیست که مانند یک لحظه باشد.

این چنین در سوگند خود دروغ میگویند؛ همچنان که در دنیا بر الله متعال دروغ می‌بستند و از شرایع پیامبران انکار کردند. اشخاصی که در دنیا به قسم دروغ عادت کرد، در قیامت نیز آن به آن ادامه می‌دهند. مجرمان در قیامت عذر و بهانه می‌آورند که در دنیا فرصت برای ایمان آوردن نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُنُّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٥٦)

و کسانی که به ایشان علم و ایمان داده شده است، میگویند: بدون شک طبق حکم در کتاب الله تاروز قیامت درنگ کرده اید، پس این روز قیامت است، و لیکن شما نمی‌دانستید. (٥٦)

تفسیر:

این آیه مبارکه جواب اهل ایمان، در برابر آن منطق که مجرمان در آیه قبلی مطرح نموده

اند. آنان از دوران کوتاه عمر خود در دنیا و یا مدّت اندک برزخ بحث بعمل آورده‌اند؛ ولی در مقابل اهل ایمان به این سوالات شان جواب داده میفرمایند که: شما مطابق آنچه خداوند متعال برای دوره‌ی دنیا و دوزخ اشخاص معین کرده، زندگی کرده‌اید و بی‌جهت برای کفر خود، عذرتراشی نکنید. در این هیچ جای شکی نیست که: مدّت دوره‌ی دنیا یا برزخ، «فی کتابِ الله» در کتاب الله تعالی، از پیش محاسبه و نوشته شده است.

از تعبیر بهکار گرفته شده در این آیه متبرکه فهمیده می‌شود که: علم و ایمان با هم، پدید آورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم همراه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و استدان و دانشمندان باید این درس مهمی را مدنظر داشته باشند. علم و ایمان، حتی در قیامت آثار مثبت خود را نشان میدهد. علم و ایمان، دو هدیه الهی است که به اشخاصی عطا می‌شود که علم و ایمان خود را توفیقی الهی بدانیم و مغور نشویم.

فَيُؤْمَدِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

پس آن روز عذرخواهی ظالمان سودی ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمی‌شود. (۵۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتكب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعتبه فاعتبني»: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد.

تفسیر:

«فَيُؤْمَدِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...» سرنوشت انسان و چگونگی حضور او در قیامت، در گرو عملکرد خود اوست، دیگر در این روز معذرت کافران سود و فایده ای ندارد، که با توبه و یا اطاعت رضایت و خشنودی الله تعالی را به دست آورید؛ چون زمان توبه سپری شده است. و اکنون زمان عذاب و سرزنش آنان است.

باید گفت که: توبه و عذرخواهی تنها در دنیا کارساز است و در قیامت هیچ کارایی ندارد. مطالب قرآن، سبب اتمام حجت است و کسی که حق را بفهمد و حجت بر او روشن شود، دیگر عذرش پذیرفته نیست.

وَلَقَدْ ضَرَبَنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتُهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸)

و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه متلی آورده‌یم. و اگر برای آنان معجزه ای [که خود درخواست دارند] بیاوری آنان که کفر ورزیده اند، قطعاً خواهند گفت: شما جز باطل گرا نیستید [و این معجزه ای که آورده‌ید، جز باطل نیست]. (۵۸)

تفسیر:

شخصیکه یکبار در دایره کفر و لجاجت قرار گیرد، باطل را حق می‌بیند و حق را باطل، دشمنی و سرخختی کفار، باید برای ما درس عبرتاکی باشد، کافران لجوح، هیچ گونه دلیل و نشانه‌ای را نمی‌پذیرند.

بادر نظرداشت اینکه آوردن معجزه تنها از شان و مقام پیامبر اسلام است؛ اما کفار با بکار بردن جمع «انتم» گویا تمام انبیا و یا مؤمنان را باطل می‌دانند.

در تاریخ ادیان دیده شده است که: کافران نه تنها با محمد صلی الله علیه وسلم، بلکه با تمام انبیا الهی، حتی با تمام مؤمنان لجبازی نموده و همه حقایق را باطل می‌شمارند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)

بدینسان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی‌یابند مهر می‌زند. (۵۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست آنده از اشخاصی که خود را به جهل و نادانی می‌زند، مورد قهر الهی قرار می‌گیرند، نه افراد ناگاه و بی‌غرض.

از جانب دیگر باید گفت: همان طورکه خداوند متعال بر قلب کسانی که حقایق قرآن عظیم الشأن و یگانگی وصفات الله تعالیٰ را انکار می‌کنند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمی‌دانند مهر شقاوت می‌زند.

خداوند متعال بر دل های شان چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

پس صبر کن که وعده خدا حق است و مباد کسانی که یقین ندارند تو را به خشم و سبکسری و اندارند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا يَسْتَخِفَنَّكَ»: تو را سبک از جای برندارد و مایه فرع و جزع و پریشانی و خشم تو نشود.

تفسیر:

ای پیامبر! بر تو لازم است در مقابل تکذیب و آزار آنها صبور و شکیبا باش که در حقیقت وعده‌ی پیروزیت و غالب آمدن دینت از جانب خدا حق است و تحقق می‌یابد.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی(رض) ابن ابی طالب در حال خواندن نماز صبح بود که شخصی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: «لِكَ لَئِن أَشَرَكْتَ لَيْحَبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِيرِينَ»(سوره الزمر: آیه 65). «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود».

علی(رض) در حالیکه در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: «فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)» (الروم: 60). «شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان و عده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی و اندارند». این آیه به وجوب موازنیت و استمرار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بر دعوت بهسوی ایمان اشاره دارد. «تفسیر انوار القرآن».

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاری است که گاهگاهی چه بسا بدون پایان جلوه‌گرآید. صبر واطمینان و ثبات پیشه کردن در برابر نابسامانی دیگران، و تکذیب کردن حق و حقیقت توسط کافران، و شک و تردید ایشان در وعده الهی، اسلحه برند و توشہ راه مؤمنان است. مؤمنانی که به حق و حقیقت دست یافته‌اند و به ریسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ایشان راه صبر و اطمینان و یقین است.

خوانندگان گرامی!

مالحظه فرمودیم که قرآن پاک دارای چی اعجاز با عظمت است؛ این سوره با پیش‌بینی پیروزی آغاز یافت، و با وعده الهی به نصرت جماعت حق گرا به پایان رسید. ایمان به وعده‌های الهی، عامل صبوری است. و نباید فراموش کرد که اگر لطف و مرحمت و تعلیم الهی نباشد، انبیاء نیز آسیب‌پذیرند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره لقمان

جزء - (21)

سوره لقمان در مکه نازل شده و دارای سی و چهار آیه و چهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه در برگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد. لقمانی که با شناخت وحدانیت خداوند جل جلاله، با عبادت وی، امر به فضائل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان شان نزول سوره لقمان روایت شده است که: قریش از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

فحواي سوره لقمان:

سوره «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند سایر سوره های مکی محور اصلی آن اصول سهگانه‌ی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه‌ی جاویدان و پایدار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که تا باقی عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشنان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله تعالى در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوهها و دریاها (أبحار)، امواج، باران‌ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

- همچنین انتظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که درجهان وسیع و پراکنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می‌آورد: «هَذَا حَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَا ذَا حَلْقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (11) سوره لقمان (این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبدان) غیر او چه آفریده‌اند؟ بلی، ستمگران (مشارک) در گمراهی آشکارند).

- و سوره با برحدار داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولانک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ احْسُنُوا يَوْمًا لا يُجزي وَالَّذِي عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازِ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغْرِبُنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغْرِبُنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ» (33) لقمان (ای مردم! از پروردگارستان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً و عدهی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفرید و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محققان بر آنند که او حکیم بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده‌ی حضرت ایوب علیه السلام می باشد. سال تولدش

مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داود علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله: جرمه ای از زلال قرآن، ج ۵، ص ۱۵۱).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوریکه در فوق هم یاد شدیم که: سوره لقمان دارای سی و چهار آیه بوده، تعداد کلمات آن به: پانصد و چهل و دو کلمه میرسد. و تعداد حروف این سوره به: دو هزار و صد و هشتاد حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا می توان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

ارتباط سوره لقمان با سوره روم:

ارتباط، پیوند و مناسبت این سوره را با سوره روم میتوان در نقاط ذیل چنین خلاصه نمود:

- در آیه ۵۸ سوره روم به معجزه بودن قرآن اشاره می کند و در مطلع و بدایت این سوره می فرماید: آیات پر حکمت و آموزنده ای این قرآن، یاور و راهنمای خوبان است.

ب: در آیه ۲۷ سوره روم قبلی، از قدرت خلقت الله سبحان و تعالی بحث بعمل آمده می فرماید که: ایجاد هر چیز برایش سهل و ساده است و در آیه ۲۸ این سوره هم خلقت و برانگیختن عموم را در قیامت همانند یک تن می داند.

ج: در هر دو سوره اشاره به ایمان مؤمنان به روز قیامت است: اولی در آیه ۵۶ و دومی در آیه ۴ رقم خورده است.

د: هر دو سوره حال پریشان و نگران و آشفته و مضطرب مشرکان را بیان میدارد که در وقت سختی الله را به یاد می آورند و هنگام خوشی و شادی به او کفر می ورزند: سوره روم آیه ۳۳ و سوره ریحان آیه ۳۲.

ه: در سوره روم می فرماید: «فِي رُوضَةِ يَحْبُرُونَ» [۱۵] که به سمع و آوازخوانی تفسیر شده و در این سوره می فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُ الْحَدِيثَ» [۶] که به آواز و آلات لهو و لعب تفسیر شده است.

محتوای و موضوعات سوره لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سوره لقمان در پنج بخش جمعبندی و خلاصه میشود: بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرخستی و لجاجت نشان می دهند که گویی گوشهاشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، و آفرینش کوه ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرزوییت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی کردن

به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می‌یابد.

در بخش چهارم بار دیگر به دلائل توحید باز می‌گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پرورده‌گار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقليد از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می‌گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پرورده‌گار که پایه عبودیت او است اقرار می‌گیرد. و نیز از علم گسترشده و بی‌پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می‌دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می‌کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می‌دهد که مغزور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پرورده‌گار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می‌دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

از خصوصیات این سوره، شامل معجزه‌ی جاودانه‌ی قرآن و هدایت رباني، قصه‌ی لقمان حکیم و وصایای او برای پرسش است، تا مردم نیز از آن درس بگیرند، از شرک دوری ورزند، بایدر و مادر نیکی کنند و از کبر و خود خواهی روی برتابند.

پایان سوره، سفارش به پارسایی و پرهیزگاری، بیم از عذاب قیامت و پنج گنج و حکمت الهی را تبیین می‌کند. (آیه: 34 لقمان).

شأن نزول:

روایت شده است که «نصر بن حارث» زنان آوازخوان را می‌خرید و اگر کسی می‌خواست مسلمان شود او را پیش برده‌ی آوازخوان می‌برد و به او می‌گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می‌گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می‌خواند بهتر است.

آنگاه آیه‌ی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد. (برای تفاصیل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحيط مراجعه کرده میتوانید.)

ترجمه و تفسیر سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

(۱)

«الم الف. لام. ميم؛ از جمله حروف مقطعات اند. هرچند می دانیم که معناهای ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خویش در نزول آنها داناتر است.».

تفسیر:

برخی از مفسران گفته اند که: الم (در باره این حروف گفته شد که اسرار الهی است). (معنای این حروف به الله معلوم است والله تعاليٰ داناتر است به مراد خود به آن). به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟. «تفسیر انوار القرآن» (۱)

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثرش، رویگردنی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

(۲) **تلاو آیات الْكِتَابِ الْحَكِيمِ**

این آیات کتاب پر از حکمت است. (۲)

تفسیر:

این آیات ها کتاب بدیع مُحکم و با حکمت قرآن کریم اند که خداوند متعال آنها را واضح ساخته و برای مردم بیان داشته است.

حکمت: یعنی گذاشتن و نهادن یک چیز در جایگاه و محل مناسب آن است.

پروردگار با عظمت در آیات مختلف، از قرآن با صفت «حکیم» یاد میکند؛ مانند «وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ»؛ (یس، ۲). «وَالذِّكْرُ الْحَكِيمُ»، (آل عمران، ۵۸)، «الْكِتَابُ الْحَكِيمُ». (یونس، ۱). واقعاً قرآن عظیم الشأن حکیم است در احکام علمی خویش، حکیم است در راه حل هایی عالمانه خویش که برای معالجه امراض انسانی عام؛ فردی و اجتماعی وبصورت کل برای اصلاح جامعه بشری ارائه داشته است، قرآن عظیم الشأن است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود.

(۳) **هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ**

مایه هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران. (۳)

تفسیر:

آیات قرآن کریم هدایتی برای مؤمنان اند. تا ایشان را به سوی حق و خوبی‌ها دلالت کند و رحمتی برای نیکوکاران است تا با ترس از الله متعال و پیروی پیامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمایند.

محسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که الله را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می‌بیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردکه: «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که الله متعال را طوری عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را

می بیند».

عظمت قرآن عظیم الشأن:

واقعاً قرآن عظیم الشان کتاب است که یکهزار و چارصد سال قبل انقلاب عظیمی را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت وبا عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید. قرآن عظیم الشأن مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند. قرآن کریم در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب ها بشری را صیقل و جلاء میدهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد. در فضیلت قرآن عظیم الشأن پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خیرکم من تعلم القرآن و علمه» (صحیح البخاری) (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم میدهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسن تبعشر امثالها لا قوله ألم حرف بل الف حرف ولا م حرف وميم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی.) (کسی که حرفی از کتاب خدا (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) یک حسن است و حسن به ده چند است، من نمی گویم که ألم یک حرف است بلکه الف یک حرف ولا م یک حرف است وميم حرف دیگری است) یعنی تلاوت ألم سی حسن دارد.

همچنان در حدیث دیگری که راوی آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعداً كما يعداً الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جاءه ا قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) قلب ها زنگ الود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ الود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبر صلی الله عليه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار چهارصد سال قبل زندگی بسر می برند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن کریم مورد رهنمایی ایشان میباشد.

الله! قرآن را مشعل رهنمایی زندگی ما قرار ده. آمين يا رب العالمين.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُونَ (٤)

همانان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به آخرت یقین دارند. (۴)

تفسیر:

آنایکه نماز را به کامل ترین طریق و با ارکان وخشوع وآدابش بجاء می آورند، در جنب آن؛ زکات اموال خویش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت میکنند. «وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُونَ» و به روز جزا و اموری مانند ماحسبه و جزای اعمال به کامل ترین وجه تصدق مینمایند.

از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: بدون نماز و زکات و یقین به روز آخرت، احسانی اصلاً در کار نیست.

خواندنگان گرامی!

نماز ماشین و محرک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده ای چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز یعنی صلاه و مشتقات آن بیشتر از (۹۸) بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبداء هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالت های فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منكرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنكر».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مکان، افراد و جامعه مرتبط میسازد و رابطه اتصال به حق و برآق شدن جوهر ایمانی انسان مسلمان مساعدت بنیادی میکند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥)

آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند. (۵)

نقش قرآن در یافتن راه سعادت:

بدون شک در این زمانه پیدا کردن راه درست و نادرست مشکل است. اما قرآن کریم بازبان شیرین بارها و بارها، راه سعادت و راه بدختی را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است که به ما بگوید اگر میخواهی خوشبخت شوی و در آخرت سعادتمند باشی، از چه راهی باید حرکت کنی و چرا اگر گمراه شدی نا امید نشوی و بتوانی راه سعادت را پیدا نمائی.

زیرا قرآن راهی را پیش روی انسان می گذارد که خداوند بزرگ میخواهد ما در آن حرکت کنیم. راهی که نهایتاً به سعادت ختم میشود و انسانها میتوانند در آن راه، با خیالی آسوده حرکت نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثَ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُرْزًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (٦)

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو و بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] علمی

از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود. (۶)

تفسیر:

معنی و مفهوم کلی «لَهُو الْحَدِيثُ»: سخنایی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی کند. مانند: خرافات، افسانه‌های بیفایده، حرف‌های مضحك، و آوازهای سخیف و بی‌وقار.

ویا هم «لَهُو الْحَدِيثُ»: «الحادیث» به معنای گفته‌های قصه‌ها و داستانهاست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاری ضروري به غفلت بیندازد، لهو نامیده می‌شود و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته می‌شود که فایده معنده به نداشته باشند، تنها وسیله‌ی اشتغال به گذارنیدن وقت یا تفریحی باشند.

تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن:

در مورد اینکه موسیقی حرام است به این سه آیت از کتاب الله اکتفاء می‌کنیم: اولین آیه همانا سوره (اسراء آیات 64-65) می‌باشد، بعد از این که شیطان امر الله تعالی را مبني بر سجده آدم نادیده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که اگر تا روز قیامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطیع خویش خواهد ساخت و آنان را به گمراهی خواهند کشاند، مگر تعداد قلیلی که اوامر و دستور اش سرپیچی کند.

پروردگار با عظمت تاروز قیامت به شیطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پیروانت هر چه می خواهید بکنید جزای اعمال شما دوزخ است.

«وَأَسْتَقْرَرْ مَنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْنَكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ إِخْيَالَ وَرَجَالَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَنُ إِلَّا غُرُورًا» (64)، «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا» (65). (الاسراء: 64-65). (و هرکس از آنان را که می‌توانی با آواز خویش تحریک کن و سواران و پیادگان را علیه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شریک شو و به آنان وعده بده. و شیطان جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی دهد.) (65) در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است).

وطوریکه در (آیه 64، سوره الاسراء) «وَعَدْهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَنُ إِلَّا غُرُورًا» (64) زیرا فریب شیطان هیچ چیزی را از سر آنها رد ودفع نمی‌کند. اما ابلیس بندگان مخلص را نمی‌تواند به بیراهه بکشاند، زیرا کسی که به ریسمان الهی چنگ بزند خداوند او را حفظ می‌کند و پیروزی نصیب می‌فرماید و شرارت شیاطین انسی و جنی را از سر او دور می‌کند و در صدر این شیطان، ابلیس لعین قرار دارد. (تفسیر طبری: 9، 119-122)

در این آیات فوق الذکر اطلاع و خبر است مبني بر این که ابلیس با کدام طریقه و وسائل بندگان الله را از راه مستقیم منحرف می‌سازد.

و از جمله آن وسائل، آواز شیطان می‌باشد که توسط آن، شیطان، انسان‌ها را گمراه می‌کند و به دام خود می‌افگند؛ این دام موسیقی و ساز و آواز حرام می‌باشد.

از مجاهد بن جبر مکی (21-104 ق) که امام بخاری و امام شافعی به تفسیر اش اعتماد داشت که در عصر و زمانش پیشوای شیخ مفسرین بوده روایت است که: این مفسر عالی قدر آواز ابلیس را به آواز نی (طوله یا شبیلی) لهو و باطل معنی و تعبیر کرده است. (تخریج حدیث توسط سعید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته

است. الدر المنصور: 5، 312 و ابو نعيم: 3، 298 و ابن الجوزي: 232.) و از ضحاک بن مزاحم که دارای علم و دانش زیادی بود و آن را توسط جبیر از ابن عباس(رض) آموخته بود به ثبوت پیوسته او آواز شیطان را آواز نی گفته است. (سیر اعلام النباء 4، 598).

ابن القیم(رح) معتقد است که: تردیدی وجود ندارد که سرود از بزرگترین آوازهای شیطان به حساب می آید و شیطان توسط آن انسان‌ها را حقیر پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب می کشاند و عملی ضد قرآن است، در حالیکه در سایه‌های قرآن دل‌ها آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود و به درگاه خداوند به نیایش می‌پردازند. (تفسیر قرطبي: 10، 288 و البحر المحيط: 6، 58).

دومین آیه همانا آیه 6 سوره لقمان است: که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُ الْحَدِيثَ...» لهو حدیثی که انسان را به خود راغب می گرداند تا آن را بگیرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهی پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز می باشد!

از عبدالله بن مسعود(رض) درباره لهو حدیث پرسیده شد و ایشان در جواب فرمودند: «لهو حدیث، قسم به خداوند متعال آواز خوانی است و سه مرتبه این جواب را تکرار کردند». (روایت ابن ابو شیبہ: 6، 309 و ابن جریر: 11، 61 و حاکم: 2، 411) حاکم حدیث را صحت دانسته و ذهبی با این صحت موافق است و بیهقی: 10، 223 و ابن جوزی: 231). از ابن عباس(رض) صحابی جلیل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجید و شیخ مفسران بوده؛ لهو حدیث را این طور معنی کرده است: آواز و نظایر آن. (روایت ابن ابو شیبہ: 6، 309 و امام بخاری در ادب 1، 357 و ابن جریر: 11، 61 و 9، 62 بیهقی: 10، 221 و 333 و ابن جوزی: 231).

عبدالله بن عمر فقیه مردم مدینه و مفتی آن زمان گفته است. (سیر اعلام النباء: 3، 203.) لهو حدیث در قرآن به معنای ساز و آواز است. (تفسیر قرطبي: 14، 52).

جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقیه و مفتی مردم مدینه به حساب می‌آید، ایشان درباره لهو الحديث از دیدگاه قرآن کریم می‌فرمایند که: آواز خوانی و گوش دادن به آن است. (روایت ابن جریر: 11، 62).

بناءً در فوق ملاحظه نمود که: این چهار فقیه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحة فرموده‌اند که: لهو حدیث عبارت از آواز خوانی است و قول صحابه در تفسیر، سند و دلیل می باشد؛ زیرا صحابه کرامش به علم تفسیر از دیگران.

عالمنرن و ایشان نزول قرآن کریم را به چشم خود مشاهده و لمس کرده‌اند و آن اوضاع و احوال را بهتر می‌دانند که، این آیات به آن اختصاص یافته است و از جانب دیگر آنها از قرآن فهم کامل و علم صحیح دارند خصوصاً علماء و مشایخ آنها در این راه پیش قدم اند، هم چنان و قتي اقوال تابعین بر تفسیر آيتی اجماع کنند، حجت و برهان می باشد.

درباره معنی و مفهوم لهو الحديث در قرآن کریم، صحابه و تابعین قول متفق دارند که به معنای آواز خوانی است. (مقدمه اصول تفسیر ابن تیمیه: 95، 105).

چنانکه بعضی از تابعین بر این معنی تصریح کرده‌اند که عبارتند از:

1 - مجاهد ابن جبر(روایت ابن ابی‌شیبہ: 6، 309، طبری 11، 62، ابن جوزی: 231 و الدر المتنور: 6، 505).

2 - عکرمه که ایشان از امامان بزرگ و پیشوایان علم تفسیر و قرائت قرآن به حساب میروند و در نزد ابن عباس(رض) تعلیم یافته و از او علم آموخته است. (روایت ابن ابیشیبیه 6، 309، ابن جوزی، 231 و ابن ابی الدنیا الدر المنشور: 6، 505).

شعبی/ عکرمه را این گونه معرفی می‌کند که: هیچ کسی را عالمتر و دانانتر به کتاب الله از عکرمه ندیدم. (غاية النهاية: 1، 515 و طبقات الداودی: 1، 386).

3 - مکحول به (روایت ابن عساکر، الدر المنشور: 6، 505). ایشان یک تابعی بزرگوار می‌باشد و در عصر خود امام و پیشوای مردم شام بود و از مذهب او تقليد می‌کردند. (سیر اعلام النباء: 5، 155).

4 - ابراهیم نخعی به (روایت ابن ابی الدنیا، الدر المنشور: 6، 505). فقیه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سیر اعلام النباء: 4، 520).

5 - عطاء خراسانی: محدث و مفتی مجاهد. (به روایت ابن ابی حاتم و حاکم در کتاب الکنی، الدر المنشور: 6، 505، 507).

6 - حسن بصری به (روایت ابن ابی حاتم، الدر المنشور: 6، 505). فقیه مردم بصره و محدث، شخصیتی که حضرت عمر(رض) درباره‌اش این چنین دعا کردند: بارالها حسن بصری را در علم دین دانشمند و محبوب مردم بگردان و این دعا نیز اجابت شد. و نیز ایشان کسی هستند که از سینه ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها شیر خوردند. (سیر اعلام النباء: 4، 563).

و همچنین هفت تابعی دیگر که به وضاحت و صراحت گفته‌اند که معنای لهو الحديث در این آیه آواز خوانی می‌باشد و هیچ کس هم با این رأی مخالف نکرده است.

سومین آیه: همانا (آیات 59 - 61 سوره النجم) است: طوریکه خداوند متعال می‌فرمایند: «أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (59) وَتَضَحَّكُونَ وَلَا تَبَكُونَ (60) وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ (61)» (آیا از این سخن الهی تعجب می‌کنید؟(60) و می‌خندید و گریه نمی‌کنید.(61) در حالیکه شما غافلید و هوس رانید؟)

خداوند مشرکین را مخاطب ساخته و می‌فرماید: آیا به حیرت می‌افتد که این قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل می‌گردد و او را به استهزاء و مسخره می‌گیرید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید، به خاطر آنچه از عذاب که برای گناه کاران پیش بینی شده است و سامد (سامدون: سمود: لهو و سر بلند کردن از روی تکبر) که در کل مکروه و مذموم که خداوند متعال در این آیه ذکر فرموده عبارت از آواز خوانی است.

ابن عباس(رض) فرموده است: «سمود» در این آیه به معنای آواز خوانی است، طبق لغت زبان مردم یمن، چنانکه می‌گویند: (اسمد لنا) یعنی: بخوان برای ما و نغمه سرایی کن. (روایت طبری: 13، 82 و ابن ابی الدنی: 13 و البزار: 3، 72 و بیهقی: 10، 223 و ابن جوزی: 231).

شأن نزول آیة 6:

ابن جریر طبری از ابن عباس(رض) در بیان شأن نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نصر بن حارت نازل شد که کنیزکی آواز خوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه وسلم تو

را به سوی آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا می خواند. مقاتل میگوید: «این آیه درباره نضرین حارت نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می خرید و آنها را برای قریش روایت میکرد و میگفت: محمد شما را به شنیدن داستان های عاد و ثمود فرامیخواند و من شما را به شنیدن داستان های رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می گذاشتند.

تحریم موسیقی در احادیث نبوی:

1 - رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «از امت من مردمانی خواهند بود که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند». بخاری. این حدیث از دو جهت بر تحریم موسیقی و آلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم «حلال می شمارند» به صراحة حرام بودن موسیقی و آلات آن را مانند اشیای دیگری که در حدیث ذکر است بیان می نماید.

ب: پیوسته بودن آلات موسیقی با آنچه که حرام بودنش هویداست (زنا، شراب، ابریشم) دلالت واضح بر تحریم آلات موسیقی دارد و اگر حرام نمی بود یکجا و پیوسته با آن هاذکر نمی شد.

2 - همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «دو آواز نفرین شده از حق دورند و من از آنها نهی میکنم: صدای نی و صدای شیطانی که به هنگام شادی آواز می خواند (آواز خوان)، و صدایی که در هنگام نزول مصیبت بلند می شود، و بر سر و صورت زدن و گربیان چاک کردن است» سنن ترمذی.

3 - همچنان پیامبر اسلام میفرمایند: «در این امت فرو بردن به زمین، باریدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامی که باده های شراب را بنوشند و کنیزک های آواز خوان را بگیرند و آلات موسیقی را بنوازنند» السلسنه الصحيحه.

4 - آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «الله متعال بر امتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانیده است، و برایم نماز و ترا را افزو» صحیح الجامع. روایت است که عبدالله بن عمر(رض) آواز نی نوازی را شنید که نی مینواخت پس انگشتان خود را بر گوش های خویش نهاد و مزگب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع فرمود: ای نافع! ایا هنوز هم آواز آنرا میشنوی؟

نافع میگوید: گفتم: آری. پس همچنان انگشتانش در گوش هایش بود تا آنکه گفتم: نه. دیگر آواز نی را نمی شنوم. آنگاه دستانش را از گوش هایش برداشت و مرکب شر را به راه باز آورد و فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که صدای نی چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم.

بخاری از عبدالرحمن بن غنم اشعری روایت می کند که گفت: ابو عامر یا ابو مالک اشعری برای ما روایت کرده اند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده است که فرمود: «لَيُكُونَنْ مِنْ أُمَّتِي أَفْوَامٌ يَسْتَحْلُونَ الْحِرَّ وَالْحَرَّيْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَيَنْزَلَنَّ أَفْوَامٌ إِلَيْ جَنَبٍ عَلَمٌ يَرُوُحُ عَلَيْهِمْ بِسَارَحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا فَيَبَيِّثُمُ اللَّهُ وَيَضْعُعُ الْعَلَمَ وَيَمْسَحُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَيْوْمَ الْقِيَامَةِ» بخاری (5590)

«در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا و لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند و اقوامی قله ی کوه ها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان،

گوسفندان آنها را به خانه می‌آورد که اگر مسکینی نزد آنها بباید و نیازش را از آنها بجودی، می‌گویند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک می‌کند و کوه را بالای آنان می‌اندازد، و گروهی دیگر را به میمون و خوک تبدیل می‌کند که تا روز قیامت به همین صورت باقی خواهند ماند.»

دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی:

امام ابو حنیفه(رح):

امام ابوحنیفه(رح) در تحریم و عدم جواز آواز خوانی بسیار تأکید می‌نمود و سختگیر بود حتی که هیچ یک از سایر مذاهب به پایه او نمی‌رسید.

امام ابو حنیفه شنیدن موسیقی را معصیت می‌پنداشت. (تلبیس ابلیس 229). پیروانش گفته‌اند: گوش کردن صدای موسیقی و آواز خوانی حرام است.

آنها استدلال می‌کنند که، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: شنیدن لهو و موسیقی گناه است و نشستن در آن مجلس فسوق ولذت بردن از آن کفر است.

حدیث مذکور از زمرة احادیث مرسل مکحول به شمار می‌آید. (فتاوای بزاریه حاشیه فتاوای هندی 359، 6) و حدیث مرسل استاد مکحول روایت کرده است. امام ابوبکر جزائری در رساله‌اش تحت عنوان حکم الموسیقی و الغناء می‌گوید: امام ابوحنیفه در تحریم ساز و موسیقی و سرود بسیار سختگیری کرده و هر دو را موجب فسوق دانسته و شهادت مرتكب را مردود شمرده است و پیروانش نیز شنیدن سرود را فسوق و لذت بردن از آن را کفر تلقی کرده‌اند، و چون استنادشان را یک حدیث ضعیف تشکیل می‌دهد پس می‌توان گفت که کفر تا کفر فرق دارد و کفر معصیت، معصیت پنداشته می‌شود و انسان را از دین اسلام خارج نمی‌کند. امام ابو یوسف فرموده است: اگر مسلمانی آواز لهو و لعب و موسیقی را از داخل خانه بشنود باید بدون اجازه داخل شود و آن منکر را تغییر بدهد زیرا تغییر منکر، بر هر فرد واجب است، و باید امام مسلمین، موسیقی نواز را به زندان بیندازد یا شلاق بزند و تبعیدش کند.)

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسیده شد: کدام آوازها را مردم مدینه جایز مینهند؟ (راوی خلال: 131..و 165) در جواب فرمودند: یک تعداد فاسقان دیار ما به آن عمل می‌کنند.

گفته است: کسی که کنیزی خرید و بعد از آن ثابت شد که یک آواز خوان است، آن وقت میتواند او را به داشتن عیب بر فروشنده رد کند؛ زیرا آواز خوانی عیب پنداشته می‌شود.

امام شافعی(رح):

امام شافعی(رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنیدن و گوش دادن نمی‌باشد و کسی که به این شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفیه و نادان رفتار می‌گردد و یک شخص بیمروت می‌باشد. (راوی خلال: 191). و نیز فرموده است. آواز خوانی یک نوع دیوی پنداشته می‌شود.

نیز فرمودند: در بغداد یک چیزی را گذاشتم که تغییر نام دارد و زندیقان آن را ایجاد کرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز میدارند. (تغییر: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحین و طرب است. بدین ترتیب که مطرب و موسیقی نواز جلوی خود یک بالشتبی را می‌گذارد و با چوب بر آن می‌زند).

(در ضمن باید گفت که این روایت را در تلبیس ابلیس: 330. می‌توانید ملاحظه فرماید.) امام شافعی(رح) در باره کسی که قرآن کریم را به لحن و طرب و آهنگ میخواند این چنین

حکم کرده و فتواء میدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سرایندگان زمان ما را می دید چه احساسی پیدا میکرد؟

دیویت کیست:

دیویت به شخصی گفته میشود که همسرش زنای محضنه کند او در این باره غیرت و حسادتی نداشته باشد. دیویت همچنین به معنی کسی که زن خود را برای رابطه جنسی بدسترس دیگران رها میکند. اصل این کلمه سریانی است و بدین ترتیب به زبان عربی و سایر زبانها وارد شده است).

در شرعيت اسلامي اگر کسی در مسئله حرمت زنش بی غيرتی نشان دهد دیویت شناخته میشود، و مطابق حکم حدیثی شریف؛ دیویت وارد جنت نمیشود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ مُذْمِنُ الْحَمْرَ وَالْعَاقُ وَالْدَّيْوَى الَّذِيْقُرُ فِي أَهْلِهِ الْخَبَثِ» (صحیح، روایت احمد 5349)، یعنی: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانیده است: شراب خوار، و کسی که نافرمانی والدینش میکند، و دیویتی که بر پلیدی زنش راضی میشود).

امام احمد ابن حنبل(رح):

امام احمد ابن حنبل(رح) میفرمایند: آواز، نی، سرنا، طنبور، رباب آرمونیه و سایر آلات موسیقی حرام اند. (تلبیس ابلیس: 245 حکایت ابن عقیل).

و در باره تغییر میفرمایند: تغییر بدعت نویینی است که در شرایع سابقه نداشته است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

به امام گفته شد که، تغییر دل را نرم میکند و باز ایشان تکرار کردند که، بدعت است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

شخصی از امام پرسید: اگر از من خواستند که مردهای را غسل دهم ناگهان صدای ذهنی را شنیدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستی دهل را پاره کن در غیر این صورت از آنجا دور شو. (روایت خلال). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام تألیف شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحريم موسیقی:

اجماع و اتفاق علماء مبني بر تحريم موسیقی و آلات آن را جمعی از علماء نقل کرده اند، از آن جمله امام قرطبي، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

این عده علماء متفق اند که موسیقی به دلیل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند نی، طنبور، طبل وغیره (آلاتی که با نام های جدید و در موسیقی از آن استفاده میشود) همه حرام بوده از هیچ عالمی اعم از سلف و خلف که سخن معتبر باشد اختلافی وارد نشده که آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حالیکه موسیقی شعار باده گساران و فاسقان و در عین زمان تحريك دهنده شهوت ها، فساد و بی حیائی میباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح وزدن دف در بین مردم اعلان گردد. در حدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه(رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واصربوا علیه الدف» (رواه احمد والترمذی).

همچنان در حديث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنا النكاح» (ازدواج را اعلن کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حديث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: « جاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ حَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِ كَمْجُولِسِكَ مِنِّي، فَجَعَلَتْ جَوَاهِيرِيَّاتِ لَنَا يَضْرِبُنَّ بِالدَّفِّ وَيَنْدِبُنَّ مِنْ قَتْلِ مَنْ آبَائِي يَوْمَ بَدْرٍ، إِذْ قَالَتْ إِحْدَاهُنَّ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ. قَالَ: دَعِيَ هَذِهِ وَقُولِيَّ بِالذِّي كَنْتَ تَقُولِينَ» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، وروی فراشی نشست همچون نشستن تواز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زندن و خوبی های پدرانشان را که در روز بدرکشته شده بودند یادآور میشندند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترک کن و آنچه را که قبلًا می گفتی بگو). (حدیث صحیح: آداب الزراف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری: فتح الباری (۵۱۴۷ / ۹ / ۲۰۲) (سنن ابو داؤد) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲ / ۱۰۹۴).

همچنان در حديث دیگری میفرماید: «فصل ما بين الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف و آواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۱ / ۶۱۱)

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسی حضرت عایشه (رضی الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضی الله عنها) را در مراسم عروسی اش به منزل شوهر وی نبیط بن جابر انصاری برده. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «یا عائشة، ما کان معکم لهو؟! فِإِنَّ الْأَنْصَارَ يَعْجَبُهُمُ الْلَّهُو» یعنی: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند.» (بخاری)

در روایتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟» یعنی: «آیا کنیزی را با او روانه ساختید تا دف بزند و آواز بخواند؟» عایشه رضی الله عنها گفت: او چه باید می خواند یا رسول الله؟ فرمود: باید چنین میخواند: «أتيناكم أتیناکم فحيونا نحییکم ولو لا الذهب الأحمر ما حلّتْ بواديکم ولو لا الحنطة السمراء ما سمنت عذاریکم)

معنی شعر: «ما آمدیم، ما آمدیم، سلام و درودمان گویید تا سلام و درودتان گویم اگر طلای سرخ نبود آراسته نمی کشت بیابان های تان و اگر گندم های طلائی نبود دوشیزگانتان فربه نمی گشتند.».

پادداشت:

طوریکه یاد آور شدیم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسی جایز است. ترانه ای که در آن به چیز حرامی دعوت داده نشود و چیز حرام در آن ستایش نگردد، وآن هم در قسمتی از شب، فقط زنان این کار را برای اعلام نکاح انجام دهند، همان طور که درست صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت است. (ابن ابی شیبہ در مصنف خود (16406) و ترمذی (1018) روایت کرده است). اما زدن طبل در عروسی جایز نیست بلکه فقط باید با دف بسنه کرد.

گفتنی است که از ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالى عليهمما جمیعاً) قول

به مکروه بودن غنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

حکم آواز بدون موسیقی چیست؟

آواز یا ترانه ی بدون موسیقی و بدون طبل و دف و دیگر ادوات موسیقی جایز است، البته با وجود شرایط زیر:

1 - در شعر آن کلمات منکر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقی بین زن و مرد و دیگر عبارات منکر دیگر).

2 - عبارات شرك و کفر آمیز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتی بر علیه توحید باری تعاليٰ یا مدد از اولیاء الله یا بر علیه دین یا یکی از ارزشهاي ديني سخن گفتن)

3 - نباید باعث شود که این آواز فرد را از عبادات و ذکر الله تعاليٰ باز دارد و وی را به امورات بیهوده مشغول سازد.

4 - بهتر است از شعرهایی استفاده شود که در راستای نشر دین و اخلاق باشد. (اناشید اسلامی).

آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است:

باید دانست که نزد فقهاء آواز خوانی حرام همانا ساز و سرودهای است که نفس ها را بر حرام بجنباند و آن را بر هوا و هوس بر انگیزد مانند غزل های که در آن سخنان شرم آور مثل توصیف زنان و ذکر شراب و سایر محرومات باشد که به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جایز نیست. اما سرود و آواز خوانی مباح آنست که آز آنچه ذکر شد سالم باشد، بنابر این مقدار اندک آن در اوقات شادی مانند عروسی و روز عید و نیز به خاطر ایجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسیقی جایز است، طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه آن را تجویز کردند.

اما بدعت هایی که امروز بعضی ها بنام ذکر و حلقه سماع سرودن موسیقی را پدید آورده اند حرام اند است و اسلام از آن مبرا و بیزار است. والله أعلم بالصواب.

حکم سرود و ترانه های اسلامی:

علمای کرام در مورد ترانه های اسلامی شروط و ضوابطی را بشرح ذیل وضع نموده اند:

- آلات موسیقی در آن استعمال نشود.

- به آواز زنان نباشد.

- سخنان بیهوده و نا مشروع در آن نباشد.

- دارای لحنی نباشد که شنونده را به مستی و طرب آورده و دچار فتنه گردازد.

- در سرودن و شنیدن آن افراط صورت نگیرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوریکه همه اوقات خود را در آن ضایع سازد و از خواندن و شنیدن قرآن وی را دور نماید.

علاج شنیدن موسیقی:

آنده از برادران و خواهرانی که معتقد به شنیدن موسیقی هستند و به آن علاقه خاص دارند نکات ذیل را بخاطر ترک پیشنهاد میداریم:

- باید بدانند که موسیقی از اعمال شیطان است و باعث خشم و غضب الله میشود.

- به ذکر الله سبحان بپردازند زیرا با ذکر الله تعاليٰ قلب مسلمان آرام و مطمئن میگردد،

چنانکه الله تعالیٰ میفرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطَمَّئِنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا إِذْكُرْ اللَّهَ تَطَمَّئِنُ الْقُلُوبُ» [الرعد: 28].

«همان کسانی که ایمان آورده‌اند (راه یافتگان همان کسانی هستند که) دل‌هایشان به یاد الله آرام میگیرد، آگاه باش که با یاد الله دل‌ها آرامش مییابد».

در خانه، موتر و دیگر جاهایی که به موسیقی گوش میداد کست قرآن کریم و یا ترجمه آن را بشنود تا شیطان از وی مایوس شود. پیامبر گرامی ما چنین توصیه مینمایند: «بدون شک شیطان از خانه‌ای که سوره بقره در آن خوانده میشود متنفر می‌گردد».

کتاب‌های سیرت نبی و قصه‌های یاران را مرد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم را به عمق مطالعه کند.

- میتوانند به بعضی ترانه‌های اسلامی گوش فرا دهند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان).

وَإِذَا شَتَّلَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَى مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَانَ فِي أُذْنِيهِ وَقَرَأَ فَبَشِّرَهُ بِعَذَابَ الْيَمِّ (۷)

چون آیات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روی بر می‌گرداند، گویی آنها را نشنیده است، گوئی اصلاً گوش‌هایش سنگین و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبرده. (۷)

تفسیر:

واقعیت اینست که: تجارب نشان داده است که: شنیدن سخنان لھو و باطل، آمادگی پذیرش حق را از انسان سلب می‌کند. از جانب دیگر باید گفت که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق و حقیقت در انسان می‌گردد. در ضمن قابل یاد آوری است که: گوش ندادن به سخن حق، نشانه‌ی استکبار است.

وکسی که کلام حق را نمی‌پذیرد، مثل کسی است که هر به هردو گوش کر باشد. قرآن عظیم الشأن در آیه مذکوره میفرماید: زمانیکه آیات قرآن عظیم الشأن بر این مجرم خوانده می‌شود با تکبیر و عناد پشت میگردداند، حق را نمی‌پذیرد و به رهنمایی گوش نمیدهد؛ وطوري و انمود میسازد که هیچ چیزی را نشنیده و گوشش ناشنووکر است. ای پیامبر! چنین کسی را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بدہ.

در تفسیر الجر المحيط آمده است: این آیه از چند جهت متنضم نم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبیر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو در اعراض کردن و روی برگردانیدن که گویا آیات مذکوره را نشنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی‌دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است. (البحر المحيط ۱۸۴/۷ اثر ابو حیان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸)

و یقیناً کسانی که ایمان آورده و کار‌های شایسته انجام داده اند، برای آنان باع‌های پر از ناز و نعمت است. (۸)

تفسیر:

برای مؤمنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل کنند و از نواهی الله و پیامبر اجتناب نمایند، و بر شرعيت الله تعالیٰ پایدار بمانند، بهشت جاویدان و پر از نعمتی را خواهند داشت و از نعمت‌ها و انواع لذاذ آن بهره میگیرند، از جمله خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس‌ها وزنان و حورالعين و سایر

فضل و کرم های خدا که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است.

بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. از فحواي آیه مباركه برمي آيد که: ايمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گيري از لطف بي نظير الهي است.

همچنان باید گفت که: تکبر و اعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ايمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و آنرا باید جدی گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٩)

که در آن همیشه خواهد ماند؛ الله و عده کرده است و عده ای به حق و درست، او تو azi شکست ناپذیر و حکیم است. (۹)

تفسیر:

در آن نعمت های بهشتی برای همیشه تا دوام آسمان‌ها و زمین مستقر خواهد بود و هرگزار آن خارج نمی‌شوند، نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند و این وعده راستین قطعی و تغییر ناپذیر و تخلف از آن صورت پذیر نیست زیرا پروردگار متن آن وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و هیچ کس از او در سخشن راستگوئی و در وعده‌اش وفا کننده تر نمی‌باشد.

حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مبنای و اقتضای مصلحت انجام نمی‌دهد. او تعالیٰ ذاتی است که در تدبیر و افعال و در حکم و شریعتش با حکمت است.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوِنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلَنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَبْتَثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٌ (١٠)

آسمان‌ها را بدون ستون هایی که آنها را بینند، آفریده و در زمین کوه هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر زنده جان پراگنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَمَدٍ» جمع عمود و عماد، ستونها [رعد/۲]. «تَرْوِنَ»: می بینید. «رَوَاسِيَ»: جمع راسیه، کوهها، کوههای استوار و محکم. «أَنْ تَمِيدَ»: که بجنband، مبادا بجنband، مبادا تکان دهد، تا نلرزاند. «بَثَ»: پراگنده. «أَبْتَثْنَا»: رویاندیم. «مِنْ كُلِّ زَوْجٍ»: از هر نوع، از هر صنف، از هر جنس. «كَرِيمٌ»: ارزنده، زیبا و پرمنفعت.

تفسیر:

الله متعال آسمان‌ها را با آن همه وسعت و عظمت واستحکام، بدون ستون‌هایی که دیده شود بر زمین رفعت بخشید، کوههای با استحکامی را در زمین مستقر داشت تا تکان خورد و زیرورو نشود و شما را نابود نکندو با حرکت و جنبش در توازنش خلل ایجاد نشود.

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، و گرنده به وسیله‌ی باد و آب از جای خود تکان می‌خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و غبار خلق می‌کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین‌های

ریگزار را می بینی که ریگ در آن حرکت می کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله‌ی کوهها همین است. (تفسیر کبیر ۱۴۳/۲۵).

الله تعالیٰ انواع حیوانات و خزندگان را در زمین منتشر کرد، که جز خالق آن احده از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و از آسمان آبی نازل کردیم تا به وسیله‌اش زمین را بعد از خشکسالی و قحطی سرسیز کند و در آن از هر روینده‌ای، چفت با طراوتی را مقرر داشت که دارای منظری زیباست؛ حق تعالیٰ گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظہری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بِلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱)

این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاراند. (۱۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَرُونِي»: به من بنمایانید، مرا با خبر کنید. «مِنْ دُونِهِ»: غیر از او، جز او.

تفسیر:

ای مردم! همه چیزهایی را که شما می بینید و مشاهده می کنید همه مخلوقات خدا می باشند، اکنون ای کافران! «مَا ذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» نشان دهید که معبدان ادعا شده شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش الله متعال همسویه و برابر باشد، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ و شما به عبادت آنها می پردازید.

به راستی که کافران در گمراهی و بیخردی به سر می برند چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می شنود و نه می بیند و نه سودی دارد و نه زیانی می رساند. آنان از حق و راهیابی دوراند. «بِلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکاراند» زیرا هدایت را رها کردند و در مسیر گمراهی روان شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 19) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم و صایا و اندرزهای لقمان حکیم به پسرش، آغاز می‌باید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند، زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است. (۱۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْحِكْمَةُ»: نبوّت خرمندی. حکمت، وارد بودن و به راه درست رسیدن و رفتن در قول و عمل، و اتقان یعنی شناخت از روی یقین در امور است. به عبارت دیگر، حکمت مجموعه فضائلی است که دارنده آن در پرتو آن هر کاری را در جای خود انجام می دهد و هر سخنی را در موقع مناسب اداء می کند. (تفسیر نور - دکتور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«الْحِكْمَةُ» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود.

حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام میدهد. (لسان العرب ماده‌ی «حكم» «وَلَقَدْ آتَيْنَا لِقَمَانَ الْحِكْمَةَ» «وَ بِهِ رَاسْتِيْ ما بِهِ لِقَمَانَ حِكْمَتَ بَخْشِيدِيْمَ» طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: «حِكْمَت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق. خداوند متعال برای بندۀ صالح و توبه‌گارش لقمان دانش دینی، استحکام رأی حقانیت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهیز از گناهان شکر گزارش باشد.

امام مجاهد فرموده است: حِكْمَت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).

ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مفسیر تفسیر: «أَنوار التنزيل و أسرار التأويل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» می‌نویسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ایوب عليه السلام یا پسر خاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدته طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داؤد عليه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر. همچنان در حدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، پس منت عطای حِكْمَت را بر او نهاد!

و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درستگویی و سخنان صواب.

«أَنْ أُشْكُرْ لِلّهِ» به او گفتیم: در مقابل نعمت‌ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حِكْمَت اختصاص داده و آن را بر زبان قرار داده است.

«وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ» و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی بر می‌گردد، زیرا پروردگار سبحان از جهانیان بی نیاز است، طاعت مطیعان به وی فایده‌ای نمی‌رساند و معصیت گنهکاران ضرری را متوجه اش نمی‌سازد.

«وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ عَنِيْ حَمِيدٌ» و هر کس کفران ورزد، یعنی کسی که با انکار از نعمت‌ها به ولی نعمت کفر ورزد، حق تعالی به عبادتش نیازی ندارد.

همه ستایش‌های نیکو و سپاسگزاری‌ها در همه احوال مخصوص او تعالی است، او از کافران بی نیاز است «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از شکرگزاری وی و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هر چند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

لقمان حکیم:

طبق روایت «وَهْبُ بْنُ مَنْبِه» لقمان حکیم خواهر زاده ایوب عليه السلام، بود و مقاتل می‌فرماید که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسیر بیضاوی وغیره آمده است که عمر طولانی یافت تا اینکه زمان حضرت داؤد را در یافت، و این امر که لقمان حکیم، زمان حضرت داؤد را در یافته است در تعداد زیادی از روایت تذکر رفته است.

و در تفسیر الدرالمنثور از حضرت ابن عباس چنین روایات است که لقمان غلامی حبشه بود که حرفه و شغل نجاری اختیار کرده بود. (آخرجه ابن ابی شیبہ واحمد فی الزهد وابن

جریر و ابن المنذر و غيره

و از حضرت جابر بن عبد الله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشي کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشي با لب های بزرگ و ترکیده پا بود.
(تفسیر ابن کثیر)

در روایاتی آمد است که یک نفر حبشي سیاه رنگ برای دریافت موضوع حامی بر پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصه نخور؛ زیرا که از سیاه رنگان سه بزرگ به گونه ای هستند که از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشي، و مهجم غلامی که حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود و حضرت لقمان علیه السلام. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع، عثمانی دیوبندی).

نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، اما آیات متعددی صفات و مواضع حضرت لقمان را بیان و بدان اشاره فرموده است.

همچنان در قرآن عظیم الشأن سوره مستقلی بنام لقمان می باشد. مهمترین موضوع درباره این شخصیت این است که آیا او پیامبر بوده یا نه. در این خصوص، طوریکه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اکثریت روایات موجود نبوت وی را نفی کرده و او را عبد صالح الله تعالی معرفی داشته اند.

طوریکه در آیات (12 الی 19) سوره لقمان بیان شده که خداوند چگونه به او حکمت بخشیده سپس توضیح می دهد که لقمان در امر عقیده و ایمان و روش استوار و مقبول در زندگی به چه چیز هایی پرسش را پند می دهد.

به راستی لقمان کیست؟ داستان زندگی اش چگونه است؟
شماپل حضرت لقمان:

باید گفت در روایات داستانی آمده است که؛ در قلب قاره‌ی آفریقا طفلي به دنيا آمد که او را لقمان نام نهادند. اين طفل در همانجا بزرگ شد.

حضرت لقمان؛ قدکوتاه داشت، سیاه پوست، دارای بینی پهن، لب های درشت و موی پیچیده و ژولیده. هر روز صبح به میان جنگل های پر از درخت آفریقا که دارای درختانی بلند بود، میرفت و از کوه های بلند و صعب العبور بالا میرفت. همیشه در حرکت و جنب و جوش بود، به طوری که ساق پاهایش درشت و استخوان هایش محکم شده بودند.

او انسان بود در جسم محکم و استوار و نیرومند بود و در مقابله با حیوانات درنده سریع و با جرأت بود و بلاfacله آنها را از پای در می آورد. (برای تفصیل موضوع مراجعته شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی عقرب 1394 شمسی، 1436 هجری).

لقمان حکیم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حکیم، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود: ابن کثیر میفرماید: جمهور سلف اتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از عکرمه نبی بودن او نقل شده است، ولی سندش ضعیف است و امام بغوي فرموده است: مورد اتفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود. (مظہری)

ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتادة در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حق تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوت می خواهی یا حکمت، او حکمت را

اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که او به اختیار پیامبر داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نیز حضرت قتادة منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید: که تو چرا حکمت را بر نبوت ترجیح دادی؟ وقتی بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوت پست بسیار حساسی بود که اگر بدون اختیار به من داده میشد، حق تعالی آن را از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را اداء کنم، واگر من به اختیار خود آن را میخواستم، مسئولیت اش به عهده‌ی من گذاشته میشد. (تفسیر ابن کثیر).

پس وقتی عدم نبوت حضرت لمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که «ان اشکر» میتواند به صورت الهام باشد که اولیا الله بدان مقام نایل میگردند. (تفسیر معارف القرآن: مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور نبوت و حکمت: لقمان شب و روز در فکر بود. در هنگام گردشش در مورد طبیعت و جهان هستی، آمدن شب و روز با دیدن حیوانات و پرندگان و به طورکلی در همه چیز می‌اندیشید و با دیده‌ی تأمل و تفکر به همه چیز نگاه می‌کرد.

روزی از روزها هنگامی که لقمان طبق عادت همیشگی‌اش در میان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگی شدیدی کرد که تمام وجودش را گرفته بود. زیر سایه‌ی درختی نشست تا خستگی از تنفس دور شده و نیرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگی او را رها نمی‌ساخت و خواب بر او چیره شد. چشم‌هایش را بست و در کمال آرامش به خواب عمیقی فرو رفت.

در خواب ملایکه‌ای از جانب خدا برآو نازل شد و به او مژده داد که خداوند او را برگزیده است و او را میان انتخاب نبوت و حکمت مختار ساخته است. او نیز از ترس این که مبادا نتواند مسئولیت و مشکلات نبوت را تحمل کند، حکمت را انتخاب کرد.

پس از آن از خواب بیدار شد و چشمانش را گشود. وقتی به اطرافش نگاه کرد، تمام چیز‌هایی را که می‌دید همان‌هایی بودند که قبلاً دیده بود، ولی بینش او نسبت به آنها تغییر کرده بود و طور دیگری در مورد آن‌ها اندیشه می‌کرد. احساس کرد که قلب و جانش در وجودش پاک شده و مشغول تسبیح خداوند می‌باشند و از افق‌های مادی و دنیوی گذشته‌اند. دنیا را زیباتر میدید و احساس زیبایی می‌کرد و در خود احساس بزرگی و عظمت می‌نمود.

پس سجده‌ی شکر گذاشت و بر زمین افتاد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمد یانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

بنگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان:

لقمان به دست عده‌ای راه زن و برده فروش اسیر شد و او را به بازار برده فروشان برداشت و او را فروختند و به این ترتیب لقمان به برده‌ای اسیر تبدیل شد که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود نداشت. این اولین تجربه‌ی انسانی بود که او در زندگی با آن برخورد کرد و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنایی سپیده دم تاریکی ها را می‌زدود و سیاهی را در نور دید. همین دانش و حکمت او بود که موجب آزادی و رهایی او از

قید بر دگی و بندگی شد و به مدارج بالا و مناصب والای اجتماعی نایل آمد.
ابن کثیر می‌گوید: «لقمان برده حبشه نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنفس بیرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بیرون آورد. مدته گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و جگر آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو جگر و زبان آن را بیرون آورده و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بیرون آورده، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشته، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست».

در این هنگام مالکش با حیرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاری که انجام داده از او پرسید: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترین و هم شیرین‌ترین و خوشمزه ترین اعضای بدن می‌باشند؟

گذشته از امتحانی که آقایش می‌خواسته از او به عمل آورد یا غیر آن، مهم حکمت و دانش لقمان در پاسخی است که به او داده و نکاتی که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزی است برای آیندگان. پاسخ لقمان این گونه بود:

سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گوارانترین و پاکترین چیزها می‌باشند و هرگاه پلید و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارانترین و تلخ ترین چیزها می‌باشند. از این پس جایگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغییر پیدا کرد و دیگر همچون بردهای اسیر با او رفتار نمی‌کرد. سپس لقمان بر این وضع ماند، تا این که خداوند امکان رهایی و آزادی او را از بر دگی فراهم ساخت.

تفسرین مینویسند که: در یکی از روز ها حضرت لقمان در مجلسی بزرگی برای مردم حکمت بیان می‌کرد، شخصی آمد واز او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفندی می‌چراندی؟ لقمان حکیم، فرمود بله، من همانم اوپرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تورا بزرگ می‌دانند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راه های دور می‌آیند؟ لقمان حکیم، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می‌دهم: یکی این که همیشه راست می‌گویم و دوم اینکه از گفتار بیهوده اجتناب می‌ورزم. و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها اختیار کنی تو را بدن درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

- 1- دیده به پایین دوختن، 2- کنترول کردن زبان، 3- قناعت بر رزق حلال، 4- حفظ شرمگاه،
- 5- استوار ماندان بر راستگویی، 6- وفا به عهد، 7- اکرام میهمانان، 8- مراعات همسایه،
- 9- ترک کردار و گفتار بیهوده. (تفسیر ابن کثیر، اخذ شده از تفسیر معارف القرآن تألیف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور).

قاضی در میان بنی اسرائیل:

آوازه‌ی لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان‌ها افتاد. بزرگان سخنان اورا نقل می‌کردند و دریافتمن را حل مشکلات از سخنان او بهره می‌جستند. با گذشت روزگار لقمان

در همه جا و نزد همهی مردم مشهور شد تا اینکه در زمان حضرت داود - سلام و درود خدا بر او باد - در این میان بنی اسرائیل به عنوان قاضی انتخاب شد. با استفاده از عقل سليمش و صفاتی باطنی اش و دانش و حکمتی که داشت، در رفع منازعات و اختلافات میان مردم میکوشید و سخنان او مورد پذیرش همهی طرف های دیگر بود و به این ترتیب جایگاه و احترام او نزد همگان بیش از پیش ارتقا یافت. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَإِذْ قَالَ لِقَمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرِكَ أَظْلَمُ عَظِيمٌ (۱۳)

به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به پسر خویش گفت در حالیکه او را موعظه میکرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳)

«يَعِظُهُ»: او را اندرز می دهد، نصیحت میکند. لقمان فرزندش را با نصائح و اندرز هایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: که ای پسرم! عاقل باش و هیچ کس و هیچ کس و هیچ کس را اعم از اینکه انسان باشد یا بت، شریک الله تعالیٰ قرار مده. و برای پسر خویش گفت که: شرک از بزرگ ترین گناهان، بدترین خطاهای زشت ترین اعمال ناپسند است. زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هر کس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله ترین انسان است و از همه کس از منطق و عقل و حکمت دورتر است، باید گفت که الله تعالیٰ به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

اولین وصیت لقمان به فرزندش:

ما بر این اصل معتقدیم که توحید خالص پیام های حیات بخش آسمانی است، و همان فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، و در دعوت همهی پیامبران، اصلی بوده که مردم را بدان فرا می خوانندن، و هر چیزی که بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غیر خدا، یا نسبت دادن فرزند به خدا، یا اعتقاد به حلول او در یکی از موجودات، شرک و انحرافی است که تمام پیامبران از آن بیزاری جسته اند.

اولین وصیت حضرت لقمان به فرزندش همین بود که؛ تنها خدای یگانه را پرستش کند و کسی را شریک او نگردداند؛ چون شرک ظلمی بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ی بین فرزند و پدر و مادرش آگاه می سازد. او به پرسش یادآور می شود، که اگر پدر یا مادر مشرک باشد یا هر دوی آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا و ادار کنند، نباید از آنها پیروی کند و باید از خداوند پیروی کند، چرا که سرانجام و بازگشت به سوی اوست.

وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَا بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهُنَّ عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَةُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدِيَكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴)

و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالای ضعف به او حامله شد. و جدا کردن او از شیر در طی دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش که بازگشت (همه) به سوی من است. (۱۴)

تفسیر:

الله تعالیٰ به انسان امر فرموده است که به پدر و مادر خویش نیکی و احسان کن و این احسان و نیکی را بر او واجب گردانیده است.

«حَمَلْتُهُ أُمُّهُ وَهُنَا عَلَىٰ وَهُنِّي» زیرا مادرش با ناتوانی **مضاعفی** که از اثر مشقت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدت بارداری و شیر خوارگی اش را با زحمت سپری می‌کند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 36 سوره النساء) میفرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا» یعنی: «وَ خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.»

و باز هم میفرماید «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَنَ بِوَلْدَيْهِ إِحْسَنًا حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتُهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَثُونَ شَهْرًا» (الأحقاف: 15) یعنی: «وَ انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش باتحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج اورا به دنیا آورد وباربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است.»

وصایائی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت».

همین گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

همچنان در حدیثی دیگری آمده است: «من سرّهُ أَن يَمَدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ (أَيُّ يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ) وَيَزَادُ فِي رِزْقِهِ؛ فَلَيْبَرُّ وَالدِّيْهِ، وَلِيَصُلُّ رَحْمَهِ» [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

هکذا پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قيل: من يا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هردو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی که پدر و مادرش، هر دو یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

داستیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش او زحمت و سختی بسیاری را تحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی‌تواند حتی جزءی از زحمات آنها را جبران کند.

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها درشدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (عله أن يكون لطفة واحدة (يعني طلاقة واحدة من آلام الولادة) يعني: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أرضی والدیه فقد أرضی الله، ومن أسطخ والدیه فقد أسطخ الله» {بخاری در «الأدب المفرد»} یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود کرده است.».

سر پرستی و محافظت از والدین :

شخصی مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه ای آنها بر عهده او میباشد. به آنها غذا بدهد ولباس بپوشاند، تا ز رضای خداوند بهرهمند گردد. اگر فرزند صاحب دارایی باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم میخواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: (أنت و مالك لأبيك) یعنی: «تو و مالت از آن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نیکی با والدین :

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، أسماء دختر ابو بکر(رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او(در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (نعم، صلی أُمّك) [مسلم] یعنی: «آری، با او پیوند نگه دار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقار مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش بر گردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هر کدام یک یک از وجودت خارج شود از دین خود دست بر نمی دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر نخواستی نخور. خداوند عزو جل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ» [لقمان: 15] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی به آنان معاشرت کن.».

احترام با احساسات والدین :

شخصی مسلمان از هر کاری که موجب بی احترامی به والدینش گردد، دوری میکند حتی اگر چیز جزئی و ناچیزی باشد، مثلاً گفتن کلمه‌ی «اف= وای بر شما». خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَتَهَرَّهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» [آل‌السراء: 23] یعنی: «آنها [حتی] او ف مگو و به آنان پر خاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.» والدین خویش به أسماء شان صدا نکنید:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می زند، میگوید: پدر! یا مادر! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. ابو هریره رضی الله عنہ دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابو هریره رضی الله عنہ گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»] پیش از والدین باید ننشینید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید:

از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و ...

لازم است که در حضور آن ها ادب را مراعات نموده و در برابر شان فروتن باشد. خداوند تعالی میفرماید: «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الْذَّلِّ مِنْ أَلْرَحْمَةٍ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمْهُمَا كَمَا رَبِّيَانِي صَغِيرًا» (الإسراء: 24) یعنی: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.».

به خاتم و اولاد های خویش نسبت به آنان برتری ندهید:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از سه نفری که در بیابان سفری داشتند؛ برای ما حکایت میفرماید که برای سپری کردن شب وارد غاری شدند. وقتی وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ی بزرگی از کوه سرازیر گردیده و آستانه‌ی غار بسته شد. هر چقدر سعی کردند تا تخته سنگ را جابجا نمایند نتوانستند.

طمئن شدند که در همانجا هلاک خواهند شد. اندیشه نمودند تا هر کدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد که به برکت اعمال نیکش، آنان را نجات دهد.

یکی از آنان گفت: بار خدایا من پدر و مادری داشتم که پیرو فرتوت بودند و قبل از ایشان هیچیک از اعضای خانواده، و خدمتگاران را سیرآب نمیکردم، روزی در جستجوی درخت دور رفتم و زمانی بازگشتم که آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شیرشان را دوشیدم، چون دیدم که آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بیدار کنم و یا یکی از اعضای خانواده و خدمت گزارانم را شیر بنوشانم، من همچنان صبر کردم که آنها بیدار شوند، و قدر هم در دستم بود تا لحظه‌ای که صبح دمید، در حالیکه کودکانم در پیش پایم از گرسنگی جزع و فزع میکردند. پس آنها از خواب بیدار شده و سهم شیر خود را نوشیدند. خدایا اگر این کار را برایت کردم ما را از این مشکل نجات ده.

سپس هر کدام اعمال نیک خود را بیان داشته و دعا کردن و صخره از دم غار به کنار رفت و آنها به فضل این فرزند نیکوکار و رفتار نیکویی که دوستاش داشته‌اند از غار بیرون آمدند و نجات یافتند.» [متفق علیه]

به این ترتیب شخصی مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم می‌شمارد، و با این شیوه‌ی رفتار به مثال و نمونه برای زن و فرزندانش در نیکی در حق والدین تبدیل می‌گردد. تالینکه وقتی او و همسرش هر دو پیر شدند، فرزندانشان با آنان نیکو رفتار کنند همچنان که پدر اشان با والدینش نیک رفتار نموده است. روایت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (بروا آباءکم تبرکم أبااؤکم) [طبرانی] یعنی: «با والدینتان نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند.».

دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ :

شخصی مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا می‌کند. در قرآن کریم درباره‌ی حضرت نوح -علیه السلام- بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ أَغْفِرْ لِي وَلِوْلَدِيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.».

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: (إِذَا ماتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةَ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يَنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ لَدْ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ) [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او

قطع میشود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که از آن سود برندیافرزند صالحی که برای او دعا کند.».

شخصی مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدھی و نذر هایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن می خواند و پاداش آن را به آنان هدیه می‌کند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گزارد.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِهِمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

و هرگاه آنها سعی ورزیدند که تو را ودارند به این که چیزی را با من شریک قرار دهی که به آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن، و در دنیا با آنان به خوبی رفتار کن. و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگشته است، باز باز گشتن باش سوی من است، پس شما را از آنچه میکردید آگاه می‌سازم.(۱۵).

أنواع اطاعات در اسلام:

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام قرآن عظیم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بی قید و شرط: اطاعت مطلق و بی قید و شرط همانا اطاعت از الله تعالى، پیامبر صلی الله علیه وسلم و اولی الامر. است طوریکه میفرماید: «أطِيعُوا اللهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، 59).

دوم: عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و.... است طوریکه پروردگار با عظمت ما (دسویره حزاب، آیه 1) میفرماید: «وَ لَا تُطِعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ»، و یا طوریکه میفرماید «لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا» (انسان، 24)، و یا «لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (ص، 26).

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد. طوریکه یاد آور شدیم که شخصی مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش میباشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند و ادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود. حق الله، بر هر حق از جمله حق والدین، نیر مقدم است.

عدم اطاعت از والدین در شرع:

طوریکه در آیه 15 این سوره مبارکه خواندیم: ای انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند که به الله تعالی کافر شوی و به او چیزی را شریک آوری، یا تو را به گناه مأمور داشتند از این امر شان اطاعت مکن؛ زیرا اطاعت والدین در امور مشروع لازم است و فرمان پذیری مخلوق درکاری که نافرمانی آفریدگار باشد لزومی ندارد. ولی نباید فراموش کنی که: نافرمانی در این زمینه تو را به بی ادبی در برابر شان و ندارد، بلکه با آنان باید صحبت نیکو و مهربانی داشته باشی.

طوریکه یاد آور شدیم در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم و واجبی نیست، ولی زندگی عادی را باید با آنان حفظ کرد.

«وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» بلکه با آنان صحبت نیکو و مهربانی داشته باش، هر چند

که کافر هم باشد-چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی‌شود. باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتی با والدین مشرک).

شیخ محمد علی صابوونی در تفسیر صفوة التفاسیر می‌نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «إِنَّ الظُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، خدای متعال می‌گوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بُنْيَ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (۱۶)

تفسیر:

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» بی‌گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان و باطن امور آگاه است. علم وی به هر امر نهانی‌ای میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَا بُنْيَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)

فرزندم نماز را برقا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم است. (۱۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامه نماز به کامل‌ترین وجه اش به گونه‌ای که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است. لقمان، پس از تبیین و تفهم عقیده بیکتاپرستی و چگونگی معاد، به پرسش و باز داشتن او از شرک و سرگردانی، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش می‌کند و می‌آموزد و می‌گوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگی را روشنی می‌بخشد، پس اولین دستورشان، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهای زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگی ها پاک نماید. (سوره شمس آیات

متبرکه 9 الی 10).

به تمام صراحت ملاحظه میشود که یکی از وظایف و مسولیت والدین نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زیرا پاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم.

در آیه مبارکه در یافته که وجوب امر به معروف و نهی از منکر واقمه نماز، تنها مخصوص دین مقدس اسلام نیست. بلکه قبل از اسلام نیز، لقمان فرزند خویش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش کردن به نماز یگانه راه و طریقه مطمین است که میتوانیم فرزندان خویش مؤمن والله پرست واقعی و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم.

همچنان در این آیه متبرکه حضرت لقمان فرزند خویش را مأمور به انجام «وَ أُمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهِ عَنِ الْمُنْكَر» ساخت که امر به معروف کند؛ یعنی مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بیاور یعنی مردم را به هر خیر و راهیابی که نقل و عقل به شایستگی آن دلالت دارد فرا خواند.

طوریکه ملاحظه میشود در قرآن عظیم الشأن؛ امر به معروف، همیشه و قبل از نهی از منکر آمده است. «وَ أُمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهِ عَنِ الْمُنْكَر» و این فورمل علمی مارا به یک منطق میرساند که: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می گردد. برای یک مؤمن مسلمان کافی نیست که خودش در مسیر حق قرار داشته باشد، بلکه لازم است که؛ دیگران را نیز به مسیر حق دعوت بدارد.

در ضمن قابل یاد آوری است: کسی که میخواهد در جامعه امر و نهی کند و قهرآ با هوس های مردم درگیر شود، باید به وسیله‌ی نماز خود سازی و خود را از ایمان سیراب کند. همچنان لقمان به فرزند خویش توصیه فرمود که نهی از منکر نماید؛ یعنی آنان را از اموری که شرایع با حکمت الهی و فطرت راستین نهی کرده باز دارد.

ولی توصیه‌اش کرد تا با مهربانی و نرمی و با حکمت و ملایمت این کار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید، آزار و اذیت مردم را تحمل داشته باشد؛ زیرا روش انبیا و پیامبران همچنین است.

واقعیت هم همین است که در تبلیغ دین و اجرای فرضیه امر به معروف و نهی از منکر، باید انسان و مبلغ صبر، حوصله و سعهی صدر داشته باشیم. «وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَبَّكَ» نهی از منکر، با تلخی‌ها و ضرارهای شیطانی و ابلیسی گناهکاران همراه است، مبادا انسان روزی به خستگی مواجه شود و از رسالت تبلیغاتی خویش عقب نشینی کند.

ما در توصیه‌های لقمان حکیم، این حقیقت را دریافتیم که: او می‌فهمد که در این راه و در این مبارزه فرزنش به سختی‌ها مواجه می‌شود، بنابر همین در آیت است که به فرزند خویش فرمان صبر میدهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز صادر نمی‌کند. بناءً باید گفت که: امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان میرسد ارزش دارد.

ابن عباس(رض) گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملایمات از حقیقت ایمان سرچشم میگیرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسیر کبیر ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

(پسرم!) و با تکبر از مردم روی مگردان و در زمین خرامان راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغوروی را دوست ندارد. (۱۸)

تفسیر:

«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صرع وجهه: مال الى احد الشقين» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یکبار در قرآن آمده است.

«تُصَعِّرْ»: نوعی از مریضی است که معمولاً شتر به آن اغشته می شود و بر آثر آن گردنش کج می شود.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: تو بر اساس تکبّر مثل شتر مریض، گردن خودت را با مردم کج نکن. روی خویش را با تکبّر و به گونه توهین آمیز از مردم مگردان، بلکه با ایشان با پیشانی باز برخورد و پیش امد کن، با مردم تبسّم نما و آغوشت را برای بندگان الله تعالی باز نگهدار. و حتی اگر کمترترین کس با تو سخن میگوید، به او هم گوش فراده تا سخن‌ش را به آخر برساند.

باید با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشروی رفتار کنیم. امام قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحفیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن عباس(رض) نیز چنین است. (تفسیر قرطبی ۷۰/۱۴)
«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» در روی زمین با تکبّر، خرامان فخر فروشی و نخوت راه مرو یعنی: خود بینانه، فخر مابانه و گردن کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می شود.

قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: و در زمین با تکبّر و سرمستی راه نروید، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه ها نخواهی رسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» «اسراء، ۳۷.»
 بصورت کل؛ تکبّر منوع است، حتی در راه رفتن. باید گفت که: تواضع و فروتنی در برابر تمام انسان ها لازم است؛ اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم و لازمتر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه های برجسته ای اهل ایمان است. «أَذْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره مائدہ ۵۴)

هدف، نهی از تکبر و گردن کشی است. زیرا خداوند سبحان کسی را که در دلش متکبّر باشد، به زبانش فخر فروشی کند، خود را بزرگ بیند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلکه اشخاص فروتنی را دوست می دارد که با بندگانش پیش آمد نیکو دارند.

در حدیث شریف به روایت صحاح ششگانه از ابن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لا ينظر الله إليه يوم القيمة». «هر کس جامه اش را از روی خود بینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، الله تعالى در روز قیامت به سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمیکند».

«لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بیگمان خداوند هیچ مختار فخوری را دوست نمیدارد» «اختیال»: تکبر و خود بر تربیتی است.

«فَخُور»: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیروی که دارد، فخر میفروشد.

البته سخن گفتن از نعمت‌های الله تعالى بر خود، از باب فخر فروشی نیست زیرا خداوند متعال میفرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثَ (۱۱)» [الضحى: ۱۱] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگویی».

وَاقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)
 (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، و صدایت را آهسته بدار، همانا بدترین آوازها، آواز خران است. (۱۹)

تفسیر:

یعنی زمانی که راه می‌رفتی تواضع داشته باش و با تکبر و خود پسندی راه مرو، رفتارات نه کند باشد و نه شتاب زده.

دین مقدس اسلام، دین جامعی است و حتی برای راه رفتن هم دستایر و احکامی خاصی خود را دارد. میانه روی، دوری از افراط و تقریط، و متناسب در راه رفتن، سفارش قرآن عظیم الشأن است. شخصی مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلکه در همهی کارها میانه روی را باید مراعات کند.

لقمان حکیم به فرزند خویش در جمله نصایح میفرماید: «أَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» وقتی سخن میزني صدایت را پایین بباور؛ زیرا این از حسن ادب و کمال عقل است.

به صدای بلند با مردم سخن مگویی که صدای بلند ناپسند است و برازندهی انسان عاقل نیست. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» به یقین که نارساترین، بدترین و ناپسندترین آوازها آواز خر است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه خر می‌باشد و عملی ناپسند و رشت را انجام داده است.

قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغها می‌باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام:

دریکی از روزها پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش فرمود: «إِيَاكُمْ وَالجِلْوَسَ عَلَى الطِّرَقَاتِ» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلی الله علیه وسلم: «فإِذَا أَبِيْتُ إِلَى الْمَجَالِسِ؛ فَأَعْطُوْا الْطَّرِيقَ حَقَّهَا». قالوا: وما حق الطريق؟ قال صلی الله علیه وسلم: «غَضِ البَصَرُ، وَكَفُ الْأَذْيَ، وَرَدَ السَّلَامُ، وَأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ» [متفق عليه] یعنی: «از نشستن در راهها بپرهیزید. گفتد: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما چاره‌ی از این نشستن‌های مان نداریم که در آن صحبت می‌کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزیر از نشستن شده‌اید، حق راه را بدھید. گفتند: حق راه چیست، رسول الله (ص) فرمود: حق راه این است که نگاه چشمان از زنانی گرفته شود که از مسیر نشست آنها عبور می‌کند، و باید از آزار و اذیت قولی و عمالی راه گذران خود داری کنند و پاسخ سلام کسانی را بدھند که به آنها سلام می‌کنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منکر از آنها نهی نمایند.

مطالعه گنندگان گرامی محدثین می‌نویسند: عمر(رض) شخصی را دید که مردھوار راه می‌رود و به بی حالی و بی رمقی تظاهر می‌کند، گویی میخواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علينا اماتک الله». «بین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند».

همچنین نقل است که: عمر(رض) شخصی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان میدهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام ليس بمریض». «سرت

را بردار زیرالسلام مریض نیست». یعنی: با نشاط، نیرومند، سرحال و سرزنه باش. در سنت ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون راه میرفتند، به شتاب راه میرفتند. پس معنای «وَأَقْصِدِ فِي مَشِّيَّكَ» [لقمان: 19] این است: در راه رفتن خرامان و متکبر مباش.

چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش: مطالعه کنندگان گرامی!

لقمان را گفتند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان: هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.

- لقمان، در خطاب به پسرش گفت: ای پسرم! دنیا بحری عمیق است و بسیاری از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقوای الله را کشته آن بحر بگردان که درون کشته، ایمان و بادبانش توکل بر الله متعال باشد. آن گاه امید است، نجات یابی. در غیر این صورت تو را رستگار نمی بینم.

- بصورت کل باید بعرض برسانم که: خلاصه ای از وصایای لقمان، جامع بین فضائل دین و آخرت و مکارم اخلاق در دنیا، شامل نه امر و سه نهی و هفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نیکی با پدر و مادر، شکر و سپاسگزاری از الله متعال واز پدر و مادر، همنشینی و معاشرت پسندیده در دنیا با پدر و مادر، پیروی از راه مبارک پیامبران و شایستگان، ادای نماز، دستور به نیکی، بازداشت از بدی، اعتدال و میانه روی در راه رفتن، کاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهی عبارتند از: دوری از شرک، تحیر نکردن مردم و روی نگردانیدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متکبرانه و افتخار آمیز.

هفت تعلیل و یا اسباب تعلیل عبارتند از:

- 1 ...وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ... (آیه: 12)،

- 2 ...إِنَّ الشَّرَكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ. (آیه: 13)،

- 3 ...إِلَى الْمَصِيرِ... بِمَا كَنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (آیات: 14 و 15)،

- 4 ...إِنَّ اللَّهَ لطِيفٌ خَبِيرٌ (آیه: 16)،

- 5 ...إِنْ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأَمْرِ. (آیه: 17)،

- 6 ...إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (آیه: 18)،

- 7 ...إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتَ لِصَوْتِ الْحَمِيرِ (آیه: 19).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (20 الی 24) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسیپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.

ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ وَمَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰)

ایا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهاي خود را (چه نعمت هاي ظاهر و چه نعمت هاي باطن) بر شما گسترشده و فروزان ساخته است؟ولي بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره الله مجادله میکنند. (۲۰)

تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت‌های محسوس و معقول و نعمت‌هایی که آن را می‌دانید و یا آنهایی را که نمی‌دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲)

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» در بین انسان‌ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند؛ اما هیچ بیان و کتابی ادعا و سخن آنان را مستند نمی‌سازد و مورد تأیید قرار نمی‌دهد.

امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می‌باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نصر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند).

«مُبِين» یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی.

باید گفت که: جَدَالٌ مِنْطَقَى نیکوست، «وَ جَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جَدَال و گفتوگو کن) (۱۲۵ سوره نحل) ولی جَدَالی که بدون پشتونه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُو هُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ {۲۱}

هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کند؟!) (۲۱)

تفسیر:

برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالیٰ غفور و رحيم که همان راه «**ما أَنْزَلَ اللَّهُ**»

ب: راه شیطان. که زشتی کار و شرک آنان به پرورشگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوی آتش برا فروخته دوزخ فرا خواند که کافران را می‌سوزاند؟

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ {۲۲}

و هر کسی که روح خود را تسلیم الله کند در حالیکه نیکوکار باشد به دستگیر محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی الله است. (۲۲)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴).

احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند». این آیه حال کسی که امور خوبیش را به خداوندانمی‌سپرد، به حال شخصی تمثیل می‌کند که

میخواهد به کوهی بلند و سر به فلک کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می‌زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می‌رود تا به قله آن میرسد.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می‌زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نسب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی فرسوده و در نهایت پاره می‌شوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسليم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در ضمن قابل یاد آوری میدانم که: تسليم شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، باید با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكُ كُفُرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنْتَهِمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳)

و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوی ماست، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است آگاه است. (۲۳)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از محزون شدن به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است. طوریکه می‌فرماید: «وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفُرُهُ» ای پیامبر! برکسیکه به رسالت تو کفر ورزد و دعوت را تکذیب کند تأسف مخور و از عملکردش غمگین مباش؛ زیرا تو رسالت خویش را انجام دادی، امانت را ادا کردي و به نصیحت امّت پرداختی. ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم تسلى خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگین نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد آور می‌شود که: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند. ای پیامبر! تو در تبلیغ و موظه‌ی آنان کوتاهی نکردي که تونگران باشی.

«إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنْتَهِمْ بِمَا عَمِلُوا» نزد ما بر می‌گردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست. و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده‌اند، با خبر می‌کنیم. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خدا از حیله و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالیٰ به رازهای دل‌ها و خاطرات ضمیرها آگاه است و هیچ چیز نهانی از او مخفی نیست.

نُمْتَعِهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيقِ (۲۴)

ما کمی از متع دنیا را در اختیار آنان می‌گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می‌کنیم.

تفسیر:

باید بدانیم که در قیامت، انسان مطابق به اعمال که در دنیا انجام داده مورد موافذه قرار میگیرد و ارزش کارها را با توجه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار میدهد.

از جانب دیگر مباید فریب نعمت های کوتاه و موقت دنیوی را نه خوریم، باید بدانیم که این نعمت ها در برابر نعمت های اخروی اندک و ناچیز است.

این نعمت ها زوال پذیر بوده و با نعمت های همیشگی و جاویدانی قابل مقایسه نیست، نعمت های دینوی کمترین از کمترین ها میباشد. در ضمن با تمام صراحت ووضاحت باید گفت که رفاه مادی، نشانه‌ی سعادت انسان نمیگردد.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الی 32) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأْلَتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ {۲۵}

و اگر از ایشان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است گویند الله، بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی‌دانند. (۲۵)

تفسیر:

در طول تاریخ دیده شده که: انحراف مشرکان معمولاً برخاسته از جهل و ندانی آنان سر چشمهم گرفته است. طوریکه در آیه متذکره آمده است: «وَلَئِنْ سَأْلَتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ای پیامبر! اگر از مشرکین مکه پرسی که آفریدگار آسمانها و زمین کسیست؟ جواب خواهد داد که فقط خداوند یگانه است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر در مورد این آیه می نویسد: با چنین اقراری دلیل بر آنان اقامه شد؛ زیرا کسی که این موجودات را آفریده سزاوار آن است که به یگانگی عبادت شود. اکنون برای شان بگو: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاری است که از گفته های شما بر خودتان دلیلی اقامه کرد. آری! بیشتر کافران فکر نمیکنند که چه کسی در برابر نعمت ها مستحق عبادت است و چه کسی در برابر بخشش هایش با توحید و عبودیت سزاوار شکران است؛ از همین رو دیگر چیزها را به او تعالی شریک می اورند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» بلکه اکثر شان نمیدانند یعنی: نمینگرند و تدبیر نمیکنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیز هاست که سزاوار پرستش میباشد، نه غیر وی.

اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ {۲۶}

هر چه در آسمان و زمین است همه ملک، از الله است. در حقیقت الله همان ذات بینیاز و ستوده است. (۲۶)

تفسیر:

الله تعالی معبود بر حقی است که غیر او پروردگاری دیگری وجود ندارد. او تعالی از مخلوقاتش بی نیاز است؛ نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست تنها خداوند، خالق و مالک آفریده هاست، وتنها اوست که بینیاز و سزاوار ستایش است. ستایش نیکو و شکران فراوان مخصوص او تعالی است وحمد و ثنا دراول واخیر و در هر زمان و مکان و در همه احوال سزاوار اوست.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدْتُ
كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٧)

و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و ابحار (دوات گردد) و هفت بحر دیگر به آن کمک برساند سخنان الله به پایان نرسد، یقیناً الله غالب با حکمت است. (۲۷)

تفسیر:

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوریکه در (آیه ۱۰۹، سوره‌ی کهف) میخوانیم: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنَفَّدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم). امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمان‌ها و زمین را برای انسان‌ها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می‌شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتی‌ها پایان نمی‌پذیرند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۷۶).

ابن جوزی مینویسد: بخشی از کلام محفوظ است و تقدير آن چنین میباشد: آنگاه با این قلم‌ها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلم‌ها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی‌رسد و تمام نمی‌گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶). «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهی‌اش غالب است، هرکه با وی دشمنی کند خوارش میسازد، هر که با او دوستی ورزد عزیزش میدارد و در آفرینش و عملکرد، و حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیه 27:

833- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: اهل کتاب از رسول الله (در باره روح سؤال کردند. پس خدای پاک آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ فُلِّ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» و از تو درباره روح میپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شانی از [شئون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز اندکی به شما نداده‌ام» (اسراء: 85) را نازل کرد. یهود گفتند: تو گمان میکنی بهره ما از علم خیلی اندک است در حالیکه برای ما تورات نازل شده که سراسر حکمت است و کسی که به او حکمت داده شود صاحب خیر بی شمار است. «آیة وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» نازل شد. (طبری 28401 روایت کرده این مرسل است).

834- ابن اسحاق از عطاء بن یسار روایت کرده است: این کلام خدا «وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» در مکه نازل شده بود. چون پیامبر به مدینه هجرت کرد. دانشمندان یهود آمدند و گفتند: برای ماخبر رسیده است که تو میگویی، بهره شما از دانش بسیار اندک است. منظور تو ما هستیم یا قومت؟ پیامبر گفت: مردم همه شما هستید. دانشمندان یهود گفتند: خود به کتابت میخوانی که برای ما تورات عطا شده است که همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پیامبر گفت: معلوماتی که در تورات آمده است نسبت به علم الله بسیار اندک است. پس الله آیة «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل کرد(طبری 28150 مرسل است).

835- ابن ابوحاتم این حديث را با همین عبارت از سعید یا عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده است (ضعیف است، طبری 28148 از ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روایت کرده است در این اسناد راویی است که نامش ذکر نشده و ابن کثیر 3 / 557 نام این راوی را محمد بن ابو محمد گفته که مجھول است چنانچه در «میزان اعتدال» و «تقریب التهذیب» [2 / 130 ناشر دار الكتب العلمیه بیروت] آمده است. «فتح القدیر» (2054).

836- ابوشیخ در کتاب «عظمه» و ابن جریر از قتاده روایت کرده اند: مشرکان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزدیک به تمام شدن است. پس خدا آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ رَانِزَلَ كَرَد. (طبری 28147 از قتاده روایت کرده است.).

مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعْثَكُمْ إِلَّا كَنْفُسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

آفریدن شما و برانگیختن [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست. (۲۸)

تفسیر:

«خَلَقْتُمْ»: آفریدن شما در ابتداء جهان. **«بَعْثَكُمْ»:** زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهای جهان. **«كَنْفُسٌ وَاحِدَةٌ»:** آفرینش یک انسان و زنده گرداندن او، با آفرینش همه انسانها وزنده گرداندن ایشان هیچ تفاوتی ندارد، و اصلاً مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان» و «کوچک» و «بزرگ» در برابر قدرت بی انتهاء خدامعني ندارد. در علم و قدرت الهی، کمیت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد. ای انسانها! آفرینش و زنده کردن دوباره تان در نزد الله تعالى در آسانی و سهولت، فقط مانند آفرینش و برانگیختن یک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن هم فوراً می شود و لباس هستی به تن می کند.

صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه‌ی صاوی ۲۵۹/۳) **«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»** «بی‌گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی) مفسران در بیان شأن نزول آیه مبارکه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: الله تعالیٰ ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آنگاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو میگویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته میشویم؟ پس، الله تعالى این آیه را نازل فرمود.

(تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی).

أَلْمَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹)

آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است، هریک تا مدتی معین در حرکت است، و (آیا ندیدی که الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۲۹)

خواندنگان گرامی!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است.

همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگی صورت می‌گیرد.

پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه میفرماید: آیا نمی‌بینی و نمی‌دانی که خدای تو انا تاریکی شب را در روشنایی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره میکند و بنا به حکمتش به این می‌افزایید و از آن می‌کاهد؟

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» آفتاب را برای مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدار خود تا مدتی محدود معین و تغییرناپذیری و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟

«وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ حَبِيرٌ» حق تعالیٰ به کارهای نیک و بد انسان‌ها داناست، هیچ امر پنهانی از او پوشیده نیست و هیچ چیزی از وی غایب نمی‌ماند. واقعاً ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی تو انا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تو انانست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰)
اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است. (۳۰)

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیه 24 الی آیه 30) این سوره مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجله: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمعی، بصیر، خبیر، حق، علی، کبیر و در هر آیه به یکی از این صفت الهی اشاره‌ی بعمل آمده است، بطور مثال: در آیه 25، خالقیت خداوند متعال مطرح شده، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...»، در آیه 27، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» و در آیه 28، «مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعْثَكُمْ» قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معاد (بازگشت) انسان بیان گردیده است.

مرحوم عبدالرؤوف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این» او صافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالیٰ همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به جای او می‌پرستند، باطل است» این معبدوهای باطل شیطان و دیگر معبدانی از بتان یا غیر آنها بیند که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربویت و سلطه مطلقش، صاحب کریما و بزرگی می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن)

تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حق است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

أَلْمَ تَرَ أَنَّ الْفُلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيْكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَارٍ شَكُورٍ (۳۱)

آیا نمی‌بینی که چگونه کشته بدریا به لطف و احسان الله سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را نشان دهد؟! یقیناً در این (کار) دلایل (وحدانیت الله) است برای هر صبر کننده شکر گزار. (۳۱)

تفسیر:

کلمات «صبار» و «شکور» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می‌دهد. ابن کثیر گفته است: الله تعالى خبر میدهد که همین بحر را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی را قرار نمیداد، کشتی حرکت نمیکرد. (مختصر ۳۹/۳).

وَإِذَا عَشَيْهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحُدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)

و هنگامی که موجی همچو سایه بان آنها را فراگیرد، الله را خالصانه میخوانند و عبادت را خاص او میدانند، اما وقتی آنان را به سوی خشکه نجات دهد پس برخی از ایشان میانه رو هستند، و آیات ما را هیچکس جز پیمانشکنان کفران کننده انکار نمی‌کنند. (۳۲)

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: زمانیکه کافران به کشتی ها سوار میشوند و موج ها مانند ابر یا کوهی ارتفاع مییابد و ناشکیبایی و ترس از هلاکت بر آنان چیره میشود به الله متعال پناه میبرند و دربرابر اش خالصانه دعا می‌کنند. اما آنگاه که تو سط کشتی باسلامتی و آرامش به خشکی میرسند برخی در عبادت خود میانه رو اند؛ یعنی به گونه کامل شکر الله را ادا نمی‌کنند و مؤمن موحد و تقصیر کار اند، ولی برخی دیگر به نعمت های او تعالی کفر می‌ورزند و در عبادت اش شریک می‌آورند.

آری! تنها خیانتکاران بدکار به آیات و دین خدا کفر می‌ورزند؛ آنایکه عقدها و پیمانها را شکستند و عده‌ها را خلاف کردن، از نعمت‌ها انکار ورزیدند و احسان الهی را فراموش نمودند. تفسیر المیسر).

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسائل و اسباب مادی همچون پرده‌ای روی فطرت را می‌پوشاند و بروز حوادث و خطرها، این پرده را کنار می‌زند. در بسیاری از موارد رفاه مادی، عامل غفلت است، ولی خطرها و تنگناها، عامل توجه، تضرع، خلوص و غرورزدایی قطع امید از اسباب عادی، یکی از راههای رسیدن به اخلاص است. در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی ها و ناسپاسی ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می‌کشانند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاحْشُوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالَّذِي عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مُؤْلُودٌ هُوَ جَازِ عَنْ وَالِّدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرِّنُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرِّنَكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳)

ای مردم! از پروردگار تان بترسید، و (نیز) از روزی بترسید که هیچ پدریچیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزنش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفرید، و مبادا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغورو کند. (۳۳)

تفسیر:

ای مردم! با انجام اوامر و پرهیز از نواهی از پروردگار خویش باید بترسیم و از دشواری روزی آشکار، یعنی قیامت هراس داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی باید بپرهیزیم. بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی نیاز نمی‌کند و چیزی را از او دفع نمی‌کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلًا آن را انجام داده است. (تفسیر طبری ۵۵/۲۱)

باید گفت که خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «اَنْقُوا - اَخْشُوا - فَلَا تَعْرَّثُكُمْ - لَا يَعْرَثُكُمْ» در قیامت، هر کس گرفتار عمل خویش است و عهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می‌کند، دنیا و شیطان فریبند است.

حسب و نسب، در قیامت کار ای ندارد. «لا يَجْزِي وَالَّذُ - وَ لَا مَوْلُودٌ» (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی‌رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجه و اهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را در راه خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ» (آیه 88 سوره شعراء) (روزی که مال و فرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صمیمی کفار از حال یکدیگر نمی‌پرسند. «وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیه 10 سوره معارج) در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. «وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (آیه 36 مرسلات) (وبه آنان اجازه داده نمی‌شود تاعذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشناهی‌ها برای کافر سودی ندارند. «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (آیه 101 سوره مؤمنون).

در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها برای کافر از کار می‌افتد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (آیه 166 سوره بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنها ای انسان است.

«وَ لَا يَعْرَثُكُمْ بِإِلَهِ الْغَرُورِ» و شیطان حیله‌گرکه خلق خدا را فریب میدهد و با آرزوهای باطل آنها را از آخرت مشغول و منصرف می‌کند، شما را فریب ندهد.

آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما و عده کرده حق است و در آن شکی وجود ندارد؛ از این رو به زندگی دنیا و به آرایش ظاهري‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدنی و متاع اندکی است. همچنان شیطان‌های انسی و جنی شما را در شناخت و عبادت پروردگاران و از هدایت به سوی گمراهی سوق ندهند.

سعید بن جبیر (رض) می‌گوید: «فریفته شدن به الله تعالیٰ آن است که شخص در گناه در از دستی نموده و در عین حال، بر الله تعالیٰ آرزوی آمرزش را بیندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضَ حَمِيمٌ خَبِيرٌ (٣٤)

بی‌گمان آگاهی از (fra رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران می‌باراند و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچکس نمی-

داند در چه سرزمینی می میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است. (۳۴)

تفسیر:

«عِلْمُ السَّاعَةٍ»: علم و آگاهی از زمان و قوع مرگ و قیامت، مخصوص اللہ سبحان و تعالیٰ است. اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغور می‌شوند و هرچه بیشتر به گناه دست می‌زنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

«يَنْزَلُ الْغَيْثُ»: مراد این است که تنها خدا می‌داند در چه موقع باران می‌بارد و کدام منطقه را زیر پوشش خویش قرار می‌دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان و کوه و دره می‌بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: مراد آگاهی از تمام خصوصیات و جزئیات نوزاد است. از قبیل پسر و دختر بودن، و استعداد‌های درونی و خصوصیات بیرونی جنین و به طور کلی کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده او است؛ نه گوشاهی از احوال فعلی وی.

«مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا»: مراد از کسب، همه چیزهایی است که برای انسان حاصل می‌شود، اعم از این که به نفع او باشد یا به زیان او. همچون: خیر، شر، صحت، مرض، و... مراد از (غدًا) زمان آینده است و لو این که لحظه‌ای بعد باشد (سوره: کهف/23). خلاصه مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنج گانه مذکور در آیه، خصوصیات و جزئیات هر یک از موارد است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر(رض) آمده است که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمھن الا اللہ، لا یعلم ما في غدا الا اللہ و لا متی تقوم الساعه، الا اللہ، ولا ما في الارحام، الا اللہ، و لا متی ینزل الغيث، الا اللہ». «و ما تدری نفس باي ارض تموت، الا اللہ: کلید های غیب پنج چیز است که آنها را هیچ‌کس جز خداوند متعال نمی‌داند: آنچه را که فردا روی میدهد، جز خداوند هیچ کس نمیداند، جز خداوند کسی نمیداند که قیامت چه وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چهوقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَبِيرٌ» علم اللہ حد و مرز ندارد و همه چیز را می‌داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است. باید گفت که: علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی نهایت اللہ نیست. در این هیچ جای شکی نیست که: برنامه ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمیداند فردا چه می‌شود.

یقیناً اللہ سبحان و تعالیٰ به هر چیزی دانست، هیچ امر نهانی از او مخفی نیست و هیچ غایی از پوشیده نمی‌ماند.

شأن نزول آیه 34

834- ابن جریر و ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرد: مردی از اهل بادیه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو که او پسر می‌زاید یا دختر؟ و در سرزمین ما خشک سالی آمده و هیچ چیز در آن جا نرویده است، آگاهم کن که چه وقت در آنجا باران می‌بارد؟ خودم زمان ولادتم را می‌دانم تو برایم بگو که چه وقت مرگم فرا میرسد؟ پس اللہ تعالیٰ آیه

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدُهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيَنْزِلُ الْغَيْثَ» را نازل کرد(طبری 28173 از مجاهد به صورت مرسلا روایت کرده است.)

اللهی پروردگارا!

قرآن عظیم الشأن را نورما، قانون ما، امید ما، منطق ما، مایهی تعقل و تفکر ما، موعظهی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما و خانواده های مان و عالم اسلام وبشریت قرار بدھ!
آمين يا رب العالمين

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة السجدة

جزء - (21)

سوره سجده در مكه مكرمه نازل شده و داري سي آيه و سه رکوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت به «سوره سجده» مسمی شد، زيرا الله تعالى در آن او صاف مؤمنان را وقتي که قرآن عظيم الشأن رامي شنوند، سر سجده به زمين نهاده والله متعال خويش راسپاس گفته و از خود تكبر و نخوت نشان نميدهدن.

در حديث شريف به روایت بخاري و مسلم از ابو هريره رضي الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم در نماز صبح روز جمعه، سوره سجده (الم تنزيل) و سوره «انسان» را تلاوت ميکردن. همچنين در حديث شريف به روایت امام احمد از جابر بن عبد الله رضي الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم تا زمانیکه سوره: سجده (المتنزيل) و سوره: «تبارك الذي بيده الملك» را نمي خواندند، نمي خوابیدند.

ارتباط سورة سجده با سوره قبلی:

ارتباط سوره سجده با سوره لقمان اينست که: هر دو سوره دلائل توحيد را که اصل اساسی عقیده است، بيان مي کنند. از اينکه پايان سوره لقمان با دلائل ربوبيت پروردگار بوده لذا سوره سجده را نيز بدان آغاز ميفرماید.

تفسير في ظلال القرآن و سوره سجده:

سيد قطب در تفسير خويش في ظلال القرآن در باره اين سوره مي نويسد: اين سوره مگي نمونه ديگري از نمونه هاي سخن گفتن قراني با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقيدة بزرگي که در قرآن آمده است تا آن را در فطرتهاي انساني بيدار گرداند، و آن را در دلهای ايشان مرکز و استوار دارد. آن هم عقيدة پرستش يزدان يگانه و يکتا، پشتيبان، آفريدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره کننده آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها و موجودات موجود در آنها است که شماره آنها را جز خدا نمي داند. و تصديق رسالت محمد صلي الله عليه وسلم است که اين قرآن بدو و حي گرديده است برای اين که در پرتو آن مردمان را به سوي الله تعالى دعوت کند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخيز و قيامت و حساب و كتاب و جزا و سزا.

اين مسئله اي است که اين سوره بدان مي پردازد. اين هم مسئله اي است که همه سوره هاي مگي بدان مي پردازن. هر يك از آن سوره ها هم با شيوه و خصوصيت، و با انگيزه هاي خاصي بدین عقиде مي پردازد. همه اين سوره ها نيز در اين به يكديگر ميرسند که دل بشري را مخاطب قرار ميدهد با خطاب خداوندي که بسي آگاه و دانا و مطلع از راز هاي اين دلها و زوایا و نهانگاهها و پيچها و خمها و راه هاي دلها، و آشنا با سرشت و ترکيب بند آنها است، و ميداند چه چيز هائي از احساسها و انگيزه ها و درياقتها و پذيرشها و پاسخگوئي ها در همه احوال و اوضاع و شرائط و ظروف در لابلاهاي دلها است.

سوره سجده به اين مسئله با شيوه و روشي مي پردازد که جدای از شيوه و روش سوره لقمان است که پيش از اين سوره قرار گرفته است. اين سوره اين مسئله را در آيه هاي اولي خويش بيان ميدارد، سپس آيه هاي بعدی انگيزه هائي را ذکر مي کنند که دل را بيدار، و روح را

روشن می‌کند، و تقّرر و تدبّر را بر می‌انگیزند. همچنین دلیل‌ها و برهانهای را بر این مسأله ارائه میدهند که در صفحهٔ جهان و در صحنهٔ های آن نشان داده شده است و جلوه‌گر آمده است، و در پیدایش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنهٔ های آن جهان که لبریز از سرزندگی و جنبش و حرکت است، و در مهلکه‌ها و نقش زمین شدن‌های گذشتگان، و در آثار بر جای مانده ایشان که آشکارا درسهاي عترت و پند کسانی هستند که بدان درسها گوش فرا میدهند و در بارهٔ گفتار و منطق آنها می‌اندیشند، دلیل‌ها و برهانها جای‌گرفته‌اند و نشان داده شده‌اند.

همچنین این سوره تصویرهایی را از درونهای با ایمان به هنگام تعظیم کردن و چشم امید به الطاف الهی دوختن هایشان ترسیم می‌کند، و تصویرهایی را از درونهای منکر خدا به هنگام سرکشیها و لجاجتهایی که می‌ورزند ترسیم مینماید، و تصویرهایی از جزا و سزائی را به نمایش می‌گذارد که اینان و آنان دریافت می‌نمایند. به گونه‌ای تصویرها را نشان می‌دهد و در معرض دیدگان به نمایش در می‌آورد که انگار هم اینک حاضر و آمده‌اند و واقعیت و حقیقت دارند و چشم‌ها آنها را می‌پایند، و هر کس که قرآن را بخواند آنها را مشاهده می‌نماید!

این سوره در همه این نمایشگاه‌ها و صحنه‌ها دل انسان را رویاروی می‌گرداند با چیزی که یک بار دل را بیدار می‌کند و به حرکت در می‌آورد و به تدبّر و تقّرر می‌خواند، و بار دیگر دل را به ترس و هراس می‌کشاند، و به چشم امید دوختن و امیدوار بودن رهنمود می‌گرداند. دفعه‌ای دل را بر حذر می‌کند، و در باره‌اش تهدید و بیم روا می‌دارد، و دفعه‌ای دل را به حرص و طمع می‌اندازد، و گاهی دل را به قناعت داشتن می‌خواند.. آن گاه در پایان این امور دل را زیر این انگیزه‌ها و رویاروی این قوانین رها می‌گرداند و او را به حال خود رها می‌سازد تا راه خویش را برگزیند، و منتظر سرنوشتی باشد که از روی علم و آگاهی و در پرتو هدایت و نور برای خویشتن می‌پسندد و انتخاب می‌کند.

سَجْدَةٌ تَلَاوَتُ وَ حِكْمَ آن:

ابن حزم در کتابش «المحلي» (5/10)، (5/106) می‌نویسد که در قرآن عظیم الشأن بصورت کل 14 آیه سجدة تلاوت وجود دارد: که از جمله در این سوره مبارکه سجده: در «آیه 15» سجدة تلاوت می‌باشد.

سَجْدَةٌ:

سَجْدَةٌ عملی عبادی به معنای گذاشتن پیشانی بر زمین به نشانه خضوع، خم شدن و سر فرود اوردن بر زمین است در مقابل الله تعالى برای اظهار فروتنی و تذلل.

کلمه «سَجْدَةٌ» را بصورت کل 60 بار در قرآن عظیم الشأن تذکر فرموده است.

سَجْدَةٌ برای الله بمعنی ذلیل ساختن شیطان است، هر سجده را که انسان در برابر پروردگار باعظمت انجام می‌دهد غرور و کبراً ایا شیطان را به شکست مواجه می‌سازد. در شریعت اسلام، مسلمان مأمور است در کنار سجده های نماز، با فروتنی کامل، سجده های دیگری را هم برای الله متعال انجام دهد. که از آنجله میتوان از سجدة تلاوت و سجدة شکر نام برد.

سَجْدَةٌ تلاوت یکی از سنت های رسول الله (ص) می‌باشد و بخاری به این نام یاد می‌شود، چون مربوط به تلاوت قرآن است. این یک فعل عبادت است، که توسط الله (ج) و رسولش (ص) مقرر شده، که در هنگام تلاوت آیاتی قرآن و یا شنیدن آیاتی قرآن، باید بمنظور نزدیک

شدن به الله (ج) و برای نشان دادن تسلیمیت به او، اجرا شود.
برای هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن سجده تلاوت یک عمل سنت تصویب شده است. علما اسلام اجماعاً بر مشروعيت این موافق هستند.

ابن عمر(رض) فرمود: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَتَسْجُدُ، حَتَّىٰ مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعًا جَبَّهَتِهِ» (زمانيکه نبی(ص)) یک سوره قرآن را به ما تلاوت میکرد، که محتوی از سجده تلاوت میبود، او سجده میکرد و ما هم همانطور سجده میکردیم، حتی که ما (صحابه کرام) (با خاطری عجله زیاد) برای سجده یک جای یافته نمی توانستیم. (البخاری و مسلم).

امام ابن القیم(رح) در این مورد میفرماید: «موقعیت های سجده تلاوت آنها هستند، که به ما گزارش شده یا به ما امرگریده که انجام بدھیم.» این یعنی؛ الله(ج) در باره سجده مخلوقات او بصورت عام یا در حالت های مشخص به ما بیان میکند. پس برای کسیکه قرآن را تلاوت میکند و کسیکه به آن گوش میدهد این تصویب شده که، زمانیکه آیاتی سجده تلاوت بیایند و یا آن آیات که امر به سجده میکنند، به مانند آنها (مخلوقات) عمل نمایم. (مدارج السالکین).

ابو هریره(رض) روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي يَقُولُ يَا وَيْلَهُ أَمْرَ ابْنِ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأَمْرُثُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَلِيَ النَّارَ» (زمانيکه فرزند آدم یک آیه سجده را تلاوت میکند، و بعد به سجده می افتد، شیطان با گریستن به خلوت میرود و میگوید، "وای بر او! به بنی آدم امر شد که سجده کند و او سجده کرد، پس، برای او جنت است، و به من امر شد که سجده کنم، مگر نپذیرفتم، پس برای من دوزخ است.")(مسلم و ابن ماجه).

شیخ صالح الفوزان(رح) فرمود: سجده تلاوت را باید هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن اجرا کنند. آنچه که در حدیثی ابن عمر(رض) در فوق ذکر گردید، مشروعيت سجده گوش دهنده قرآن را ثبوت میکند.

و عطف به، شنونده (کسیکه با توجه گوش نمی دهد) بر او لازم نیست که سجده تلاوت را اجرا کند.

امام بخاری(رح) روایت کرده که، «عثمان(رض) از تلاوت کننده قرآنی گذشت که او یک آیه سجده تلاوت را تلاوت کرد، عثمان(رض) همراه با او سجده نمود، مگر عثمان(رض) سجده کرده، نگفت: اسجده باید با شنونده آن، اجرا شود.»(رواہ البخاری)

سجده تلاوت:

سجده تلاوت یکی از معروف ترین سجده هایی است که برخواننده و شنونده آیه ی سجده واجب میگردد، فرق نمیکند که: خواننده و شنونده در نماز باشد و یا هم در خارج از نماز. اگر کسی یک آیه سجده را در یک مجلس چندین بار تلاوت نمود، فقط بالای اش یک سجده لازم است.

طريق اداء و خواندن سجده تلاوت عبارت است از:

گفتن الله اکبر (تکبیر) بدون اینکه دستهای خود را بالا کند، گفته و به سجده میرود، سه بار «سبحان ربی الاعلى» می گوید بعداً تکبیر می گوید و سر خود را بالا میکند.

در داخل نماز اگر آیه سجده خواند، همینکه آیه ختم شد در صورتی که نماز گزار رکوع میکرد، رکوعش بجای سجده محسوب نمیشود، حاجت به سجده ندارد و اگر به قرائت خود

دوام داد، در ختم آیه سجده «الله اکبر» گفته به سجده برود بعد از سجده بر خیزد و به قرائت خود ادامه بدهد.

سوره های که در آن ها سجده تلاوت وجود دارند:

(سوره اعراف آیه ۲۰۶)، (سوره رعد آیه ۱۵)، (سوره نحل آیه ۵۰)، (سوره اسراء آیه ۱۰۹)، (سوره مریم آیه ۵۸)، (سوره حج آیه ۱۸)، (سوره علق آیه ۱۹)، (سوره فرقان آیه ۶۰)، (سوره نمل آیه ۲۶)، (سوره سجده آیه ۱۵)، (سوره ص آیه ۲۴)، (سوره فصلت آیه ۳۸)، (سوره نجم آیه ۶۲)، (سوره انشقاق آیه ۲۱).

یادداشت: مربوط به سجده سوره ص، در بین علماء نسبت به اینکه آن یک سجده شکر است و یا سجده تلاوت، اختلاف نظر موجود است. والله أعلم

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره سجده:

این سوره پس از سوره ی مؤمنون نازل شده و طوریکه در فوق هم مذکر شدیم، این سوره دارای (3) رکوع، و (30) سی آیات، و (374) سی صد و هفتاد و چهار کلمه، و (1576) یک هزار و پنج صد و هفتاد و شش حرف، و (713) هفت صد و سیزده نقطه است. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا میتوان در سوره فاطر تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

فحواي سوره سجده:

سوره‌ی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی اصول باور و عقیده‌ی اسلامی یعنی: «ایمان به خداوند متعال و روز آخرت، کتاب‌هاو پیامبران، حشر (قیام و جمع شدن در روز قیامت) و نشررا مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می‌چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت‌های مديدة مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه‌ی تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم قرار داده بودند.

سوره با دفع شک و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم که هیچ شباهت و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آیند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن و تجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر صلی الله علیه و سلم را متهم میکرند که این قرآن را به افتراء و دروغ آورده و ساخته و پرداخته خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت و بُهتان را با دلیل و برهانی جالب و مُقنع رد می‌کند.

این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اقتدار و توانایی الله تعالی در آفاق و أنفس به روش خاص به خود قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری های خدای یگانه و قادرمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است.

آنگاه قرآن شباهی بی ارزش و بی مایه‌ی مشرکین را در مورد إنکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هرگونه راه استدلال را بر دشمن منکر و سرخست می‌بندد، به رد آن پرداخته است، به طوری که خصم در مقابل کوبنگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می‌کند.

سوره سجده با بحث در باره‌ی روز حساب و نعمت های آماده شده از جانب الله متعال برای مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پرنعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهکاران خاتمه یافته است. (بنقل از تفسیر: صفواۃ التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره «سَجْدَة»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِهِ نَامُ خَدَائِي بِخَشَائِنَدَهُ وَمَهْرَبَانَ

(الم)

«الف لام ميم» (مفهوم این حروف به الله معلوم است). یا «الم» (از اسرار یا متشابهات یا اشاره به اسماء الهی یا نام این سوره قرآن است). و یا هم «الم» حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۱/۲). (۱)

تفسیر:

ابوبکر عتیق نیشاپوری در تفسیر خویش بنام سور آبادی در تفسیر «الم» مینویسد: انا الله اعلم، گفته اند معناه الف الله لام لطیف میم مجید گفت آن خدای که الله است و لطیف است و مجید است، و گفته اند قسم اقسام الله تعالی بالائه و لطفه و مجده، و گفته اند الم نام قرآن است و گفته اند نام این سوره است. (تفسیر سور آبادی)

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبری، مورد بحث قرار میگیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

نازل کردن این کتاب که هیچ تردیدی در [وحي بودن] آن نیست، از سوی پروردگار جهانیان است. (۲)

تفسیر:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ»: فرو فرستادن کتاب قرآن. کتاب فرستاده شده. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل). قرآن عظیم الشأن در مورد اینکه از جانب پروردگار با عظمت نازل گردیده است بار ها بدان تأکید ورزیده است:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ... مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«إِنَّهُ لَتَنْزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعائراء، ۱۹۲).

«تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (بس، ۵.۵)

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (زمر، ۱)

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر، ۲)

«تَنْزِيلٌ مِنِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (فصلت، ۲)

«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۲)

«تَنْزِيلًا مِنْ خَلْقِ الْأَرْضَ وَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى» (طه، ۴).

واعقاً ذاتی که قرآن عظیم الشأن را نازل کرد که تمام هستی از اوست، بر همه چیز سلطه دارد، عزیز، رحیم، حکیم، علیم و حمید است. بناءً در حقانیت قرآن شکی وجود ندارد، زیرا از جانب پروردگار جهانیان است.

عظمت قرآن عظیم الشأن:

طوریکه یاد آورشیم؛ قرآن عظیم الشأن کتابی است که هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده از سوی پروردگار جهانیان است. نه جادو، نه فال بینی و نه افسانه های پیشینیان

زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابیکه خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

ماهیت قرآن کریم:

برخی از زبان شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فُعلان مانند غُفران، شُکران، رُجحان و گرفته شده از قرأ، قراءة و قرآن است. و تعداد دیگری بدین باور اند که: «قرآن» اسم علم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل. تعداد از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و باهم گرد می آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البيان في علوم القرآن، محمد بن علي حسن و سليمان قرعاوي، صفحه 3.).

تعريف اصطلاحی قرآن:

علماء تعاریف زیادی برای قرآن آورده اند که کامل ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر اسلام محمد(ص) نازل شده، به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می شود.» (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.). مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یار رسول نیست، بلکه کلام الله بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است. با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله عليه وسلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله عليه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسیٰ عليه السلام. و با قید «تواهر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می شود»، حدیث قدسی خارج می گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هر چند منسوب به الله تعالیٰ است. (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

أسماء قرآن عظيم الشأن:

الله تعالیٰ بیش از 50 اسم برای قرآن مجید نام می برد که مشهور ترین آن ها عبارتند از: کتاب: زیرا مشتمل بر انواعی از قصه ها، آیات، احکام و اخبار، به شیوه های مخصوصی است.

ذکر: چون شامل مواعظ، تحذیر و اخبار امت های پیشین است. و نیز بدین سبب که دارای شرافت و عزّت برای کسی است که به آن ایمان آورد و آیاتش را تصدیق نماید، زیرا قرآن کریم حق و باطل را از هم جدا می سازد.. (البيان في علوم القرآن، ص 5-6.).

قرآن عظيم الشأن از تحریف مصوّن است:

قرآن کریم آخرين، طولاني ترین و کامل ترین کتاب آسماني و حاکم بر آنهاست. طوريکه الله تعالیٰ ميفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدۃ: 48] «و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالیکه تصدیق کننده کتاب های پیش از خود بوده و بر آنها شاهد و نگاهبان است.».

همچنان میفرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَنْ يُفْتَرِى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَبِ لَا رَبِّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [یونس: 37] «وَ[سزاوار] نیست این قرآن، به دروغ [بدون وحی الهی] به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق‌کننده چیزی است که پیش از آن [نازل شده] است و بیان و تفصیل [آن] کتاب است. تردیدی در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانیان است.».

و میفرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» [یوسف: 111] «اين [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافقه شود، بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود بوده و بیان کننده [وشرح] هر چیز و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.».

تفسران در توضیح عبارت: «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» می‌نویسند: یعنی نگهبان و گواه بر کتاب‌های آسمانی پیش از خود و تصدیق‌کننده آنهاست؛ یعنی مطالب صحیح شان را تصدیق نموده و تحریف و تغییر صورت گرفته در آنها را رد میکند و این موارد را منسوخ یا اثبات و تأیید می‌نماید.

به همین علت، تمامی پیروان کتاب‌های پیشین؛ کسانی که از دین شان برنگشته‌اند، قرآن را نیز قبول دارند، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ ءاتَيْنَاهُمُ الْكِتَبَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» [۵۲] و إِذَا يُتَلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا إِنَّا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» [القصص: 53-52] «کسانی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، به آن ایمان می‌آورند. و وقتی [قرآن] برآنان خوانده شود، میگویند: به آن ایمان آوردم، بدون تردید این حق از سوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم.».

الله متعال از کسی دین و روشنی غیر از آنچه در قرآن کریم آمده است را قبول نمی‌کند. (ملحظه شود: *اعلام السنة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة*، حافظ حکمی، ص 82-81، شماره سوال: 80).

شیخ عبدالرحمن بن سعیدی / در باره «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» میفرماید: «یعنی شامل آنچه در کتاب‌های پیشین بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بیشتری در حوزه الهیات و اخلاق روانی دارد. بنابراین قرآن کریم تأییدکننده تمامی حقایق موجود در کتاب‌های پیشین است و دستور و تشویق به آنها نموده و راههای رسیدن به این حقایق را گسترشده ساخته است.

کتابی که خبر گذشتگان و آیندگان در آن وجود دارد؛ کتابی که دارای حکم و حکمت است و هر حکمی از احکام کتاب‌های پیشین را که تصدیق نموده، مقبول و هر آنچه را رد کرده، مردود و تحریف شده است، زیرا اگر از نزد الله تعالی می‌بود، قطعاً با آن مخالفت نمی‌کرد.» (تيسیر الكريم الرحمن في تفسير كلام المذاهب، ابن سعیدی، جلد 1، صفحه 490).

قرآن کریم آخرين رسالت و پیام الهی به بشریت و بلکه برای تمامی جن و انس است، برخلاف کتاب‌های آسمانی قبلی که برای اقوامی خاص و دورانی معین و محدود فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، قرآن عظیم الشأن محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ» [الحجر: 9] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.» ذکر همان قرآن است.

تفسران در تفسیر آیه مذکور می‌نویسند: یعنی ما این قرآن را نازل کردیم، «وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ»؛ یعنی از هر آنچه شایسته قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت،

نقسان و امثال آن حفاظت می‌کنیم و هیچ‌کس نمی‌تواند باطلی را برآن بیفزاید یا حقیقتی را از آن حذف کند. (زادالمسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ج 4، ص 384؛ فتح القدیر، شوکانی، جلد 3، صفحه 139).

قرآن مجید تأثیرات فراوانی در دل‌ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثیرات بزرگی را در جانش خواهد یافت هر چند معانی و دلالت‌هایش را نفهمد و اگرچه آشنایی به زبان عربی نباشد.

این رازی از اسرار قرآن بوده که بیانگر عظمت و شکوه آن است.

قرآن کریم بیشترین تأثیر را در پیشرفت و رستگاری امت‌ها داشته و دارد. الله تعالیٰ به وسیله این کتاب، قوم عرب را بزرگان حکمت و هدایت و بهترین امت برای راهنمایی مردم ساخت، پس از اینکه در تاریکی‌های جهالت سرگردان و گمراه بودند.

یکی از خصوصیت‌های قرآن این است که شگفتی‌هایش پایانی ندارد و با تکرار زیاد، کنه و تکراری نمی‌شود، بلکه هر اندازه که انسان قرآن کریم را بیشتر تلاوت نماید، به همان اندازه شیرینی و جذابیتش بیشتر می‌گردد.

از دیگر خصوصیت‌های آن این است که الله فراگیری و حفظ آن را آسان نموده و به همین سبب، بسیاری از فرزندان مؤمنان قرآن کریم را حفظ می‌کنند.

همچنین این کتاب آسمانی مشتمل بر عادل‌ترین، بزرگترین، گرامی‌ترین و فراگیرترین احکام است و هیچ مسئله‌کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه به طور اجمال یا تفصیل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلی این مطلب را قبول دارد هر چند که هم مسلمان نباشد. (البيان فی علوم القرآن، صص 9-26). علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدی و نیز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بیشتری در بارهٔ جایگاه و ارزش قرآن کریم بیان خواهد شد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن، «الإسلام حقيقة- شرائعه- عقائد- نظمه» تألیف: دکتر محمد بن ابراهیم حَمَد).

آمِيْقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

ولی [بشرکان لجوج] می‌گویند (محمد) آن را از پیش خود ساخته است؟ اما (باید بدانند) که قرآن حق است و از سوی پروردگارت آمده است تا گروهی را بتربیت که قبل از تو هیچ انذار کننده‌ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند. (۳)

تفسیر:

اما مشرکین می‌گویند: محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را خود ساخته و وحی از جانب حق تعالیٰ نمی‌باشد. و به دروغ آورده است؟ باید برای شان گفت نه خیر، قرآن وحی الهی است، ثابت و بقینی است که توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. تا با آن مردمی را بیم دهد که پیش از آنحضرت پیامبری به سوی شان فرستاده نشده بود؛ برای اینکه به سوی ایمان هدایت و به حق منقاد شوند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود که در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم زندگی می‌کردند. و قبل از آن پیامبرانی از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت هود و حضرت صالح علیهم السلام آمده بودند. اما از آنجایی که فاصله‌ی آن پیامبران طولانی بود، الله تعالیٰ حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای آنان مبعوث کرد تا آنها را از عذاب خدا بر حذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت کند.

**اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (٤)**

الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، در مقدار شش روز آفرید، آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت، جز او هیچ دوست و شفاعت کننده ای ندارید، آیا عبرت نمی‌گیرید؟^(۴)

**يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً مِمَّا
تَعُدُّونَ (٥)**

اوست که امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح) به سوی او بالا می‌رود. (و دنیا پایان می‌یابد).⁽⁵⁾

تفسیر:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْض»: خداوند متعال امر کائنات را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌نماید، یعنی به تدبیر تمام خلائق در عالم والا و سفلی می‌پردازد و وضعیت هیچ‌کس را نادیده نمی‌گیرد. بعد از آن این امر و تدبیر در روزی به سوی پروردگار بالا می‌رود که اندازه‌اش هزار سال از روزهای دنیاست؛ از همان روزهایی که مردم بر می‌شمارند.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی قضا و قدر را از آسمان به زمین نازل می‌کند، و آنچه را که تدبیر و قضای او بر آن رفته است بر زمین نازل می‌کند.

طول روز قیامت:

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً مِمَّا تَعُدُّونَ» یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال می‌باشد و در سوره معارج آمده است که: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً» یعنی مقدار آن روز پنجاه هزار سال می‌باشد، یک جواب ساده آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی آن روز برای مردم بسیار طولانی محسوس می‌گردد، و این درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می‌باشد، کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی تر و کسانی که کمتر به جرم الوده باشد، برای آنها کمتر محسوس می‌شود، به حدی که آن روز برای بعضی هزار سال می‌شود و برای دیگران پنجاه هزار سال می‌باشد.

برخی از مفسران می‌فرمایند: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً مِمَّا تَعُدُّونَ» در روزی بس عظیم (یعنی روز قیامت) که طول آن به سبب شدت خوف و هیبت، به میزان یک هزار سال از ایام دنیا می‌باشد.

طوریکه در حدیث شریف‌آمده است: بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در (ایه 4 سوره معارج) خداوند متعال مقدار روز قیامت را پنجاه هزار سال ذکر کرده است. امام قرطبي به نقل از ابن عباس(رض) می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت رادر دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنانکه اعراب ایام ناخوش را به درازی وایام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند».

به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال شان را به سوی حق تعالی بالا می‌برند. ابن کثیر می‌گوید: «اعمال به سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است».

همچین ابن کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرو دامدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی می‌کند» والله اعلم.

یعنی به صورت کل باید گفت که: مرکز مدیریت زمین آسمان است، برنامه‌ها از آن جا نازل می‌شود و به آن جا دوباره عروج می‌کند. همانطوریکه در آفرینش، همه چیز از او و به سوی اوست، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجُونَ» تدبیر امور نیز از او و به سوی اوست.

ذَلِكَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٤)

او ذاتی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است.(۶)
تفسیر:

این مدبر جهان، همان پروردگار و آفرید گاری است که متصرف کائنات است. او به همه امور پوشیده از چشم‌ها، به امور پنهان در ضمیرها و به رازهای قلب‌ها اگاه و دانا است و به چیزهایی که دیدگان می‌بیند علم دارد. در جهان که ما در آن زندگی بسر می‌بریم بر دوگونه است: پیدا و ناپیدا؛ اما نزد پروردگار با عظمت ما چیزی بنام غایب و پنهان وجود ندارد. علم الهی، نسبت به پیدا و پنهان یکسان است.

او تعالی در پادشاهی و حکمش غالب است، هرکه با وی زور آزمایی کند خوارش می‌سازد، هرکه با وی مقابله کند شکستش میدهد و به بندگانش مهربان است؛ از آن رو ایشان را مهلت میدهد و به سوی توبه فرا می‌خواند.

الله تعالی ذاتی است که: که در آفرینش، ملک، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ معبدی جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام می‌دهد و هرگونه بخواهد حکم می‌راند، هر کس را بخواهد عزت می‌بخشد و هر کس را بخواهد ذلیل می‌سازد، «قُلْ اللَّهُمَّ ملَكِ الْمُلَكِ تُؤْتِي الْمُلَكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلَكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(26) (سوره آل عمران: 26). «بگو خداوندا! ای دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی واز هر کسکه خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامیداری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری تو ای».

پروردگار با عظمت ذاتی است که: اختیار و کنترل آسمان‌ها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و دانست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادتی در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و همتاندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائرة ملک و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند.

و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدي جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست.

«وَمَا مِنْ دَآبَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رَزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتْبٍ مُّبِينٍ»(6)

[هود: 6]. «و هیچ جنبدهای نیست مگر آنکه روزی اش بر (عهدة) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را می داند. هر یک (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است».

الذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ^(۷)

او همان ذاتی که هر چیزی را آفریده و آن را حسن و زیبایی بخشیده است. و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.^(۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آفرینش حضرت آدم علیه السلام با آفرینش بنی آدم متقاوت است. «بَدَا خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آفرینش حضرت آدم از خاک بود، ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند).

«طین»: گل. یعنی مخلوق بر جسته انسان نام را از موجود ساده و کم ارزش گل آفریده است و او را گل سرسبد جهان مخلوقات روی زمین کردانید.

«الذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» همهی آفریده ها نیکوست. (حتی زهر در بدن مارهم دارای یک ارزش پر اهمیتی است، درست مانند آب دهان که در دهان انسان نعمت است؛ اما اگر خارج شود، به هر کجا بیفتد یک اهانت است.)

ابو حیان گفته است: این تعبیر بیانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنین است: هر چیز را در جای خود قرار داده است، از این رو ابن عباس(رض) گفته است: میمون زیبا نیست، اما «خلفتش» دقیق و محکم است.(البحر ۱۹۹/۷)

برخی از دانشمندان میفرمایند که: اگر برای فیل بطور مثال سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شیر و برای انسان سری مانند سر الاغ تصور کنی، نقصی بزرگ در آن می یابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجیبی می بینی. اما اگر می دانستی بلندی گردن شتر و شکاف لبیش برای این است که در حال حرکت به آسانی بتواند گیاه را بردارد و بخورد، و چنانچه فیل دارای خرطومی بلند نمی بود نمی توانست با آن جسم سنگین که دارد خم شود تا خوراک و نوشیدنی را بردارد. اگر تمام اینها را می دانستی، یقین پیدا می کردی که خدایی آن را خلق کرده است که همه چیز را خلق کرده و با زبان دل می گفتی: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (نقل از «أوضح التقاسير»).

بناءً باید گفت که الله تعالى آن ذاتی است که: هرچیز را مستحکم آفرید، صنعش نیکوست مخلوقاتش را بالستواری و استحکام تمام آفریده.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ^(۸)

سپس نسل او را از عصارهای از آب ناچیز و بیقدار (منی) آفرید. (۸)

تفسیر:

یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. یعنی سپس نسل آدم را از طریق تناسل و از چکیده آبی رقيق و ضعیف و ناچیز صاف و بی ارزشی یعنی منی، قرار داد. آنچه نطفه میشود، تنها یک سلول و اسپرم بیش نیست.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْنَادَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ^(۹)

بعد اندام او را برابر کرد و از روح (آفریده) خود در آن دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، ولی شما کمتر شکر نعمت های او را بجای می آورید.^(۹)

تفسیر:

«ثُمَّ سَوَاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»: کلمه‌ی «سوی» از «تسواه»، به معنای ایجاد تعادل و تناسب و دوری از هرگونه افراط و تفریط است. یعنی: انسان اولیه (آدم علیه) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، را کامل می‌کند و به او نیرو می‌بخشد، سیماش را نیکو می‌سازد و به صورت کامل‌ترین شکل و زیباترین قامت درآمد. با فرستادن و توظیف فرشته‌ای از روحش در او میدمد.

از نشانه‌های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست. ابو سعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب و صنعتی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می‌باشد. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ١٩٦٤، تأليف: شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمامی).

«وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئَدَةَ»: برای‌تان ای انسان‌ها چشم و گوش و دل می‌آفریند و اینها نعمت‌های ارزشمندی‌اند که به وسیله‌ی آنها آوازها، رنگها، اشیاء، علوم و معارف را درک می‌کنند، امور و چیز‌های فایده‌بخش، ضررناک و نیک و بد را باز می‌شناسند. در میان اعضای بدن، آنچه وسیله‌ی شناخت و معرفت است، مهمتر است. (لذا تنها نام گوش و چشم و دل را پروردگار با عظمت ما یاد آور شده است. الله تعالى این حواس را برای شما قرار داده است، تا اصوات را بشنوید، بینایی را داده است تا اشخاص را به وسیله‌ی آن ببینید و عقل را داده است تا حق و هدایت را دریابید).

و سمعت دایره دید انسان بیش از گوش اوست. (انسان در یک لحظه نمی‌تواند دو صداراً مجزاً از هم بشنود، ولی می‌تواند چند چیز را با هم تماشا کند، به علاوه انسان از راه گوش تنها صدای اشیای واشخاص را می‌شنود، ولی از راه چشم، موقعیت، رنگ، حجم، حرکت و سکون را می‌بیند). (به همین منطق است که: «السمع» مفرد و «الأبصار» جمع آورده شده است).

در ضمن قابل یادآوری است که: رعایت ترتیب کلمات سمع و ابصار و افده در آیه مبارکه بی حکمت نیست: انسان، در قدم اول می‌شنود و آن آرا را درک می‌کند، سپس می‌بیند و پس از شنیدن و دیدن، ادراکی کامل و احساسی تمام به وجود می‌آید، آنگاه از حاصل آن چه شنیده و دیده، چیز‌هایی به دست می‌آورد.

«قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» اما شکر گزاری تان برای پروردگار تان، در برابر این نعمت‌ها اندک است و از جمله‌ی شما بسیار کم اند کسانی که این نعمت‌ها را در طاعت الله متعال به کار برند. باید گفت که: توجه به دوران‌های پیدایش انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شکرگزاری است. در نهایت باید گفت که: انسان باید شکرگزار باشد، و گرنه سزاوار توبيخ است.

باید این نیروهایی را که الله متعال به شما ارزانی فرموده است! شکر آنها این است که در طاعت الله متعال باید به کار گرفته شوند نه در معصیت وی ولی به تاسف باید گفت که ما انسانها بسیار اندک این گونه می‌کنیم.

خواندنگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل یکتایی الله سبحان و تعالی که: خالق و آفریدگار و هستی بخش است و بیان پیامبری رسول الله صلی الله علیه وسلم. اینک در آیات متبرکه (10 الی

14) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، و شیوه‌ی اثبات آن در ردّ مشرکان و منکران ما را راهنمایی می‌کنند.

وَقَالُوا إِذَا ضَلَّنَا فِي الْأَرْضِ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءٍ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰)

و (کافران) میگویند: آیا وقتی (ما مردیم و) در زمین ناپدید شویم، آیا آفرینش جدیدی خواهیم یافت؟ ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار میکنند (و میخواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند). (۱۰)

تفسیر:

«ضَلَّنَا فِي الْأَرْضِ»: در زمین گم شدیم. مراد از گم شدن، جزو خاک شدن و در عرض زمین پراکندن و پرتاب شدن است.

از آیه مبارکه معلوم میشود؛ آنچه مورد تردید منکران قیامت قرار می‌گرفت، معاد جسمانی است. کفار منکر حشر و نشراند، کافران: که از زنده شدن بعد از مرگ انکار داشتند می‌گفتند: آیا وقتی جسم های ما در قبرها به خاک تبدیل شود با آفرینش جدیدی برانگیخته می‌شویم؟! این بیان، شان بعيد پنداشت «زنده شدن» و استهزاء را در بردارد. این منکران، وقوع چنین امری را دور از تصور دانسته و برای اثبات اش دلیل هم نمی‌خواهند، بصورت کل آنان فقط به تکذیب می‌پرداختند، و دشمنی می‌ورزیدند.

فَلْ يَتَوَفَّا كُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

بگو: ملک الموت (فرشته مرگ) که بر شما گمارده شده است روح شما را میگیرد، باز به سوی پروردگارتان باز گردانیده میشود. (۱۱)

تفسیر:

حقیقت انسان روح اوست، همین که روح قبض شد این بین معنی است که گویا انسان قبض شده است. ای پیامبر! برای کافران بگو: ملک الموت (فرشته مأمور مرگ) که الله تعالى او را به قبض ارواح موظف ساخته، روح های شما را بدون تقدیم و تأخیر از موعدش میگیرد. و فرشته ملک الموت از انجام مأموریت، داده شده خویش یک ثانیه هم غفلت و شانه خالی نمی‌کنند.

«ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»: مرگ انسان و دفن او، گامی برای زنده شدن اوست، همان گونه که دفن تخم گامی برای سبز شدن است. بعد از آن در روز قیامت به سوی پروردگار خود باز میگردد و او اعمال شما را محاسبه می‌کند. در نتیجه برای کسانی مطیع و فرمانبردار اند پاداش نیکو میدهد و کسانی که سرکشان و باعی اند آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازند. همان خدایی که جان ها را می‌گیرد، روزی با یک اراده، همه انسان ها را به سوی خود بر می‌گرداند.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش میفرماید: ظاهر این است که فرشته مرگ شخصی است معین و در بعضی از آثار به نام «عزرائیل» موسوم است و مشهور نیز چنین است. همان طور که در حدیث آمده است: «دستیارانی دارد که جان را از دیگر اعضای بدن میگیرند تا به حلقوم، «گلو» می‌رسد، آنگاه فرشته مرگ آن را بر می‌گیرد». (مختصر ۷۳/۳)

و مجاهد گفته است: زمین بسان یک سینی برایش جمع گشته و هر چه را بخواهد بر می‌دارد.

کلمه‌ی «توفی» به معنای باز پس گرفتن کامل چیزی است. با توجه به اینکه بدن مرده پس از مرگ در جای خود باقی می‌ماند، پس هدف از گرفتن به طور کامل، گرفتن روح است

که حقیقت انسان است، او اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابر این روح دارای اصالت و استقلال بوده و باقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن عظیم الشأن در باره‌ی شیوه‌ی قبض روح، سه تعبیر را بکار برده است:
الف: در یکجا میفرماید: فرشتگان، جان و روح انسان را میگیرند. «تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» (سوره نحل 28).

ب: در آیه‌ی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته‌ای به نام ملک الموت معرفی داشته است.

ج: در آیه‌ی 42 سوره زمر این کار را به خداوند متعال نسبت میدهد. «الله يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می‌گیرند و آن را به ملک الموت تحويل می‌دهند و او به خدای متعال تحويل می‌دهد.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی ملک الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن» ملک الموت در جواب گفت: شما مطمین باشید که من با هر مؤمن به نرمی رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعدادی انسانی که در شهرها و یا قریه‌های بیابانها، کوه‌ها و دریاها زندگی میکنند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار میبینم، لذا من به هر یک از کوچک و بزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمد! این هر چه هست بنایه دستور الله است، واگر من بخواهم که روح پشه‌ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن که الله بدان دستور دهد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی دیوبندی).

قبض روح حیوانات :

در مورد اینکه «ملک الموت» مؤظف است که صرف ارواح انسان را قبض نماید و یا اینکه وی مؤظف به قبض روح تمام مخلوقات، از جمله حیوانات، جنیات، فرشته‌ها و... میباشد. بر طبق (آیه 11 / سوره سجده) در می‌یابیم که ملک الموت مأمور قبض روح انسانها است، ولی هیچ نصی از قرآن یا احادیث صحیح نبوی صلی الله علیه وسلم وارد نشده است که روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می‌شود، ولی هستند احادیثی که اسناد آن جعلی و برخی بر آن استناد مینمایند از جمله: «آجال البهائم كلها من القمل والبراغيث والجراد والخيل والبغال كلها والبقر وغير ذلك، آجالها في التسبيح، فإذا انقضى تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلى ملک الموت من ذلك شيء». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کیک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها بپایان رسید خداوند روح آنها را قبض میکند، و ملک الموت چیزی از آنرا بر عهده ندارد.

ولی همانطور یکه در فوق بیان شد سند این احادیث دقیق نبوده و علامه البانی رحمه الله آنرا در «السلسلة الضعيفة»(188/4) بیان داشته و آنرا دروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علماء گفته اند: ملک الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض میکند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته اند: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به: «الذکر» للقرطبي صفحه (75)، «الفواید الدواني» (100/1).

شیخ ابن عثیمین عالم شهیر جهان اسلام: این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و

پرداختن به بحث را بی فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حرص بودند، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه از ایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال میفرماید اینست: «**فَلْ يَتَوَفَّ أَكُلُّ الْمَوْتِ**»: یعنی ملک الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسانها چیزی ثابت نشده و خدا بدان آگاهتر است. «لقاء الباب المفتوح» (11/146).

بنابراین چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت در این خصوص وارد نشده که چه کسی مأمور قبض ارواح حیوانات است، نمی توان بدون وجود دلیل حکم به چیزی داد، زیرا خداوند متعال میفرماید: «**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**» (اسراء 36). یعنی: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی ممکن.

همچنان شان یک مسلمان است که در موضعی به تفحص و تحقیق بپردازد که: به نفع قیامتش باشد و بتواند توسط آن از گناه دور شده و به حسنات نزدیک گردد، انسان همواره باید تلاش کند تا بار حسناتش را زیاد کند و در پی کسب علمی باشد که وی را به این هدف میرساند. هرگز در قیامت از ما پرسیده نمی شود که مثلا: مأمور قبض ارواح حیوانات چه کسی بود؟ یا: تعداد پیامبران چند نفر بودند؟ و یا از این قبیل سوالات.

وَلَوْ تَرَى إِذ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَازْجَفَنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

و اگر ببینی وقتی را که مجرمان نزد پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده باشند و میگویند: پروردگار! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم، ما به قیامت ایمان داریم. (۱۲)

تفسیر:

«**وَلَوْ تَرَى إِذ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ**»: اگر حال و وضعیت و صحنه های دلخراشی مجرمان را در روز قیامت مشاهده کنی تعجب خواهی کرد؛ که چگونه مجرمان که باذلت و ترسناکی سر افکنده‌اند و در حالیکه خواری و محنت برآنان سایه افکنده میگویند: «**رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا**»: پروردگار! بدی اعمال خویش را دیدیم و سخن حق را که پیامبران ما را به سوی آن دعوت می فرمودند شنیدیم، (آنچه را وعده کرده بودی)، اکنون طور یقین به خطکاری خود پی بردیم و ما نابینا و ناشنوا بودیم.

و اینک به سویت توبه‌گار شده‌ایم؛ «**فَازْجَفَنَا نَعْمَلْ صَالِحًا**»: پس ما را به زندگی دنیا بر گردان تا از اعمال نیکو توشه بگیریم. اکنون به علم یقین دانستیم که به دینت کافر بودیم، پیامبرت را تکذیب نمودیم و زنده شدن بعد از مرگ را دروغ پنداشتیم.

بادر نظرداشت اینکه آنان، خود را در چنین زمانی به بودن از اهل یقین وصف میکنند، به امید این که خواسته شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالیکه این امکان هرگز به آنان داده نمیشود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی خویش باز میگردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگو می باشند.

در این هیچ جای شکی نیست که: سرکشی امروز مجرمان، سرافکندگی فردای قیامت را در پیش روی خود دارد، که به طور یقین این مایه‌ی تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان است.

واقعاً قیامت، روز سرافکندگی مجرمان است. روز قیامت، روز اقرار است. روز قیامت، روز کشف حقایق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست. (کسانی که چشم و گوش خود را برابر دیدن و شنیدن حق بسته بودند، در آن روز باز می‌گردد. مجرمان با تمام وضاحت در یافتند که دلیل جرم و گناه، باور نداشتند به روز جزا و قیامت است. با تمام وضاحت دریافتیم که آنچه که در قیامت سبب نجات انسان می‌گردد، تنها و تنها عمل صالح است که جای آن در دنیا می‌باشد).

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًاهَا وَلَكِنْ حَقَ الْقَوْلُ مِنِي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳)

و اگر ما میخواستیم حتماً به هر کس هدایتش را می‌دادیم ولی از سوی من این قول فیصله شده است که جهنم را از جن و انس یکجا پر می‌کنم. (۱۳)

تفسیر:

يعني: حکم من براین امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هر آینه جهنم را از همه جن و انس پر می‌سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بریندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم از لی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی).

کارهای الهی با مشیت و اراده اوست. پذیرفتن هدایت، باید اختیاری باشد نه اجباری. در ضمن باید گفت که: رحمت همه جانبه و گسترده‌ی الهی، مانع قهر او نیست.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيَّتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِيَّنَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلُدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

پس به سبب آن که ملاقات امروز تان را فراموش کردید (عذاب دوزخ را) بچشید، ما نیز شما را فراموش کردیم، و بچشید عذاب همیشگی را با خاطر اعمالی که انجام می‌دادید. (۱۴)

تفسیر:

بعد از اینکه کافران در روز قیامت وارد دوزخ می‌شوند به طریق استهزا و سرزنش برای شان گفته می‌شود: به علت این‌که روز آخرت را به فراموشی سپرده و در هوس هایتان مستغرق بودید، این عذاب همیشگی و دردناک را بچشید، «وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلُدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و به سبب کفر و تکذیبات، این عذاب دائمی و جاوید را بچشید، الله تعالیٰ شما را در دوزخ رها گذاشته نه بیرون تان می‌کند و نه عذاب آن را بر شما تخفیف می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۵ الی ۲۲) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه‌ی مؤمن و کافر و پاداش هر کدام، به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا يَوْمَنُ بِأَيَّاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵)

تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون آن آیات به ایشان یادآوری شود، سجده کنان می‌افتد و پروردگارشان را با ستایش و به پاکی یاد می‌کنند و تکر می‌ورزند.(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكَرُوا بِهَا»: بدان پند داده شدند. «سُجَّداً»: جمع ساجد، سجده کنندگان.
«بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»: متلبس به حمد و ستایش پروردگارشان هستند. (تفسیر نور).

مقام و حقیقت سجده :

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالت‌های انسانی اطلاق می‌شود که در جوارح و بدن ظاهر می‌گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن، انقیاد و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهري و پیشاني بر خاک گذاشتني در برابر کسي و يا چيزي، ظاهر معنا و نمادي از حقیقت دیگري است که در باطن سجده کننده وجود دارد. حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجد و مسجد له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبوديت و پذيرش بندگي دانسته اند.

در فهم قرآن عظيم الشأن، از آنجائيكه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبد واقعي و حقيقي، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بي چون و چرا مي باشد، سجده معنای خاصي مي يابد. بنابر اين سجده در فرنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کريم؛ راغب اصفهانی، صفحه ۳۹۶ زير عنوان اصطلاح سجده).

فضيلت سجده در حدث نبوى :

پیامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم در مورد فضيلت سجده ميفرمайд: من در روز قيامت، تک تک افراد امت خود را مي شناسم، گفتند: يا رسول الله! در ميان آنه مه مخلوق، چگونه آنها را مي شناسی؟! فرمود اگر شما وارد طویل هاي شويد که پر از اسپان سياه و خاکستری باشد و فقط يك اسپ در ميان آنها وجود داشته باشد که دست و پايش سفيد باشد، آيا شما آن را تشخيص نخواهيد داد؟ گفتند: بلي.

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: در آن روز، چهره هاي امت من در اثر سجده ميدرخشد و دست و پايشان به برکت وضوء، سفيد و درخشان خواهد بود (روايت احمد). همچنان در حدث دیگري آمده است: زمانی که خداوند ميخواهد شفقي در حق بعضی از کاهكاران مسلمان که در دوزخ به سر ميرند، بنماید، به فرشتگانش دستور ميدهد، که آنها را از دوزخ بپاوريد، فرشتگان از آثار سجده، آنها را تشخيص ميدهند، زيرا آتش دوزخ همه جسم انسان را نابود ميکند جز آثار سجده را که سالم ميماند (متفق عليه).

تَتَجَافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ حَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶)

پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود،(بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) با بیم و اميد پروردگارشان را می‌خوانند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.(۱۶)

تفسیر:

«تَتَجَافِي»: رها و به دور می‌شوند. مراد برخاستن از خواب خوش و ترك بستر نرم و گرم است. «الْمَضَاجِعِ»: جمع ماضجع، بسترها، رخت خواب ها. يعني پهلوهایشان از بسترها به

دور می شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان مشغول می شوند). آنان برای خواندن نماز شب بر میخیزند که همانا نماز عشاء ووتر است. نماز تهجد یعنی نماز شب را میخوانند.

برخی از مفسرین در معنای این آیه مبارکه نوشته اند: متقيان؛ تا نماز عشا را نخوانند، نمی خوابند. طوريكه (در آيات 17/19 سوره ذاريات) ميفرماید: «كَأُلُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ(17) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ(18) وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومُ(19)» (اندکی از شب را می خوابیدند. و در سحرگاهان، استغفار میکردند. و در اموالشان، برای سائل و محروم حقی بود).

ولي برخی دیگری از مفسران (آیه 17 این سوره) را به دو معنای ذیل آورده اند: یکی آنکه متقيان، بيشتر شب را بیدارند و اندکی از آن را می خوابند، دیگر آنکه متقيان، بيشتر شبها به عبادت بر می خیزند و کم است شب هایی که آنها تماماً در خواب باشند و برای عبادت برنخیزند.

امام ابن کثیر در معنی آن آیه مبارکه «تَتَجَافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» میگوید: «مراد از آنان، تهجد گزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب بر می خیزند». مجاهد گفته است: هدف آیه مبارکه همانا قیام لیل است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر: «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: پهلو های گروه ابرابر از ترس پروردگار در هنگام خواب از خوابگاه شان دور است؛ یعنی خواب شان مانند خواب منافقان نیست که چون خود مرده و بیجان باشند، بلکه برای نماز شب (تهجد) بر میخیزند، خدا را بسیار یاد میکنند.

«وَ مَمَّا رَزَقْنَا هُمْ يَنْفُقُونَ» و از روزی که به آنها عطا کرده ایم به طریق نیکی و احسان در راه خدا صدقه می نمایند.

باید گفت که: لازمه تقواء، فقر و نداری نیست و میتوان متقدی ثروتمند هم باشد، زیرا قرآن عظیم الشأن ميفرماید: «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومُ» (آیه 19 الذاريات) در اموال آنان، حقی برای محرومان است. پس آنان باید به قدری توانمندی در آمد و ثروت داشته باشند که علاوه بر تأمین نیازهای زندگی خود، به دیگران نیز کمک کنند.

در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل (رض) آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم به وی فرمودند: «اگر می خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردان؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

- 1 - روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).
- 2 - صدقه گناه را نابود می کند.
- 3 - (در سوم) به پاخته شدن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است.

تهجد یا قیام اللیل:

از فحوای آیات قرآنی، و احادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین نمازی که مسلمانان به ادای آن در شرعیت اسلامی مکلف گردیده اند، فضایل و فواید متعددی هم در بر دارد، نماز تهجد، «قیام اللیل» است.

این نماز در راستای خود سازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تدرستی ظاهري و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثر ترین نقشی را ایفا میدارد.

نام‌های تهجد:

علماء نماز تهجد را با نام‌های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاة الليل (نماز شب)، قيام الليل (شب بیداری)، صلاة التطوع بالليل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیا و غیره وغیره نام برده. تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعل» است و از هَجَدَی هَجَدُه جوداً، مأخوذه است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اضداد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۵۵۵/۲)

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری می‌باشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشأن، ذکر خدواند و طلب مغفرت بعمل می‌آید، برخی از علماء در تعریف اصطلاحی تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع بالليل» نماز نفلی که در شب خوانده می‌شود. هکذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قيام الليل) و نماز تهجد فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قيام الليل ويا هم نماز شب می‌نامند، ولی نماز نفلی که بعد از خواب شب اداء می‌شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته‌اند.

ولی برخی از علماء هر دو را به یک معنا گرفته‌اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسی از شب بیدار می‌شند و نماز تهجد می‌خوانند.

صحابی جلیل القدر هر یک علقمه بن قیس و اسود بن یزید رحمهما الله در مورد نماز تهجد می‌فرمایند: «إِنَّمَا التَّهْجُدُ بَعْدَ نُومَةً» نماز تهجد در حقیقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المرزوqi، قيام الليل: ۱۹).

فضیلت تهجد در قرآن:

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل 112 مرتبه در 45 سوره در باره مقام و منزلت نماز و امر به ادای آن آمده است و از آن جمله در 17 آیه آیاتی در باره نماز شب (قيام الليل) و دعوت بندگان برای برپا داشتن آن آمده است که این نشانه ای از اهمیت فوق العاده خلوت شبانه معبدود با خالق خویش است.

ولی لفظ «تهجد» صرف یکبار در قرآن عظیم الشأن و آنهم در (آیه‌ی 79 سوره‌ی اسراء) بکار گرفته شده است: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسِيَ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» (یعنی ای پیامبر خدا! پاسی از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامي محمود و نیکو برساند).

ولی قرآن عظیم الشأن در مورد سایر نوافل که در قیام لیل و شب زنده داری بعمل می‌آید در آیات متعددی بدان اشاره نموده که: این آیات عبارتند از: (اسرا 79، فرقان 64، سجده 16 و 17، طه 30، ص 37 و 38، زمر 9، ذاریات 17 و 18، طور 48، مزمول 2 و 3 و 6، دهر 25 و 26، فجر 3).

در حدیثی آمده است: «عَلَيْكُم بِقِيامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ»؛ نماز شب را بر خود لازم بگیرید، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نیکان قبل از شما بوده است. (ترمذی: ۳۵۴۹).

خواندنگان گرامی!

در این حديث نه تنها بر خواندن نماز تهجد (قیام اللیل) تأکید بعمل آمده است، بلکه نماز تهجد (قیام اللیل) را از روش نیکان امت های گذشته محسوب نموده و به این مطلب اشاره دارد که در ادیان گذشته پاییندی به نماز تهجد یکی از معیارهای تقوا و صلاح بوده است و این امت که خیرالامم و پیرو افضل الرسل است، اولیتر و حق دارتر به خواندن نماز تهجد است. کلمه «علیکم» که جمله آغازین حديث متبرکه است، معنی تأکید و الزام دارد، که در مورد دیگر نمازهای نفل خیلی کم آمده است.

2 - طوریکه قبلًا تذکر دادیم، نماز تهجد از بهترین و با فضیلتترین نفل بعد از نماز های فرضی است «إِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْمَغْرُوْضَةِ، الصَّلَاةُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ»؛ (بعد از نماز فرض با فضیلت ترین نماز آن است که در دل شب «جوف اللیل» خوانده شود). (المعجم الكبير: ۱۶۷۴) هدف از نمازی که در دل شب بجاء آورده میشود، بصورت قطع همان نماز تهجد میباشد.

3 - در روایتی آمده است که در یکی از روزها شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد بهترین عمل پرسید، آن حضرت در جواب آن شخص فرمود: بهترین عمل قیام طولانی در حضور پروردگار در نماز است (یعنی تلاوت کردن طولانی در حال قیام) و همین طور بهترین نماز بعد از فرایض، نماز تهجد است. (مسلم: ۸۲۱/۲) مسلمانیکه شب زندگانی خویش را با نماز تهجد، و با دعا و نیایش وتلاوت قرآن عظیم الشان، سپری مینماید، به مهتابی می ماند در آن خلوت و تاریکی می درخشید و مورد الطاف و عنایات پروردگار قرار میگیرد. واقعیت همین است که: نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، کار دائمی متقین است. استغفار در سحر، اوچ عبادت است. و در تهجد و سحر خیزی، از میان تمام اذکار و دعاهای استغفار مقام خاصی خود را دارد.

شأن نزول آیة ۱۶:

- بزار از بلال (روایت کرده است: ما در مسجد می نشستیم و جماعتی از یاران رسول الله بعد از ادای نماز شام تا نماز عشاء نماز میخوانندن. پس آیه «تَتَجَافَى جُنُبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ....» نازل شد. در اسناد این روایت عبدالله بن شبیب ضعیف است.

839- ترمذی به گونه صحیح از انس(رض) (روایت کرده است: این آیه تَتَجَافَى جُنُبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِع در باره انتظار به نماز عشاء نازل شده است. (ترمذی ۳۱۹۶، ابو داود ۱۳۲۲ و طبری ۲۸۲۲ از انس روایت کرده اند «زاد المسیر» ۱۱۰۹).

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيْنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

پس هیچ کس نمی داند که آنچه سبب روشنی چشم ها است، چه چیزی (از نعمت های حیرت اور) برای آنها پنهان داشته شده است به پاداش آنچه میکردند. (۱۷)

تفسیر:

«مَا أَخْفَى لَهُمْ»: چیزهایی که برای آنان پنهان شده است. مراد مواهب عظیم و نعمت های فراوانی است که برای مؤمنان تهییه دیده شده است.

در حديث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال فرمود: «أَعْدَتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ

رأَتْ وَلَا أَذْنَ سَمِعَتْ وَلَا خَطْرَ عَلَيْ قَلْبِ بَشَرٍ». «برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

ابو هریره(رض) اضافه کرد: اگر خواستید آیه: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ فُرَّةً أَعْيُنٍ» [السجدة: 17] را بخوانید.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوْنَ (١٨)

آیاکسی که مؤمن است ،مانندکسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند(۱۸)

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره این آیه مبارکه مینویسد: از عدل و کرمش خبر میدهد که در روز قیامت در حکمش بین آنکه به آیاتش ایمان داشته و از پیامبرانش پیروی کرده، و آنکه از اطاعت و فرمان خدا خارج و پیامبرانش را تکذیب کرده است، مساوات بر قرار نمی کند. (مختصر ۷۶/۳)

ایمان چیست؟

ایمان عبارت از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت زیاد میشود و با گناه و معصیت تقلیل می یابد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلَيَّتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ (۱) زَادَتْهُمْ إِيمَنًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَمَمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا» (سوره الأنفال: 2-3-4) «مؤمنان تنها آناند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز میگذارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند». و میفرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (136) (سوره النساء: 136). «وهرکس به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداندکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ایمان زبان :

عبارة از ذکر و دعا و امر به معروف و نهي از منكر و تلاوت قرآن و غيره است. ایمان قلب: مانند اعتقاد به وحدانیت خدا و ربوبیت والوهیت و اسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد درذیل آن داخل میگردد، کما اینکه اعمال قلبي نیز در مسمای ایمان داخل است. مانند محبت برای الله، ترس از الله، توبه و انبات به بارگاه الله و توکل بر الله و غيره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیة ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غيره از همین قبیل میباشد. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَإِذَا تُلَيَّتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَنًا» [الأنفال: 2]. «چون آیاتش بر آنها خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید».

و میفرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ الْسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَنًا مَعَ إِيمَنِهِمْ» سوره الفتح: 4). «اوست کسی که در دل مؤمنان آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمان (پیشین) آنان افزوون شود».

بندۀ مؤمن هر چه طاعت و عبادت و وسائل تقریب زیاد شود، ایمانش نیز زیاد میشود، و هر چه طاعت و عبادت و اسباب تقریب کم شود، ایمانش نیز کم میشود، پس گناهان و معاصی در ایمان بندۀ مؤمن سلباً و ایجاباً تأثیر دارد.

مثالاً: اگر گناهش شرک اکبر یا کفر اکبر باشد. اصل ایمان را باطل می‌کند، اما اگر پائین تر از آن باشد کمال ایمان را می‌شکند و پاکی آنرا مکدر کرده و ضعیفش می‌گرداند، خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يغْفِرُ أَن يشْرَكَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يشَاءُ» [النساء: 48]. «به راستی خداوند (آن گناه را) که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشاید و جز آنرا برای هر کس که بخواهد، می‌آمرزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم چی زیبا می‌فرماید: «لَا يزَنِي الْزَنِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرُ حِينَ يَشْرِبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»

فاسق:

«فَاسِقًا» فاسق یعنی از فرمان خدا خارج شده. علامه ابن عثیمین در «فتاوی نور علی الدرب (2/4).» در مورد اینکه؛ در شریعت اسلام فاسق به چه کسی اطلاق می‌گردد مینویسد: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی‌رسد).

مثال فسق اکبر همان است که در (آیات 18-20 سوره سجده) تذکر رفته است:

فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمیرسد، مانند این آیه که می‌فرماید: «وَلِكُنَ اللَّهُ حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفَّرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعَصْيَانَ» (سوره حجرات 7). یعنی: «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان رشت و ناپسند جلوه داده است».

در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز به تنهایی و عصيان را هم که غیر از فسق است را هر یک جدگانه ذکر کرده است.

از فحایی آیه مبارکه معلوم شد که: تنها کفار، مخالف مؤمنان نیستند، افراد فاسق نیز در جبهه‌ی مخالف قرار دارند. مُؤْمِنًا... فاسِقًا

شأن نزول آیة 18:

840- واحدی وابن عساکر از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علی بن ابو طالب (گفت: سلام در نبرد و روز کار زار از سلاح تو تیزتر و برندتر است، در سخنوری از تو بالاتر. در املاء و نویسنده‌ی به مراتب از تو بهترم. شیر یزدان علی گفت: خاموش ای فاسد تو از راه حق و صلاح بیرون رفته‌ای. پس آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتُرُونَ» نازل شد.

841- ابن جریر از عطاء بن یسار همینگونه روایت کرده است. (تفسیر طبری، جلد 21، صفحه 107).

842- ابن عدی و خطیب در «تاریخ» خود از طریق کلبی از ابو صالح از ابن عباس نیز همینگونه روایت کرده اند.

843- خطیب و ابن عساکر از طریق ابن لهیعه از عمرو بن دینار از ابن عباس روایت کرده اند: این آیه در باره علی بن ابو طالب (و عقبه بن ابو معیط که یکدیگر را ناسزا گفتند، نازل گشته است. همچنان در این روایت آمده است که این آیه در مورد عقبه بن ولید نازل گشته است نه ولید.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)
اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، جنة‌المأوى دارند که جاویدان از آن

آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست در مقابل اعمالیکه انجام می دادند. (۱۹)

تفسیر:

«جَنَّاتُ الْمَأْوَى»: باغ های محل زندگی. یعنی دنیا جایگاه سفر است، ولی بهشت جایگاه ماندن و زندگی کردن. «ثُرُلًا»: مکانی که مهمان محترم را در آنجا میشانند. محل پذیرائی. چیزی که برای پذیرائی از مهمان آماده میکنند.

مراد این است که بهشت محل پذیرائی از مؤمنان است و دائما همچون مهمان از ایشان پذیرائی می شود.

همچنان امام بیضاوی گفته است: بهشت جایگاه و پناهگاه حقیقی است و دنیا منزلگاه کوچ کردن حتمی است. «أنوار التنزيل وأسرار التأويل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی ۲/۱۱۲»، ایمان از عمل جدا نیست. مؤمن باید تمام کارهایش پسندیده باشد. باغ های بهشتی، برای پذیرایی از مؤمنان است. «ثُرُلًا»

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلُّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أَعِدُّوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ دُوْقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)

اما کسانی که نافرمانی کرده اند پناهگاه و منزلگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن بیرون آیند در آن بازگردانده میشوند، و به آنان گویند: عذاب آتشی را که همواره آن را تکذیب می کردید، بچشید. (۲۰)

تفسیر:

فاسق منکر قیامت یعنی: سریچی و تمرد کرده اند بر الله تعالی متعال و بر پیامبر انش عليهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته اند همیشه در دوزخ خواهد ماند. در جنب شکنجه‌ی جسمی، شکنجه، با تحقیر روحی آنان همراه است. هرباری که بخواهند از آن بیرون شوند، حق تعالی آنان را باز میگرداند و مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبیخ به آنها میگویند «وَقِيلَ لَهُمْ دُوْقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»: از عذاب دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب میکردید و آن را به باد مسخره مگرفتید، بچشید.

فضیل بن عیاض گفته است: به خدا قسم! دست‌ها بسته و پاها در زنجیرند و زبانه‌ی آتش آنها را بالا میبرد و فرشتگان آنان را سرکوب می کنند. (مختصر ۳/۷۶)

وَلَنْذِيقَتَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

و بی تردید آنان را غیر از عذاب بزرگ تر [در قیامت] از عذاب نزدیک تر [در دنیا] می چشانیم، باشد که (از کفر و شرک و گناه) باز گردند. (۲۱)

تفسیر:

«الْعَذَابِ الْأَدْنَى»: عذاب نزدیکتر. عذاب کمتر. مراد مصائب و بلایا و آفات دنیوی است، همچون: زیان ها و ضرر ها، مریضی ها و ناخوشی ها، خشک سالی ها، دردها و رنج ها، که بیدارباش ها و هشدارهای خدائی بشمارند.

«الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»: عذاب بزرگتر. هدف از آن عذاب اخروی جهنم است (ملحظه شود سوره های: رعد آیه ۳۴، زمر آیه ۲۶).

یکی از سنت های الهی، گرفتار کردن گنهکار برای توبه است. «وَلَنْذِيقَتَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى» به یقین که الله متعال پیش از عذاب اکبر در آتش دوزخ، کافران را از عذاب دنیا که نزدیکتر است می چشانیم، از قبیل کشته شدن و اسیر شدن و بلا و سختی وسایر انواع

مصیبت‌ها و غم‌ها، بلاها و اضطراب‌ها، محنت‌ها و پریشانی‌ها، مریضی‌های روحی و روانی دردها گرفتار مینماید، ملاحظه می‌شود که: عذاب آخرت از همه‌ی عذاب‌های دنیوی بزرگ‌تر است.

«لَعْلَمْ يَرْجِعُونَ» تا «بازگردند» از شرک و تکذیب و گناهانی که در آن هستند به سوی ایمان، بسوی طاعت و عبادات در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند. ولی با چشیدن عذاب‌های دنیوی، باز هم بازگشت خلافکاران از گناهان خود اجباری نیست. به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است.

امام حسن(رض) گفته است: «عذاب ادنی» یعنی مصائب و ناکامی‌ها و بیماری‌های دنیا که بندگان به آن آزمایش و مبتلا می‌شوند تا توبه کنند. و مجاهد گفته است: «عذاب ادنی» یعنی کشته شدن و گرسنگی. (تفسیران گفته‌اند: مردم مکه هفت سال با خشکسالی و قحطی مواجه شدند تا جایی که مردار و استخوان سگ را میخورند). (صفوة التفاسیر: تأليف محمد علي صابوني)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَغْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (٢٢)
و کیست ظالم تر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود [و] آنگاه از آن روی بگرداند قطعاً ما از مجرمان انتقام کشند ایم. (۲۲)

تفسیر:

بی اعتنایی گنهکار به تذکر، بدتر از گناه می‌باشد، حکم آیه مبارکه همین است که: هیچکس ظالم‌تر نخواهد بود از کسی که به وسیله آیات فرود آمده از جانب حق تعالی بر پیامبر ارش نصیحت شود، اما آن را ترک کند و بدان ایمان نیاورد، از حق اعراض نماید و بدان عمل نکند. و آنرا به فراموشی می‌سپارد.

اعراض از احکام آیات الهی جرم است و مجرم در معرض انتقام الهی قرار دارد.
إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ به یقین که الله متعال به شدیدترین وجه از دشمنان مجرم و بدکارش آنانیکه آیات الهی به تکذیب گرفته اند، با عذاب سختی انتقام می‌گیرد. نباید فراموش کرد که: رحمان و رحیم بودن خداوند، با قهر او منافاتی ندارد. حکم شرعی همین است که: تذکر و محبت کافی نیست، در مورد مجرمان، تنبیه و شدت عمل لازم است.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعْلَنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (٢٣)

و همانا ما به موسی کتاب(تورات) را عطاکردیم. پس از اینکه موسی (تورات) را دریافت کرده است در شک مباش، و ما او را سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. (۲۳)

شرح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: مراد از آن تورات است. «مِرْيَةٍ»: شک و تردید. «لِقَائِهِ»: دریافت کردن موسی تورات را. «لَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

تفسیر انجیل انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی در تفسیر این آیه مینویسد: «پس» ای محمد صلی الله علیه وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی علیه السلام از سوی ما

کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنانکه در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی علیه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست.

به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند متعال به پیامبر شیخ محمد صلی الله علیه وسلم و عده می دهد که قبل از رحلت، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد. چنانکه این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود.

در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردن، دیدم، او مردی بود در از قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است».

به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلی الله علیه وسلم! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیکتر است.

واقعاً هم آگاهی از تاریخ انبیاء، مایه تسلی و اطمینان خاطر است. آگاهی از تاریخ انبیاء، مایه تسلی و اطمینان خاطر است. در باره رهبر آسمانی، نباید هیچ گونه شک و تردیدی وجود داشته باشد. تورات، برای هدایت بنی اسرائیل بوده است، نه جهانیان. «هُدَىٰ لِبْنِي إِسْرَائِيلَ».

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴)

و از آنان (بعضی از بنی اسرائیل) چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند پیشوایانی قرار دادیم که به حکم ما راهنمایی می کردند. (۲۴)

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً»: امامان و پیشوایان. مراد انبیاء خدا، یا پیشوایان دینی است که پس از پیغمبران کار امر به معروف و نهی از منکر را به عهده میگیرند. الله تعالى از بنی اسرائیل هدایتگران و دعوتگرانی را موظّف نمود و پیشوایان و رهبرانی را مقرر داشت که مردم در احسان و نیکوکاری به ایشان اقتدا مینمودند و دیگران را به سوی طاعت الهی وصلاح واستقامت دعوت میکردند.

به قولی معنی این آیه مبارکه اینست که: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قراردادیم «که به فرمان ما هدایت میکنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواضعی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را بهسوی هدایت فرا می خوانند. (تفسیر انوار القرآن).

«لَمَّا صَبَرُوا وَ...»: وقتی که بنی اسرائیل مشقات تکالیف و دشواری های راه خدا را تحمل و بر آن استقامت و شکیبائی کردند. دو چیز انسان ها را به پیشوائی میرساند: نخست ایمان و یقین به آیات الهی، دیگر شکیبائی و پایداری.

همچنان این کثیر به نقل از یکی از علماء میرماید: «از این آیه به این نتیجه میرسیم که میتوان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

بناءً با صبر و استقامت در برابر شهوات مقاومت نمودند و با یقین و تصدیق در برابر شباهات استقامت کردند؛ زیرا امامت در دین با همین صبر و یقین به دست می آید.

ابن جوزی فرموده است: بدین وسیله به قریش تذکر میدهد که اگر شما هم ایمان بیاورید و اطاعت کنید، در بین شما نیز پیشوایانی قرار میدهیم. (زاد المسیر فی علم التفسیر: ۳۴۴ / ۶)

تفسیر:

«أَوْ لَمْ يَرُوا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ»: آیا کافران تکذیب کننده زندگی بعد از مرگ مشاهده نکردند که الله تعالیٰ آب باران را به زمینی خشک و بایر و بی‌گیاهی سرازیر می‌کند و به وسیله آن کشت سبزی را بیرون می‌آوردکه چهارپایانشان از آن می‌خورند. یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، از آن می‌خورند، پس چرا و به چه دلیل در قدرت و عظمت پروردگار که این کار را انجام داده نمی‌اندیشند.

«أَفَلَا يَيْسِرُونَ» و فکر نمی‌کنند تا از روی آن بر کمال قدرت و فضل و کرم خدا استدلال کنند و دریابند خدایی که زمین مرده را دوباره جان می‌دهد، میتواند آنان را بعد از مرگ بازآورد؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸)

آنها می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟ (۲۸)

تفسیر:

«الْفَتْحُ»: فیصله و قضاؤت میان مردم. مراد دو چیز است: اول روز عذاب استیصال دنیوی، یعنی عذابی که کفار را ریشه‌کن می‌سازد و مجال و فرصت ایمان آوردن از آنان سلب می‌شود. مثل عذاب فرعون و فرعونیان، قوم هود، قوم نوح (ملاحظه شود سوره های: انعام / 8 و 40 - 44، فرقان / 36 - 38).

دوم روز عذاب سرمدی اخروی که روز قضاؤت و فیصله اصلی است و به کسی مهلت گریز از عذاب داده نمی‌شود (ملاحظه شود سوره های: بقره / 162، نحل / 85، انبیاء / 40 سباء / 26، صافات / 21، دخان / 40).

خواندنگان گرامی !

خداوند متعال در آیات قبل فرمود: ما از مجرمان انتقام می‌گیریم و آنان را به کیفر اعمال شان میرسانیم. در این وقت است که: کفار به عنوان استهزا و تمسخر می‌پرسند: روز پیروزی شما مؤمنان و حکم فیصله بخش پروردگار میان کافران و مؤمنان (به گمان شما) چه وقت است؟

صاوی گفته است: مسلمانان می‌گفتند: خدا ما بر مشرکین پیروز می‌گردد و در بین ما و آنها حکم خواهد کرد. وقتی مردم مکه چنین سخنانی را شنیدند به طریق استعجال و تکذیب و توبیخ و سرزنش گفتند: این پیروزی کی تحقق پیدا می‌کند؟

شأن نزول آیة 28:

944- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اصحاب (می‌گفتند: به زودی روزگاری خواهد رسید که همه مادران با آسایش و نعمت های فراوان زندگی کنیم. مشرکان گفتند: اگر شما راست می‌گویید چه وقت آن فتح و ظفر صورت خواهد گرفت. پس این آیه نازل شد. (طبری 28313 روایت کرده این مرسل است.)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الظِّلَّيْنَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹)

بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود! (۲۹)

تفسیر:

الله سبحان و تعالیٰ به این عمل و این سؤال استهزا میز کافران در این آیه مبارکه جواب

فرموده که: ای پیامبر! برایشان بگو: در آن روز که حق تعالی میان مردم حکم فیصله کننده‌اش را صادر کند، ایمان به الله و رسولش برایتان فایده‌ای نمی‌رساند؛ زیرا وقت آن گذشته و شما یک لحظه هم مهلت داده نمی‌شوید تا امور از دست رفتگان را با توبه به دست آرید و اکنون وقت حساب است نه وقت عمل.

روز قیامت که روز فتح حقیقی است و در آن روز خدا در بین ما و شما حکم خواهد کرد، ایمان آوردن و معدرن خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله می‌کنید؟

بیضاوی گفته است: روز فتح عبارت است از روز قیامت که روز پیروزی مؤمنان بر کفار است و خدا در بین آنها حکم می‌کند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر. (أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بیضاوی» ۱۱۳/۲).

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰)

پس از ایشان روی برگردان و منظر (روز حساب) باش، چراکه ایشان هم منظر (شکست و نابودی شما) هستند. (۳۰)

تفسیر:

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: از کافران اعراض کن، از آنان روی بگردان. و به آنان اصلاً اهمیت همقایل مه شو، و خسارة کفر آنان به تو باز نمی‌گردد «وَ انتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ»: منظر باش که عذابی از جانب الله تعالی را خواهند چشید، اموری را انتظار داشته باش که حتماً به آنان رسیدنی است؛ زیرا کافران نیز گردش بد روزگار بر مؤمنان را چشم به راه‌اند و انتظار می‌کشند.

امام قرطبي گفته است: یعنی در انتظار حوادث زمانند که چه به سر شما می‌آید. (تفسير الجامع لاحکام القرآن قرطبي ۱۱۲/۱۴)

ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند فرموده است. خداوند بزرگ در حدیث قدسی میفرماید: برای بندگان صالح نعمتهايی آماده کرده ام که چشمی آن را ندیده و گوشی آنرا نشنیده، و در قلب کسی خطور و گذر نکرده است تا برایشان ذخیره باشد، ترک کنید آنچه در دنیا دیده اید پس چیزی نیست، سپس این آیه را خواند «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْبِي لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيْنٍ جَرَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آیه ۱۷. شیخان و ترمذی روایت کرده اند.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الأحزاب
جزء - (22 - 21)

سوره احزاب در مدینه نازل شده و دارای هفتاد و سه آيه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بهجهت آنکه در برگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، به «احزاب» نامیده شد.

همچنان علماء می نویسنده: این سوره به علت به نام سوره «احزاب» مسمی شده؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان در جنگ خندق گرد آمده بودند. از جمله: کفار مکه و غطفان و بنی قريظه و او باشان عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند.ولي پروردگار با عظمت شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه در خشان، مؤمنان را از جنگ مصون داشت.

ultz مسمی شدن جنگ احزاب، به جهت بود که؛ مسلمانان برای دفاع از خود، خندق کنند، بناءً این جنگ به جنگ خندق معروف و مشهور شد. قبل تذکر است که؛ در مجموع، هفده آیه از این سوره مبارکه به جنگ احزاب اختصاص یافته است، و چون در آیات 20 و 22، سه بار کلمه احزاب به کار رفته، لذا این سوره، را به نام «احزاب» مسمی ساختند.

سوره «احزاب» تنها نام این سوره، احزاب به معنای حزب ها و گروه هاست، و سبب نامگذاری آن، طوریکه یاد آور شدیم؛ آیات بیست و بیست و دوم این سوره است که در آن ها بحث از احزاب و گروه ها بعمل آمده است.

نامگذاری سوره:

سوره احزاب طوریکه در فوق هم یادآور شدیم در مدینه پس از سوره آل عمران، نازل شده و چون از رویداد تاریخی معرکه خندق که: احزاب قريش و غطفان با دشیسه یهودیان بنی قريظه و منافقان، عليه مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متعدد شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در برابر هجوم آنان، در اطراف مدینه برای دفاع از مدینه و خانواده های خویش طرح حفر خندق را در پیش گرفتند، به سوره ی «احزاب» یا «فاضحه»، یعنی؛ (رسوا کننده ی) منافقان و یهودیان مشهور است.

احزاب:

احزاب جمع حزب به معنی دسته هاست.... کلمه «احزاب» بصورت کل یازده مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است و یازده بار در مقام ذم است و هدف از آنها دسته های اهل کتاب و مشرکین و تکذیب کنندگان پیامبران علیهم السلام می باشد.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره ی قبلی:

سرآغاز و مطلع این سوره با پایان سوره ی سجده پیوند معنوی دارد: پایان سجده اعلام رویگردانی پیامبر از کافران و انتظار مجازات از سوی الله متعال برای آنان است؛ و سرآغاز این سوره در واقع امت پیامبر را به پرهیز گاری و پیروی نکردن از کافران و منافقان... دستور میدهد.

مفهوم کلی سوره:

مفهوم کلی سوره عبارتند از: برخی آداب و رسوم اجتماعی، احکام شرعی و خبرهای

قرآنی - تاریخی در مورد غزوه احزاب و بنی قریظه و منافقان. مهمترین این آداب اجتماعی مانند: بر گزاری پسندیده ی مراسم عقد نکاح و عروسی و سایر مراسم مشابه آن، اهتمام زن به حجاب، پوشاندن زینتها و زیباییها در برابر مردان نامحرم، احترام گرفتن و بزرگ شمردن پیامبر نور و رحمت در هر زمان و مکانی و گفتن سخن نیکو و درست.

برخی از احکام شرعی از جمله: پرواداشتن از ذات آفریدگار، دوری از حیله گریهای کافران و منافقان، پیروی از وحی آسمانی، چگونگی و حکم مسأله‌ی ظهار، ابطال راه و رسم فرزند خواندگی، شناخت اساس اirth، آشنایی با تمام محارم و همسران پیامبر، فرستادن درود و سلام بر روان محمد صلی الله علیه وسلم، رعایت الزامی حجاب، پاک گردانیدن جامعه از آثار خودنماهیهای جاهلی، ملزم نبودن زن مطلقه پیش از همبستر شدن به رعایت عده، اختیار دادن به زنان پیامبر میان جدایی از حضرت و یا ماندن در پیش از او و اینکه زنان پیامبر در مقابل کارهای نیک، دو پاداش می‌گیرند، همان گونه که در مقابل هر کار بد دو سزایی می‌بینند. آزار رسانیدن به الله و پیامبر و مؤمنان حرام است، اهتمام زن به مسؤولیتها و امانتها... سخن درباره‌ی غزوه‌ی احزاب یا خندق و بنی قریظه و پیمان شکننده‌ی این قوم یهود، رسوایی و بدنامی منافقان و دوری از تزویر، مکر و فریب آنان و سرانجام قصه‌ی زید پسر حارثه و زینب دختر جحش، همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

این سوره پس از سوره آل عمران شرف نزول یافته و تعداد آیات این سوره طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به هفتادو سه آیه، تعداد کلمات آن به (1210) یک هزار و دو صد و ده کلمه، و تعداد حروف آن به (4996) چهار هزار و نه صد و نود و شش حرف، و تعداد نقطه آن به (2527) دو هزار و پنج صد و بیست و هفت نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). هکذا تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

اساسی ترین هدف سوره:

اساسی ترین هدف سوره احزاب را نقاط ذیل تشکیل می‌دهد:

- محور اصل و اساسی سوره «احزاب»، سازماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است.

- شیخ سعید مفسر تفسیر «الاساس في التفسير» می‌نویسد: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: «يا أيها النبی» و «يا أيها الذين آمنوا» به تناوب تکرار شده است».
- هدایت مسلمانان در دوره سخت هجوم مشرکان و خیانت یهودیان طی دو جنگ احزاب و بنی قریظه؛
- مبارزه با رسومات خرافاتی جاهلی در میان مسلمانان.

محتوای اساسی سوره احزاب:

در بدایت میخواهم به عرض برسانم که؛ سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است که جنبه‌ی تشریعی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی

قرار میدهد. وجوانب خصوصی و عمومی زندگی مسلمانان را بررسی میکند علی الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت و آسایش جامعه را تضمین میکند. وبعضی از عرف و عادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دوقلب انسان را باطل و بی اساس معرفی میکند و جامعه را از بازمانده‌های جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهم پاک مینماید.

مطالعه کنندگان گرامی!

می‌توان محتوای این سوره‌ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی‌ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره‌ی دو غزوه‌ی «احزاب».

در مورد اول، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انتظار بیگانه و آداب برخوردار با پیامبر صلی الله علیه و سلم و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در مورد دوم، بعضی از احکام تشریعی از قبیل حکم ظهار و پسرخواندگی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده پسرخوانده، و تَعْذُّد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، درباره‌ی غزوه‌ی خندق که به غزوه‌ی «احزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، و آنرا به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهان منافقین را بر ملا می‌کند و مسلمانان را از حیله و نیرنگ و کارشکنی آنها بر حذر میدارد و در اول و آخر سوره به طور مفصل درباره‌ی آنان بحث می‌کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حیله و نیرنگ آنها بر ملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و اینکه خداوند متعال با ارسال پیامبران این دسیسه‌ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از نعمت هایش یادآور می‌شود. و همچنین غزوه‌ی بنی قريظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می‌کند.

- همچنان علاوه بر جنگ احزاب (خندق)، مسائلی دیگری مطرح بحث می‌باشد. ولی بیشترین موضوعات آن همانا بر محبوبیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد پروردگار باعظمت و مبحث حُرمَت آزار رسانی به آن حضرت به عنوانین مختلفی بیان شده است، بقیه موضوعات سوره همه تکمله و متمم همین مطالعه اند.

ترجمه و تفسیر سوره احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشانیده و مهریان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْمًا حَكِيمًا ﴿١﴾

ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش، و از کافران و منافقان اطاعت بی‌گمان الله دانای حکیم است. (۱)

شرح لغات و اصطلاحات:

«**اتَّقِ اللَّهَ**»: هدف از آن مداومت بر تقوا و ترس از الله تعالی یعنی از الله پروا کن، بر پرهیزگاری پایدار باش. «**لَا تُطِعِ**»: مراد پذیرش سخنان کافران و منافقان، و قبول پیشنهادهای سازش کارانه‌ای است که از جانب منافقان مطرح می‌گردد. یعنی، ای محمد! با کافران و منافقان سازش کاری مکن.

تفسیر:

ای پیامبر! «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» در دعوت منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را مورد پرستش قرار میدهند، از آنان اطاعت مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را برای شما بیان می‌دارند.

تفسران میفرمایند که: مشرکین از پیامبر صلی الله علیه وسلم، درخواست نمودند، تا از بدگویی نسبت به خدایان آنها دست بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت میکنند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم از این درخواست و مطالبه آنها ناراحت شد و آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْمًا حَكِيمًا» نازل گردید.

یعنی خدا یقینا به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبیر امور آنان دارای حکمت است.

ابن کثیر در تفسیر خویش «تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر» در معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

شأن نزول آیة 1:

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: بعد از غزوه اُحد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول الله صلی الله علیه السلام و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه منوره آمد و در منزل عبدالله ابن اُبی رفت. مشرکان از طریق وی به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشنهاد دادند که از دشنا� دادن بتان‌شان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها و عده دادند که در قبال پذیرفتن این پیشنهاد، نصف اموال خویش را به پیامبر صلی الله علیه وسلم میدهند. در ضمن منافقان مدینه نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول الله صلی الله علیه وسلم این پیشنهادات شان رابطور قاطعانه و محکمی رد کردند و این آیه کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...» نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برایر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آنگاه رسول الله

صلی الله علیه وسلم دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که بر آثر آن، آنان از مدینه اخراج شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۵) در باره پرهیزگاری، پیروی از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبني (فرزنده خوانندگی) بحث بعمل آمده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

و آنچه را که از سوی پروردگارت به تو وحی میشود پیروی کن؛ البته الله به آنچه انجام میدهد، آگاه است. (۲)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»: ای پیامبر! از آنچه الله تعالیٰ به سویت وحی نموده که کتاب الله و سنت بیانگر آن است؛

«اتّبع»: پیروی کن. یعنی بجز از وحی الهی از سایر مشورت های کافران و منافقان - پیروی نکن؛ واقعیت هم همین است که: راه رسیدن به تقوا، تنها و تنها پیروی از وحی است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»: همانا الله از اعمال شما باخبر است و هیچ چیز از امور شما براو پوشیده و پنهان نیست و در مقابل آن به شما پاداش میدهد.

برای اعمال نیک و برای اعمال بد جزای سختی مقرر می دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی نکردن از کافران و منافقان و پیروی از وحی، مشکلاتی خاصی و بخصوص خود را دارد که راه مبارزه و مقابله و بیرون رفت از این مشکلات و پرابلم ها، همانا توکل به پروردگار با عظمت و متابعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

همچنان باید گفت که: هیچ وقت در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمی شود، و اصلاً سازگار و منطقی هم نیست. دوستی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفِي بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

و توکل بر الله کن، و همین بس که الله حافظ و مدافع انسان باشد. (۳)

خوانندگان گرامی!

در (آیه ۱۶۰ سوره آل عمران) آمده است: «إِنْ يُنْصُرُكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلَيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (اگر الله تعالیٰ شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر شما را خوارکند، پس چه کسی است که بعد از آن بتواند شما را یاری رساند؟ (بنابر این) مؤمنان فقط باید بر الله تعالیٰ توکل کنند. و همه را به او بسپارند).

کسی که حق تعالیٰ را نگهبانش بداند و از او یاری بخواهد، بسنده است. پس او بهترین متصرف و نیکوترين صاحب اختیاري است.

چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است: «ان ینصر کم الله فلا غالب لكم» (اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد). در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی های طبیعی تحت الشعاع عوامل دیگر واقع میشوند، ولی هیچ وقت نصرت

و امداد الهی تحت هیچ شعاع قرار نمی‌گیرد. و به این حقیقت و واقعیت دست یافتیم که: پیروزی و شکست هردو با اراده پروردگار باعظم است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبِينَ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ الَّذِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أَمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش ننهاده است، و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزند خوانده‌های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود می‌گوئید (سخنی باطل) اما الله حق می‌گوید، و به راه راست هدایت می‌کند. (۴)

تفسیر:

امام مجاهد میرماید که: این آیه مبارکه در باره یکتن از افراد قریشی است که بی‌نهایت شخصی هوشیار و ذکی بود و در بین مردم با «دو قلب» شهرت داشت، نازل گردیده است. او می‌گفت: من در سینه خویش دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می‌کنم. (در تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسیر ۳۴۷/۶ ملاحظه شود). همچنان سایر مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: این آیه کریمه در باره یکی از منافقان نازل گردیده است که همیشه ادعا داشت که من دارای دو قلب هستم؛ قلبی که مرا به‌کاری دستور میدهد و قلبی دیگر به کاری دیگر.

همچنان اعراب طوری تصور داشتند که آنده اشخاصی که دارای ذکاء و هوشیار خارق العاده باشد، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دارای دو قلب می‌باشد، زیرا او حافظه قوی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه بوت در پا و لنگه دیگر در دست در حال فرار است. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ بوت در دست و یکی در پا داری؟ گفت: طوری فکر می‌کرم که هر دولنگ بوت در پای است! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

خوانندگان گرامی!

«**قَلْبَيْنِ**»: دو دل. «**مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ...**»: طوریکه گفته شد هدف کلی این آیه مبارکه این است که همانگونه که الله تعالیٰ برای کسی دو پدر، و یا دو مادر قرار نداده است، به کسی هم دو دل نداده است. در این آیه مبارکه به تمام وضاحت روشن شد که انسان‌ها فقط دارای یک قلب است قلبی که در آن میتواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این طوری نیست که همه آنرا در یک قلب جمع کرد.

و اقعیت امر هم همین است که: در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمی‌شود، و اصلاً و ذاتاً سازگار هم نیست. دوستی با پروردگار با عظمت و با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

همچنان در آیه متذکره موضوع «ظهار» مطرح بحث قرار گرفته است طوریکه میرماید: «**وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ الَّذِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أَمَّهَاتِكُمْ**» همسرانتان را که آنها را مورد ظهار قرار می‌دهید، مادران شما قرار نداده است.

مفسر ابن جوزی در فهم این آیه مبارکه میفرماید: الله تعالى اعلام فرموده است که همسر، به هیچ صورت، مادر شوهر شده نمیتواند. ولی در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به کار میرفت و آن اینکه نفر به زنش میگفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی. (زاد المسیر ۳۵۰/۶)

ظِهَار چیست:

«يُظْهِرُونَ» (ظِهَار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظِهَار عبارت است از اینکه، شخص به همسرخویش میگوید: «أَنْتِ عَلَىٰ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». وآمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أَنْتِ عَلَىٰ كَظْهَرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلام داشت.

قابل تذکر است که: به کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس الله تعالى در این آیه مبارکه واضح ساخت که: همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفاره واجب می‌شود. مبحث «ظِهَار» بصورت کل در دو آیه از قرآن عظیم الشأن اولًا در: (آیه ۳، سوره «مجادله» و آیه ۴، سوره «احزاب» مطرح بحث قرار گرفته است (خواننده محترم برای مطالعه بیشتر مبحث ظِهَار میتوانید به سوره مجادله تفسیر احمد مراجعه فرمایند).

همچنان در آیه متذکر مبحث فرزند خواندگی را مورد بحث قرار میدهید طوریکه میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَذْعِياءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» و فرزند خوانده‌ها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمیباشند.

منظور از آیه اثبات بطلان گمان‌های جاهلیت است. پس همان طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان طور هم همسری که مورد ظِهَار واقع میشود، مادر نمیشود و پسر خوانده، فرزند نمیشود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می‌آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می‌آید. پس چگونه ظِهَار شده را مادر قرار میدهد؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار میدهد؟ سپس الله تعالى هدایت فرموده است که: نسب آنها را به پدران خودشان باز گردانند.

بصورت کل باید بعرض برسانم که: معيار حق و باطل، در امور شرعی همانا وحی الهمی است، نه رسم و رواج‌ها و به اصطلاح آداب و عادات که در اجتماع وجود دارد.

شأن نزول آیة 4:

846- ترمذی به نحو حسن از ابن عباس(رض) روایت کرده است: روزی رسول الله صلی الله عليه وسلم (نماز میخواند چیزی را به یاد آورد که آن را فراموش کرده بود. منافقانی که با آن بزرگوار نماز میخوانندند، گفتد: آیا نمیبینید که او دو دل دارد، ولی با شما و دلي با خودش. پس آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبِينَ فِي جَوْفِهِ» نازل شد.

847- ک: ابن ابوحاتم از طریق خصیف از سعید بن جبیر، مجاهد و عکرمه روایت کرده است: در آن روزگار شخصی بود که همه می‌گفتد: این مرد دوتا دل دارد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر طبری، جلد 21، صفحه 118).

848- ک: ابن جریر نیز از طریق قتاده از حسن (چنین روایتی را نقل کرده و افزوده است: آن مرد میگفت: من دونفس دارم، یکی بر من امر و دیگری نهی میکند. (تفسیر طبری 28321 و 28322 به قسم مرسل روایت کرده است).).

849- و طرطق ابن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است: این آیه در مورد مردی از بنی فهم نازل شده است که میگفت: در سینه خود دو دل دارم با هریکی از آن‌ها بهتر از عقل محمد درک میکنم. (تفسیر طبری 28320 به قسم مرسل روایت کرده است).

850- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: این آیه در باره جمیل بن معمر مردی از قریش از بنی جمع نازل شده است.

أَذْعُوهُمْ لَا يَأْئِمُهُمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا أَبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيْكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعْمَدَتُ فُلُوْبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا^(۵)

آنان (پسرخواندها) را به پدرانشان نسبت دهد، این کار پیش الله عادلانهتر است، و اگر پدران شان را نشناختید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما هستند، و بر شما در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست مگر (گناه) در آنچه دلهایتان قصد آن را دارد، و خداوند امرزگار مهربان است.^(۵)

تفسیر:

«أَذْعُوهُمْ لَا يَأْئِمُهُمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» «أَذْعُوهُمْ»: صدایشان بزنید. ایشان را بخوانید و بنامید. فرزندان را به پدران شان نسبت دهید و نسب ها را به هم مخلوط نسازید، «هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» این کار در نزد پروردگار متعال به عدل و حقانیت نزدیکتر است. «أَقْسَطُ»: عادلانه تر است. استعمال اسم تفضیل عادلانهتر بدان معنی نیست که اگر آنان را به نام پدر خواندها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانهتر، بلکه مقایسه عادلانه و ناعادلانه، یا به عبارت دیگر خوب و بد است. وقتی که میگوئیم: انسان اگر خود را به کام ازدها نینزارد بهتر است. مفهوم سخن این نیست که اگر خود را به کام ازدها بینزارد بده و خوب است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

ابن جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد الله عادلانهتر و درست‌تر و به حقیقت نزدیکتر است از این‌که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید. (تفسیر طبری ۷۶/۲۱).

«فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا أَبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: اگر پدران حقیقی فرزندان را نمی‌شناختید، آنان را با ملاحظه رابطه اجتماع و محبت خویش به نام برادران دینی تان بخوانید؛ زیرا ایشان برادران و دوستان دینی شما می‌باشدند.

ابن کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگردداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و سلم به زید بن حارثه میگفت: «تو برادر و دوست ما هستی». (مختصر ابن کثیر ۳/۸۱).

و ابن عمر رضی الله عنہ گفته است: تا زمانی که آیه «أَذْعُوهُمْ لَا يَأْئِمُهُمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل نشده بود، نمی‌گفتیم: «زید بن حارثه» بلکه می‌گفتیم: زید بن محمد. (بخاری آن را روایت کرده است).

ابن کثیر میفرماید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خداوند متعال برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آن‌ها بسوی پدران حقیقی آن‌ها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سخن تان که فلان فرزند فلان است در حالیکه فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما نیز» بنابراین، به آن‌ها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالي: یعنی بردگان آزاد شده.

مطالعه گندگان گرامی!

«وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ»: ای مؤمنان! اگر خطایی از شما نا‌آگاهانه سر زند و دل های تان قصد آن را نداشته باشد، خداوند متعال شما را تنها به امور وکارهای قصده (نه به خطاکاری‌ها) مؤاخذه می‌نماید.

«وَلِكُنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»: اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می‌باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»: و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم است، اهل اشتباه را می‌بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می‌کند.

الله تعالیٰ برای شخص خطاکاری که به قصد گناه نکرده باشد می‌آمرزد و توبه کننده‌ی را که به گناه اصرار نورزد مورد رحمتش قرار می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از امتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان و اداشته شده‌اند، درگذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دلهایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمدی پسران به غیر پدران حقیقی‌شان در حالیکه به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده میگوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالیکه بر این باور هستی که او واقعاً پدر وی است، بر تو باکی نیست، هر چند او در واقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنهکار هستی».

در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الى غير ابيه و هو يعلم انه غير ابيه فالجنة عليه حرام». «کسی که خود را به نام غیر پدرش میخواند درحالیکه میداند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است».

أبو حفص نجم الدين عمر بن محمد نسفی (462 - 538ق) در تفسیر خویش میگوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزند خوانده مجھول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده بردہ وی بود، آزاد می‌شود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد امام ابو حنیفه(رح) کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر بردہ وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطاء می‌کند چنان‌که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

شأن نزول آیة 5:

851- بخاری از ابن عمر(رض) روایت کرده است: ما همواره زید بن حارثه را زید بن

محمد میگفتیم. تا این که آیه «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4782، مسلم 2425، ترمذی 3209 و 3814.)

خواندنگان گرامی!

خلاصه اهداف و محتوای آیات متبرکه (1 الی 5) را چنین جمعبندی و خلاصه نمود: الله متعال خواست با این آیات، عزت و کرامت را در دلهای مسلمانان بنشاند و به آنان اطمینان و اعتماد بخشد، تا به سخن دشمن النقفات نکنند.

اسلام تنها مجموعه ای از راهنمایی ها، اندرزها، راه و رسم ها قوانین و مقررات و عادات نیست. بلکه دین مقدس اسلام؛ یعنی، تسلیم شدن در برابر فرمان الله متعال، النقفات کردن به امر و نهی قرآن و رویگردانی از برنامه های غیر الهی. مسلمان نباید گول بیگانه را بخورد، باید در همه ی شؤن زندگی خویش بر الله توکل کند تا خدا یار و نگهدارش باشد. و اینک در آیات متبرکه: (6 الی 8) در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و منزلت او، بحث بعمل می آید.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أَمَهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولَيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْنُطُورًا (۶)

پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان (در استحقاق میراث) نسبت به همیگر در کتاب الله از مؤمنان و مهاجران اولویت بیشتری دارند، مگر اینکه در حق دولتان احسان بکنید. این در کتاب نوشته شده است. (۶)

تفسیر:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مسایل دین و دنیا برای مؤمنان از خودشان بهتر و نزدیکتراند. و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعت‌ش واجب‌تر است. بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدم بدارند.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ...»: همچنان هدف از این آیه مبارکه اینست که پیغمبر اسلام در جان و مال امت محمدی، حق تصرف بیشتری از خود تصرف مؤمنان در جان و مال خود دارد، و پیغمبر همیشه باید عزیزتر از جان و مال مؤمن در نزد مؤمن باشد، و فرمان و فرموده او مقدم بر اراده و خواست خود انسان (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 65).

در آیه 64 سوره نساء آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن الهی از او اطاعت کنند...).

طوریکه میدانید هدف نهایی پیامبران الهی هدایت مردم و آزاد کردن آنها از قید و بند طاغوت‌های بیرونی و درونی است. لذا مبارزه با ظلم اجتماعی، مخالفت با هواهای نفسانی و دل سپرده‌گی به آفریننده هستی در اولویت برنامه‌های آنان است.

- کسانی که به ندای پیامبران الهی پاسخ مثبت می دهند در حقیقت خود را در معرض فضل و رحمت خداوند قرار می دهند و از مغفرت و رحمت مخصوص او بهره مند می شوند.

- برای تحقق این اهداف، خداوند از مردم می خواهد از پیامبران اطاعت کنند تا در مسیر درست زندگی قرار گیرند.

- آیه مبارکه اطاعت از رسول خدا را مطلق ذکر کرده و بدون هیچ قید و شرطی آورده است. از این رو معلوم میشود که اولاً در تبعیت از پیامبر نباید چون و چرا کرد و همین قدر که مطمئن شدیم فرمانی از پیامبر صادر شده است باید بدون چون و چرا انجام دهیم. ثانیاً باید بدانیم که اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست.

«أَرْجُواهُ أُمَّهَاتُهُمْ»: همسران پیغمبر مادران امت محمدی هستند، و لذا مؤمنان باید برابر فرمان آسمانی حرمت مقام مادری ایشان را رعایت کنند و یکایک مادران آسمانی را گرامی دارند (ملحوظه شود سوره: احزاب آیه 53). از این رو نکاح همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان حرام است. و نیز از این جهت که در اثر آزار انها رسول الله صلی الله علیه وسلم آزار می بیند، که شدید ترین درجهٔ ی حرم است.

در «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تالیف: مفسر شیخ ابوالسعود آمده است: در قضیهٔ تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابهٔ مادران می باشد، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند. (ابو سعود ۲۰۳/۴).

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أُولَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ»: این قسمت از آیه مبارکه، بیان‌گر این واقعیت است که مؤاخات و برادری موجود میان مهاجرین و انصار مدینه در صدر اسلام، و مؤاخات و برادری منعقد در هر زمانی، موجب ارت بردن نمی باشد.

میراث بردن مؤمنان خویشاوند از یک دیگر، نسبت به میراث بردن به اساس ایمان و هجرت (که در نخستین دوره اسلام مشروع بود و بعد از آن منسوخ شد) اولی و بهتر است؛ زیرا نظام ارث براساس نسب مشروعیت یافته و بر مبنای اخوت دینی نیست؛ مگر آنگاه که مسلمانان اراده انجام کار خیری را داشته باشند و چیزی را به عنوان خیرات تحفه، نیکی، وصیت و احسان برای غیر ورثه بدھند.

تفسران گفته‌اند: بدین وسیله قاعدهٔ صدر اسلام نسخ شده است که توراث در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی و هجرت و غیره مقرر بود. (تفسیر زاد المسیر فی علم الْتَّفْسِيرِ: تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی) (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)

«كِتَابِ اللَّهِ»: هدف از آن لوح محفوظ یا قضا و قدر الهی است و یا هدف از آن قرآن کلام آفریدگار است که قوانین ارث در آن مقرر است (ملحوظه شود سوره: بقره آیه 233، نساء آیات 11 و 12 و 19 و 176).

«إِلَّا أَنْ تَفْعُلُوا إِلَى أَوْلَيَاكُمْ مَعْرُوفًا»: مگر اینکه نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز و بلا مانع است، و خدا بندگان را به دست و دل بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است.

«كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»: این حکم که خداوند متعال آن را مشروع کرده در لوح محفوظ نوشته و ثبت است، پس با عمل به امور مشروع، تابع امر او تعالی باشید، از امام اموری که به عنوان شریعت آورده متابعت نمایید، به همسران آن حضرت احترام داشته باشد و با اذیت و آزار بر آنان تعرّض نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند خشم و لعنت الله تعالی بر او لازم میگردد.

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ - ١١٧ق) میفرماید: در نزد الله نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی برد. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۲۶).

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّنَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِظًا (٧)

و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و (نیز) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان عهد محکم گرفتیم. (٧)

تفسیر:

«مِيثَاقًا غَلِظًا»: پیمان سخت و عهد استوار (سوره: نساء آیه 21).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت مقام و منزلت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان مؤمنان، به بیان گرفت اینک الله متعال مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان رادر حوزه تبلیغ شریعت و رسالت چنین بیان میفرماید: ای پیامبر! از روزی یاد کن که خداوند متعال از پیامبران برای تبلیغ رسالت‌شان پیمانی مستحکم گرفت و او تعالی از تو واز نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام، عهد و پیمان گرفت که پیام الهی را تبلیغ کنند، امانتش را اداء نمایند، از آنچه به تبلیغش مأمور شده‌اند چیزی را نپوشند و هر کدام‌شان یک دیگر را تصدق نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اینها پیامبران اولو‌العزم و از مشاهیر پیامبرانند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است.

مفسر بیضاوی میفرماید: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعت اند و به عنوان تعظیم و تکریم مقام و منزلت پیامبر ما، وی را قبل از آنها آورده است. (تفسیر بیضاوی ٢/١٤١).

و این کثیر فرموده است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است. (مختصر ٣/٨٣).

لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (٨)

تا صادقان را از صدقشان بپرسد و (الله) برای کافران عذاب درناک آماده کرده است. (٨)

تفسیر:

«لِيَسْأَلَ»: تا سؤال کند. هدف این است که پیغمبران باید پیام الله تعالی را به مردم ابلاغ کنند، و علماء نیز تا آنجا که در توان دارند باید در تبیین آئین الهی سعی عظیمی به عمل ارند و ازکتمان بپرهیزنند تا با دردست داشتن حجت، خدا از مردم باز خواست فرماید. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

«الصَّادِقِينَ»: راستکاران و راستگویان. هدف از آن آنبویاء است (سوره: مائدہ آیه 109) و یاهم هدف از آن مؤمنین است که در مقابل کافرین قرار گرفته‌اند (سوره: احزاب / 23، حجرات آیه 15، حشر آیه 8).

«لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ»: الله تعالی از پیامبران میثاق و عهد و پیمان محکم گرفت، تا نحوه پاسخ دهی هر قوم در برابر دعوت را از ایشان بپرسد و در نتیجه مؤمنان را با دخول در بهشت پاداش دهد و کافران را در آتش دوزخ عذاب نماید.

صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت. (صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳). امام قرطبی فرموده است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان طور که از عیسی پرسید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ إِنَّكُمْ أَخْذُونِي وَ أَمِي إِلَهُي؟» (تفسیر قرطبی ۱۲۸/۱۴). قابل یادآوری است که: فلسفه ی سؤال کردن از پیامبران صلی الله علیه وسلم، برای این است تا راست کرداری داستان روشن گردد؛ که کافران و بی باوران در روز قیامت و در حضور همه‌ی مردم (علی روؤس الأشهاد) رسوا و سرافکنده و خوار شوند.

خواندنگان گرامی!

در آیات مبارکه (۹ الی ۲۷) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتُكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِحَـا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکر های (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و الله به آنچه می کنید بیناست. (۹)

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به مؤمنان آمده است که: از فضل و احسان الهی بر خویشتن در روز غزوه احزاب یاد آورید؛ «إِذْ جَاءَتُكُمْ جُنُودٌ» وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند یعنی در زمانیکه اهل کفر اعم از یهود، مشرکان و منافقان بر شما اتفاق ورزیده و شمارا از هر طرف در احاطه و محاصره خویش گرفتند.

«إِذْ جَاءَتُكُمْ جُنُودٌ...»: اشاره به جنگ احزاب است. جنگ احزاب، نام مبارزه همه جانبه‌ای است که از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه‌های مختلفی همچون یهودیان بنی نضیر و طایفه قریش، وقبائل غطفان و بنی اسد و بنی سلیم در سال پنجم هجری به راه انداخته شده بود.

«رِحَـا»: طوریکه یاد آور شدیم طوفان باد سخت و سردی است که بر سپاهشان دشمن فرستاده شد که بر آثر آن خیمه های شان را از بیخ برکند، دیگ های شان را دور انداخت و خاک ها را بر روی شان پاشید.

«جُنُودٌ لَمْ تَرُونَهَا»: هدف فرشتگانی است که خوف و هراس را به دل سربازان دشمن انداختند. چه بسا مراد چیز های دیگری هم باشد که جز خدا کسی از آنها آگاه نیست.

تفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را برکند و دیگ هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآورندند، جنگ نکرند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند. («حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمدبن محمد صاوی ۱۱۷۵- ۱۲۴۱ق) است).

تفسر ابو السعود (متوفی ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» می‌فرماید: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم باخبر شد

که آمده‌اند، به مشوره «سلمان فارسی» در چهار اطراف مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به طوری که خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها برند. و در بین منافقان، نفاق و دو dalle لی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما میدهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم. (ابو سعود ۳۰۴/۴).

شأن نزول آية ۹

852- بیهقی در «دلائل» از حذیفه (روایت کرده است: شبی در جنگ خندق [در شوال سال پنجم هجری بنابر قول صحیح مشهور] متوجه شدم که ما سپاهیان اسلام در نظم و ترتیب خاصی نشسته ایم. ابوسفیان با همراهانش از احزاب مختلف در بلندی‌ها بالای سر ما مستقر بودند و بني قریظه در پایین قرار داشتند که از طرف آنها در باره فرزندان و خانواده خویش نگران بودیم، هرگز شبی تاریکتر و طوفانی‌تر از آن بر ما نگذشته است. منافقان شروع کردنده به اجازه‌گرفتن از نبی کریم که به خانه‌هایشان برگردند آنها بهانه میکردند که خانه‌های ما عاری از پاسبان است در حالیکه امنیت خانه‌هایشان تأمین بود. هریکی از آنها که از پیامبر اجازه رفتن می‌گرفت برایش اجازه میداد باز هم پنهانی محل را ترک می‌گفتند. ما در حدود سه صد نفر بودیم، نگاه رسول الله به سوی ما آمد و متوجه یکایک ما شد به من که رسید گفت: اخبار سپاه دشمن را برای من بیاور، به لشکرگاه آنها رفتم آنجا باد به شدت میوزید به خدا سوگند آواز سنگ‌هایی را که باد و طوفان بر فرش‌ها و بارهای آن‌ها می‌زد می‌شنیدم آنها می‌گفتند: کوچ کنید کوچ کنید، نزد پیامبر اکرم (برگشتم و از احوال دشمن آگاهش ساختم. آنگاه خدای عزوجل آیة «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَكُمْ جُنُودٍ» را نازل کرد. صحیح است، بیهقی در «دلائل» ۳ / 454 و ابونعم در «دلائل» ۴۳۳ روایت کرده‌اند. حاکم ۳ / 31 و بیهقی ۳ / 450 از طریق بلال بن یحیی عیسی از حذیفه به همین معنی روایت کرده‌اند. اسناد این حسن است به خاطر بلال. و اصل این در صحیح مسلم ۱۷۸۸ است که آن را حاکم صحیح شمرده و ذهبی هم با او موافق است. به «ابن کثیر» ۵۳۲۰ به تخریج محقق نگاه کنید.)

غزوه احزاب:

اکثریت سیره نگاران معتقدند که غزوه احزاب در ماه شوال سال پنجم به وقوع پیوسته است. و اما واقدی و ابن سعد میفرمایند: که این غزوه در ماه ذیقعده سال پنجم اتفاق افتاده است. از زهري، مالک بن انس و موسی بن عقبه نقل شده است که گفته‌اند: غزوه احزاب در سال چهارم. اتفاق افتاده است. (السیرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، صفحه 444)، (البداية والنهاية، ج 4، ص 105).

ابن حزم نیز به طور قطعی تاریخ وقوع آن را سال چهارم. دانسته است. دلیل این تأکید شان را چنین توضیح میدارد که ابن عمر در این غزوه که پانزده ساله بود؛ بخاطریکه ایشان در غزوه احده که به اتفاق در سال سوم. اتفاق افتاد، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وسلم ایشان را که چهارده سال سن داشت، برگردانید.

انگیزه‌های غزوه احزاب :

یهود بنی‌نضیر بعد از اخراج از مدینه و استقرار در مدینه، در حالیکه قلبه‌ایشان مملو از کینه و نفرت مسلمانان بود، به فکر انتقام از مسلمانان افتادند و برای این منظور نقشه‌هایی

طراحی نمودند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید قبایل مختلف عرب را برای جنگ با مسلمانان برانگیخت و برای اجرای این نقشه شوم، جماعتی مرکب از سلام بن ابی الحقيق، حی بن أخطب، کنانه بن الربيع، هوذه بن قیس و ابو عماره تشکیل دادند. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد ۳، صفحه 237).

این گروه در مأموریتی که به آنان محول گردیده بود، خویش تا حد زیادی موفق گردید و توانست قریش را که از محاصره اقتصادی تحملی دولت اسلامی رنج می برد و قبیله غطفان را که چشم به مال و نعمت مدینه دوخته بود و بسیاری از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه آمده کند.

این گروه یهودی به مشرکان مکه گفتند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما نزدیکتر به حق هستید؛ چنانکه خداوند این مطلب را در قرآن بیان نموده و فرموده است: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بِلِ اللَّهِ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتَيَّلَا»⁽⁴⁹⁾، «أَنْظُرْ كَيْفَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبِ وَكَفَى بِهِ أَثْمًا مُبِينًا»⁽⁵⁰⁾، «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبَهَا مِنَ الْكِتَبِ بُؤْمِنُونَ بِالْجِبِتِ وَالْطَّغْوَتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَهُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَيِّلًا»⁽⁵¹⁾، «أَوْلَئِكَ الَّذِينَ لَعَنْهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا»⁽⁵²⁾» (سوره النساء: 49-52).

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشن را پاک می شمارند؛ بلکه خدا است که کسانی را که بخواهد، پاک می دارد و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمی شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد، آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از دانش کتاب بدیشان رسیده است. چگونه به بتان و شیطان ایمان می آورد و درباره کافران میگوید: اینان از مسلمانان بر حق ترو راه یافته تراند. آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را نفرین نموده است و هر که را که خداوند نفرین کند، کسی را نخواهد یافت که یاری‌کننده او باشد».

استاد «ولفسون» یهودی به این اشتباہ بزرگ تاریخی یهودیان اشاره می نماید و میگوید: «آنچه هر انسان مؤمن به خدای یگانه، چه یهودی و چه مسلمان، را می آزاد، گفتگویی است که بین برخی از یهودیان با بتپرستان قریش اتفاق افتاد که در نتیجه این مذاکره، یهودیان، دین بتپرستی قریش را از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم برتر دانستند».

(تاریخ اليهود في بلاد العرب، ولفسون، صفحه 142).

این دیدگاه یهودیان، اسباب خوشحالی قریش را فراهم آورد و برای جنگ آمادگی بیشتری اعلام نمود و به اتفاق گروه یهودی برای یورش به مدینه موعدی مقرر کردند. (تاریخ اليهود في بلاد العرب، ولفسون، صفحه 142).

همچنین یهودیان بنی نصیر با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامی متعددی علیه مسلمانان امضا نمودند که مهمترین بندهای آن عبارت بود از:

الف: غطفان باید شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب: بعد از پیروزی باید یهودیان محسول خرمای یک سال خیر را به غطفان بدهند. (غزوه احزاب، محمد احمد باشمیل، ص 141).

بعد از امضای این پیمان نامه، یهودیان با ده هزار مرد جنگجو که چهار هزار آنها از قریش و هم پیمانشان و شش هزار دیگر از غطفان و هم پیمانشان بودند، به قصد حمله بر مدینه به راه افتادند و نزدیک مدینه اتراق کردند.

غزوه احزاب و نتایج آن در قرآن:

قرآن عظیم الشأن، در مورد غزوه احزاب به تفصیل سخن گفته است و این دو غزوه (احزاب و بنی قریظه) را به ثبت رسانیده است و قرآن مسائل جاودانه‌ای را که گذر زمان و مکان، آنها را فرسوده نمی‌نماید بیان می‌دارد و این هم از همان نوع است؛ زیرا مسلمانان دائمًا از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامی قرار خواهند گرفت؛ گاهی از بیرون بر آنان یورش خواهند برد و گاهی از داخل شهر و دیارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا که در گذر تاریخ حوادثی چون حادثه احزاب و بنی قریظه تکرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تکرار این جریان، از رویدادهای گذشته در رویارویی با آن استفاده نمایند.

با دقت و تدبیر در قرآن کریم، مهمترین مسائلی که از غزوه احزاب استنباط می‌گردد، عبارتند از:

1 - یادآوری مؤمنان به نعمتهاي الهي: «يٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامْتُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتُكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلَنَا عَلَيْهِمْ رِبِّحَا وَجْنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» [احزاب: 9].

2 - ارائه تصویری شگفت انگیز از مصیبت و بحرانی که با آمدن نیروهای احزاب دامنگیر مسلمانان شده بود: «إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ رَاغَتِ الْأَبْصَرُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجَرَ وَتَطَنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ» [الأحزاب: 10].

3 - پرده برداری از سنتهاي شوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلي و عذر تراشي و عهدشکني آنها: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنْفَقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» [الأحزاب: 12].

4 - تشویق مؤمنان در هر زمان و مکانی به تأسی از گفتار، کردار، جهاد و اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تا به این گفته الهی جامه عمل پیوشانند که میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [الأحزاب: 21].

5 - ستایش از مؤمنان به خاطر موضعگیری های کارآمد آنان که با ایمان راستین و وفای به پیمان خدا با نیروهای احزاب روپروردند و جنگیدند. «مَنْ أَلْمَؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَهْدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» [الأحزاب: 23]. «در میان مومنان مردانی هستند که در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخی از آنان به پیمان خود وفا نمودند (و شهید شدند) و برخی نیز در انتظاراند و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

6 - بیان یکی از سنتهاي تغیرنپذیر الهي که عبارت است از: اختصاص فرجام نیک برای مؤمنان و شکست برای دشمنانشان؛ همان گونه که میفرماید: «وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعِظِّهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَلْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» [الأحزاب: 25].

«خداؤند، کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند و در حالیکه به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند، نرسیده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت و خداوند نیرومند و چیره است».

7

احسان خداوند متعال بر بندگان با ایمانش، آنجا که آنها را بر بنی قریظه در دژ های تسخیر ناپذیرشان، بدون درگیری جنگی، پیروز گردانید و در دلهایشان رعب و وحشت انداخت به گونه ای که به فیصله خدا و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم گردن نهادند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوت الرسول، جلد 2، صفحه 490-491). چنانکه خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّذِينَ ظَهَرُوا هُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَدَّفَ فِي قُلُوبِهِمُ الْرُّعبَ فَرِيقًا تَقْتَلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا²⁶ وَأُرْثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيْرُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا²⁷» [الأحزاب: 26-27]. «خداوند کسانی از اهل کتاب را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند، از اژدهایشان پایین کشید و به دلهایشان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشید و گروهی را اسیر کردید و زمینها و خانه هایشان و دارایی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام نهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

غزوه احزاب از غزوات مهمی در حیات مسلمانان بشمار می رود، مسلمانان، علیه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتایج مهمی را رقم زندند. از جمله:

- پیروزی مسلمانان و شکست و پراکنده شدن و بازگشت زیانبار آنان در حالی که تمام آرزو های آنان به یأس و نامیدی تبدیل گردید.

- تغییر موقعیت جنگی به نفع مسلمانان، آن گاه که حالت تهاجمی جایگزین حالت دفاعی گردید؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به این مطلب اشاره کرد و فرمود: «از این پس ما به جنگ آنان خواهیم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد.» (بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، جلد 5، صفحه 58، شماره 4109).

- کشف چهره واقعی بنی قریظه و کینه درونی آنها نسبت به مسلمانان که منتظر فرست بودند و پیمانشان را با پیامبر صلی الله علیه وسلم در دشوارترین شرایط زیر پا گذاشتند.

- غزوه بنی قریظه یکی از نتایج غزوه احزاب بود؛ چراکه در غزوه احزاب یهودیان بنی قریظه در این شرایط دشوار عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم شکستند بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم غزوه بنی قریظه را ترتیب داد تا آنان را به سوی این عمل زشتیان بر ساند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوت الرسول، جلد 2، صفحه 442).

(مواخد: الگوی هدایت (تحلیل و قایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) تألیف: علی محمد الصلابی).

جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: در ماه شوال سال پنجم هجری. ده تا دوازده و به قولی پانزده هزار مرد جنگی از مشرکان، بت پرستان و اهل کتاب، پیرامون مدینه اردو زدند، تا به زعم خود - کار پیامبر صلی الله علیه وسلم و دین خدا را یکسره کنند. از این شمار، چهار هزار تن از مردم قریش و هم پیمانشان به رهبری ابوسفیان از سمت جنوب و بنی اسد و گروه های دیگر از شرق مدینه به فرماندهی طلیحه، غطفان با شش هزار نیرو به فرماندهی عینه پسر حصن، بنی سلیم از مر الظهران به فرماندهی ابوالاعود، یهود بنی نصیر به ریاست حی بن اخطب و پسران ابی محقق و یهود بنی قریظه به ریاست کعب پسر اسد؛ هر چند با پیامبر پیمان بسته بود؛ اما حبی اینقدر کوشید تا پیمانش را شکست و باورشان این بود که دین بت پرستان از دین محمد بهتر است. (سوره نساء آیات: 51 و 55).

اسباب جنگ خندق:

یهودیان، به دلیل غدر و خیانت و دسیسه های شان، زار و زبون شده و از گمراهی بیدار نگشته و هر لحظه منتظر بودند مسلمانان به فرجام بد جنگ با مشرکان، گرفتار شوند؛ اما وقتی دیدند که مسلمانان به قدرت رسیده اند، در تب و تاب خشم و کینه سوختند، به توطئه دست زدن و ساز و برگ جنگ را فراهم آورند، تا بر پیکر این نیروی نوپا ضربه بزنند... اما چگونه؟ بیست تن از سرانشان نزد مردم مکه و غطفان و... رفتند، آنها را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک کردند و به آنان وعدهی هم پشتی و کمک دادند و این نقشه‌ی ننگین را جامه ی عمل پوشانیدند.

تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنوز نیروی دشمن از جای خود حرکت نکرده بود که خبر این توطئه خطر آفرین به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، او نیز فوراً جلسه ی فوق العاده مشورتی تشکیل داد و نقشه‌ی دفاع از استقلال مدینه را مطرح نمود. سرانجام به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنہ به کشیدن خندقی به دور مدینه کمر همت بربستند.

نقشه‌ی خندق را طوری کشیدند که شمال، مغرب و جنوب غربی و قسمتی از جنوب شهر را در بر میگرفت. خندق از قلعه‌ی شیخین، واقع در شمال مدینه شروع شد و در حومه‌ی قبا در جنوب پایان یافت. طول آن 12 هزار ذراع؛ یعنی، شش هزار متر⁶ کیلومتر به مقیاس امروز و عمق از 5 ذراع بیشتر و عرض آن نیز زیاد و دارای دیواری عمودی بود. عمودی بودن دیوار برای این بود که: نه سوراه و نه پیاده نتوانند از آن عبور کنند.

ابو بکر صدیق و عمر(رض)، آن دو صحابه ی بزرگ، روزی «زنبه» (کلنگ و زنبیل) خود را به دست دیگران داده بودند و خود با جامه هایشان خاک میریختند.

شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی مدینه را خندق نزدند؛ چون دارای موانع بسیار و با غاهای فراوان و کوچه‌های تنگ و باریک بود.

هم زمان با کندن خندق، پیامبر دستور داد: آن چه محصول کشاورزی و باع در خارج شهر مدینه است به داخل شهر بیاورند، تا لشکر مهاجم از آن استفاده نکند.

عمق خندق 7 تا 10 ذراع و عرض آن 9 ذراع یا بیشتر بوده است. (بنقل از روح المعانی، وصفات 314 الی 316 کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت»).

إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ رَأَيْتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظَنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا (١٠)

به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (ومدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا میردید! (۱۰)

تفسیر:

«منْ فَوْقُكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: کنایه از محاصره از هر سو است.

«إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ»: زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوابیف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند.

«وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: و از پائین دره یعنی نزدیکترین نقطه از سمت مغرب. از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند.

«زَاغَتِ الْأَبْصَارُ»: هدف این است که: اختلال پیدا کردن چشم‌ها از شدت خوف و هراس است.

«بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَاجَرَ»: دل‌ها به گلوگاه‌ها رسیده بود.

«تَظُنُونَ بِاللهِ الظُّنُونَ»: درباره وعده خدا گمانها می‌بردید. مراد این است که برخی‌ها که قوی‌ایمان بودند به وعده خدا اطمینان کامل داشتند، و برخی‌ها که ضعیف‌ایمان بودند، چنان‌امیدی به وعده پیروزی الهی نداشتند.

خلاصه‌ی مطلب اینکه مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشت‌تر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قريظه آنها را یاری میدادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند.

ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان میفرماید: و إذ زاغَتِ الْأَبْصَارُ وقتی که چشم‌ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم‌ها خیره شده بود. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳).

«وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَاجَرَ» و قلب‌ها در سینه‌ها از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد.

حسن بصری گفته است: منافقان گمان میبرند که مسلمانان ریشه‌کن میشوند و مؤمنان گمان می‌برند که پیروز میشوند. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳) پس گمان مؤمنان خیر و گمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، و میگفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خطور کرده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و میگفتند: خدا و پیامبر جز فریب و عده‌ای به ما نداده‌اند. (البحر المحيط ۲۱۷/۷)

هُنَالِكَ أَبْتُلِي الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزَلُوا زُلْزَلًا شَدِيدًا (۱۱)

آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابی سخت دچار شدند. (۱۱)

تفسیر:

امام قرطبي در تفسیر؛ آیه مبارکه «هُنَالِكَ أَبْتُلِي الْمُؤْمِنُونَ» مینویسد: این آزمایش به وسیله ترس و قتل و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت. (تفسیر قرطبي ۱۴/۱۴).

مؤلف تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش مینویسد: «در این موقعیت دشوار، اهل ایمان مورد امتحان قرار گرفتند، مسلمانان آزموده شدند، راستگوی و دروغگوی از هم جدا شد و به مسلمانان بلای هولناکی رسید که از اثرش دل‌ها به اضطراب آمد و نفس‌ها ترسید. این دشواری پدید آمد تا ایمان زیادت یابد، یقین‌شان بزرگ شود و اعتمادشان به پروردگار بیشتر گردد.».

«وَزُلْزَلُوا زُلْزَلًا شَدِيدًا»: و از شدت فشاری که آنها را فراگرفته بود سخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین لرزه رخ داده است.

ابن جوزی میفرماید که: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می‌باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب. (التسهیل ۱۳۴/۳).

وَإِذ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

بخاری بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان مريضي (شك و نفاق) بود می گفتند: الله و پیغمبرش جز فریب و وعده های دروغ به ما نداده اند. (۱۲)

شأن نزول آية ۱۲:

853- ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلائل» از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو منزلی از پدرش از پدر بزرگش روایت کرده اند: در غزوه احزاب رسول الله با تدبیر درست اقدام به حفر خندق کرد. و خدای عزوجل در عمق خندق یک سنگ سفید ساخت و مدور را پدیدار کرد. رسول الله کلنگ را گرفت و با شدت به آن سنگ ضربه زد سنگ شکست و از آن برقی جهید که بین سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. رسول الله و مسلمانان تکبیر گفتند. بار دوم سنگ را با کلنگ کوبید سنگ شکافته شد و درخششی از آن پدیدار گشت که فاصله میان دو سنگلاخ مدینه را روشن کرد، پیامبر اسلام صدای تکبیر را بلند کرد و اصحاب بزرگوار نیز با او همآواز شدند. بار سوم سنگ را کوبید، سنگ شکست و برقی از آن درخشید که فاصله میان سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. پیامبر تکبیر گفت و آواز تکبیر مسلمان ها نیز در فضا طنین انداخت. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این باره پرسیدند، گفت: با ضربة اول قصرهای حیره ومداين وکسری برایم آشکار گردید. جبرئيل (آگاه) ساخت که امت من در آن سرزمین پیروز خواهند شد. با ضربة دوم قصرهای حمر از سرزمین روم برایم نمایان شد. جبرئيل خبرم دادکه امت در آن دیار چیره خواهند شد. ضربة سوم را که وارد کردم قصرهای صنعا برایم ظاهر گردید و جبرئيل برایم بیان داشت که امت من آنجا را نیز فتح خواهند کرد.

منافقان خطاب به مسلمان ها گفتند: آیا از یاوه سرایی ها، وعده ها و امیدهای بیهوده او تعجب نمی کنید اظهار میدارد که از یثرب (نام تاریخی مدینه) قصرهای حیره و مداين کسری را تماسا میکند و شما هم آن قصرها و شهرها را فتح می کنید. در حالیکه شما از ترس به حفر خندق پرداخته اید و توان بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارید. پس «آیة وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (۱۲) نازل شد. (ابن سعد ۹۸ / ۴، بیهقی در «دلائل» ۳ / ۴۱۸، طبری ۲۸۳۷۰ و بغوي ۱۶۸۲ به شماره گذاري محقق از کثیر روایت کرده اند. اسناد این از جهت همین کثیر واهی است زیرا او ضعیف متروک است. قسمتی از این حدیث شواهد دارد و قسمتی منکر است. «تفسیر بغوي» (۱۶۸۲).

854- جوییر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه در باره معتب بن قشیر انصاری که این سخنان را گفته بود نازل شده است. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جوییر که متروک متهم است و از ضحاک که ابن عباس(رض) را ندیده روایت می کند.)

855- ابن اسحاق و بیهقی از عروه بن زبیر و محمد بن کعب قرقی و دیگران روایت کرده اند: معتب بن قشیر گفت: محمد به ما وعده میدهد که گنج های کسری و قیصر را تصاحب میکنیم، در حالیکه هیچ کدام از ما نمی تواند با آرامش خاطر به مستراح برود. و اوس بن قیظی با گروهی از قوم خود گفت: خانه های ما در خارج مدینه قرار دارد که بیم نفوذ دشمن در آنجا می رود به ما اجازه بده که به نزد زنان و فرزندان خود برویم. (طبری 28369).

وَإِذْ قَاتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ
يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

و نیز به یاد آور بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای پایden شما نیست، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت میخواستند و میگفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند! (۱۳)

تفسیر:

«**يَثْرَبَ**»: نام شهر «مدینه» در دوره جاهلیت بود. «**مُقَامٌ**»: جای اقامت. اقامت مراد ماندن در دور و بر خندق برای دفاع از خود است. «**عَوْرَةٍ**»: شکاف و درز دیوار و جز آن. در اینجا مراد «**ذَأْثُ عَوْرَةٍ**»: یعنی صاحب شکاف و محل رخنه است که دزدان و امثال ایشان می توانند از آنجا وارد منزل گردند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمد).

خوانندگان گرامی!

در این آیه مبارکه به سخن جماعتی از اهل نفاق ذکری بعمل آمده است (طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می شود) که جمعی از منافقان یعنی «اووس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هودارانش می گفتند: «یاً أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ» ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرار گاهی ندارید. «فَأَرْجِعُوا» به خانه های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. «وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ الَّذِي» گروهی از منافقان از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بازگشت به خانه های خود اجازه خواستند؛ به دلیل اینکه خانه های آنان با امنیت نیست و محل اعتماد نمی باشد. «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ» خانه های ما محکم و محفوظ نیست و می ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بزند و از این جهت نسبت به اهل و فرزندان خود پریشان هستند.

«وَ مَا هِي بِعَوْرَةٍ إِنْ يَرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» اما این سخن در واقعیت و حقیقت دروغ بود، بلکه گریز از جهاد و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانشان را اراده داشتند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتُؤْهُا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)
و اگر (لشکر دشمن) بر آنان از اطراف مدینه در آورده می شدند، باز از آنان طلب فته (خیانت به مسلمانان) می شد، حتماً این کار را انجام می دادند و مگر اندکی در آن درنگ نمی کردند. (۱۴)

تفسیر:

اگر کافران اهل احزاب که در اطراف مدینه بودند از تمام جهات و نواحی مدینه وارد می شدند «**ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتُؤْهُا**» آنگاه از آنان خواسته می شد کافر شوند و به جنگ مسلمانان بروند، آن را قلبًا و به میل خود انجام می دادند. «**وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا**» در پذیرش این خواسته شتاب می نمودند و به زودترین فرصت به آغوش کافران می شتافتند. و به دلیل شدت فساد خود و رخت بر بستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی داشتند. پس معلوم می شود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و با کوچکترین ترس و اضطراب آن را رها می کنند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلٍ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْتُوْلًا (۱۵)
و همینان بودند که پیشترها با الله عهد بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند و عهد الله باز خواست شدنی است. (۱۵)

تفسیر:

گروه منافقان قبل از جنگ خندق و بعد از بدر با الله تعالی تعهد و پیمان مؤکد بسته بودند

که در جنگ فرار نکند.

قتاده میفرماید: بعد از اینکه منافقان در بدر غایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت‌کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگر با جنگ رو برو شویم، حتماً خواهیم جنگید. (تفسیر قرطبی ۱۵۰/۱۴). بنابر قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند. «وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلًا»: و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ از میدان معركه نگریزند و جهاد و قتال در راه حق را رها نکنند، اما به این عهد خیانت کردند و پیمان را شکستند. بیان متضمن تهدید و وعید است.

قطعاً خداوند متعال از این عهد و پیمان آنان را مورد سؤال قرار می‌دهد؛ زیرا عهد الهی مورد محاسبه قرار می‌گیرد؛ یعنی کسی که به آن وفا کند پاداش می‌یابد و کسی که آن را بشکند به عذاب گرفتار می‌شود.

واقعیت هم همین است که: در سختی‌ها، و روز‌های دشوار جوهر واقعی انسان‌ها شناخته می‌شوند و صفات‌ها از هم جدا می‌شود.

فُلْ لَنْ يَنْفَعُكُمُ الْفَرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)
بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمیبخشد و در آن صورت جز اندکی بهره مند نمی‌شوید. (۱۶)

تفسیر:

«فُلْ لَنْ يَنْفَعُكُمُ الْفَرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»: ای پیامبر! برای منافقان بگو که گریز شما از جنگ، از ترس مردن و کشته شدن سودی ندارد؛ مطمین باشید که فرار شما موجب طول عمرتان نمی‌شود و این فرار هرگز اجل شما را به تأخیر نمی‌اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی‌کند.

«وَ إِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»: اگر از مرگ بگریزید، باز هم در زندگی دنیا جز مدت اندکی خواهید ماند و آن مدت زندگی مقدّر شماست که بعد از گذشت آن چاره‌ای از مرگ نیست. اکنون بهتر است مؤمنانی شرافتمند بمیرید؛ نه منافقانی ترسو.

باید گفت: هیچ کس از مقدرات حتمی پروردگار باعظمت، از جمله مرگ نمی‌توان فرار کرد. و به خاطر کامیابی زود گذر، سعادت ابدی را نباید از دست دهیم.

فُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷)

بگو: اگر الله در حق شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه میدارد؟ و در برابر خداوند یار و یاوری برای خود نخواهد یافت. (۱۷)

تفسیر:

ای پیامبر! برای منافقان بگو: چه کسی می‌تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» اگر پروردگار به شما عذابی را اراده کند یا رحمت و آسایشی را بخواهد، کیست که شما را از آن نگهدارد؟ خداوند پاک ذاتی است که مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کرده است. «وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» «و جز خدا برای خود ولی نمی‌یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برآورد و یاوری شان کند.

در این هیچ جای شکی نیست که: رحمت و عذاب، تلخی و شیرینی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان میرسد. او ذاتی است که: «أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (البته اراده‌ی سوء یا

رحمت خداوند، با توجه به حکمت است).
قد يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلْمٌ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَبْلًا (۱۸)

بدون شک الله کسانی از شما که مردم را (از جبهه و جهاد) باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود میگفتند: به سوی ما بیایید (و خود را به کشتن ندهید) به خوبی میشناسد؛ (آن ضعیف و ترسو هستند) و جز اندکی به جبهه نمی روند. (۱۸)

تفسیر:

«قد يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ» خداوند متعال باز دارندگان از قتال در راه خویش را «می‌شناسد»؛ یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم باز می داشتند و کارشکنی می کردند آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را از جنگ سست میساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند. و در نهایت ابو سفیان و حزبیش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد.

«وَ الْقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلْمٌ إِلَيْنَا»: آنان که برای برادرانشان گفتند: به ما رو آورید، با ما باشید، پیامبر و یارانش را تنها بگذارید و آنان را ترک نماید. بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنگید.

خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَبْلًا» و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی شوند آن هم به طریق ریا و سمعه و از ترس اینکه مبادا چهره شان افشا شود. صاوی گفته است: زیرا هر آنکه دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و بر مبنای قصدی پلید، به نبرد نمی رود. (حاشیه‌ی صاوی ۲۷۳/۳).

در البحر المحيط آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی آیند، با مسلمانان می‌روند و وانمود می‌کنند که در کنار آنها می‌باشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی‌کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی. (البحر ۲۰/۷).

مطالعه کنندگان گرامی!

در قرآن عظیم الشأن به انواع برادری اشاره بعمل آمده است:

اول: برادری طبیعی که از طریق والدین سر رشته می‌گیرد.

دوم: برادری دینی که به واسطه‌ی هم کیشی حاصل می‌شود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

سوم: برادری سیاسی و حزبی که در این آیه به آن اشاره شده است.

چهارم: برادری رفتاری که به واسطه پیروی حاصل می‌شود. چنانکه مبدّرین، برادران شیطان معرفی شده‌اند. «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيَاطِينُ لِرَبِّهِ كُفُورًا» (آیه 27 سوره اسراء) (همان اسرافکاران برادران شیطان هایند و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بود). مراد از جمله «الْقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ»، دعوت منافقان از مسلمانان ضعیف الایمان برای ترک جبهه است.

**أشَحَّةٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتُهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُّهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى
عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشَحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَئِكَ
لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** (۱۹)

آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده میکنی آنچنان به تو نگاه میکنند و چشم هایشان (راست و چپ) می چرخد. اما هنگامی که حالت خوف و ترس برود، بر شما با زبانهای تن و تیز زبان درازی میکنند (و) بر خیر (غニمت) بخیلانند. آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار برای الله آسان است. (۱۹)

تفسیر:

«أَشِحَّةً»: جمع شَحِيق، بخلاء. آزمذان. «أَشِحَّةً عَلَيْكُم»: مراد این است که اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و برای تهیه توشه و ادوات جنگی حاضر به همکاری نیستند. برخی از مفسران فرموده‌اند: مراد این است که قبل از جنگ خویشتن را دوستان و دوستداران گرم شما نشان می‌دهند.

منافقان با فرا رسیدن وقت جهاد از اینکه کشته نشوند از جنگ سخت در حراس بودند طوریکه دیده میشودند که از: شدت ترس و حرص، چشمانشان باحیرت و اضطراب دور میخورد حال آنکه از جنگ هراس دارند؛ مانند کسی که مرگش فرامیرسد و چشمانش از خوف و ترس آینده‌اش به دوران می‌آید.

قرطبي گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می‌نگرند و خیره می‌شوند. و چه بسا از فرط ترس غش میکنند و بی هوش می‌شوند. (تفسیر قرطبي ۱۴/۱۵۳).

«فَإِذَا ذَهَبَ الْحَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسَّيْئَةِ حِدَادٍ»: زمانیکه درگیری و جنگ خاتمه یافت و ترس و شدت دور شد، با زخم زبان و کلمات تن، تیز و زننده شما را آزار می‌دهند و در ذم و طعنه زدن به شما از حد فراتر می‌روند.

قتاده میفرماید: ولی زمانیکه وقت غنیمت فرارسده درباره‌ی شما زبان درازی میکنند و میگویند: به ما بدھید، به ما بدھید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته‌تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسوترا نمی‌بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیر پا می‌نهند، ولی در موقع غنیمت خسیسترین گروه و زبان دراز ترین جماعت اند. (تفسیر قرطبي ۱۴/۱۵۳).

«فَاحْبَطْ أَلَّهُ أَعْمَالَهُمْ»: الله تعالیٰ به سبب نفاق و کفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است.

«وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»: وهمان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است. خصوصیات و صفات بارزه منافقان همین است که: هرگز خیرخواه مسلمانان نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می‌ورزند، و در شرایط بحرانی تعادل خود را از دست میدهند. منافقان، معمولاً کم کار و زیاد پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترا نمود و هنگام آرامش طلبکارترین انسانها هستند.

**يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوْدُوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ
يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيْكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰)**

آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر احزاب باز آیند ایشان دوست دارند در میان اعراب بادیه نشین پراگنده و پنهان شوند و از اخبار شما سوال کنند. و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی‌کردند. (۲۰)

تفسیر:

خود باختگی، زیاتر اوقات قدرت فهم واقعیّات را از انسان سلب می‌دارد، اشخاصکه ضعف عقیده و ایمان داشته باشند، زندگی در جوامع دور از فرهنگ را بر زندگی در جامعه دینی، ترجیح می‌دهند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

برای شما در (سیره) وزندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق نیکوئی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (۲۱)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید که: خداوند متعال در این آیه مبارکه به مردم امر فرموده است که در صبر و بردبازی و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر صلی الله علیه وسلم تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به اخلاق و خوبی او تأسی نجستید؟! (مختصر ۸۸/۳).

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: سخن پیامبر وحی الهی است، و پیامبر هر آنچه میگوید برگرفته از وحی الهی است، و وحی او را زیر نظر دارد، اگر چنانچه حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلا فاصله وحی او را تصحیح میکند. پس کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم را بپذیرید و به آنچه میگوید عمل کنید که هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، و شرعاً بر هردو بنا شده است: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (۲) وَمَا يَنْطَقُ عَنِ الْهَوَى (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (۴)» (سوره النجم: آیات ۱ الی ۴) «قسم به ستاره چون فرود آید * که صاحب شما (محمد مصطفی) هیچ‌گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است.* و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید* سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست».

خواندن کارامی!

در این آیه خداوند متعال با زیبایی خاصی فرمود که: ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر والا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی اش از او پیروی کنید؛ زیرا ایشان بر اساس هوی و هوس نه چیزی می‌گوید و نه کاری می‌کند. بلکه هرچه می‌گوید و هرکاری می‌کند بر اساس وحی نازل شده صورت می‌گیرد.

در بیش از 50 آیت قرآن کریم به صراحة مؤمنان را دستور می‌دهد تا از خداوند و از پیامرش پیروی کنند، و طاعت و فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه وسلم مرادف با طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال شمرده می‌شود.

طوریکه میفرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّ فَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِظًا (۸۰)» [النساء: ۸۰] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

همچنان در (آیه 59 سوره النساء) میفرماید: «يٰ أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

امام ابن کثیر میفرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم همان پیروی از سنت اوست. البته با دقت در این آیه مبارکه متوجه میشویم که فعل امر «اطاعت کنید» «أَطِيعُوا» برای خداوند متعال و پیامبر تکرار شده است. و این تکرار فعل امر از نظر بیان عرب دلالت بر استقلالیت و شمولیت آن دارد. به این معنا که اطاعت از پروردگار و اطاعت از پیامبر بصورت مطلق و همیشگی و غیر قابل بحث و بررسی و چون و چراست. در حالیکه عطف «أُولَئِي الْأَمْرِ» بر اطاعت پیشین به این اشاره دارد که اطاعت از سران و صاحبان امر تنها در مواردی که در آن اطاعت از خداوند و پیامبر باشد جایز است. در غیر اینصورت بر هیچ مخلوقی جایز نیست که در آنچه نافرمانی خدا و رسول در آن است از بندۀ‌ای دیگر فرمان ببرد!

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ ثُجُبُونِي إِنَّ اللَّهَ فَاتَّهُونِي يُحِبُّكُمْ أَلَّا يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (31) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكُفَّارِينَ» (32) » [آل عمران: 31-32] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهاتان را بیامرزد؛ و خدا بسیار آمرزند و مهربان است * بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بداند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است:

قرآن عظیم الشأن سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را موجب خشم و عقاب الهی بر می شمرد، از فرموده‌های قرآن: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِأً فَلَيَحْدُرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» آن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةً أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ» (63) » [النور: 63] «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی اعتمایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون میروند میشناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی میکنند، بر حذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی در دنیاک [در آخرت] به ایشان رسد».

همچنان میفرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّ إِنَّمَا أَرْسَلْنَاكُمْ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» (سوره النساء: 80) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

خواندنگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما پیامران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنِّي، يَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ صَدَقْتَ أَرْؤُيَا وَ يَا مُوسَى إِنَّمَا إِصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي، ولی محمد را جز باللفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزَلَ إِلَيْكَ» و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا با لفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شان و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و جلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم.

و جز با کامل ترین صفت او را توصیف نکنیم: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءَ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...، إِنَّ الَّذِينَ يُغْضِبُونَ أَصْنَاعَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ إِمْتَحَنَ اللَّهُ فُلُوْبَهُمْ لِلْتَّقْوَى...» (به آنچه که ابو حیان در «البحرالمحيط» ۲۱۰/۷ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نکات مفید و کلام مفیدی است.).

**وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَمَا زَادُهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲)**

وچون مؤمنان احزاب (لشکر های کافران) را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که الله و پیغمبرش به ما و عده داده بودند، و الله و پیغمبرش راست گفتند، و این موضوع جز بر ایمان و تسليم آنها چیزی نیفزود. (۲۲)

تفسیر:

الله تعالی در آیات قبلی حال منافقان را به بیان گرفت، حال میخواهد، حال مؤمنان را بخصوص در هنگام رویارویی و مقابله باشمن مورد بحث قرار دهد طوریکه میفرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» زمانیکه مؤمنان کافران به طرف آنان می آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقة انگشتراحته کرده اند، گفتند: این همان و عده ای است که پیشتر از طرف خداوند متعال و پیامبرش به ما داده شده بود؛ یعنی بعد از ابتلاء نجات میباشیم و سپس یاری و پیروزی به ما داده میشود. اکنون پروردگار و عده اش را عملی میکند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در خبرش راستگوی و صادق است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از جنگ احزاب به اصحاب شان فرمودند: «بی گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکر های کفار به سوی شما آمدنی هستند».

همچین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می شود اما سرانجام، کار بهسود شما و به زیان آن هاست».

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳)

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدي که با خدا بستند صادقانه وفا کردهند، بعضی پیمان خود را به آخر برند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند. (۲۳)

شأن نزول آیه 23:

856- مسلم، ترمذی و دیگران از انس (روایت کرده اند: عمومیم انس بن نصر در جنگ بدر حضور نداشت و این امر بر او سخت و گران تمام شد و گفت: در اولین کار زاری که رسول خدا (حضور داشت من نتوانستم شرکت نمایم، اگر خدا (کارزار و نبرد دیگری را پیش بیاورد و من بتوانم با رسول خدا در آن شرکت نمایم البته خدای دانا و توana به بندگان خود نشان خواهد داد چه فعالیت ها و جان نثاری ها بکنم، در غزوه أحد حضور یافت مردانه جنگید تا جام شهادت نوشید و در پیکرش هشتاد و چند ضربه شمشیر، اثر نیزه و تیر مشاهده شد. آنگاه آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» تا آخر آیه نازل شد. (صحیح است، بخاری 2805 و 4048، مسلم 1903، ترمذی 3200، احمد 3 / 194).

لِيَجْزِي اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا

رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره غفور و رحیم است. (۲۴)
ابن کثیر میفرماید: از اینکه مهربانی و رأفتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است. (مختصر ابن کثیر ۸۹/۳).

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَتَلَوَا حَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

و الله کافران را به خشم و غضبشان بازگردانید، بی آنکه به خیری رسیده باشد و الله مؤمنان را از کار جنگ (با فرستادن طوفان) کفایت کرد و الله توانای غالب است. (۲۵)

تفسیر:

خداؤند متعال کافران (احزاب) را در حالی از مدینه بیرون راند که گرد و غبار خواری و شکست را به دامن داشتند و «لَمْ يَتَلَوَا حَيْرًا» به خیری از پیروزی و غنیمت دنیوی، یا مزد و پاداش اخروی نایل نشده بودند.

«وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»: او تعالی با اسباب مقدّر خویش چون وزش باد شدید و نزول فرشتگان از آسمان شردشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند.

«وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» واقعًا! او تعالی نیرومند است؛ چنانکه هر که با وی محاربه کند خوارش میسازد، هر که با او زور آزمایی نماید شکستش میدهد و در پادشاهی اش سیطره و غلبه دارد. از این رو پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعْزَزَ جَنَدَهُ هَزْمَ الْأَحْزَابِ وَهُدَّهُ فَلَا شَيْءٌ بَعْدَهُ». «خدایی جز الله نیست، یگانه است، و عده خویش را راست کرد، بندهاش را نصرت داد، لشکر را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست» (شیخان این حدیث را روایت کرده‌اند) همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردنده: «اللَّهُمَّ مَنْزَلَ الْكِتَابِ، سَرِيعُ الْحِسَابِ، اهْزِمْ الْأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ». «بار خدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بد. بار خدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهد آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم میبرید». و چنان شد که رسول الله فرمودند تا آن که فتح مکه را خداوند متعال نصیب مسلمانان ساخت.

وَأَنْزَلَ اللَّهُنَّ ظَاهِرُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتَلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾

و الله کسانی از اهل کتاب را که آنان را مدد کرده بودند، از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دلهایشان ترس و هراس انداخت! (به طوری که) گروهی را میکشید و گروهی را اسیر میگرفتید. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَاهِرُوْهُمْ»: ایشان را پشتیبانی کرده بودند. «صَيَّاصِي»: جمع صیصَة، آنچه بدان پناهنده شوند. در اینجا مراد قلعه‌ها و سنگر های محکم است. «تَأْسِرُونَ»: اسیر می‌کردید.

تفسیر:

الله تعالیٰ یهود بنی قریظه را از قلعه‌ها و برج های شان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند، زیرا مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زند و بر ضد پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش به پا خواستند.

«وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الْرُّعْبَ»: و در دل های آنان ترس و وحشت انداخت؛ تا جایی که خود سنگرو قلعه ها را گشودند و تسليم شدند. ابن جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و در کنار قریش قرارگرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنی قریظه را محاصره کرد تا اینکه به حکمیت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن و اطفال شان به اسارت برد شوند. (التسهیل فی علوم التنزیل ۱۳۶/۳).

این است که خدا فرموده است: «فَرِيقًا تَقْتَلُونَ» یعنی مردان، در ان روز تعدادی بین سی صد تا نهصد نفر از آنان کشته شد. «وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» و گروهی را به اسارت میگیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. (صفوة التفاسير: محمد علي صابوني)

خواندنگان گرامی !

یهود بنی قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم کمک و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک هم پشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معركه گریختند، خداوند متعال جبریل علیه السلام را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد و او وحی الهی را بدمیان مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «الله متعال به توفرمان میدهد که بهسوی بنی قریظه به پا خیزی».

رسول الله صلی الله علیه وسلم در دم به پا خاسته و مردم را به یورش بر بنی قریظه فرمان دادند. بر جهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه خواند».

مردم حرکت کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مكتوم(رض) را جانشین خویش ساختند و بیرق سپاه را به علی سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به میانجیگری سعد بن معاذ (رض) رئیس قبیله «اویس» که در جاهلیت هم پیمانشان بود، تن در دادند.

سعد(رض) آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب فرمودند: «در برابر سوررتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولايت وي بهمبا خاستند تا حکم وي در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول الله به وي فرمودند: «این گروه - و بهسوی بنی قریظه اشاره کردند - به میانجگیری تو تن در داده اند پس به هر چه

خواهی بر آنان حکم کن». سعد (رض) گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری!». آنگاه سعد (رض) به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن نشسته بودند و در حالیکه به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! آنگاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم میکنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت درآیند و اموال شان به غنیمت گرفته شود». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حقاً که به حکم خدا از فراز هفت آسمان حکم کردي».

آنگاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفت‌صد تا هشت‌صد تن بودند - گردن زند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند. (تفسیر انوار القرآن).

وَأُورَثْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْؤُهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

و زمین‌شان و دیارشان و دارایی شان، و همچنین زمینی را که هنوز گام به آنجا ننهاده بودید به شما میراث داد، و البته الله بر هر کاری تواناست. (۲۷)

تفسیر:

ای مسلمانان! خداوند توانا شما را بر خانه‌ها و کشتزارها و بر اموار یهودیان چون اسلحه و چارپایان مسلط ساخت.

«وَأَرْضًا لَمْ تَطْؤُهَا» و نیز شما را بر سرزمینی مسلط داشت که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خیر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»: پروردگار بزرگ بر هر چیزی تواناست، از انجام هرچه اراده کند ناتوان نیست و هیچ امری از تدبیرش بیرون نمی‌باشد.

ابو حیان فرموده است: الله این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع میخواهد بگوید همان طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین‌های دیگری را نیز به آنها بدهد. (البحر المحيط ۲۲۵/۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا و آخرت و میزان مكافات و مجازات شان، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِإِلَزِرْ وَاجْكِ إِنْ كُنْتَنَ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أَمْتَعْنَ وَأَسَرِّ حُكْمَنَ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸)

ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیور وزینتش را میخواهید ببایدید تا بر خورداران نمایم و شما را به رها کردنی نیک رها سازم. (۲۸)

تفسیر:

مفسر مشهور اسلامی دکتر عایض بن عبد الله القرني مسیر در تفسیر خویش: «تفسیر المیسر» می‌نویسد:

ای پیامبر! برای همسرانت که از تو نفقة بیشتری طلب کردند بگو: اگر زندگی دنیا و ظاهر

فریبی اش مقصود شماست، بیایید آنچه را از متاع دنیا در توان دارم به شما می دهم. آن را پیذیرید و شما را به نیکوترین وجهی که در آن ضرر و آزاری نباشد رها می کنم.

شأن نزول آیة 28:

امام احمد از جابر روایت کرده است که ابو بکر رضی الله عنہ به منزل پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد در حالیکه مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم اجازه‌ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمر رضی الله عنہ آمد و او هم اجازه‌ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند.

بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابو بکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم ساكت بود. عمر گفت: چیزی میگویم که شاید پیامبر صلی الله علیه و سلم بخندد! آنگاه گفت: یا رسول الله! دختر زید-همسر عمر-چند لحظه پیش از من نفقة خواست، من هم پسگردی به او زدم. پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم خنید تا جایی که دندان‌های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطراف قرار دارند، از من نفقة می خواهند؟! ابو بکر به طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفشه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم چیزی می خواهید که ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم چیزی نمی خواهیم که نداشتند باشد. آنگاه آیه‌ی «اختیار» نازل شد: یاً آیهَا النَّبِيُّ قُلْ لَا زَوْاجَكَ إِنْ كُنْتَنَ تُرْدَنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيَّنَتْهَا فَتَعَالَيْنَ أَمْتَعْنَ وَ أَسْرَحْنَ كَمِيلًا. پس از آن از عایشه رضی الله عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی میگویم، نمی خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدھی، تا با پدر و مادرت مشاوره نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آن امر چیست یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوره کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش میکنم به هیچ یک از همسرانت مگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: الله مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و آسانگیر فرستاده است و هر زنی از من بپرسد به او خواهم گفت. (اخراج از امام احمد و در ابن کثیر ۹۲/۳ نیز چنین آمده است). (صحیح است، مسلم ۱۴۷۸، احمد 3 / 328).

مطالعه کنندگان گرامی!

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم را پروردگار با عظمت در جنگ احزاب بر بنی قریظه و بنی نضیر به پیروزی رسانید، همسران رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان برند که گنجینه‌ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص یافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالیکه می بینی ما در فقر و تنگی به سر می‌بریم و با درخواست رفاه و فراغی حال، قلب او را آزرند، و از این‌که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه‌ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه(9) زن در نکاح داشت. (البحر المحيط ۲۲۷/۷).

وَإِنْ كُنْتَنَ تُرْدَنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَ أَجْرًا
عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

و اگر الله و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. (۲۹)

تفسیر:

تفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزین بنی قریظه رافتگرند و ازانان اموال نفیسي را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یار رسول الله! دختران کسری و قیصر غرق زر وزبورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می بینید به سر میبریم!». پس، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواستند تا بر هزینه زندگی شان بیفزایند. همچنین آنها با همیگر هم چشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می ورزیدند و بدین گونه رسول الله صلی الله علیه وسلم را اذیت میکردند. بدین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم ازانان یک ماه ایلاء کردند آنگاه الله تعالی این آیه را که به نام آیه «تخيير» نامیده میشود، نازل کرد:

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زیست آنید» یعنی: اگر گشايش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را میخواهید «بیایید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته میشود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آنکه زیانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتن دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشد، به دست آورید. (تفسیر انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

برخی دیگری از مفسران می نویسند: بعد از نزول این دو آیه، رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکاينک آنان خواندند. ولی زنانشان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه(رض) میفرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مُخِير ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رُخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می شویم که در این هنگام، زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول الله (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم به همسري ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه(رض) وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان، برای الفت دادن دلها و به خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 34) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، بحث بعمل آمده است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعِفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعَفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار ناشایست آشکار را به عمل آورد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است. (۳۰)

تفسیر:

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی مرتکب نشووز یا بداخلانی بشود. (زاد المسیر ۳۷۸/۶) صاوی میفرماید: این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار میدهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان میدهد؛ زیرا عتاب و سرزنش و تشدید در خطاب نشان دهندهی والایی منزلت آنها می باشد؛ چون با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند و همسران بهشتی او می باشند. پس به همان اندازه که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند به همان اندازه به خدا نیز نزدیک اند. (تفسیر الكشاف ۴۲۴/۳)

ویژگیهای همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم:

از جمله ویژگیهای ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آوردن:

- مزد و پاداش دو برابر کردار نیکو و مهیا کردن روزی کریمانه برای آنان در بهشت،
- ممتاز بودن آنان از جهت فضیلت، کرامت و منزلت و شرافت،
- قاطع و جدی بودن هنگام سخن گفتن و حذر از نرم و نازک و بی حال سخن گفتن،
- باوقار و سنگین بودن و خودداری از آمد و رفت بی مورد در جاهای عمومی و دوری از خودنمایی جاهلانه و آشکار کردن زینتها.
- پایداری و تداوم در برگزاری نماز و پرداخت زکات و پیروی از الله و پیامبر،
- مصون نگهداشتن خود از گناه و نافرمانی و ریاکاری، و آراستن دل و درون به تقوای آفریدگار،
- یاد دادن قرآن و حدیث به زنان مؤمن و پاسخ گویی به سوالات سایر سؤال کنندگان از مرد و زن و به یاد آوردن نعمت های خدای مهربان.

آغاز جز 22

وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا
كَرِيمًا (۳۱)

و هر کس از شما برای خدا و پیامبر اطاعت خاضعانه کند و کار نیک انجام دهد، پاداشش را دو بار به او میدهیم و برای او روزی نیک و ارزشمندی آماده کردہ ایم. (۳۱)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَ كَاحِدَ مِنَ النِّسَاءِ إِنِّي تَقِيَّنَ فَلَا تَخْضَعْ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي
فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

ای زنان پیغمبر، شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفع تر است) اگر خدا ترس و پرهیز کار باشید، پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت نکنید تا کسی که در دلش بیماری است به طمع نیفتد، و سخن شایسته بگویید. (۳۲)

تفسیر:

ابن عباس(رض) گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می دهد و میگوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرمترید، و اگر

پر هیزگار باشید پاداشتان بزرگتر است، بدین ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می‌دهد که فضیلت آنها بر اساس تقوی میباشد، نه بر اساس ارتباط شان با پیامبر صلی الله علیه و سلم. (تفسیر زاد المسیر فی علم الْتَّفَسِيرِ: المسیر ۳۷۸/۶)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْ جَنَّ تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْ الصَّلَاةَ وَآتِيَنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳)

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمان و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدھید، و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، جز این نیست که الله میخواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاکیزه گرداند. (۳۳).

تفسیر:

«وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»: در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجات خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی‌هدف و بدون لزوم در کوچه ها و معابر رفت و آمد می‌کنند، عمل نکنید.
 «وَ لَا تَبَرَّجْ جَنَّ تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»: و مانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار میرفت و محاسن و قسمت‌های حساس بدن خود را نشان میداد، و قسمت‌هایی از بدن را نمایان می‌کرد که نمی‌باشد و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می‌رفتد، پس خدا از آن نهی کرد.

عصری جاهلیت:

قابل یادآوری است که: جاهلیت به عصری خاص، اختصاص ندارد، در هر عصر و دورانی، زنان، خود را نمایش دهند یعنی زینتهاي خويش را آشكار نمایند و بي باکانه در ميان مردم بگردند، آن عصر، عصر جاهلیت نام دارد، يا حداقل برای چنین زنانی جاهلیت است که سر و سینه و گردن و خود را به بسيار عادي - به مردان بیگانه و چشم چرانان هوس باز نشان میدهند و کمترین توجهی به حقوق اجتماعی ندارند و بدین وسیله تشنگان هوس را در دام بدنامي و وسوسه ي شيطاني مي اندازن و برایشان آتش فتنه بر میافروزن.
 بلي! اي زن مؤمن بيدار شو، آرزوها و هواهای جاهلي را در هم شکن، آتش خانمان برانداز شهوات را با عشق به کانون گرم و پر محبت خانواده ات، خاموش گردن، آن چه که الله به زنان والامقام پیام آورش فرمان داده است، رعایت نما، تا در هر دو جهان سرافراز باشي.
 «وَ أَقِمْ الصَّلَاةَ وَ آتِيَنَ الزَّكَاةَ»: اقامهی نماز و ادائی زکات را ادامه بدھید و بر آن پايدار بمانيد.

ابن كثیر گفته است: اول آنان را از ارتکاب شر منع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامهی نماز که پرستش خدای یگانه میباشد و ادائی زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است. (تفسیر ابن کثیر ۹۴/۳).

«وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و در تمام امور از الله و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پر هیزگاران نايل آيد.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»: خدا در حقیقت میخواهد که شما را از شرک و آلوگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهانی که آبروی انسان را می‌آلایند همان طور که ناپاکی ها

بدنش را می‌آلیند. **أَهْلُ الْبَيْتِ** ای خانواده نبوت! «وَ يَطَّهِرُكُمْ تَطْهِيرًا» و تا شما را کاملاً از چرک و آلوگی گناهان و نافرمانی پاک نماید.

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (٣٤)
[ای همسران پیامبر!] و آنچه را که از آیات الله و حکمت در خانه‌هایتان خوانده می‌شود یاد کنید، بی‌گمان الله لطف کننده آگاه است. (٣٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَذْكُرْنَ»: یاد کنید و بیان دارید. **«الْحِكْمَةِ»:** هدف از آن سنت نبوی است.

تفسیر:

زمختری میفرماید: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. و به آنها امرکرده است که مطالبی را که در منازل خود میخواند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، و حکمت علوم و شرایع آسمانی است از یاد نبرند. (تفسیر کشاف ۴۲۵/۳).

زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاسِعِينَ وَالْخَاسِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالْدَّاكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالْدَّاكِرَاتِ أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (٣٥)

مسلمان مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمان بردار فرمان الله و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان بردار، و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ آمده کرده است. (٣٥)

تفسیر:

در آیات قبلی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مادران مؤمنان و نمونه شخصیت بودنشان، بحث بعمل امد، در این آیه مبارکه به مزد و مكافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره بعمل آورده شده است:

«الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»: مردان و زنانی که اهل صلح و صفا و منقادو فرمانبرداران حکم الله و ارکان اسلام اند. اسلام؛ یعنی، خشوع و فروتنی در برابر دستور الله. و دارای خلق و خوبی اسلامی هستند.

«وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»: و مردان و زنان تصدیق کنندهی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است،

«الْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»: مردان و زنان مطیع اراده و معترض به الوهیت الله و فرمانبر که عبادت را ادامه میدهدن و بر طاعت پایدارند، (ملحظه شود سوره: بقره آیه 238، سوره نساء آیه 34).

«وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ»: و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادق اند،

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»: و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوسها و

نَاگواری‌ها و شادمانی‌ها صبور و شکیبا می‌باشند، «وَالْخَاشِعَيْنَ وَالْخَائِشَعَاتِ»: و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند، «وَالْمُتَصَدِّقَيْنَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ»: وزنان و مردانی که مال خود را صدقه میدهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند، «وَالصَّائِمَيْنَ وَالصَّائِمَاتِ»: و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می‌کند. «وَالْحَافِظَيْنَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»: و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصوون می‌دارند، «وَالْدَّاكِرِيْنَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالْدَّاكِرَاتِ»: و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند، «أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»: الله برای چنان پرهیزگارانی نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آمده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، میزداید.

شأن نزول آیه: 35

858- ک: ترمذی به نحو حسن از طریق عکرمه از ام عماره انصاری(رض) روایت کرده است: آن بزرگوار خدمت رسول الله (آمد و گفت: همه چیز را فقط برای مردان می‌بینم و من هیچ ندیدم که از زنان هم یاد شده باشد. پس الله تعالیٰ آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (ترمذی 3211 از ام عماره روایت کرده و گفته است: «این حدیث حسن غریب است» و سلمان بن کثیر ضعیف است).

859- ک: طبرانی از ابن عباس(رض) روایت می‌کند: زنان گفتند: ای رسول خدا! شأن وحالت قرآن چگونه است، مردان مسلمان را یادآور شده و از زنان مسلمان هیچ یاد نمی‌کند. پس الله تعالیٰ آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل گردانید. (طبری 28510 و طبرانی 12 / 108 از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. اسنادش به خاطر قابوس بن ابوظیبان ضعیف است، زیرا هیثمی 7 / 91 میگوید: «قابوس ضعیف است، اما عده‌ای او را ثقه می‌دانند و باقی راوی‌های این ثقه اند» با این وصف به حدیث بعدی شاهد است. «زاد المسیر»).

860- ابن سعد از قتاده روایت کرده است: هنگامی که در قرآن از زنان پیامبر نام برده شد، زنان دیگر گفتند: اگر خیر و نیکویی نصیب ما می‌بود ما را هم متذکر می‌شیم. پس خدا آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (طبری 28505 از قتاده روایت کرده، مرسل است).

همچنان از؛ از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که از پیامبر صلی الله عليه و سلم پرسید: یا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و نامی از زنان در آن نیست؟ آنگاه آیه‌ی «إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...» نازل شد. (امام نسائی آنرا در سنن خوداز اسلامه روایت می‌کند).

خوانندگان گرامی!

در آیات (36 الی 40) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می‌آید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةً إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا^(٣٦)

و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در کاری که الله و پیغمبرش (در آن) فیصله کرده باشد اختیاري از خود ندارند و کسي که از الله و پیغمبرش نافرمانی کند در حقیقت به گمراهي آشکار گرفتار شده است.^(٣٦)

تفسیر:

ابن کثیر می فرماید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفْسِی بِیدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُکُمْ حَتَّیْ يَكُونَ هُوَاهُ تَبَعًا لِمَا جَئَتْ بِهِ». «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاهکه خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

شأن نزول آیه 36:

861- طبراني با سند صحيح از قتاده روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (به خواستگاري زینب رفت قصد داشت که او را به زید نکاح کند، اما زینب پنداشت که رسول الله خودش قصد ازدواج با او را دارد.

هنگامي که دانست پیامبر او را به زید خواستگاري میکند خودداري کرد. پس خدا آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةً...» را نازل کرد. پس از آن زینب به ازدواج با زید راضی شد. (طبری 28515 و طبراني 45/24) به سند صحيح از وی روایت کرده اند، مرسل است).

862- ابن جریر از طریق عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم زینب دختر جشن را برای زید بن حراثه خواستگاري کرد، زینب این کار را ننگ پنداشت و گفت: من از لحظه اصل و تبار، بزرگی و شرف بر زید برتری دارم. پس الله تعالى ایه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» را نازل کرد. (طبری 28516 روایت کرده، در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، دارقطنی 3 / 301 از زینب بن جشن به همین معنی روایت کرده. اسناد این هم ضعیف است).

863- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس(رض) مانند این روایت کرده است. (طبری 28513 روایت کرده در این اسناد عطیه عوفی ضعیف است).

864- ابن ابو حاتم از این زید روایت کرده است: این آیه در باره ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط نازل شده است، او اولین زنی بود که رهسپار دیار هجرت شد او خواهان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، اما آن بزرگوار برای زید بن حراثه نکاحش کرد، برای همین خودش و برادرش از این کار ناخشنود شدند و گفتند: ما خواهان رسول خدا بودیم، اما او ما را برای برده خود نکاح کرد. پس این آیه نازل شد. (طبری 28517 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده مغضبل است).

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسَأْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتّْقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسَكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَى فَلَمَّا قَضَى زَيْدُ مُنْهَا وَطَرَّا زَوْجَنَاكَهَا لَكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَرْوَاجٍ أَدْعِيَاهُمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَّا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا^(٣٧)

و[یاد کن] زمانی را که به آن شخص که خدا به او نعمت [اسلام] بخشیده بود، و تو هم [با آزاد کردنش از طوق بردگی] به او احسان کرده بودی، میگفتی: همسرت را برای خود

نگاه دارو از الله بترس و در نفس خود آنچه را که الله ظاهر کننده اش است پنهان می ساختی و از مردم می ترسیدی و الله به آنکه از او بترسی سزاوارتر است. پس چون زید نیاز خود را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آوردیم تا تنگی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگانشان نباشد، وقتی که نیاز خود را از آنان به انجام رسانند، و حکم الله انجام یافتنی است. (۳۷)

تفسیر:

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «الَّذِي...»: کسی که هدف از آن زید پسر حارثه است که پسر خوانده پیغمبر بود.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»: مراد نعمت هدایت و توفیق شرفیابی به دین اسلام است.

«أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»: مراد نعمت آزاد کردن زید از غلامی و حسن تربیت او است.

«مَا»: چیزی که مراد پیام وحی است. یعنی خدا به پیغمبر خبر داده بود که زید پسر حارثه، برده آزاد شده تو، زینب دختر جحش، عمه زاده تو را طلاق خواهد داد، و تو باید (بر) خلاف میل خود و علیرغم سنت جامعه جاهلیت) او را به همسری بپذیری. تا دو سنت غلط جاهلی شکسته شود: یکم حرام بودن ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده برابر عرف محیط، دوم کسر شأن بودن ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده. «وَطَرًا»: نیاز و حاجت.

«فَضَيْ رَيْدٌ مَّنْهَا وَطَرًا»: زید از زینب کام دل گرفت و نیاز خود را برآورده کرد. کنایه از پایان گرفتن زندگی با زینب و طلاق دادن او است.

شأن نزول آیة 37:

865- بخاری از انس(رض) (روایت کرده است: این آیه «وَتُحْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» در خصوص زینب دختر جحش و زید بن حارثه نازل شده است.

(صحیح است، بخاری 4787 و 7420، ترمذی 3221، نسائی در «تفسیر» 427، ابن حبان 7045 و احمد 3 / 149 و 150 روایت کرده اند).

866- حاکم از انس(رض) روایت کرده است: زید بن حارثه می آمد و از زینب دختر جحش خدمت رسول الله (شکایت می کرد. سرور کائنات می گفت: همسرت را برای خودت نگهدار. پس این آیه نازل شد. (احمد 3 / 150 و حاکم 2 / 417 از انس(رض) روایت کرده اند. حاکم و ذہبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح می شمارند).

867- مسلم، احمد و نسائی [از انس بن مالک بن نضر] روایت کرده اند: چون عدت زینب سپری شد، رسول الله (به زید گفت: برو او را برای من خواستگاری کن، زید رفت و او را در جریان گذاشت. زینب گفت: من به هیچ کاری اقدام نمی کنم تا پروردگارم به من دستور بدهد. سپس به نماز ایستاد. کلام الهی که نازل گشت پیامبر آمد و بدون اجازه زینب به اطاق او داخل شد.

[انس بن مالک می فرماید] به چشم خود مشاهده کردم، هنگامی که عروسی زینب (رض) صورت می گرفت، رسول خدا در جشن عروسی وی برای مردم نان و گوشت تهیه کرد، بعد از صرف غذا همه خارج شدند، و تنها چند نفر باقی ماندند که در داخل خانه زینب باهم صحبت می کردند. رسول الله از آنجا بیرون رفت، من هم به دنبال ایشان روان شدم، آن بزرگوار از خانه های زنان خود دیدن می کرد، به ایشان خبر داده شد که آن گروه بیرون رفتند. او آمد و وارد خانه شد. من هم رفتم تا با آن بزرگوار داخل خانه شوم اما بین من و

خوش پرده افکند. در اینجا خدای بزرگ آیه حجاب «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النِّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...» را نازل کرد و مایه پند و هدایت مسلمانان شد. صحیح است، مسلم 1428، نسائی در تفسیر 430 و نسائی 6 / 79، احمد 3 / 195، ابویعلی 3332 و ابن سعد 8 / 82 از انس روایت کرده اند.

ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب بنت جحش:

مطابق روایات تعداد کثیر از مفسرین همین است که (آیه 36 سوره الأحزاب) در باره زینب بنت جحش نازل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست امتیازات طبقاتی موروثی را میان جماعت مسلمانان از بین ببرد در نتیجه همه مردم یکسان و برابر باشند؛ که هیچ فضل و برتری برای کسی بر کس دیگر نباشد جز به تقوا. آن موقع بر دگان آزاد شده به نسبت صاحبان برده در طبقه پائین تری بودند؛ از جمله یکی از این بر دگان آزاد شده، زید بن حارثه، برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که پیامبر او را به عنوان پسر خوانده خود اختیار کرد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که با تزویج زنی شریف از طایفه بنی هاشم، خویشاوند خود به نام زینب بنت جحش، به زید بن حارثه این مساوات کامل را محقق سازد، تا آن امتیازات طبقاتی خود به خود در خانواده اش ساقط گردد. این امتیازات آن چنان عمیق و ریشه دار و گستردگی بود که جز فعل واقعی از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم که جامعه اسلامی او را به عنوان نمونه و سرمشق میگیرند، از بین نمی برد. تا در نهایت تمام بشریت در این زمینه راه او تعقیب نمایند.

ابن کثیر در تفسیر خود روایت کرده که عوفی از ابن عباس(رض) نقل کرده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» سبب نزول این آیه این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا برای پسر خوانده جوانش، زید بن حارثه خواستگاری کند. به همین منظور نزد زینب بنت جحش اسدیه(رض) رفت و او را برای زید خواستگاری کرد. زینب گفت: من با او ازدواج نمی کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بِلِيٰ فَانكحِيهِ»: «چرا، باید با او ازدواج کنی». زینب گفت: ای رسول الله، آیا راجع به خودم به من امر می کنی؟ هنگامی که هر دو بحث می کردند، خداوند این آیه را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...» آنگاه زینب گفت: آیا تو راضی هستی که او با من ازدواج کند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بله». زینب گفت: در این صورت از رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی نمی کنم و خودم را به ازدواج او در می آورم. (فی ظلال القرآن، سید قطب، 2865/5).

زید بن حارثه ده دینار و شصت درهم، یک پیراهن زنانه، یک دانه چادر، یک عدد ملحفه، یک عدد پیراهن، پنجاه مُد خوراک، و ده مُد خرما را برای پسران جحش فرستاد این مواد را پیامبر صلی الله علیه وسلم به زید بن حارثه داده بود.

زنگی زناشوئی میان این دو زوج نزدیک به یک سال ادامه داشت، سپس اختلافات خانوادگی میان آنان شروع شد و تا آنچه رسید که هیچ محبت و صفا و صمیمیت و دوستی ای میان آنان نماند.

زید شکایت زینب را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به او می گفت: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَأَتْقَنْ أَنَّهُ» [الأحزاب: 37]. «همسرت رانگهدار و از خدا بپرهیز!». پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را نصیحت و توصیه می کرد که زینب رانگهدار اما خداوند خلاف آن را میخواهد؛ «وَخَدَاوَنْدَ بِرْ كَارْ خَودْ، غَالِبْ وَ مُسْلَطْ اَسْتَ».

پس خداوند میخواهد که «زینب» همسر پیامبر محبوب صلی الله علیه وسلم باشد تا عادت و رسم پسر خواندگی را ابطال کند و چون عرب‌های قبل از اسلام با همسران پسر خواندگانش بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان بردن و طلاقشان دادند، ازدواج نمی‌کردند؛ پس باید به نحوی این عادت جاهلیت را از بین برد. شکاف و اختلاف میان زید وزینب هم روز به روز بیشتر می‌شد تا جایی که زندگی میانشان به بنبست رسید؛ پس به ناچار وضع چنان شد که: از هم جدا شوند. آنگاه دستور خداوند متعال مبنی بر اجازه طلاق دادن زینب و امر به رسول الله صلی الله علیه وسلم که با او ازدواج کند، آمد. خداوند متعال فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسَكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَأَنْقَضَ اللَّهُ وَثَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا أَلْهَمَكَ مُبِدِّيَهُ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرَا زَوْجُهُمَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً»^{۳۷} [الأحزاب: 37]. «(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند (متعال) به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خواندهات «زید») می‌گفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالیکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندهایشان - هنگامی که طلاق گیرند. نباشد؛ و فرمان الله تعالى انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می‌گوید: ابن ابی حاتم این ماجرا را از طریق سُدی روایت کرده و آن را در سیاق واضح و زیبایی آورده است که لفظش چنین است: «به ما خبر رسیده که این آیه راجع به زینب بنت جحش، نازل شد. مادر زینب، أمیمه بنت عبدالمطلب، عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که زینب را به ازدواج زید بن حارثه برد. زید شده خود درآورد؛ اما زینب آن را نپسندید.

سپس راضی شد به هر چه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بکند، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زینب را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. سپس الله متعال، بعداً به پیامبرش اعلام کرد که زینب، بعداً از همسران او خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم شرم می‌کرد از این که به زید امر کند که زینب را طلاق دهد. پیوسته میان زید و زینب اختلاف و نزاع روی می‌داد، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که همسرش را نگهدارد و از الله بترسد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم می‌ترسید که از او عیب جویی کنند و بگویند محمد بازن پرسش ازدواج کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم، زید را پسر خوانده خود اختیار کرده بود».

ابن ابی حاتم از طریق علی بن زید از علی بن حسین بن علی روایتی دارد که وي گويد: خداوند پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کند، به او اعلام کرد که زینب، زن او خواهد شد. پس وقتی که زید نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و شکایت زینب را نزد او آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: همسرت را نگهدار و از الله بترس، خداوند فرمود: به تو خبر داده بودم که زینب را به ازدواج تو درمی‌آورم، و تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد. (فتح الباری، 8/384).

و زینب این چنین مادر مؤمنان شد: وقتی که زید، زینب(رض) را طلاق داد، و عدهاش سپری شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ازدواج کرد تا زینب به بزرگترین فضیلت و افتخار در تمام هستی برسد، و همسر محمد صلی الله علیه وسلم و مادر مؤمنان بشود.

زینب بنت جحش، مادر مؤمنان زیاد نماز میخواند؛ قلبی خاشع و فروتن داشت؛ و همیشه با خداوند ارتباط داشت. ورسول الله صلی الله علیه وسلم این صفات عالی در او را دوست می داشت و نمازش و ارتباطش با پروردگاربرای پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار خوشایند بود. (نساء أهل البيت، احمد خلیل جمعه، ص 300-301.).

از ثابت صحابی جلیل القدر روایت شده است که میگوید: قضیه ازدواج زینب بنت جحش نزد انس(رض) ذکر شد، انس(رض) گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیده ام که به اندازه زینب، برای هیچ یک از همسرانش غذای ولیمه داده باشد؛ در مهمانی عروسی زینب بنت جحش یک گوسفند را به میهمانان داد. (بخاری به شماره 5171؛ مسلم به شماره 1049؛ و ابو داود به شماره 3743 آن را روایت کرده اند).

از عایشه (رض) روایت شده است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد زینب بنت جحش عسل میخورد و کنار او می ماند. من و حفصه با هم همدستی کردیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد هر کدام از ما آمد، به او بگوید: مغافیر خورده ای؟ همانا من بوي مغافیر را از تو احساس میکنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا ولکنی کنت اشرب عسلًا عند زینب ابنة جحش فلن أعود وقد حلفت لا تخبرني بذلك أحداً» (نزد بخاری به شماره 5267 این زیادت آمده است: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لكـ تـا - إن تتوبا إلى الله» به عایشه و حفصه، (وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجـه حديثاً) به خاطر گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم: «بلـكـه عسل خوردم». (بخاری به شماره 4912؛ مسلم به شماره 1474؛ و ابو داود به شماره 2714 آن را روایت کرده اند).

«نه، ولی نزد زینب بنت جحش عسل می خوردم. اما از این به بعد دیگر عسل را نزد زینب نخواهم خورد. و تو را سوگند میدهم که این مطلب را به احدي خبر ندهی».

به همین خاطر زینب(رض) جایگاه و مرتبه اش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را می دانست، و با سه خصلت بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم افتخار می کرد.

از شعبی(رض) روایت شده است که میگوید: زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم میگفت: من با سه چیز به خود می بالم که هیچ یک از زنانت آن را ندارند تا به خودشان ببالند:

- 1 - پدرکلان من و پدرکلان تو، یکی است.
- 2 - خداوند از آسمان مرا به ازدواج تو درآورد.

3 - سفیر خدا، برای امر ازدواج ما، جبرئیل بود. (البداية و النهاية، 146/4)، و «أنساب الأشراف»، 1/435.

این مادر مؤمنان، ام سلمه(رض) است که به جایگاه هویتش، زینب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میکند، میگوید: زینب مورد توجه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او خیلی خوش می آمد، و زینب زنی نیک و صالح، بسیار روزه دار و شب زنده دار بود. (تهذیب الأسماء و اللغات، 2/345).

ابن قیم در زاد المعاد میفرماید: یکی از ویژگیهای برجسته ی زینب دختر جحش اسدی این بود که: خداوند متعال، ولی نکاح او شد.

زید پسر حارثه کیست؟

زید بن حارثه بن شراحیل بن عبدالعزی بن امرؤ القیس بن عامر بن عدود بن عوف ومادرش سعید بنت ثعلبہ بن عبد عامر بن افلت بن سلسلہ واژ قبیله‌ی (بني معن) است. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به لحاظ سنی ده سال از ایشان بزرگتر بود. کنیه‌ی ایشان ابو اسمامه بود.

اسارت و برداشت:

مادر ایشان سعیدی به همراه زید(رض) برای دیدار اقوام خود می‌رفتند که گروهی از سواران قبیله‌ی بنی قین بن جسر در دوره‌ی جاهلی بر آنان حمله کردند و زید را که هنوز طفل پیش نبود به اسارات گرفتند واورا در بازار عکاظ به معرض فروش آوردن و حکیم بن خرام بن خویلد او را برای عمه‌ی خود، حضرت خدیجه(رض) در مقابل چهارصد درهم خرید و چون او با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ازدواج کرد او را به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هدیه نمود و بخشید.....

حارثه وکعب پسران شراحیل به مکه آمدند و فدیه‌ی زید(رض) را همراه آوردند و به حضور پیامبر آمدند واورا به نیکی یاد نمودند و منت آزادی زید را خواستار شدند؛ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: اگر خودش بودن با شما را برگزیند بدون دریافت فدیه او را به شما بر می‌گردانم ولی اگر بودن با من را برگزید من هرگز تقاضای شما در مورد شخصی که بخواهد بامن باشد را نمی‌پذیرم. گفتند چه نیک قضاؤت نمودی! پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم زید را فراخواند و فرمود: آیا این دو شخص را می‌شناسی؟ گفت: بلي یکي پدرم و ديگري کاكايم است. پیامبر(ص) از او پرسيد: مرا که می‌شناسي و معاشرت با مرا هم دیده اي، اکنون اختیار دست توست يا من را انتخاب کن يا ایشان را! زید (رض) گفت: من کسی را بر شما ترجیح نمی‌دهم که شما برای من هم پدر و هم مادری!

آن دو گفتند: واي بر تو! آيا برداشت را بر آزادی و بر پدر و مادر و عموم و خاندان خود ترجیح می‌دهي؟ گفت: آري! که من از اين مرد محبتی دیده ام که هیچ کس را بر او بر نمی‌گزینم؛ چون رسول خدا زید را اینگونه دید، زید را با خود به (حجر اسماعیل) برداشتند: اي کسانی که در اینجا حضور داريد! گواه باشيد که زید چون پسر من است که من از او و او از من ارث ميرد! چون پدر و عمومي زید او را اين چنین ديدند، خوشحال شدند و باز گشتند ولی زید(رض) را پسر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم صدا ميزندند و زید همينگونه ماند تا اسلام در مکه و منطقه آشکار و علنی شد!

شهادت زید بن حارثه:

ایشان در ماه جمادی الاول سال هشتم هجرت زمانی که پنجاه و سه ساله بود، در جنگ موتھ در سال هشتم هجری قمری در منطقه موتھ، که بمثابة امير و قوماندان جنگ بود، به شهادت رسید.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَاجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةً إِنَّ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (۳۸)

بر پیامبر در آنچه اللہ تعالیٰ برای او مقدر و معین گردانیده هیچ تنگی نیست، این سنت الهی در مورد پیغمبران پیشین نیز جاري بوده و حکم اللہ روی حساب و برنامه دقیقی است.(۳۸)

تفسیر:

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَاجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» بر پیامبر گناهی نیست اگر آنچه خداوند

متعال برایش مباح ساخته استفاده کند، از ازدواج با زینب(رض) «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است»

ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: «سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ حَلَوْا مِنْ قَبْلٍ» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و امت‌های گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشدار و قدیمی است.

امام قرطبی فرموده است: در مورد توسعه ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی‌صد زن داشت. (تفسیر قرطبی ۱۹۵/۱۴).

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا»: یعنی: امر خداوند متعال یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده از لی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدورا) بعد از آن، برای تأکید.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشُونَهُ وَلَا يَخْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

همان کسانیکه پیام های الهی را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و جز الله از کسی نمی‌ترسند. و الله از لحاظ محاسبه با بندگان خود کافی است. (۳۹)

تفسیر:

پس ای محمد ص! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در باره‌ات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور الهی، به نیکوترين وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بлагت روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد. (تفسیر انوار القرآن).

مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده الله و خاتم پیغمبران است و الله به همه چیز داناست. (۴۰)

تفسیر:

زمخسری فرموده است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می‌شود، در مورد او و پسر خوانده‌اش نیز ثابت شود از قبل حرام بودن صهر و نکاح. (تفسیر کشاف ۳/۴۳۰)

«وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ» اما آخرين پیامبران است و خدا به وسیله‌ی او رسالت آسمانی را خاتمه داده است، چنان‌که بعد از وي پیامبر دیگری نمی‌باشد.

ابن عباس(رض) گفته است، میخواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمیدادم، به او پسری عطا می‌کردم که بعد از او پیامبر بشود. (زاد المسیر ۶/۳۹۳)

«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» حق تعالی به همه اعمالی که شما انجام میدهید داناست، هیچ چیزی از او پنهان نیست و هیچ غایبی از وي پوشیده نمی‌ماند.

شأن نزول آية 40:

868- ترمذی از عایشه (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کرد. مردم او را سرزنش کردند و گفتند: با همسر پسرخود ازدواج کرد. پس الله تعالیایه «مَا كَانَ مُحَمَّدُ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ...» را نازل کرد. (ترمذی 3207 از داود بن زربقان از داود بن ابوهند از شعبی از عایشه روایت کرده است. اسناد این حدیث به دو علت ضعیف است، داود بن زربقان متروک است، عامر بن شراحیل شعبی از عایشه منقطع است. ترمذی میگوید: «این حدیث غریب است» زاد المسیر 1148).

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 44) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله‌ی او را و اذکار، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (٤١)

ای کسانی که ایمان آورده اید الله را یاد کنید یادی بسیار.(41)

تفسیر:

«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید. این مؤمنان راستکار! الله متعال را با زبان، دل و همه اعضای وجودتان شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید.

«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٤٢)

و دائم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید.(42)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَبِّحُوهُ» (سبح): بستایید. «بُكْرَةً» بامدادان، سحرگاهان، صبح هنگام.

«أَصِيلًا» شامگاهان، پایان روز.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (٤٣)

او ذاتی است که خود و فرشتگانش به شما درود میفرستند، تا سرانجام شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آورده، و او در حق مؤمنان بسیار مهربان است.(43)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يُصَلِّي» التفات و توجه دارد، رحمت و درود میفرستد.

شأن نزول آية 43:

869- عبد بن حمید از مجاهد روایت کرده است: چون آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصَلُّونَ عَلَى النِّبِيِّ» (احزان: 56) نازل شد. ابوبکر صدیق گفت: ای منجی عالم، خدا هیچ خیر و نیکویی را برتو نازل نمیکرد، مگراین که همه مسلمانان را نیز در آن شریک می ساخت. پس الله «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» را نازل کرد (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است، تفرد عبد بن حمید به این روایت نشانه و هن این است).

تَحِيَّهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (٤٤)

درود [خاص] آنان در روزی که به لقای او نایل شوند، سلام است، و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است.(44)

تفسیر:

تحیت: درود، درود حیات بخش. کلمه ی ابراز محبت و احترام و اکرام. «یُلْقَوْنَهُ»: او را ملاقات میکنند، به دیدار او میرسند. «گَرِيمًا»: با ارزش، گرانها، قیمتی، نفیس. به قولی معنای «سلام» این است: الله متعال آنان را از آفتها سالم نگه میدارد و در روزی که با او دیدار میکنند، آنان را به اینمی از ترس و هراسها مژده میدهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

خواندنگان گرامی!

در آیات متبرکه (45 الی 49) در باره برخی از آداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (٤٥)

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (۴۵)

تفسیر:

تفسیر معروف جهان اسلام دکتر مصطفی خرمدل، در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «شَاهِدًا»: گواهی دهنده به حق. یعنی وجود مبارک پیغمبر، با اوصاف و اخلاق زیبایش، و ارائه برنامه های سازنده مكتوب در قرآن و منظور در افعال واقوالش، گواه بر حقانیت مكتب آسمانی اسلام است. گواه بر احوال و اعمال امت اسلامی است، همان گونه که هر پیغمبری شاهد و گواه بر امت خویش است، و جملگی پیغمبران چنین گواهی و شهادتی را در روز قیامت اداء خواهند فرمود (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 41).

«مُبَشِّرًا»: مژده دهنده مؤمنان به بهشت و سعادت سرمدی. «نَذِيرًا»: بیم دهنده کافران به دوزخ و عذاب ابدی.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به علی و معاذ (رضی الله عنهم) که قبلًا آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفگنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ» [الأحزاب: 45].

وَدَاعِيًّا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (٤٦)

و تو را دعوت کننده به سوی الله به حکم او قراردادیم، و چراغی روشنی بخش. (۴۶)

تفسیر:

باید یاد آور شد که پیامبر در جامعه، بمثابه چراغ هدایتی است که نور آن سبب رشد، حرکت و تشخیص است.

در آیه مذکوره پروردگار با عظمت ما میفرماید: ای محمد! تو را به عنوان دعوتنگری مبعوث نمود تا مردم را به سوی توحید، رهایی از شرک و اخلاص عبادت برای الله متعال دعوت نمایی.

ابن کثیر میفرماید: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب میباشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمیکند. (تفسیر ابن کثیر ۱۰۲/۳)

زمخشری میفرماید: الله تعالی او را به چراغی پر فروغ تشبیه کرده است، همان طور که به وسیله‌ی چراغ پر فروغ شب تاریک روشن میگردد و مردم به وسیله‌ی آن را هیاب میشوند، همان طور هم الله به وسیله‌ی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است. (تفسیر الكشاف ۴۳۲/۳)

الله تعالى او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمال اند و تمجید و شکوه پیامبر را میرسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد صلی الله علیه و سلم همانند چراغی پر فروغ است که خدا به وسیله‌ی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است.
(تفسیر صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني).

وظیفه و رسالت انبیا همانا دعوت مردم به سوی وحدانیت الهی است، و باید گفت که: موافقیت دعوت انبیاء به کمک و إذن الهی می باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا {٤٧}

و (ای پیغمبر!) به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی الله فضل و پاداش بزرگی است. (۴۷).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فضلاً كَبِيرًا»: خیر و نعمت فراوان. یعنی الله تعالى آن قدر از فضل خود به مؤمنان می بخشد که موازنی میان عمل و پاداش را به کلی به هم می زند یعنی برتری است بر سایر ملت ها. (ملحوظه شود سوره های: بقره/261، انعام/160، سجده/17). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

شأن نزول آیه 47:

870- ابن جریر از عکرمه و حسن بصری روایت کرده است: چون خدای بزرگ آیه «ليغفر لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ...» (فتح: 2) را نازل کرد. گروهی از مسلمانان گفتند: مبارکت باد ای رسول الله! دانستیم که خدا با تو چه میکند. باما چه خواهد کرد؟ پس خدا آیه «ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات» (فتح: 5): و در سورة احزاب آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» (۴۷) را نازل کرد.

871- بیهقی در «دلائل النبوة» از ربع بن انس روایت کرده است: چون آیه و ما اذری ما یفعُلُ بِي وَلَا إِكْمُ (احفاف: 9) نازل شد. و بعد از آن نیز آیه «ليغفر لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ» (فتح: 2) نازل گردید. گفتند: ای رسول خدا! به خوبی آگاه شدیم که پروردگار (با خود تو چه میکند، پس برای ما چه پاداش خواهد داد؟ در این خصوص آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» (۴۷) نازل شد. میگوید: منظور از فضل کبیر بهشت است.

وَلَا تُطِعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا {٤٨}

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و اذیت و آزارشان را اعتبار مده (و استقامت داشته باش) و بر الله توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد. (۴۸).

تفسیر:

«لا تطع...»: مخاطب پیغمبر و مراد پیروان او است. «دَعْ»: رها کن. مراد از رهائی در اینجا بی اعتمانی و ناچیز شمردن است.

ای پیامبر! در ترک چیزی از امور دعوت، از سخن کافران و منافقان پیروی مکن، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و این اذیت و آزار، تو را به ترک امور دعوت باعث نشود. به الله متعال توکل و اعتماد داشته باش و امور را به او بسپار؛ زیرا حق تعالی ترا از امور ترس آور بسنه است و در برابر دشمنان یاور توست. بنابر این در همه امور و همه کارها به او توکل کن.

ساوی گفته است: این آیه نشان می دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس

بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته‌های دنیا و دینش او را بس است.
 «حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» (صاوى ٢٨٢/٣).
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكْحُثُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوْهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٤٩)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون با زنان مؤمن ازدواج کردید باز پیش از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاق شان دادید دیگر شما را بر این زنان عده‌ای نیست که آن را بشمارید، پس ایشان را از هدیه مناسب بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را ره کنید. (۴۹)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكْحُثُ الْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! آنگاه که عقد نکاح را با زنان بستید اما با هم نزدیکی نکر دید هدف از آن نکاح است «المؤمنات»: زنان مؤمنه. این تعبیر زنان کتابیه را خارج نمی‌سازد و تنها بیان‌گر اغلبیت است.

«أَنْ تَمْسُوْهُنَّ»: مراد از مس، جماع یعنی نزدیکی زناشوئی است. و این یکی از کنایه‌های مشهور زبان عربی است، و یکی از اسالیب زیبای قرآن عظیم الشأن بشمار می‌رود؛ زیرا قرآن از استعمال کلمات قبیح و زشت خود داری می‌کند.

«تَعْتَدُونَهَا»: از مصدر اعتداد، به معنی حساب نگاه داشتن، مراد این است که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگهداشتن عده لازم نیست. از این حکم، زن که شوهرشان وفات نموده مستثنی است و باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارد (تفسیر قاسمی). «فَمَتَّعُوهُنَّ»: مراد این است که اگر مهریه‌ای تعیین شده، نصف آن پرداخت می‌شود (سوره: بقره / 237) و اگر مهریه‌ای معین نشده است، حق متاع و هدیه مناسب داده می‌شود (سوره: بقره / 236).

«وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»: و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید. (طبری ۱۴/۲۲).

ابو حیان فرموده است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حق ازاو. (البحر المحيط في التفسير القرآن: البحر ٧/٤٠). باید گفت که در این حکم همه فقهاء اجماع دارند: در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد استبراء است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متنه بدھید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاق شان داده‌اید، متنه بدھید.

بنابر این، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متنه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا اینکه برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متنه می‌باشد و دادن متنه برایش - در نزد حنبلیها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متنه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار

نصف مهر خویش میباشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقهاء - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «وَ آنَانِ رَاهَا كَنِيدْ بِهِ رَهَا كَرِدْنِي نِيك» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما برآنان حق عده شمردن ندارید.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از ازدواج و احکام آن میان زنان و مردان مؤمن به بحث گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (50 الی 52) در مورد ویژگیهای ازدواج و چگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم با ازدواج اش اشاره بعمل می‌آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهریه از پیامبر درخواست ازدواج کند؛ می‌دانیم که این حکم فقط به او اختصاص دارد و بس.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكْتُ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتٍ وَبَنَاتٍ خَالِكَ وَبَنَاتٍ خَالَاتٍ الَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتُ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكْتُ أَيمَانُهُمْ لِكِيلًا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰)

ای پیامبر! برایت حلال کردیم آن همسرانت را که مهرشان را داده ای، و همچنین کنیزانی را که الله در جنگ بهره تو ساخته است، و دختران عمومیت و دختران عمه‌هایت و دختران ماماهایت و دختران خاله‌هایت که با تو هجرت کرده اند، و زن مؤمنی که خویشن را به پیغمبر ببخشد (و) اگر پیغمبر بخواهد که او را به زنی گیرد که مخصوص توست نه دیگر مؤمنان، به راستی دانستیم آنچه را که بر آنان درباره زنانشان و کنیزان شان مقرر کرده‌ایم تا بر تو هیچ حرج و تنگی نباشد و الله آمرزنده مهربان است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَنَا»: حلال کردیم، روا نمودیم. «آتَيْتَ»: پرداخت کردي، دادي.
اجورهن: مهریه هایشان، أجور جمع اجر(سوره نساء آیات 24 و 25)، (سوره مائدہ آیه 5)، (سوره متحنه آیه 10). «مَا مَلَكْتُ يَمِينُكَ» آن چه دست تو مالک آن شد از کنیزان (سوره روم 28). «أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ»: الله به تو غنیمت داد، خدا دستاورد جنگی را نصیب تو کرد.
عمات: جمع عمه، خواهران پدر. «هَاجَرْنَ»: زنان مهاجرت کردن.
و هبت نفسها للنبي: مهریه ی خود را به پیامبر بخشید، خود را به پیامبر هبه کرد. «يَسْتَنْكِحَهَا»: او را به همسری خود در آورد. «خَالِصَةً لَكَ»: مخصوص توست، ویژه ی توست. «مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: نه برای سایر مؤمنان، برای دیگر مؤمنان نیست، حق مؤمنان دیگر نیست. لکی: تا این که. «لِكِيلًا يَكُونَ»: تا این که نباشد.

یادداشت: مهریه‌ی هر کدام از زنان پیامبر دوازده اوقیه و نیم، معادل پانصد درهم نقره بوده است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

پروردگار با عظمت در آین آیه مبارکه: چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، به بیان گرفته است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّاتِي

آتیتَ أَجُورَهُنَّ» ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قراردادند.(این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان میباشد. خدای متعال برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند میتواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیعتر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها آن را پذیرفته است که میفرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت» (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۴).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است برتو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به توبخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریه. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال بود. گروه سوم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده اند: «و نیز حلال کردیم دختران عموبت و دختران عمه‌هایت و دختران خاله‌ات و دختران خالمه‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هرکس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند. ام هانی دختر ابو طالب که دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم».

مراد از دختران عمو و عمه پیامبر صلی الله علیه وسلم زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باشند و چه دور - عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دختر خاله‌ها و دختر دایی‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم «زن مؤمنی که خود را به پیامبر بخشش» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بخشند، بهصرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر(رض) نازل شد که خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر صلی الله علیه وسلم میتوانستد بدون مهر و ولی و شاهدان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشید(که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند) مهر مثل وی بر آن مرد با مقابله یا مرگ مرد، واجب میگردد، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه

وسلم در مورد بروع دختر و اشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی هاست.

اما از نظر جمهور فقهاء، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشیده‌اند و زنانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زن اند. همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است.

و چنان که ابن عباس(رض) گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حبال نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و پس از آنکه او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده است: «نشنیده‌ایم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«بهراستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «برآنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنان شان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روانیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به عنوان گرامی داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش صلی الله علیه وسلم گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین هایشان مالک آن شده است» از کنیزانی که اسیر گرفتن شان جایز است، نه از کسانی که اسیر گرفتن شان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند.

همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسي و بتپرست که نکاح آنان بر مالک روانیست.
چنانکه باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصرا هستی «و الله أمر زنده مهر بان است» آمر زنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهر بان است؛ با وسیع ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محظوظ قرار دارند.

ابن العربي و قرطبي به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همه چیز‌هایی را که مخصوص آن حضرت صلی الله علیه وسلم است و احدي با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحريم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیز‌هایی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیز‌هایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. (تفسیر انوار القرآن)

شأن نزول آیات 50 – 51

872- ترمذی به قسم حسن و حاکم به نحو صحیح از طریق سدی از ابو صالح از ابن عباس از ام هانی (فاخته دختر ابوطالب). روایت کرده اند: رسول الله از من خواستگاری کرد،

ومن از آن بزرگوار معذرت خواستم، عذرم را پذیرفت.
پس الله «إِنَّا أَخْلَنَا لَكَ أَرْوَاجَكَ الْلَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكْتُ يِمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ حَالِكَ وَبَنَاتِ حَالَاتِكَ الْلَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» را نازل کرد. چون مهاجرت نکرده بودم قرآن پاک ازدواج پیامبر اکرم را با من مجاز و مشروع نشمرد.

873- ابن ابوحاتم از طریق اسماعیل بن ابوخالد از ابوصالح از ام هانی(رض) روایت کرده است: رسول الله خواست با من ازدواج کند، چون من هجرت نکرده بودم خدا آن بزرگوار را از ازدواج با من نهی کرد. و در باره «من وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ حَالِكَ وَبَنَاتِ حَالَاتِكَ الْلَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» نازل شد.

874- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: این گفته الله «وَأَمْرَأً مُؤْمِنَةً تَآخِرَ آيَه» در خصوص ام شریک دوسیه نازل گردیده است.

875- ابن سعد از منیر بن عبدالله دوسی روایت کرده است: ام شریک غزیه دختر جابر بن حکیم دوسیه از وجاهت و جمال برخوردار بود و از رسول الله صلی الله علیه وسلم تقاضا کرد که با او ازدواج کند، آن بزرگوار هم پذیرفت.

عاشه گفت: در زنی که خود را به مرد ببخشد خیر نیست. ام شریک گفت: من همانم. خدا ام شریک را در کتاب عزیز مؤمنه یاد کرد و فرمود: «وَأَمْرَأً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتُ نَفْسَهَا لِلَّنَّبِيِّ» چون این آیه نازل گردید، عاشه خطاب به پیامبرگرامی گفت: پروردگار همه آمال و آرزو هایت را به سرعت برآورده میسازد.

876- بخاری و مسلم از عاشه(رض) روایت کرده اند: [خوله بنت حکیم از جمله زنانی بود که خود را به رسول الله بخشیدند پس] عاشه گفت: آیا زن شرم نمی کند که خود را به مرد می بخشد، برای همین خدای عزوجل آیه «تُرْجِي مَنْ تَشَاءَ...» را نازل کرد. پس عاشه به پیامبر اکرم گفت: می بینم که خدایت به خوشنوی تو مباردت می کند.

(صحیح است، بخاری 4788، مسلم 1464، نسائی 6 / 54، ابن حبان 6367، واحدی 704 و حاکم 2 / 436 همه از عاشه روایت کرده اند. ملاحظه شود: «تفسیر شوکانی» (2149).

877- ابن سعد از ابو رزین روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کرد برخی از زنان خود را طلاق دهد. چون آنها خبر شدند پیامبر صلی الله علیه وسلم (را صاحب اختیار دانستند و حقوق خود را به او بخشیدند و اجازه دادند، هر که را خواسته باشد بر دیگری ترجیح بدهد. پس خدای بزرگ آیه «إِنَّا أَخْلَنَا لَكَ أَرْوَاجَكَ الْلَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكْتُ يِمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ حَالِكَ وَبَنَاتِ حَالَاتِكَ الْلَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأَمْرَأً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتُ نَفْسَهَا لِلَّنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنِكْهَا حَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكْتُ أَيْمَانُهُمْ لِكِيلًا يُكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا^{۱۵۰} تُرْجِي مَنْ تَشَاءَ مِنْهُنَّ رَا تَا آخر نازل کرد.» (ابن سعد 8 / 158، طبری 28567 و 28569 و 28572 از منصور از ابو رزین روایت کرده اند).

تُرْجِي مَنْ تَشَاءَ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءَ وَمَنْ ابْتَغَيَتْ مَمْنُ عَزَّلَتْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنَهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا أَتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا^{۱۵۱}

نوبت هریک از زنان را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را می خواهی نزد خود جای ده، و اگر زنی از آنانکه (از او) کناره گرفته ای باز بجويي بر تو گناهی نیست، این نزديکتر است به آنکه چشمانشان روشن گردد و اندوهگین نشوند و همگيشان به آنچه به ايشان مي دهي خشنود گرددن و الله آنچه را که در دل هاي شماست مي داند و الله داناي بردار است. (۵۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجِي» (رجو): به تأخير مياندازي. «تُؤْوِي»(اوی): جا ميدهي. «ابْتَغَيْتَ»: خواستي، طلب نمودي. «عَرَلْتَ»: دورکرده اي، به دور داشته اي، ترك کرده اي. «أَدْتَى»: نزديک تر. «أَنْ تَقَرَّ»: که روشن گردد، که خوشحال شود. «لَا يَحْزَنَ»: محزن نشوند، دلتنگ نگرددن. «بِرْضَيْنَ»: خشنود شوند. [اين دو فعل جمع مؤنث غایب اند]. من بعد: پس از اين زنان.

تفسير:

قبل از نزول اين آيه، مراعات تقسيم و شب نوبت ميان همسران بر رسول الله صلي الله عليه وسلم واجب بود تا اين آيه نازل شد و اين وجوب را از ذمه ايشان برداشت و اختيار در اين باره به خود ايشان محول گردید. البته رسول الله صلي الله عليه وسلم ميان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزديك ميساختند، در نوبت مساوات را رعایت ميکردن و کسانی از آنان را هم که به تأخير مي انداختند، به هر مقدار که ميخواستند، در نوبت به آنان سهم ميدادند.

روایت شده است که عائشه(رض) از سر غیرت و رشك زنانه میگفت: «آيا يك زن حيا نمیکند که خود را به کسی میبخشد؟». همان بود که خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود. آنگاه حضرت بي بي عائشه(رض) به پیامبر صلي الله عليه وسلم گفت: «أري ربک يسارع في هواك: يا رسول الله! من ميبينم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب ميکند» يعني: اين همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته اي، باز بجويي، هیچ گناهی بر تو نیست» يعني: چنانچه خواسته باشي تا زنی از کسانی را که از تقسيم نوبت شب کنار گذاشته اي، مجدداً به خود نزديك سازي، هیچ مانعي فرا روی تو نیست و بي هیچ حرجي مي تواني چنین کني «اين نزديکتر است به آنکه چشمانشان روشن شود» يعني: اين اختياري که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنانت داده ايم، به خشنودي و رضايشان نزديکتر است زيرا وقتی بدانند که اين اختيار از نزد ما به تو داده شده است، رشك و غيرت زنانه از آنان رخت بربسته و دلها و ديدگانشان آرام مي گيرد.

ابن كثیر در معنی آن ميگويد: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختيار به تو در اين امر، باز هم در تقسيم و نوبت به آنان سهمي ميدهي، به اينكارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت يقين ميکند». «و» در اين صورت «اندوهگين نشوند» از اين که چرا بعضی از آنان را بر بعضی ديگر ترجيح مي دهي «و» در آن صورت «همگيشان به آنچه به آنان داده اي» چه در نزديك ساختن و جاي دادنشان به سوي خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن شان «خشنود گرددن. و آنچه در دل هاي شماست خدا ميداند» يعني: هرچه را که در نهاد خويش پنهان مي داريد و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبي بهسوی بعضی از آنان پنهان مي داريد، حق تعالي ميداند پس باید در نيت و عمل

خویش، رضای او را مد نظر داشته باشد «و خدا دانای بربار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در حديث شریف به روایت عائشه(رض) آمده است که فرمود: با آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان زنان خود تقسیم و عدالت میکردند ولی با این حال، چنین مناجات میکردند: «اللهم هذا فعلی فيما املک، فلا تلمني فيما تملک ولا املك» «زاد ابو داود یعنی: القلب: بار خدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابو داود می افزاید: مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبي بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند.

همچنین در حديث شریف به روایت عمرو بن العاص(رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوبتر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدروی. باز گفتمن: بعذار وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز بر شمردند».

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدٍ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَرْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا (۵۲)

بعد از این دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست و برایت حلال نیست که زنان دیگر را جایگزین آنها کنی هر چند زیبایی آنان تو را خوش آید، به استثنای کنیز آنی که در ملک تو هستند. و الله بر همه چیز مراقب است.(۵۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ»: و نمی توانی زنان دیگری انتخاب کنی، جایز نیست زنی از همسرانت را طلاق بدھی و یکی دیگر را به جایش بگیری. «رَقِيبًا»: ناظر، مراقب، آگاه و باخبر، نگهبان.

تفسیر:

تفسیر صفوۃ التفاسیر: تأثیر محمد علی صابونی

تفسیر در مورد این آیه مبارکه میفرمایند که: الله تعالیٰ به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مباح کرده است: «زنان با مهر شیربها». زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده‌اند»، و بعد از نزول آیه‌ی «تخيیر»: «فُلْ لِأَرْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرْدُنَ الْحَيَاةَ...» پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را مخیر کرد، و آنها خدا و پیامبر و آخرت را اختیار کردند و خدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد.

شأن نزول آية 52:

878- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: پیامبر زنان خود را مخیر ساخت و آن بزرگواران خدا و رسول او را اختیار کردند. پس خداوند متعال آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدٍ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَرْوَاجٍ» را نازل کرد. (ابن سعد 161/8 و 62 این مرسل و از قسم ضعیف است، در این اسناد واقعی متروک است. ترجمه آیت: «و بعد از این [موارد پیش گفته] زنان برای تو حلال نیستند.

ونه [حلال است] آنکه زنانی دیگر جایگزین آنها کنی. و هر چند زیبایی آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است».

خواندگان گرامی!

در آیات متبرکه (53 الی 55) آداب رفتن مؤمنان به بیت نبوی و آیه ی حجاب، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمُ الَّتِي طَعَامٌ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعْمَتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسِيْنَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيُسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولُ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

ای مؤمنان! وارد خانه های پیغمبر نشوید مگر آنکه برای (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بی آن که منتظر (پخته شدن) آمده شدن باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خورید پراگنده شوید و به گفتگو ننشینید، این کار پیغمبر را رنج می دهد اما او شرم می کند ولی الله از بیان حق شرم نمیکند. و چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید، این برای دلهایتان و دل های آنان پاکیزه تر است، و برای شما سزاوار نیست که پیغمبر الله را برنجانید و حق ندارید که پس از مرگ او همسرانش را به همسري خویش در آورید، البته این کار نزد الله گناهی بزرگ است. (۵۳) امام قرطبي ميفرمайд که: اين ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در كتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمیکند. (تفسیر قرطبي ۱۴/۲۲۴).

شأن نزول آیه 53

879- بخاری و مسلم از انس(رض) (روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله عليه وسلم (با زینب دختر جحش(رض) ازدواج کرد، مسلمانان را به مهمانی عروسی دعوت نمود و آنها بعد از غذا تا دیر وقت آنجا نشستند و به صحبت مشغول شدند، پیامبر چنان وانمود کرد که گویا آمده برخاستن است باز هم آنها برخاستند. چون آن حالت را مشاهده کرد خوش برخاست و عدهای از مسلمانان نیز با او برخاستند و تنها سه نفر نشستند و سپس آنها نیز بیرون رفتدند. پس من آمدم و از رفتن مهمانها پیامبر را آگاه ساختم. پیامبر آمد تا که داخل خانه شد، من هم آدم میخواستم داخل خانه شوم که بین من و خودش پرده را افکند. آنگاه خدا آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمُ الَّتِي طَعَامٌ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعْمَتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسِيْنَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيُسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولُ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (53) را نازل کرد (صحیح است، بخاری 4721 و 4729 و 6239 و 6271، مسلم 1428، ترمذی 3217 و 3219، نسائی در «الکبری» 11416 و 11420)

880- ترمذی به قسم حسن از انس (روایت کرده است: با رسول خدا یکجا بودم به در خانه زنی که تازه با او عروسی کرده بود، آمد در آنجا گروهی نشسته بودند. رفت و [ضرورت خود را انجام داد] وقتی برگشت که مهمانان رفته بودند. به خانه داخل شد و بین من و خودش پرده را انداخت. جریان را برای ابو طلحه نقل کردم. گفت: اگر جریان از

این قرار باشد که گفتی یقیناً در این باره کلام آسمانی نازل خواهد شد. بنابراین آیة حجاب نازل گردید (ترمذی 3217 و طبری 28613 از انس(رض) روایت کرده اند).

881- طبرانی به سند صحیح از عایشه(رض) روایت کرده است: من با رسول خدا در یک کاسه غذا میخوردم که عمر فاروق آمد. پیامبر اکرم (او را به غذا دعوت کرد، در اثنای تناول غذا انگشتان او به انگشتان من رسید. پیامبر خدا گفت: آه، اگر در باره شما زنان حکم و فرمان می‌داشتم هرگز کسی شما را به چشم نمی‌دید. بنابراین، آیة حجاب نازل شد(بخاری در «ادب مفرد» 1053، نسائی در «الکبری» 1053 و ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 3 / 621 آمده از طریق مجاهد از عایشه روایت کرده اند. این اسناد منقطع و ضعیف است، چون مجاهد از عایشه نشنیده. واحدی 709 از مجاهد به قسم مرسل روایت کرده. دارقطنی این را درست می‌شمارد چنانچه حافظ در «تخریج الکشاف» 3 / 555 نقل کرده).

882- ک: ابن مردویه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: مردی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شرفیاب گردید و دیر وقت نشست. پیامبر سه بار از خانه خارج شد تا او بیرون برود، اما او برخاست. عمر فاروق آمد و اثر ناخوشی را در چهره رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مشاهده کرد و به آن شخص گفت: شاید تو باعث آزار و اذیت رسول الله (شده باشی، رسول الله گفت: سه بار از خانه خارج شدم، تا دنبال من بیاید، اما او این کار را نکرد.

عمر فاروق گفت: ای رسول الله، چه خوب بود زنان خویش را امر به حجاب میکردي، زیرا این‌ها با دیگر زنان قابل مقایسه نیستند و این پرده نشینی برای قلب های آنان پاکیزه‌تر و بهتر است. آنگاه آیة حجاب نازل شد.

حافظ ابن حجر گفته است: امکان جمع بین این روایات وجود دارد به این ترتیب که این واقعه اندکی قبل از قصه ام المؤمنین زینب صورت گرفته باشد، پس از جهت نزدیکی این دو باهم سبب نزول آیة حجاب را به این واقعه مربوط دانسته‌اند. و هیچ مانع وجود ندارد که این آیه چندین سبب نزول داشته باشد.

883- ابن سعد از محمد بن کعب (روایت کرده است: چون رسول الله به سوی خانه خود می‌رفت عده‌ای از مسلمانان با شتاب به آنجا می‌رفتند و مینشستند [این کار موجب آزار پیامبر می‌شد] و این حالت از سیمایی مبارک هم مشخص نبود. پیامبر از آنها شرم میداشت و به غذا دست دراز نمی‌کرد.

مسلمانان به سبب ارتکاب این عمل مورد سرزنش قرار گرفتند. و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النِّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْدَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكُنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَأَنْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِنَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النِّبِيِّ فَيُسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللهُ لَا يُسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِفُلوِيْكُمْ وَفُلُوِيْهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولَ اللهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجًا مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللهِ عَظِيمًا»...» نازل شد.

إِنْ تُبْدِوَا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید [خدا می‌داند]; یقیناً خدا به هر چیزی داناست. (۵۴)

تفسیر:

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: مراد از این تعمیم، ضمن این‌که اقامه‌ی دلیل بر مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است. (تفسیر بیضاوی ۱۲۰/۲).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانَهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانَهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخْوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكُتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِنَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

بر آنها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و برده‌گان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است. (۵۵)

تفسیر:

امام قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۳۱/۱۴) منظور از نسائهن زنان مؤمنان است.

ابن عباس(رض) گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف میکنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند. (صاوی ۲۸۷/۳).

«وَاتَّقِنَ اللَّهَ»: ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید.
«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»: هیچ چیزی از امور شما بر او مخفی نیست. همانطور که از حرکات اعضای اخبار با خبر است از خطورات قلب نیز آگاه است.

امام فخر رازی گفته است: در اینجا این بیان بی اندازه نیکو به نظر می آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیز کنند. (تفسیر کبیر ۲۲۷/۲۵).

دروس حاصله:

مهمترین دروس حاصله از آیات ۵۳ الی ۵۵ را میتوان بشرح ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: در این آیات، آداب و رسوم دینی و اجتماعی را به مردم تعلیم میدهند که در قبل از آن اطلاع نداشتند، چگونه وارد به خانه‌ها بخصوص به بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم شوند. بطور مثال برخی از صحابه بدون دعوت به منزل رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و تا وقت آماده شدن طعام، منتظر می ماندند تا غذا بخورند. سپس به داستان سرایی‌ها سرگرم میشند و به موقعیت پیامبر توجه نمی کردند، تا اینکه آیه‌ی حجاب فرود آمد و دستورات کافی را بیان فرمود. دستوراتی که این آیه‌ها بر ما عرضه میکنند؛ بدین ترتیب است:

۱ - باید کسی بدون دعوت، داخل منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم شود.

۲ - پس از غذا خوردن به خانه‌ی خود باز گردد و سرگرم داستان نشود تا پیامبر و خانواده اش را به تنگ نیاورد و نیازارد؛ چون او شرم دارد، مهمان را از ماندن بی مورد و داستان سرایی منع کند؛ اما خداوند شرم ندارد و چنان کسانی را از این رفتار آزاردهنده باز می دارد. آری! این آداب و رسوم عام و فراگیر است و در هر خانواده ای باید رعایت شود. (سوره نور آیات: ۲۷ الی ۳۱) و آیه ۵۹ سوره احزاب.

3 - نباید کسی برای گرفتن چیزی عاریه مانند: وسائل خانه که در عرف جامعه مرسوم است خودسرانه و بدون اجازه وارد منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم گردد؛ بلکه باید در پشت پرده، امانت را بگیرد. رعایت این دستور، موجب پاکی روح و سلامت قلب انسانی و موجب حرمت بیت نبوت و دستوری واجب و قطعی است. (سوره نور آیات 30 الی 31)، (سوره غافر آیه 19). همچنان حضرت عیسی علیه السلام در این مورد چنین فرموده است: «از نگریستن به نامحرم حذر کنید؛ چون در دل انسان، شهوت می کارد که آن هم آشوب و گمراهی و غوغای برقا می کند».

4 - سزاوار نیست کسانی از روی جهل و گمراهی، پیامبر را با سخنان بیهوده و بی اساس بیازارند و بگویند: پس از مرگش با زنان او ازدواج خواهیم کرد.

زنان حضرت محمد(ص)، مادران مؤمنان هستند و این سخن گناه بس بزرگی است و برازندهی شان مؤمن نیست. زنان پیامبر در حضور محارم که در آیه ی 55 یاد شده اند، ملزم به رعایت حجاب نیستند و در آن موقع ترک حجاب گناه ندارد. هم چنین این حکم عام است و همه کس را شامل خواهد شد و دیگر اینکه: پدران، پسران، برادران و...، چه نسبی، چه رضاعی و سبی، محارم اند.

هر چند آیه از کاکا و ماما نام نبرده است؛ اما آنها به منزله ی پدر و محرم اند. و گاهی کاکا را پدر خطاب می کنند. پسران یعقوب علیه السلام در جواب پرسشان گفتند: ما خدای تو خدای پدرانت، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای یکتائی است، می پرسیم. (سوره بقره آیه 133)، حال آن که اسماعیل کاکای یعقوب است.

خواندنگان گرامی !

در آیات متبرکه (56 الی 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزا ای آزار دهنگان او، و مكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٥٦)

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت میفرستند. (پس) ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنانکه باید درود بگویید. (۵۶)

تفسیر:

امام قرطبی گفته است: «صلوة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است. و صاوی گفته است: این آیه نشان میدهد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم محل نزول رحمت و به طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلوة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت میباشد، همانگونه که میفرماید: هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ، پس تفاوت بین دو «صلوة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بین ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلی یافته است. (تفسیر قرطبی ۲۳۲/۱۴).

از کعب بن عجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونگی سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صلیت على إبراهیم...». (تفسیر صاوی ۲۸۷/۳).

صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از مشرّف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عز و جل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا مسالت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل على محمد» همین است. (صاوی ۲۸۷/۳).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْدُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷)

قطعاً آنان که خدا و پیامبر را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنشان می‌کند، و برای آنان عذابیخوار کننده ای آماده کرده است. (۵۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْدُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» «يُؤْدُونَ اللَّهُ»: مراد از آزار رساندن به الله، یعنی انجام کاری بر خلاف خواست و رضای او که به جای جلب رحمت الهی، غصب و لعنت خداوند را به دنبال دارد.

«يُؤْدُونَ اللَّهُ»: آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به الله او را آزار میدهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست‌های خدا بسته است» متصف می‌نمایند، و یا مانند نصاری که میگویند: «مسيح پسر خدا می‌باشد» و با تکذیب رسالت، پیامبر را اذیت می‌کند و به شریعتش طعنه می‌زنند و دعوتش را مسخره می‌کنند.

«لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: الله تعالیٰ چنین کسانی را از رحمت خود بی‌نصیب کرده و در دنیا با مسلط کردن خوف و ترس و خفت و خواری برآنان و در آخرت باعذاب جاویدان آتش، قهر و کین خودرا برآنان مستولی می‌گردد.

«وَأَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»: و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده است. چون هدف ایدا کننده اهانت است، سزا‌ای او نیز اهانت در آخرت می‌باشد. برخی از عذابها، توهین‌ها و تحقیر و آزار و اذیت اهل ایمان، حتی در همین دنیا ظاهر می‌شود.

شأن نزول آیه 57:

889- ابن ابو حاتم از طریق عوفی از ابن عباس(رض) (روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با صفیه دختر حیی بن اخطب ازدواج کرد. عده‌ای در باره این پیوند، بدگویی و یاوه سرایی کردن. این آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْدُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ...» در باره آنها نازل شد (جداً ضعیف است، طبری 28641 از عطیه عوفی از ابن عباس(رض)، عوفی واهی است و از او راوی‌های مجھول روایت کرده‌اند. «زاد المسیر» 1173).

890- جوییر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: عبدالله بن ابی و همراهانش به عایشه(رض) بهتان زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم (ضمن ایراد خطبه گفت: کدام یک از شما مرا کمک و یاری می‌کند در برابر کسی که آزار و اذیتم مینماید و کسانی را که در صدد اذیت من هستند در خانه خود جمع می‌کند. این آیه نازل شد) (اسناد این جداً ضعیف است از جهت جوییر، زیرا او متروک متهم است و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقي نشده است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِعِيرٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (٥٨)

و آنها که مردان و زنان با ایمان را بدون اینکه مرتكب عمل ناروا شده باشند، آزار میرسانند به راستی که (بار) بهتان و گناه آشکار بر گردن گرفته‌اند. (۵۸)

تفسیر:

امام قرطبی میفرماید: اذیت و آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛ چون اذیت خدا جز به ناحق صورت پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و ناحق باشد. (تفسیر قرطبی ۲۳۸/۱۴)

تفسران می افزایند که: در آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: «**بِعِيرٍ مَا اكْتَسَبُوا**» (سوره الأحزاب: 58). «بی آنکه مرتكب عملی ناروا شده باشند» مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر میباشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چهبسا که مرتكب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

خواندنگان گرامی!

در آیه مبارکه (۵۹) در باره پوشش کامل برای زنان مؤمن، بحث بعمل آمده است.
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَا زَرْوَاجَكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُذْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرَفُنَ فَلَا يُؤْذِنُنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (۵۹)

ای پیامبر! به همسران و دختران و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو: چادر هایشان را برخود بیندازند، این (انداختن چادر) نزدیکتر است به آنکه (به پاکدامنی) شناخته شوندو آزار نبینند. و خداوند همواره غفور و رحیم است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**يُذْنِينَ**»: نزدیک کنند. مراد جمع و جور کردن لباس و بر خود افکندن است.

«**جَلَابِيب**»: جمع **جلباب**، رداء، مِقْنَعَه و روسری بزرگی، روپوش. لباس که: سر و گردن را پوشاند، و یا هم هدف از آن لباس است که: حجاب اسلامی با آن رعایت گردد. حجاب اسلامی هم با لباسی مراعات میگردد که:

1 - عورت را بپوشاند

2 - به گونه‌ای چسب بدن نباشد که بر جستگی های بدن را نشان دهد

3 - زنان لباس مردان، و مردان لباس زنان را نپوشند.

تفسیر:

مدلول این آیه مبارکه وجوب حجاب چهره زن مسلمان را ترجیح میدهد. ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «خداوند متعال زنان مؤمن را هدایت فرموده است، تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون میروند، صورت خود را از بالای سر با چادر پوشانند و فقط یک چشم خوبیش را آشکار سازند». «این» فرو پوشیدن

چادر ها «نژدیکتر است به آن که شناخته شوند» یعنی: نزدیکتر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمیز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که میگوید: در مورد آیه‌ی **یَذْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ** از عبیده‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را پوشاند و چشم چش را آشکار کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۱۴/۳).

همچنان ابن کثیر از سدی نقل میکند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک میشد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض میکردند ولی اگر میدیدند که زنی چادر دارد، میگفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برミ‌داشتند و چون زنی را بدون چادر میدیدند، میگفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض میکردند».

امسلمه میگوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون میآمدند، چنان با وقار و آرامی راه میرفتند که گویی بر سر آنان زاغی نشسته است در حالیکه جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

شأن نزول آیة 59:

891- بخاری از عایشه(رض) روایت کرده است: بعد از نزول آیة حجاب اُم المؤمنین سوده (رض) با لباس حجاب برای رفع نیازمندی‌های خود از خانه بیرون رفت، چون قد بلند و تومند بود کسی که با او آشنایی داشت در چادر و روپوش هم او را می‌شناخت. عمر (او) را دید و گفت: ای سوده! ازما پوشیده و پنهان نمی‌مانی نیک بیندیش چگونه از خانه پا بیرون می‌گذاری، سوده دیگرگون و رنگ پریده برگشت. و رسول الله (در خانه من شام میخورد یک قطعه گوشت به دست داشت. سوده داخل شد و گفت: من برای اجرای حوايج خویش بیرون می‌رفتم عمر برایم چنین و چنان گفت. عایشه(رض) میفرماید: حالت نزول وحی بر رسول الله پیدار شد. هنوز گوشت را تمام نکرده بود که آن حالت مرتفع گردید. گفت: پروردگار جهان برای شما زن‌ها اجازه داد که برای رفع نیازمندی‌ها و ضروریات خویش از خانه بیرون بروید (صحیح است، بخاری 5237 و مسلم 4/1709 و 1709/4 ح 2170 «تفسیر شوکانی» 2174).

892- ابن سعد در «طبقات» از ابومالک روایت کرده است: زنان پیامبر برای رفع حوايج خود شب بیرون می‌رفتند و عده‌ای از منافقان با آن‌ها رویارویی میگردیدند، آنها آزرده می‌شدند و از این بابت شکایت کردند، این موضوع به منافقان گفته شد در جواب گفتند: ما با کنیز‌ها این عمل را انجام می‌دهیم.

پس آیة «**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّلَّأَزْوَاجِ كَوَافِتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يَذْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ ذَلِكَ أَنْ يَعْرَفُنَ فَلَا يُؤْدَيْنَ**» نازل شد (ابن سعد 8 / 141 روایت کرده مرسل است با این وصف در این اسناد واقعی متروک است. کلمات «همسران پیامبر» منکر است. «تفسیر شوکانی» 2175).

893- و از حسن و محمد بن کعب قرظی (به همین معنی روایت کرده است) (ابن سعد 8 / 141 روایت کرده در این سند واقعی متروک است.

تعريف حجاب:

«حجاب» در یک تعریف بی نهایت ساده و آسان و به اصطلاح عام فهم: عبارت است از

پوشاندن زن، بدنش را از مردانی که محرم وی نیستند. ولی معنی لغوی «حجاب» در اصطلاحات امروزی زیاتر برای پوشاندن زن مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنان برخی از علماء «حجاب» را به معنی پرده و حاجب هم مورد استعمال قرار میدهد. پرده از آن جهت که مفهوم پوشش را میدهد، وقابل تذکر است که پرده وسیله پوشش هم است.

ولی نقطه قابل تذکر آن است که برای هر پوشش نمیتوان «حجاب» گفت، بلکه، آن پوشش مفهوم «حجاب» را میرساند که: از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. همچنان پرده بی را که صندوق سینه را از بطن جدا میکند و حاجز میان قلب و شکم را «حجاب حاجز» می نامند.

قابل تذکر است که حجاب، به معنای اصطلاحی و شرعی پوشش اسلامی زنان، دارای دو بعد ايجابي و سلبي است. بعد ايجابي آن، وجوب پوشش بدن و بعد سلبي آن، حرام بودن خودنمايي به نامحرم است، و اين دو بعد باید در کنار يكديگر قرار داشته باشد تا حجاب كامل اسلامي تحقق يابد.

برخی از اوقات طوري واقع ميگردد که بعد اول وجود ميداشته باشد، ولی از بعد دوم خبری نمي باشد، در اين صورت گفته ميتوانيم که حجاب اسلامي وشرعی تحقق نياfته است.

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چيست؟

تفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کننده بزرگترین خائن روانی است که روان انسان را می ازارد چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای میگیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت و عبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در اين مورد تمام مرزاها را رعایت نه نموده، و آنرا بر هم میزند.

قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی چنین میفرماید: «بگو به مردن مسلمان که چشم های خود را فرو پوشند و عورت (شرمگاه) های خود را نگاه دارند و این برای شان بهتر است. پروردگار خبر دار تر است با آنچه می کنند.»

و بگو زنان مسلمان را پوشیده نگاه دارند چشم های خود را و نگاه دارند شر مگاه خود را واشکار نه کنند آرایش وزینت خود را مگر، جز آن مقداریکه ظاهر است. و فرو گذارند چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت های خود را آشکار نسازند.

«مگر برای شوهران خود؛ برای پدران خود، برای خسر خویش، پسران خود، پسران همسر شان، برادران شان؛ پسر برادران شان پسر خواهانشان، زنان هم کیش شان، کنیزان شان و مردان سفیهی که تمايل به زنان ندارند و کودکانی که از امور جنسی بي خبر اند و پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت های پنهان شان آشکار شود و همگی به سوی خداوند توبه کنید و مؤمنان باشید که موفق و راستگار گردید.».

در سنن ابو داود(جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش واستعمال عطر در خارج خانه اختلاط فساد آمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غيره منع گردیده است.

نظريات و آراء مفسران در جوب پوشاندن صورت زن:

- 1 - ابن کثير گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می‌شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.
- 2 - ابن جوزی در مورد فرموده‌ی «يَذِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيَّهِنَّ» گفته است: یعنی سر و صورت خود را می‌پوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاد اند نه کنیز.
- 3 - ابو سعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتد به وسیله‌ی آن (جلابیب) صورت و بدن خود را بپوشانند.
- 4 - طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتد، خود را به مانند کنیزان در نیاورند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.
- 5 - در البحر آمده است: منظور از (علیهنهن) صورت آنها می‌باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.
- 6 - جصاص گفته است: آیه نشان می‌دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتدند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

اضرار و آفات بی‌حجابی:

علماء بعد از تدقیق و مطالعه؛ اضرار و آفات بی‌حجابی را بشرح ذیل معرفی داشته اند:

- 1 - رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی، توسعه‌ی فساد و فحشا، سوء قصد و تجاوز به عفت، حمل های نامشرع و سقط جنین، پیدایش امراض روانی و مقاربتی، خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی، بی‌مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود، بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی، رقابت در تجملات،
- 2 -
- 3 -
- 4 -
- 5 -
- 6 -
- 7 -
- 8 -
- 9 -
- 10 - ایجاد اضطراب، بیقراری، و تشویش دلهره برای خانواده‌های پاکدامن.

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (60 الی 62) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل می‌آید.
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّهُمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًاً (٦٠)

اگر منافقان و کسانی که در قلب های شان مریضی است و شایعه سازان در مدینه (که باعث اضطراب می‌گردند) از کار خود دست نکشند به یقین تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم باز جز اندک مدتی در آن شهر باتو مجاور نخواهد بود. (٦٠)

تفسیر:

«مرَضٌ»: هدف از آن هوس بازی و شهوت رانی و فسق و فجور (ملحظه شود سوره: احزاب/32) یا نفاق (ملحظه شود سوره: بقره / 10) و یا اینکه ضعف ایمان آمده است (ملحظه شود تفسیر مراغی تألیف احمد مصطفی مراغی رئیس اسبق جامع الازهر یکی از شاگردان محمد عبد تفسیر قاسمی: تفسیر محسن التأویل، تألیف محمد جمال الدین

فاسی (متوفی ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م)، معروف به علامه شام) «المُرْجُونَ»: کسانی که خبرهای ناگوار و نادرست ارجیف و اکاذیب در میان جامعه بنشر می‌رساند، تا جامعه را دچار اضطراب، تزلزل افکار و در نهایت ایجاد رعب و وحشت گردانند. هدف از پخش کنندگان همچو خبرهای ناروا و وحشت انگیز. همان یهودیان مدینه است.

«لُغْرِيْتَكَ»: تو را بر می‌شورانیم و تشویق و تحریک مینمائیم. مراد وعده سلطه و غلبه بر آنان است.

امام رازی میفرماید که: پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله عليه وسلم وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید میشوند. و بدین وسیله شوکت او را نشان میدهد. (تفسیر کبیر ۲۳۱/۲۵) (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مَلُوْنِينَ أَيْنَماً ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتِلُوا تَقْتِيلًا (٦١)

اینان ملعونند و هر جا که یافته شوند، باید بی‌محابا به اسارت گرفته شده و به سختی کشته شوند. (۶۱)

تفسیر:

«مَلُوْنِينَ»: نفرین شدگان. رانده شدگان یعنی از رحمت الهی دور و بی‌نصیبند. «ثَقِفُوا»: هر جا پیدا شوند و گیر افتند (سوره: آل عمران / ۱۱۲). بر آنان دست یافته شود (سوره های: انفال / ۵۷، متحنه / ۲).

«قْتِلُوا تَقْتِيلًا»: بدون هیچ‌گونه رحم و شفقتی زار زار کشته شوند. پیاپی کشته شوند. ذکر قتل در باب تفعیل، برای مبالغه یا تکرار است. آنان که امنیت مردم را برهم می‌زنند، حکم شرعی همین است که؛ آنان نباید امنیت جانی داشته باشند.

مقام و منزلت والای انسانیت و ارزش امنیت انسانها در همه‌ی ادیان الهی به قدری ذی اهمیت است که سختترین مجازات‌ها در مورد کسانی که از این راه به جامعه ضربه می‌زنند اعمال می‌شود.

سُنَّةُ اللهِ فِي الْذِينَ خَلَوَا مِنْ قَبْلٍ وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللهِ تَبْدِيلًا (٦٢)

این سنت الهی است که در مورد کسانیکه پیش از این جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۶۲)

تفسیر:

اجرای حکم الهی در مورد فتنه انگیزان حق ستیز، به زمان و مکان و مرز محدود معینی و محدود نمی‌باشد.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالى در مورد آنکه درباره‌ی پیامبران به پخش اکاذیب می‌پردازد و نفاق خود را ابراز می‌دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود. (تفسیر قرطبی ۲۴۷/۱۴).

«وَ لَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللهِ تَبْدِيلًا»: سنت الهی قابل تبدیل و تتعديل به مکان و زمان و شرایط خاص نبوده و قابل، تبدیل و تغییر نمی‌باشد. زیرا بر اساسی استوار مقرر است.

صاوی گفته است: آیه متنضم تسلی خاطر پیامبر است. یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است. (صاوی ۰۲۸۸/۳)

دیده میشود که: شعار قرآنی «مرگ بر منافق»، در همه ادیان ابراهیمی جای خاصی خود را داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از مشرکانی که الله ، پیامبر و مؤمنان را با کردار و رفتارشان آزار می دادند و نیز از منافقانی که نهادشان مملو از باطل بود، بحث بعمل آمد اینک در آین آیات متبرکه: (63 الی 68) در باره مجازات و سزای کافران، در روز قیامت بحث بعمل می آورد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٦٣﴾

مردم درباره [وقت] قیامت از تو می پرسند، بگو: دانش و آگاهی آن فقط نزد خداست. و تو چه می دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد. (۶۳)

شرح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةُ»: رستاخیز، قیامت. ما یدریک (دری): تو چه می دانی؟ چه کسی تو را آگاه می کند؟

تفسیر:

ابو سعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرار سیدن روز قیامت خواهان تعجیل می باشند، و متضمن سرزنش فتنه‌گران است. اوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مشهور به ابو سعود ۲۲۰/۴). تأليف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمامی (متوفی ۹۸۲)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

همانا الله کافران را لعنت کرده، و آتشی سوزان برای آنان آمده کرده است. (۶۴)

تفسیر:

سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است. الله تعالى کافران را از رحمت و بهشتش مطرود ساخته و خشم و عذابش به آنان میرسد. برای شان آتش برافروخته‌ای را مهیا کرده که بدن های شان را می‌سوزاند و چهره های شان را بریان مینماید.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

آنان جاودانه در آن خواهند ماند، و ولی و یاوری نخواهند یافت. (۶۵)

تفسیر:

کافران در آتش دوزخ همیشه ماندگاراند، نه در آنجا می میرند و نه از آن بیرون می‌شوند. کافران نه مولایی دارند که آنان را از ورود به دوزخ حفظ کند و نه یاوری که آنان را از آتش سوزان نجات و بیرون آورند.

يَوْمَ تُقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطْعَنَا اللَّهَ وَأَطْعَنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

روزی که چهره هایشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می‌کردیم و از پیامبر اطاعت می‌کردیم. (۶۶)

شرح لغات و اصطلاحات:

«تُقْلَبُ»: زیر و رو می‌شود. یعنی گاه این سمت صورت و گاه آن سمت بر آتش نهاده

می شود و همچون سیخ کباب غلط داده می شود. دگرگون و حال به حال می گردد. یعنی رنگهای مختلفی به خود می گیرد. گاه زرد و گاه سرخ و گاه کبود و گاه سیاه می گردد.
 (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

یعنی: کافران آرزو میکنند که ای کاش در دنیا الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم را اطاعت میکردیم، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده بود، ایمان می آوردیم تا از این عذابی که در آن درافتاده ایم، نجات می یافتیم طوریکه مؤمنان نجات یافته اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطْعَنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضْلَلُونَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾

و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند. (۶۷)

تفسیر:

کافران در روز قیامت در لحظه که به پیشگاه پروردگار با عظمت عرضه شدند می گویند: پروردگار! ما از رهبران بدکار، از پیشوایان سرکش و از بزرگان کافر خوش پیروی کردیم. در نتیجه ما را از راه هدایت و از دینی که بر پیامبر فرود آمده منحرف ساختند. «ساده»: جمع سید، سران. رؤسا. مراد ملوک و امراء است. «کبراء»: جمع کبیر، بزرگان. مراد راهنمایان مکتبی و مذهبی است.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنَانَا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾

پروردگار! آنان را دوچندان عذاب ده و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ. (۶۸)

تفسیر:

هر کس خلاف شریعت اطاعت نماید، خشم و لعنت خداوند و عذاب و قهرش را بر خویشتن واجب می آورد.

«ضعفین»: دو چندان. چرا که گمراه بوده اند و گمراه کرده اند.

خواندنگان گرامی!

در ایات متبرکه (69) الی (73) در باره راهنمایی ها و اندرزهای مشقانه، بار امانت و مسؤولیت انسانی بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشد که موسی را آزار دادند پس الله او را از آنچه می گفتند پاک و مبرا ساخت، و موسی نزد الله آبرو مند بود. (۶۹)

تفسیر:

مؤلف تفسیر صفوه التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه کریمه مینویسد: ای مؤمنان! پیامبر خوش را با گفتار یا کردار اذیت نکنید، و مانند بنی اسرائیل نباشد که پیامبر خود، موسی را اذیت کردن. موسی از بس که با حیا و آزم بود کمتر خود را نشان می داد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می گفتند: موسی مرض «پیسی» یا «فقق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «موسی مردی با حیا و آزم بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی شد، افراد بنی اسرائیل او را اذیت

کرده و میگفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچکس اینگونه خود را نمیپوشاند. پس یا مرض برص (پیسی) در بدن دارد یا بیضه‌هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش میدود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ بر می‌داشت: ای سنگ! لباس را بگذار، ای سنگ لباس را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته‌ی آنها تبرئه کرد» (بخاری ۳۱۲/۶ و به این کثیر نگاه کن ۱۱۶/۳).

«وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»: موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده و مقام و منزلتی رفیع بود. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خداش داشت که هر چه را طلب میکرد خدابه او عطا میکرد. (مختصر ابن کثیر ۱۱۶/۳).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید، از الله بترسید و سخن حق و راست بگویید. (۷۰)

تفسیر:

«قَوْلًا سَدِيدًا- قول سدید» عبارت از کلام است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق وجود نداشته باشد، سخنی که همچون سدی محکم، در مقابل شلک و شباهه و فساد قرار بگیرد. سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است، در واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد، انسان مؤمن شایستگی تقاو و قول سدید را باید داشته باشد.

لازمه ایمان، داشتن تقواست، طوریکه در ایه مبارکه بیان شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» و لازمه تقاو کفتن کلام حق و راست است.

امام طبری گفته است: یعنی گفته حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانه‌رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار. (طبری ۳۸/۲۲).

يُصْلِحُ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

تا خدا اعمال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما در گزند. و هر که خدا و رسول را اطاعت کند البته به سعادت و کامیابی بزرگ نائل گردیده است. (۷۱)

تفسیر:

واقعیت امر این است که اگر انسان در اعمال و کردار خوبیش تقاو را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند متعال به عظمت خود حل می‌کند. طوریکه در (ایه ۳۱ سوره نساء) میفرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُثْهُنَ عَنْهُ نُكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتُكُمْ»، اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید دوری کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم).

کلید کامیابی و رستگاری، پیروی از پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. وکسی که از پروردگار با عظمت با عمل به شریعتش و از پیامبر صلی الله علیه وسلم با متابعت از سنت اش اطاعت نماید، به یقین که به عزت واقعی نایل میگردد، و به رستگاری بزرگ واقعی دست میباید، بصورت کل رضای الهی را به دست آورده و نعمت

او تعالیٰ را دریافته میدارد.

این آیه مبارکه، بزرگی اثرمندی گفتار برکردار و وجوب نگهداری زبان را میرساند. در حديث شریف به روایت ابو موسی اشعری(رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم.

آنگاه فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به اینکه: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس بهسوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است که شما را امر کنم به اینکه: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجَبَالِ فَأَبْيَنَ أَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (٧٢)

البته ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم ولی از برداشتن آن ابا ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، یقیناً او ظالم ندادن است. (۷۲)

تفسیر:

در آیه مبارکه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ» منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. این امانت همه اوامر، نواهي، حلال‌ها و حرام‌هایي بود که الله پاک بر بندگانش واجب آورده و همه احکام شریعتی است که پیامبر صلی الله علیہ وسلم به تبلیغ آن فرستاده شدند، اما انسان با وجود ناتوانی اش این امانت را پذیرفت. به راستی که انسان موجود ستمگری دور از عدالت و ندادنی دور از داشن بود.

ابو سعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ که نمونه‌ی نیرو و عظمت اند، دارای شعور بودند و آنرا درک میکردند و بدان مکلف میشدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمل آن شانه خالی میکردند. (ابو سعود ۴/۲۲۱)

ابن جوزی فرموده است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات و ترک گناهان و نافرمانی. و عده‌ای نیز میگویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالاً به یکی از دو صورت بوده است: اول، اینکه خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برهز شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، اینکه منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه میکرد، از پذیرفتن آن امتناع میکردند، که نوعی مجاز است، مانند اینکه گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی فدرت حمل آن را ندادت. (التسهیل ۳/۱۴۵).

ابن جوزی گفته است: منظور از (أبین) در آیه مبارکه مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری. (زاد المسیر ۶/۴۲۸)

برخی از علماء میفرمایند که: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است.

در حديث شریف به روایت عبدالله بن عمرو (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمودند: «أَرْبَعٌ إِذَا كُنْ فِيْكُمْ فَلَا عَلَيْكُمْ مَا فَاتَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا؛ حَفْظُ أُمَانَةٍ وَصَدْقَ حَدِيثٍ

وحسن خلقة وعفة طعمة». «چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زندن و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها به رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موكول شده‌است، برآنها سنگینی میکرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشان‌ها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری ندادن بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، برخود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، ندادن بود.

به قولی: معنای (حملها) این است: انسان بهطور فطری آمده پذیرش امانت شد.

یا هنگامی که خداوند متعال در عالم «ذر» امانت را بروی عرضه کرد، او آنرا برداشت. عبدالله ابن عباس(رض) میگوید: «الله متعال پیش از آنکه طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردن آنگاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاورند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگار! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردي، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردي، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

مفاهیم این آیه می‌رساند که بنده باعلم و عدل می‌تواند کمال ولايت را به دست آورد.

لِيَعْدِبَ اللَّهُ الْمُتَّافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (٧٣)

تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، و بر مردان و زنان مؤمن به رحمت باز گردد و الله آمرزنده مهربان است. (٧٣)

تفسیر:

ابن کثیر گفته است: از این جهت بنی آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تعالیٰ منافقین را که به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده‌اند عذاب دهد، و مشرکین را که هم در ظاهر و هم در باطن کافرنده، عذاب دهد.

حق تعالیٰ برای توبه گاران بسیار آمرزنده و به کسی که به او رجوع نماید مهربان است، به سوی توبه فرا می‌خواند و در عقوبت و عذاب بندگان شتاب نماید.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق**

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدير شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و بهبه الزحیلی می باشد).

3 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلًا به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الكشف والبيان ثعلبی بسیار متاثر می باشد.

4 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنى فی تفسیر القرآن می باشد.

5 - البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الاندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» اصلًا به زبان عربی تحریر شده است.

6 - تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزيل و أسرار التأويل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م). این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است.

9 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

10 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
 تأليف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الكلبی مشهور به جُزَی (متوفی 741ق)
 این تفسیر یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب
 اسلامی است.

11 - تفسیر صفوۃ التفاسیر:
 تأليف محمد علی صابونی (مولود 1930م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته
 شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از
 جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، الوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده
 بعمل اورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:
 «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شیخ
 ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عmadی (متوفی 982) از جمله علمای ترک
 نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:
 تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:
 نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671
 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:
 نام کامل تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» تأليف: دکتر مصطفی خرمدل از
 کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16 - تفسیر المیستر:
 تأليف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القرآن:
 مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث
 حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:
 نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسير الخازان» تأليف: علاء الدین علی
 بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفی ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 - روح المعانی (الوسی):
 تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود آفندری الوسی است.
 (1217 - 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:
 «الاتقان فی علوم القرآن «تفسير الدار المنشور فی التفسیر با لمؤلف» مؤلف آن: حافظ
 جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
 مؤلف: الزَّجَاجُ أَوْ أَبُو إِسْحَاقِ الزَّجَاجِ أَوْ أَبُو إِسْحَاقِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِّيِّ بْنِ
 سهْلِ الزَّجَاجِ الْبَغْدَادِيِّ است. (241 هجری - 311 هجری 855- 923 میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیه:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصیری (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۶۸۰ مـ) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر البیضاوی (انوار التنزيل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصر الدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشri:

«تفسیر الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقوال في وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جار الله زمخشri (27 ربیع الاول 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحيح البخاری:

دکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحيح مسلم - و صحيح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گردآورنده صحيح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن برذبہ بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوى:

حوى، سعید، حوى، سعید، مفسر «الاساس في التفسير» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوى به شمار می‌آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقذیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغایة الوعا 2 / 297، وأساس التقذیس صفحه 7.).

تبیع و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
 مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
 و مسئول مرکز فرهنگی د حقوق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library